



START

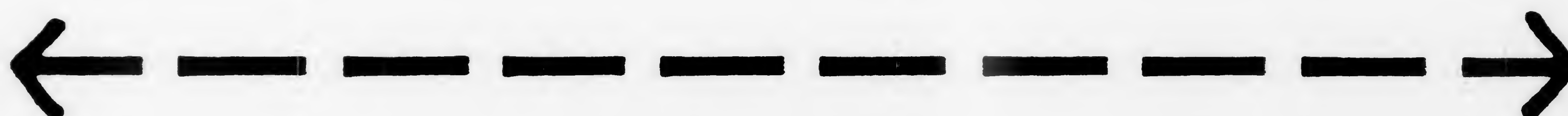


REEL 14



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 11:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

Aged paper

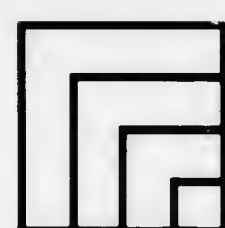
**Foxed, stained, or insect
damaged paper**

Water damaged paper

Glossy paper

Illegible script or faded ink

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

**AIIM**

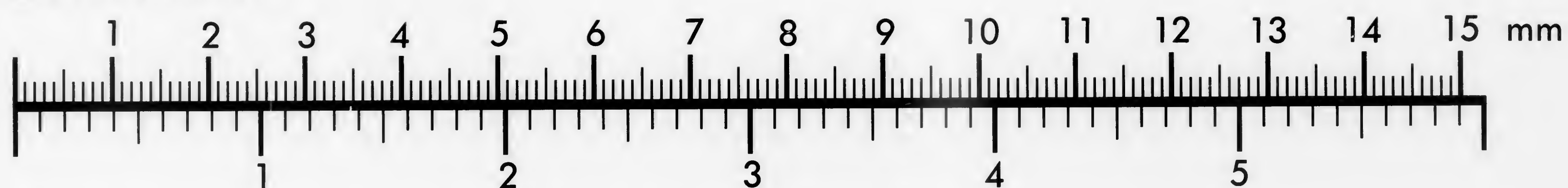
Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

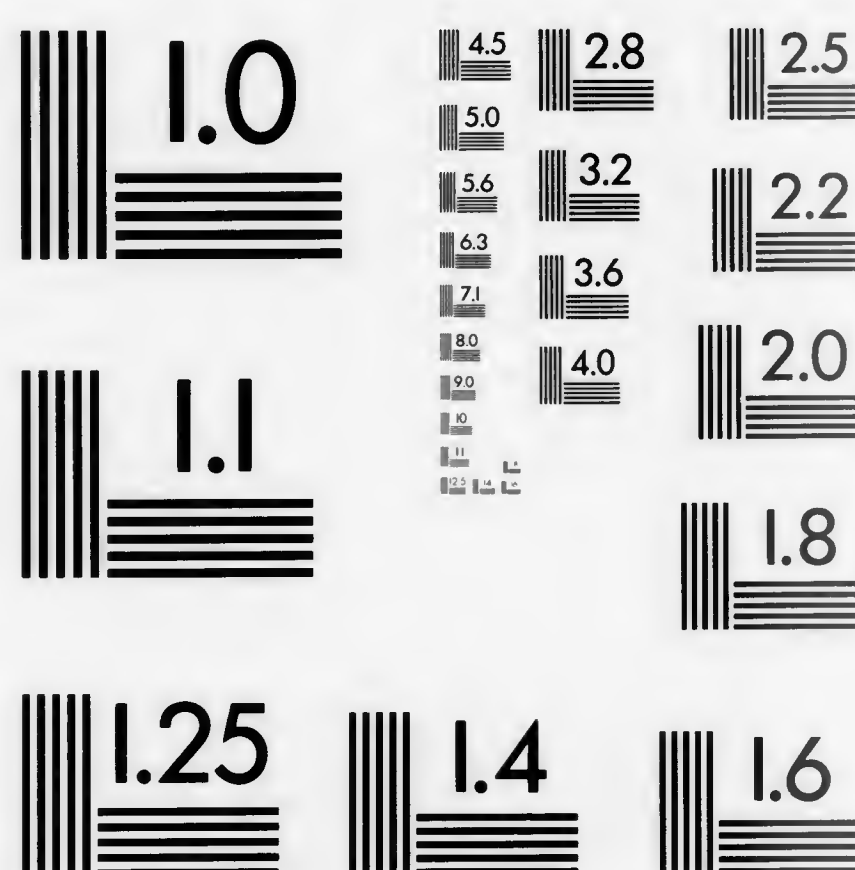
301/587-8202

MS303-1980

Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**



*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHme SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 14

(Richter-Bernburg No. 34)

Author: **Mansūr b. Moḥammad
b. Aḥmad b. Yūsuf
b. Faqīh Elyās**

Title: **Kefāyā-ye Mojāhedīyā**

239 fols., 210 x 153 mm

~~A. 1238~~

Coll. 1117

MS 14



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

para
400/-

Coll. 1117

MS 14

ابندای معالجه بسیار کفوالتافع هو طبیب

Bought from
Mr. J. J. 29. 11. 52

دو علت از علل های یقینی که علم مبدیان ذکر علم دین
 رسول خدا طیب را فخر داد مقدم ز علم شریعت نهاد
 بگویم و تقدیم آن کجاست بدانند و فخرش ز قرآن در است
 پیامور حکمت ذکر علم دین و آن خاتمت شریعت بکنین

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و سپاس مر فاعلی را که در خلق آن و فاعلی حکمت او با یگانگی
 با عدد و ثنای با قباس بر پادشاهی را که نعمت و احسان او بیرون از حد پادشاهی
 بر کمال قدرت او طبایع اصول و صورت ارکانست و دلیر بر رفت و حکمت او چنان
 از همه ابدانست قادر که از کمال افاضه قوی دارد و اح در اعصاب جاری گردانند
 با سبب مقرر و مقدر داشته و از فضل و نعمتهای خود بدهد بر حفظ صحت ارشاد و فرمود
 و خلق صورت و فاحش صورت که بر قامت زیبای ایشان انداخته و ساطع و کرم طبع
 جهت نزل ایشان مرطب ساخته و الکلم الله رکبتم ببارک الله رب العالمین و تحفه تجلیات
 و صلوات مودت مردانه را که منبج او اسباب قانون تجلیات و اشکالات او در
 احوال کلیات و ارکان جسم او چون سته سردی به زنده بخند و مناسبت و چون سته

عالم

در اول معالجه
 بیارکیمو النافع
 هو صلیب
 جامع معنی عا در شفا سم اعترسید کونین و خواجه قاب و توسل مقصود و لولاک میخفت
 الفلک کتب فاتم و ما ارسلناک مکرم و محسن طهر الله فضله و من النجات
 الملک و برال و اصحاب و اتباع او باد که ره روان جاده یقین دره نمایان شرع دین اند
 رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر ارباب سر برت پوشیده مانند که حوصله اصلی و مقصود
 کلی ارادت و اجرام علوی و اندای احب مسمی افزینش او سر است که در عصف وجود و نیز
 موجود است و قادر علیم و عالم خیر تقدست و الهامه او در الشرف خلعت و بعد کرمانی آدم
 نواخته و ترکیب از همه مختلفه و کیفیات متصاده آراسته و او را بعد از و سیات و طاعتها
 فرموده که و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون و حصول این کمال صدد در این افعال
 با وجود صحت که مبدی فاعل و موضوع که کامل است مقصود نمیشود پس بر هر شخصی لازم است که در
 محی فقط صحت حاصل و استوار از اید او گوشند تا از سعادت و اربین و کمال در مرتبین محرم
 نمایند و چون مزاج ایشان بنا بر اختلاف فصول و ازمان و تغییر و تبدل ماکول و منبر
 فی کل زمان بر یک حال نماند و سبب انحراف مزاج را امور دنیوی و اخروی و باز نماند
 لاجرم افزیده کار تبارک و تعالی در منبر هر موضوع چندین هزار حکمت تعبیه فرموده و در هر
 ادویه فواید نامحسوره و روح کرده و در هر در و دانه افزیده و با استعمال آن امر فرموده
 چنانچه در اخبار دارد است که موسی علیه السلام در حالت مرض النفات بدو اینفو مودند

که از سر میجو ابر که ابطال حکمت ناکنی و غرائب اسرار ما را از خلق پوشیده دارد و بعد از آن
 علیه السلام است خود را معترف ادویه دالالت فرمود و بدان امر کرد و نیز از حضرت زین
 بنه علیه السلام نقل است که اثبات فرمود که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم
 الابدان را که اعلی مرتبه و اسناد درجه است مقدم دانسته زیرا که علم الادیان و اشتغال
 بدان موقوف است بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم ابدان و بنا برین مقدمه
 حکمای دهر و علمای عصر در ترتیب و تفتیح این علم سر نموده اند و در بیان ادویه مفوده
 نظرات و تأمل کافی کرده اند و چون الضعف عباد الله و انما نحن بشر فاننا نخطئ و انما
 یوسف بن الباس حسن العواقب داریه و عفره و لوالدین علم و مطلقه این قسم
 بنمود و حکم خداوند از افواه الرجال در فرایده و خروایده آنرا از اسناد اسنیده این
 فن میر بود متوجه شد که با تصور فکر و حصول ذکر و تفرقه باطن و ظاهر و حقیقی
 جامع که در باب اثبات رفته باشد و نسخی نافع که مفید خاص و عام و مطلق و
 انام کرده تا لیس کند بعد الاستخاره فراهیم العظیم در آن شروع نمود و آنرا در قید کتابت
 کشیده بکفایت مجاهده به موصوم کرده و در پیجه آنرا موصوم گردانید و چون حجاب
 بهایون حضرت اسکندر ثانی را واضع اسس جهان بنای حاسر قوانین ملک و قه ناخی
 قواعد ظلم و بدعت نظم آن که از هر فلک اکنون جرم در آن ادوات کشف

اسرار قصه موقوف بر فرمان اوست ^{اعظم} طفره برستان اجد خوان اوست
 جام حم ریمی زنگس خاطر خشن اوست ^{آیت} چشمیت همیشه ^{مهر} باطن اوست
 کوی جرات دایماند زخم چو کان اوست ^{السلطان} الا عظم الا ^{الاعظم} الا علم الا کرم
 افتی رسل طین العرب ^{العلم} المبعوث فی عالم ^{الملکوة} بغوث ^{الاعم} الموبد ^{المسما} المصدا
 علی الاعدا ی را حیر بلاد الشرق والغرب ^{والا} محالک العزل ^{والعصی} طهر الله فی الارض
 مالک ازمنه البطل ^{والقبض} محی ^{السلطة} الدین ^{سلطان} زین العابدین ^{مبت} ستاره
 حبیش وز حرمت و سبیل کین ^{شهاب} مج ^{دسها} ناک ^{دلال} کمان ^{بزرگ}
 همت و قدر و بلند افسر و حکم ^{حجبه} رایت ^{درای} کزیده ^{نام} دشن ^{لازال} فی ^{نحو}
 المالک مرفوع اللی و خلد الله ^{ملکه} و سلطانه ^{منظرة} اعلی ^{للاعدا} که خورشید ^{رافتن}
 و مغارب عالم درخت نمت ^{وسایه} بهای ^{همش} بر جنوب ^{و شمال} عالم تابان ^{دکون}
 بر کسره قصر سعادت ^{در شد} بهفت ^{اقلم} نواخته ^{وصیت} معدلت ^{و اواز} موبش ^{در}
 دالکف ^{ربع} مسکون ^{اند} اخیه ^{و جناب} سلطنت ^{تألیف} بانوا ^{غیر} جهاندار ^{رود و اخی}
 کاسکی ^{بر پشته} اوقات ^{شریف} به ترتیب ^{اصحاب} فضر و تقویت ^{ارباب} ^{عقدا}
 معال دین ^{و احیای} قوانین ^{سید} المرسلین ^{و تمهید} قواعد ^{دین} و تشید ^{مبانی} یقین ^{و امان}
 سحال ^{لوال} و اشعت ^{ایات} اتصال ^{مصرف} و کز ^{دایده} لاجرم ^{السنة} ادان ^{و امان}

و ناطقه مطبوع و عاصی ثنای فاح این جاده و دعای صالح این درگاه جادوگر شده و در این
 و نصرت اعدا و سخت و در آن لحظه از حضرت صدیقه فانی شده بنده نیز در آن
 سعادت زده این بصیرت مرفعات را و سید مرفعات ساخته تا بنظر کیمیا ضعیف
 سلطنت سپاه که مرافق از آن سرست و نقادار باب فطرت است مرفق کشته زلف
 قبول ممکن کرد و مامول از محال عاقلست آنکه چون بر سهود زلال و لیسان و خلل این
 به عمارت اطلاع افتد انراست رود تا بر ظلم اصلاح مزین فرموده برین کیمیه موافق
 نظرانید و دیدار خاص بر نزال اقلام اسباب فرمایند و الله و التوفیق و منه است
 و تحقیق و صدق الله علی محمد و الله الطیب فیه است کتاب این کلمات منسی بر حرف است
 فن اول در قسم طلب بغیر نظر و عقلی و این هم قسم است اول در طلب نظر مثل
 بر مقدمه و چهار مقاله است مقاله اول در اسباب و در صحت باب اول در ارکان
 باب دوم در ارواح باب سیم در اخلاط باب چهارم در اعضا مقاله دوم در اسباب
 صور مشترک است بر باب اول در مزاج باب دوم در قوی مقاله سیم
 اسباب فاعلی صحت مشترک بر باب اول در اسباب صور مشترک بر باب
 بر شش فصل فصل اول در بحث هوا فصل دوم در حرکات نفی و فصل سیم در
 و سکون بدن فصل چهارم در خواب و بیدار فصل پنجم در ماکول و مشروب فصل ششم

در احتیاج و استغفار باب دوم در اسباب خیر ضرر در مشترک بر فصل است فصل اول
 در اسباب ملحقه نسبت ضرر در ضرر دوم در اسباب ملحقه چهارم در احوال
 و احراض و علل آن مشترک بر باب اول در احوال و احراض باب دوم در علل
 و دلایل مشترک بر شش فصل فصل اول در علل مزاج فصل دوم در علل است
 فصل سیم در احوال بنقص فصل چهارم در بنقص انسان و احتیاج فصل پنجم در قار و دره
 فصل ششم در برابر فصل هفتم در بحر ان فصل هشتم در علل محمود و در دبه قسم دوم در
 علل و او مشترک بر سرج مقاله اول در حفظ صحت و معالجات کلی مشترک بر باب
 اول در حفظ صحت و او مشترک بر دو فصل فصل اول در تدبیر ماکول و حبالی فصل دوم
 در تدبیر فضول فصل سیم در تدبیر ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و نقطه
 فصل پنجم در تدبیر استغفار و احتیاج فصل ششم در تدبیر مزاج فصل هفتم در تدبیر حمام
 هشتم در تدبیر حرکت و سکون فصل نهم در تدبیر مزاج فصل دهم در تدبیر مسافر و حاج
 در معالجات کلی مشترک بر سه فصل فصل اول در معالجات سوء المزاج فصل دوم در
 تدبیر سهر و در حقیقت فصل سیم در فصل و صحی است مقاله دوم در امراض که حادث
 از سر تا قدم و علاج آن مشترک است بر باب اول در امراض سرد و داغ با و با
 در امراض چشم باب سیم در امراض گوش باب چهارم در امراض غنی باب پنجم در

خک وانه کافه
 تخم نورک و خنثی نش

دمان و لب و زبان باب ششم در امراض لثه و دندان باب هفتم در امراض خلق
باب ششم در امراض ریه و آلات تنفس باب نهم در امراض قلب باب دهم در امراض
معهده باب یازدهم در امراض جگر باب دوازدهم در امراض طحال باب سیزدهم
در امراض اسهال باب چهاردهم در انواع اسهال باب پانزدهم در امراض
کله و مثانه باب شانزدهم در امراض انشیس و قنطرب باب هفدهم در امراض رحم
باب هجدهم در امراض متعده باب نوزدهم در امراض نشت باب بیستم در ادویات
و مفاد متعده سیم در حیضات متعده چهارم در امراضی که ظاهر بدن را حاد
میشود و معالجات آن مشتمل بر هفت باب است باب اول در ادویات و در
دویم در بنور و جرب باب سیم در جراحات و فروج باب چهارم در کسور
باب پنجم در امراض صلبه باب ششم در امراضی که محور تعلق دارد باب هفتم در
تعلق بر زینت دارد متعده پنجم در ذکر زهر و حیوانات زهر دار و دفع ضرر آن
در چهار باب است باب اول در زهر و علاج آن باب دوم در کزیدن زهر
و نندیدن آن باب سیم در کزیدن آدم و چهار باب یان باب چهارم در دفع زهر
و این آخر فن اول است و الله اعلم دوم در ذکر ادویه مفوده و دیگر که مشتمل بر هفت
مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفوده در هفت باب اول در طبایع و اشارات ادویه

باب بیستم در حبوب باب سیوم در لحوم و البان باب چهارم در فواکه با پنجم
در بقولات باب سیم در نوایبر باب هفتم در رباعین و طبوب متعده
در ادویه مرکبه و مشتمل بر هفت باب است باب اول در کفایت ادویه و امتحان آن
باب دوم در تریاقها باب سیوم در مغزها و دمان قوت آن باب چهارم
در معالجین باب پنجم در اثره و مرطبات و لغوقات و ربوب باب ششم در
باب هفتم در لغوفات باب هشتم در اقرا و منسهر و غیره باب نهم در جبهات
منسهر و غیره باب دهم در ایاریجات باب یازدهم در مطبوخات و لغوقات
باب چهاردهم در حقنهها باب سیزدهم در شیافات و فرجهها باب چهاردهم
در ادیان و غیره باب پانزدهم در سوطات و سنومات و غیره باب شانزدهم
در اطلیه و ضمادات باب هجدهم در ادویه عین باب بیستم در امراض
باب نوزدهم در اطلیه و مسننات باب بیستم در متفوقات فن اول
طب یعنی نظریه و عملی و چون شروع در شرح لابداست از معرفت و شعور بدان
که بدن از اجزای و جوه اش را تا بتعرف این علم میرسد پس بدانکه طب علم است
که بدان احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض بغیر علم است
مزاج و احوال بدن تا تغییر آن حاصل شود تا بدین علم حفظ صحت کنند حال

و استر داد آن در حال زوال و این علم بدو قسم است از برای آنکه اگر مفید حقیقت است
 با امور چند و از این کیفیت علم آنرا نظر کرد چنانکه علم با رکان که چهار است و این
 که نه است و اگر مفید اشتقاق است با امور چند که با این کیفیت علم دانند آنرا حقیقت گویند
 چنانکه تصرف در ادرام مثلا با چند زمان و وقت از جهت روع و تکثیر چنانکه گفته شد پس
 این علم بدو قسم میشود علم نظر در علم و چون معرفت موضوع هر علم بعد از علم با
 او سبب زیاده تصور است بدان علم و موجب امتیاز مندر آن علم میشود از غیر او
 علما را عادت بر آن جاری شده است که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان
 میکنند تا از جهت تصور بدان علم حاصل شود پس از این جهت بیان موضوع
 از این جهت قسم اینجا مذکور میشود معلوم که موضوع هر علم نیست که بحث کنند از خوا
 ذات او پس هر چیز که بحث از او کنند و آنچه منسوب به صحت است حفظ او را و اما سبب
 الصحت علیه آن موضوع این علم باشد پس بدان که موضوعات قسم نظر این علم بدان
 است نه است و اسباب صحت و مرض و احوال و دلایل از برای آنکه طب بحث از خوا
 ذات این امور میکنند از جهت آنکه منسوب به صحت که غایت مطلوب این علم است و
 قسم عملی تصرف است در اسباب سه ضروری و تدبیر آن و اعمال و عیلاج و تدبیر
 و هر یک از این بحسب احتیاج طب بدان گفته شود آنکه نه و چون اصل علم است

و علم کلا علم است شروع کنیم در قسم علمی طب و بنویسند که حکیم قسم نظری
 بر مقدمه و چهار مقوله مقدمه چون مقصود بالذات از این علم حفظ صحت و از برای
 زانیه است و حفظ شر بعد از علم بدان شر بود و علم با سبب او و معرفت او در بیان
 احوال بدن گفته خواهد شد و چون معرفت اسباب هر شر موجب تحقیق وجود آن
 باشد حالا اسباب او را بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب مطلق صحت
 عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب در عرف عام آنچرا را گویند که بدان
 توصیف کنند برای حصول امر بر دیگر در عرف خاص که اصطلاح حکماست یا توقف
 الشی بود اعم از آنکه توقف برای ماهیت بود یا از برای وجود و این سبب چهار
 قسم است زیرا که در سبب یا داخل بود یا خارج اگر داخل بود بالقوه آنرا سبب یا در گویند
 چون خوب سبب بر سر بود اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب صور گویند چون صورت سر
 که مربع باشد یا سبب و اگر خارج بود از سبب اگر موجود است آنرا سبب فاعلی گویند چون
 بخانه و اگر ایجاب از برای آنست آنرا سبب غائی گویند همچون جلوس بر سر بود چون این
 در ذهن میفرگشت بدانکه اسباب یا در صحت اسباب است که صحت در آن مقرر میشود
 یا مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است ارکان و اگر مرکب است یا غلیظ بود و آن اعضا است یا
 بود و آن ارواح است یا متوسط و آن اخلاط است و اسباب صور صحت اعتدال

و قوی که بعد از او حاصل شود و اینست که اعضا که عبارت از عدم تفرق اعضاء و قوی
 ترکیب و اسباب فاعلی است که اگر بر وجهی کلت و اعتدال دارد و کرد
 حافظ و موجب صحت بود و الا موجب مرض و این امور اگر محتاج الیه بود در جمیع اوقات
 و جمیع افراد بدن محتاج باشند آنرا است و ضروری گویند و اگر بعضی افراد محتاج باشند بدان
 صفت و اگر بعضی زمان جمیع افراد بدن محتاج باشند انسان و اگر بعضی افراد محتاج
 و عادات و اگر محتاج الیه نباشند و عادات خارج از اسباب غائی صحت و سلامت
 افعال است که از قوی حاصل شود و غیر مسلم و صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر حضوی بود
 اعتدال بود و سبب غائی در ذهن مقدم بود و در وجود مؤخر مفاد اول در اسباب
 صحت و چون این اسباب چهار است این مقامات منقسم شود و چهار باب اول
 در ارکان و آنرا اصول و عناصر و استقامت نیز گویند و آن احب مرخبط است
 که جز اول بدن انسان و غیر آن از مرکبات میشود و آن چهار است زیرا که با
 مرکز است با متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب غایت بود و یا طالب حبه اقل
 غایت محیط بود آن آتش است و طبع او گرم و خشک است و محدود بالا و دایره کمان
 چنانچه حد ب کرده آتش ماس متفرق فلک قمر باشد و فایده او در مرکبات انصاف
 و تطیف و کسر بر دوات خضیرین با این و تفریق مختلفات و جمیع مقامات بود

بگو

متوجه حبه محیط است نه غایت آن هوای طبع او گرم و تر بود و فایده او در مرکبات
 تخفیف و تخلل است و محدود از زیر کره آتش است و آنچه متوجه حبه مرکز است و با
 آتش و طبع او سرد و تر است و فایده او در مرکبات سهولت قبول اشکال
 و ترک آتش و محدود از زیر کره هوای و آنچه طالب غایت مرکز بود خاک و طبع
 سرد و خشک است و فایده او در مرکبات حفظ اشکال و بهمت و استقامت
 بود باب دوم در ارواح و در عرف اطباء روح حسبیت لطیف بخاری که از اقطار
 اخلاط در دل کتب انزاج مخصوص مسکون شود و بواسطه شرایین با اعضا منتشر گردد
 و اعضا را بد حیوه و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید صاحب
 و آنرا روح حیوانه گویند و قوه حیوانه بدو قایم بود و از این روح چون بعضی بد
 است کیفیت دیگر بدو بدو بواسطه محدود از انزاج دیگر حاصل شود و آنرا روح نفی
 گویند و بواسطه اعصاب در اعضا منتشر گردد و قوه نفی بدو قایم بود و مراد
 بدین روح نه نفس ناطقه است چنانچه در کتب الهی مراد بروح نفس است و این
 روح متفیض حس و حرکت بود و چون بعضی دیگر یکید رسد و از کیفیت دیگر حاصل
 و آنرا روح طبعی گویند و قوه طبعی بدو قایم بود و از تغذیه و تمییز و تولید حاصل کرد
 پس تحقیق و تقبل معلم اول و محققان حکما روح واحد است در هر محلی و مظهری

از صورتی و اثر رسیده می شود و کج ط به قول اطباء اینست که هر یک با احتیاج
باب سیم در اخلاط بدانی که غذا که دارد بدن می شود تا آن وقت که جزایم اعضا
می گردد و او را چهار استیلت لاحق می شود و هر یکی را نفی گویند و هر یکی خلاصه
و فضله از یکدیگر متمیز می شود و خلاصه همه تغذیه بدن محفوظ ماند و فضله بطریق
منفذ می شود و هضم اول از آن زمانست که دهن آنرا مضغ می کند و در معده قرار
گیرد و مث به ما کشد تخنن شود یعنی مشرب آب جو شود و آنرا کیوس می گویند و لطیف
آن بطریق امعا دفع می شود و آنرا بر از می گویند و هضم دوم در کبد است و آن عبارت
از کیوس با اخلاط و آنرا کیوس گویند و خلاصه او باورده رود و فضله آن با کبد
بطریق کله و مثانه من دفع می گردد و آنرا بول گویند و هضم سیم در عروق است و آن
عبارت از استیلت اخلاط با اعضا است کج مزاج فقط و هضم چهارم در
و آن عبارت از استیلت رطوبت و ماده که مث به اعضا شود با حیات
و صورت هر دو مغتذی شود و بالغه و هر یک از اعضا در قوام تام و فضله این
هضم بمنزله عرق و سنج من دفع شود پس هضم دوم ایجا در رطوبت و هضم اول عبارت
از اخلاط اربعه است و هضم سیم ایجا در رطوبت ثانیه است از ماده معمول خود
رطوبت با فضول باشد یا غیر فضول و آنچه فضول باشد بدندان احتیاج نبوده

افواج

افواج گفته متغیض شود و آن داخل اخلاط غیر طبعی باشد و آنچه غیر فضول
چهار صنف است یکی آنکه در عروق صغیر که آنرا محصوره گویند موجود است
اعضا که مجاور آن باشد در حال احتیاج و هضم آنکه مستحضر می شود و آنرا در
العهد بالانفعا گویند و کج به هر عضو کج مزاج نه کج قوام و مث یک که حرارت در او
تاثر کند و در قوام نیز مث به اعضا شود و جزو بدن گردد و سیم آنکه غیر مستحضر باشد
که آنرا اطلیه گویند و در اعضا منتشر است و مستعد است که در حالت فقدان غذا
حرارة در او تاثر کند و مستحضر گردد و تغذیه از وی صادر شود و چهارم آنکه استیام
و المنصاق رطوبت بردا خذ گویند و اعضا بواسطه است و اکنون بدانکه خلط
رطب سیال است که کیوس اول بدان مستحضر شود و آن چهار است زیرا که کج
نفیج تام یافته است و آنچه از و طوف بر سر آمده و صافی بود صورت است و آنچه را
شود سودا و آنچه متوسط بود یا نفیج تام یافته باشد یا نه آنچه نفیج تام یافته باشد
خون و آنچه نفیج تام نباشد بلغم و هر یک از این چهار طبعی بود و غیر طبعی اما خون
طبعی سرج رنگ و طعم او شیرین و طبع او گرم و تر بود و تغذیه جمیع بدن بدو باشد
شما یا با قسطی از اخلاط دیگر و غیر طبعی از وی یا بنفس خود فاسد شده باشد و یا سببی
در تقدیر برین بصرف او است یا سودا و است یا بلغم یا بول یا بلغم طبعی یا بول یا بول

و طبع او سرد و تر بود و فایده او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا
 مستحکم بکون گردد و غذا را بر بدن نشود و ازین جهت او را مغز غنیست و با خون در جمیع
 عروق جاریست و فایده دیگر آنکه با خون مختلج گشته غذا را در ماخ شود و دیگر آنکه طبع
 بیفصل کند و بلغم غیر طبع را بجهت بقوام پنج است زیرا که اگر متفق القوام بود و باقی
 بود و آنرا مائی گویند و یا غلیظ و این غلیظ اگر در در طویر مانده باشد زجاج گویند
 و طویر بجلد رفته باشد چسبی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف محسوس
 محلی گویند و اگر غیر محسوس بود خام و غیر طبع را بجهت طعم چهار است غصص و باخ
 و حامض و بلغم الحاق آنرا اصناف بلغم است اما صفرا طبع لوان او احمرا ناصع یعنی
 روشن بود و طبع او گرم و خشک است و او در کبد بدو قسمت شود قسم با خون معرو
 رد و قسمت تر قیق دم تا در منافذ ضیق نفوذ کند و تقطیع اخلاط تر به دفع بلغم غلیظ
 کند و غذا را بعضی اعضا شود مشربیه و قسم دیگر بر راه ریزد جهت غسل امعاء و تشبه
 بر دفع براز و صفرا غیر طبع را پنجه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود
 و مور گویند و اگر در معده محترق شده گران گویند و گران چون محترق شود زنگاری
 و آن نمزله سم باشد و آنچه بسبب محاطت وارد میگردد شده باشد اگر وارد خون
 باشد آنرا مره صمرا گویند و اگر بلغم رقیق باشد مره صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ

محرک گویند و او صفرا سرد است و او در دودم سودا را طبع در در خون طبع بود و طعم او بک
 و محوشت مایل باشد و طبع او سرد و خشک است و او در جگر بدو قسم با خون معرو
 جهه تمین و تغلیظ دم و غذا، بعضی اعضا مشربیه و قسم طحال رود و جهه تشبه
 و در غده غذا مبعده ریزد و غیر طبع را از هر خطی باشد که محترق میشود و اگر صمرا
 طبع بود آنرا مادیه و مره سودا گویند باب چهارم در اعضا مشربیه
 و مره صمرا مقدمه در تعریف اعضا و تقسیم بر سبب اجمال بدانکه اعضا عبارتست
 از اجزای هر چند غلیظ از امتزاج اخلاط حاصل شود و از سطوح بر آنست که اهل عضو
 که ممکن میشود و است و بعضی بر آنست که دماغ است و بعضی گویند که جگر است بعضی
 دیگر بر آنست که ماده زرع که منراست مستقر رسد و در و غلیان پیدا شود چهار
 در و پیدا آید یکی در محمول دلی در جگر و یکی در محمول دماغ و یکی بر همه محمول
 و تقسیم اعضا بر دو قسم است و بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطر مطلق
 بود همچون دل بذبب بعضی که اعطای قوه حیوانه کسب اعضا کند و از غیر هر قوه
 قبول میکنند زیرا که نفس با طقه بحقیقت مبداء جمیع قواست و او لا تعلق قلبی
 و این قوی از و بروح حیوانه فایض میشود و بواسطه روح از قلب دیگر اعضا
 و پس قلب معطر مطلق باشد یا فا بر مطلق همچو لحم حس که قبول حس و قوه

اعطای قوت که محتاج است بدیگر اعضا نمیکند یا با بر مصلحتی همچون کبد قبول قوت
 از قلب میکند و اعطای قوت تغذیه بدیگر اعضا میکند یا نه معطی و نه قابل مصلحت
 و لحم غیر حس که قابلیت حس درو نیست و اعطای قوت بر نمیکند و در هر یک از این
 اعضا یا رئیس بود و یا خادم رئیس یا مردوس و نه رئیس و نه مردوس زیرا که اگر مبدأ
 قوتیست که محتاج است در بقای شخص و یا نوع آنرا رئیس گویند و رئیس نفسانی
 شخص سه است اول دماغ و کبد و کبد نوع همین سه با انشعاب که بدان محصور
 و اگر محصور و متمم فعل محصور است آنرا خادم رئیس گویند و این خادم یا معی بود چون ریه
 و معده و مابین کبد را و آلات غذا و شبکه دماغ را و او حسیه منی انشعاب از او
 بود چون شریان قلب را و او در کبد را و اعصاب دماغ را و او علید انشعاب را و او
 نه مبدأ قوت و نه محدود بود اگر قابل فعل رئیس باشد آنرا مردوس گویند چون لحم
 قابل نباشد نه رئیس و نه مردوس و نه خادم چون عظام غیر حس و جمیع اعضا با
 بود و آنرا اعضای متشبهه الاجزاء گویند و یا مرکب بود و آنرا اعضای الماحوا
 و میان هر یک در فصلی گفته میشود و فصل اول در اعضا مغذیه و نام آن ده است
 اول عظم است و آن بر سید اجال با در کرده شود اما جمیع مخلوق است از هفت عظم جابجانه
 سطح که او را قاعده دماغ گویند و دو بهر نه سقف که آنرا قحف خوانند و قاعده اعلی بر

قاعده دماغ
 قاعده دماغ
 قاعده دماغ

الغیر

از چهار عظم که عظام حنک و وجه چشم و گوش است و یکدیگر منقسم شده و مفصلی است
 در در گویند و آنف از دو عظم مرکب است در میان آنف و فم و فم که آنرا ابدوسم
 و قاعده اسفل از دو عظم و در فکین برود و دندان مرکوز است از فوق و ثنیه و در راجی
 حبه قطع است و مابین کبد که در هر جانبی پنج فرس حبه طح و در اسفل
 این بود و حنک مرکب است از هفت عظم که آنرا فقرات حنق گویند و بعد از او
 فقره طرد و سبت و چهار ضلع که از طرفین در او مرکوز است و بعد از او فقرات
 قطن و آن پنج فقره است و بعد از او سه فقره عجز است و بعد از او سه فقره خضوع
 و عظم است و از آن سینه هفت عظم است که آنرا عظام قطن گویند و در آخر آن حنای
 فم معده عظم فم و فم که آنرا خنجر خوانند و این دو عظم است از طرفین بهم
 و آنرا چهار جز است و جز و قدام را عظم می گویند و جز و خلف را عظم درک و جز و
 دخی را خصره و عرقه و جز و اسفل را حنای را حنای درک اما درت مرکب از کف
 و عصب که متصداست و بعد از او سه عظم که مولف است از عظم که آنرا از انداعلا
 اسفل گویند و بعد از او هفت عظم است در رصف نهاده که آنرا ادرس گویند و بعد از
 او چهار عظم است که آنرا مشط کف گویند و پنج اصبع و هر یکی را سه عظم است الا اصبع
 که او را عظم است و با مرکب است از فم که بزرگترین عظم است در بدن و در حنک

مرکز مقرر در ساق است و مولف از عظم که آنرا فصبه صغریه کبر کوبید
 بلکه که آنرا از وضع کوبید و قدم مرکب از کعب ساق و عقب و عظم نزد و عظم که آنرا
 زور قی کوبید و چهار ربع و پنج منقط و پنج اصبع هر یکی سه عظم الا بهام که هر عظم است
 پست عظم چو خواهر که بدانه به نقین نام برودن آید از اینجا که برودن مسیانه
 و هر یک از اعضا مفرد و عظم دست و آن جمیع شش عظم و اما اردست تر است
 و فایده او منع اصطکاک عظم بطور بود و در کتب اعضا صلبه بالنیه و قائم مقام
 عظم است در حضور که عظم در معبود باشد و سیوم عصب است و آن جمیع لن در
 و انقطاع و صلب در انقطاع و فایده او بالذات اتصال بدن و افاضت و
 بود و بالعوض شد توثیق اعضا باشد و عصب نوع است نوع از دماغ رسته است و آن
 بهفت ذوق است که حواس ظاهر و باطن و حس و حرکت اعلا اعضا بدو صلاست
 و نوع از نخاع رسته و آن سرد یک ذوق است و فرد در حس و حرکت اعضا که در
 حلق است بدو حاصل شود و چهارم عصب است و آن حضور است مولف اربع عصب و
 و نظایا و رباط با هم منتهج گشته و غدد و فرج ان حیوان مجسم است و غشای بر و مخط شده
 و فایده آن حرکت اعضا است بواسطه تشنج و استرخاء و عصب اگر چه مرکب است اما او را
 از اعضا مفرد گرفته اند و پنجم و ششم و آن جمیع است که من به جوهر عصب و باطراف

نفس

منصرد است جهت تحریک اعضا و بالتحقیق و ترمولف است از نظایا عصب و
 که در عصب با هم متمزج شوند چون که در عصبه سر بدن آید آنرا و تر کوبید ششم رباط است
 و آن جمیع شش عصب اما به حس است و فایده او زلبه کردن عظم و عظم عصبی
 دیگر بود و آنرا عصب نیز کوبید به هم شش است و آن عروق متحرک باشد و مخلوق از عصب
 و عصب بود و از باطن البیرون رسته و در حرکت انقباض و انقباض تابع او است
 و فایده او اتصال روح حیوانه است جمیع بدن و جمیع شش این هر طبقه باشد الا
 درید که یک طبقه است و به ریه میرود و ششم درید است و آن عروق سکنه است
 جلوه رسته و روح طبع جمیع بدن میرسد و او مسلک رطوبات است بعضی از جهت
 اتصال غذا باشد با اعضا و بعضی از جهت انکه رطوبات را بکشد جذب کند و بعضی
 جهت انکه فضلات را از کبد اخراج کند و تغذیه و تمییز از آن حاصل میشود و مجموع
 آورده یک طبقه بود الا درید شش ریه که هر طبقه است و به ریه میرود و ششم است
 و آن جمیع عصبان از لیفات عصب در باطن تشنج گشته جهت حفظ شکل و همیات
 اعضا و تشدید و لوثق و اشتراک آن با دیگر اعضا و افاضت حس در اعضا
 الحس منبر کبد و طحال و این نه قسم از منبر مسکون شوند چون منفصل گردند و تسبیح
 پذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر این بود منبر لحم و ششم از خون

میشود و چون منقبض گردند استقام پذیرند و لحم است و ان عضویت که از دم طبع میشود
 و فطر و فرج اعضا محو میشوند و اندوخته و عاقد و حرارت بود و بعضی بر این قسم است
 و شعر و ظفر منجم کرده اند و از منفرد شمرده و در ان نظرات زیر که ششم و سیمین و غیر
 لحم اند و شعر و ظفر از زوایا و فضلاتند و جلد مرکب است نه منفرد و پان هر یک گفته شود
 ششم جسم ایضاً است که از ماده مائی دم در اعضا محسوسه منترنرب و امعا متولد
 و بواسطه بر دوت محله رخ کرده و عاقد بر دوت و سیمین مث به لحم است و از دم دم
 متولد شود و همچون مرکب از لحم و ششم ششم است که از بخار دفا متولد شود و طبعیت
 سبب فضا از طریق مسام دفع کند و بعضی از شعر زینت را بود و همچو جاذبه و حبه
 و بعضی زینت و وقایه را همچو موی مژه و ظفر حسیت و حس در فی عذیم الحس که متصل
 بسلامیات استخوانهای سر است و فایده آن از حرکت و لفظ و مانند آن
 مخفی نیست که جلد عضویت منتهی از لیفات و شطایا و عصب و فطر آن لحم منجم
 و همچون غشائی بود بر جمیع بدن را و فایده آن حافظ شکل و همیات و فایده
 حس و ادراک ملموس است بود و فطر دم در اعضا سر که در اعضا را از ان
 جهت گویند که بعضی آلات حیوه و تنفس است و بعضی آلات غذا و بعضی آلات
 شعور و بعضی آلات تناسل اما اعضا حیوه و تنفس قلب و ریه و حی متعلق قلب

الکده سنده

الکده

اعضا در سر مطلق و محروم حیوان بود و او مولف است از لحم صلب و انقباض
 لیفات و عشی غلیظ بر ان محتوی است که آنرا غلاف قلب گویند و این
 غلاف از قلب جداست و بدو منقبض نیست الا از اصرار او که از ازا عده فکری
 و شکل او صلب برست و فایده او از بالا است و او خضر و ضیت بر باطن و شقیه
 مربوط و محدود میان سینه است و باین طرف چپ و در او باطن است بطن
 محاذی که است و در دو خون بیشتر از روح بود و از کبد و ریه بدو منقبض است
 جهت رسانیدن خون لطیف و بطن السیر بزرگتر است و در دو روح بیشتر از خون بود
 و از انقباض قلب گویند و از او شریان طالع شده است یکی شریان و ریه
 که بر ریه میرود و کجهت جذب نسیم از در بدن دم لطیف بدو یکی دیگر شریان
 که اصل حسیع شریان بود و آنرا ابهره و او را طر گویند و میان این دو بطن
 هست همچو قمع برای تطبیف دم که از بطن ایمن بطن السیر میرود و آنرا از بطن خوانند
 و در طرفین قلب قریب بقاعده او از موضع دخول دم و از موضع دخول نسیم
 هر زائده هست که آنرا اذن قلب گویند و از انچه اطراف قلب که مدخل نسیم است
 در عصب است که آنرا اذن قلب گویند و در حالت انقباض قلب مسخر شوند
 در حالت انقباض کشیده شوند و این هر دو جذب نسیم میکنند و قلب میزند

و حجاب عصبونیت مرکب از جوهر لحم و عظم و غضب و سوس و محرک و داد محمد ریه است
در انقباض و انقباض و باطن و خارج است میان الالات غذا و الالات نفس و ریه محموله
از لحم و در سرفه دار شعب شریان در ریه و شعب در ریه شریان و شعبه ریه
و عظمی و لحمی بر مجموع کشیده داد و بدو شق است و شق طرف ایمن شعبه
منقسم شده است و شق طرف ایسر بدو شعبه و مجموع کرد قلب برآمده و فایده
آن ترویج قلب است بواسطه جذب نسیم و احواله آن کمبغنی مناسب مزاج قلب
و دفع بخار دخانه داد و مبدء صوت است و الالات حلق اما حلق عبارت از مجموع
حجرین بود که آن سر در قصبه ریه است و سر در انحنای غذا یا کرده شود و قصبه ریه
مزمار شکل وOLF انحنای ریه و عظمی بر آن کشیده داد از قدام سر بر نهاده است و فایده آن
تنفس است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار و بالای او حنجره است و آن عضو
عضر و نمیت که آلت اتمام صوت است و حشر نفس بود و او مرکب از سه عضر و ف
قدام که آنرا از رقی و ترش نیز گویند و دیگر از طرف خلف که مایر سر را بنده و این
و کوپکتر اندکی را نام نمیت و یکی را یکبی گویند بر ارا که در حالت بلع بران محسوس
ناخبر در قصبه ریه نرود و افتتاح و انغلاق حجره بدان حاصل میشود و در جوف حنجره
صمیر شیب بنام مار که انضمام و انفتاح پذیرد و صورت بدان حاصل شود

الحمد لله

و اما عضویت محرر منبری شکل از بالا خرجه ادرخته و فایده آن تصفیه هوا
از دغان و غبار و حمل صورت باشد و لوزین جو عضواند از لحم عصبان شبیه
که از اصل زبان بسته و فایده آن منع هواست از آنکه دفعا نفوذ کنند اما است
شعور و ماخ چشم و گوش و بینی است و ماخ عضویت ریس و محرر و روح نفس
بود و مرکب است از مخ و آورده و شرائین و عشی رقیب که تلاقی نفس او است
و عشی صلب که همچو طنه این عشی است با محیط شده و حماس قحف است و شکل و ماخ
مشکل محرر و طی بود و فاعده او مقدم راس است و الین از مؤخر است زیرا که
نبت احصاب حس است و راس او از مؤخر و ماخ است و او صلب است زیرا که
محرر احصاب حرکت است و و ماخ از جهت عرض که از طرف پیش است تا پس
سببه قسم میشود و آنرا بطون و ماخ گویند و اوسع بطون بطم مقدم است و اصغر
بطم است و او مانند تر از ید بر هم افتاده است و شکل کرم باشد و او را جرد
از این جهت و او همچون دبیز میان بطم مقدم و مؤخر بود و در زیر بطم وسطی
که آنرا معصر گویند و فضلات و ماخ انجا جمع میشود و بکنک فرود می آید و عشی که
حماس جوهر و ماخ است مانند تر از ید و عصبوی بر هم افتاده است و از آن صورت
همچو کرم پیدا شده و بواسطه حرکت و انقباض و انقباض شرائین آن متحرک است

د آنرا فمعه کونید و حس او بغایت بود و معده و طبقه است داخل آن عصبانیت
 حس و خارج آن لجهان حبیب مد و هم و کون حرارت و از فمعه بتدریج فراخ
 تا نهایت او نزدیک ناف است و بر شکر کدی باشد و غذا در دستگیر بکوس
 شود و اما مخلوط از غشیه و آورده و شرابین و لیفات عصبانیت و اما شش
 قسم است اول آنرا شاخه سر کونید متصرف معده باشد و بواب نیز کونید زیرا که
 در وقت همضم بسن متعلق او بود و چون همضم تمام شود منفتح گردد و هم را احصایم کونید و او بعد
 بواب است و عروق ماس ریف از جذب لطیف کند و صفرا از مره بدو منضم شود
 بیوم را دقاق کونید و او بعد احصایم بود و در لیفات بسیار باشد و این هر سه
 اسعیر دقاق کونید و چهارم را اخور کونید و آن همچو کبسی است که مدخل و مخرج آن
 و هم را قولون کونید و ششم را اسعیر مستقیم خوانند و آخر همه است و بمقدار متصرف است
 و ثرب از ثعب عصب و آورده و شرابین منسج بود و در طوبی و سم بران مترشح شده
 و بسبب برودت محله منجمد گشته از جمیع همچو پرده حاصل شود و بکر و معده براید
 کون حرارت و معاد دت همضم حکم عصب و بر شش است و جوهر لجهان بود و حس
 و غش لجهان محله او شده و محله او طرف ایمن است و محله او بر باطن
 قویه باضلاع مربوط است و معقر او حماس طرف ایمن از قعر معده است و او را

زاید

زاید است بمنزله پنج اصبع بر معده محصور شده و از معقر کبد عرق رسته است که آنرا با
 کبد کونید و بعضی در نفس کبد منسج میشود و بعضی برودن آمده حبیب جذب غذا و آنرا
 ماس ریف کونید از معده و بعضی از امعاء لطیف غذا جذب کند و در ثعب ریف جمع
 گرداند تا نفخ یابد و اخلاط از هم منبسط شود و از محله کبد عرق رسته که آنرا جوف کونید
 و بعضی از ثعب او در نفس کبد متفرق شده است حبیب جذب دم و آنچه از جوف خارج
 شده است اصل او درده است و بدو قسم میشود و قسم صاف شود و با غلاط بران منسج
 و قسم باط کور و باط فربدن متفرق شود و مراره عضوی عصبانیت همچو کبسی
 و هم او معقر کبد متصرف است حبیب جذب صفرا و از ور که برودن مرآید و بدو قسم
 میشود و قسم مجاری صایم متصرف است حبیب راسیدن صفرا بدو و قسم معقر معده متصرف
 حبیب جذب الضباب صفرا با و و طحال محصور لجهانیت بر رمانه است به این محل
 او جانب اسیر است و محله او حماس اضلاع و معقر او حماس معقر معده
 و شرابین در و غش شده است و او را در مجرای است یکی متصرف کبد حبیب جذب
 سودا از دو یکی متصرف بقعر معده حبیب الضباب سودا بدو و کبیه عضوی متصرف
 از لحم غلیظ و عروق و شرابین و غش غلیظ حس بران محصور شده و او مانند
 نیمه دایره است و کبیه در است و بر باطن قویه بطرفین صلب مربوط است و کبیه

اینی بلند تر از اسیر بود و فایده این آنست که فصد کبد بر این بریزد
که در آن باشد جهت غذا خود جذب کند و باقی بماند و بریند و میانه کیسی بطریق کلی
مولف از لیفات و در طبقه است و بول در مجتمع میشود و دفعا بقدر منفع میگرد
خفتر است که بول بدان طریق دفع شود اما احصاء تناسل انثین و قصبه در هم کرد
او برآمده اند و لیفات بسیار را و پدید آمده و حث نه بران کشیده و منی از
فوات این عروق با انثین میریزد و جمع میشود و انثین بر کبک از لحم سفید
و در و منا فذ بسیار است و آورده و شرا این و احصاب بد و منصف و غشی بود
کشیده و منرد و جمع میشود و دفع میباید و بواسطه بیاض و جوهر انثین سفید
و بهی گند در پستان دم طمشی شیر میشود و منرا از فصد بهضم رابع متولد میشود و با انثین
آید تا در اصل حیات تولید و استعداد آن حاصل شود و انثین رجال بزرگ ظاهر
و مستدیر بود و انثین صغیر و بهین باشد و در طرفین فرج پنهانند و قصبه
از احصاب و شرا این و آورده و غلظت آن غلظت است و در او مجرای بول و منی
و دوزی است و او از غلظت عانه رسته است و اصداد را باطنی محجوف بود و نفوذ آنست
که تجا و لف او بر کج محسوس شود و شرا این او بروج و آورده او بدیم و حسن خشفه او بجا
بود تا انان از حیا محبت طمشت شود و موجب بقا نوح بود و فایده نصب ایهال

ما ماده

ما ده نوح است بستن خویش جسم عضویت مولف از لیفات عصبان و در طبقه
و او بهی قصبه کیسی متولد و موضع او در ارشانه و قدام احصاء سقیم بود و فوات
عروق بد و منصف شده است جهت دفع فصد طمشی و تغذیه چنین آنچه ادرا حیرت محض
فم فرج برابر عروق طمشت و چنین او و وصول منر بد و در هم در حالت علق منضم شود
و در حالت ولادت فرج میگرد و فصد طمشی در حالت البسی غذای حیا میشود
و در حالت رضاع مسجید شیر میگرد و در هم را شوق بکذب منر است و از این جهت
در وقت حیا محبت باید میشود بطرف فرج و منفعیت جسم آنست که منرد و قرار
گیرد و چنین از متولد شود و کبک تولد چنین بد اند منر مرد وزن اگر با هم در جسم قرار
گیرند از جمیع سوء المزاج خالی باشند و جسم صحیح و نفوذ و از دار و ادات خارجی و
ما در هیچ مانع نباشد از قوه عاقله که در منر مرد و از قوه منعقد که در منر زن
استراج بر پیدا شود و چهار نقطه مانند حجاب در و پیدا شود یکی در محمول و یکی در محمل
حک و یکی در محمول و باغ و یکی در مجموع محمول شود و حافظه حراره و خیزند و انفر احصاب بود
و فوات عروق بد و منصف کرد و تا از آن حجر غذا حکم طمشت را ند و این را
اولی گویند و بهمنه نام شود و بعد از آن طمشت و نظرها سر سرج در آن پیدا شود و منافذ
عروق بد پیدا شد و شیر و جنین خون طمشت جابر شود و این را حالت ثانی گویند

بجای روز تمام شود و بعد از آن علقه شود و این را حالت نهمه گویند و این شش روز
تمام شود و بعد از آن مضمغه گردد و بعضی اعضا از هم میترسند و قطعی صلاح از دم حیوانان
طبعی بد و متزشج شود و مستعد آن گردد که از دایم الصور و تعالی و تعالی
حیوانان بد و خالی شود و این را حالت رابعه گویند و این بد و از ده روز تمام شود
و بعد از آن مزاج دگور و نماند طایفه شود و اعضا را اصلی تمام شود و آنرا حالت
خامسه گویند و این سیزده روز تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت شود و خود
و حجاب و مفاصل بطور ظهور میزند و این را حالت سده گویند و در سیزده روز تمام
شود و این حالت مذکوره در ذکر بدت اقصر باشد و در انانیت بدت اطل
چنانچه گویند که خلقت پس بر سیزده روز تا چهار روز تمام شود و از انانیت بچهار تا سیزده روز
و بعد از آن نمویا بدت شش ماه که اقل مدت صمد است و چنین در ضعف
ایام تمام خلقت متحرک گردد و در سه ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلاً اگر سبب
روز تمام شود و بهفتاد روز متحرک شود بدت و ده روز که بهفت ماه باشد بوجود
و غالب آن باشد که مانند اگر چهار روز تمام شود و بهشتاد روز حرکت کند و بدت چهار روز
که مدت هشت ماه بود بوجود آید و نماند و بدت گفته شود که مولد در ماه هفتم در هضرا
آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج بود خرق خشیه کند و باذن بار خواسته بیرون آید

و اگر ضعیف بود و قوه خرق و خروج نداشته باشد از آن حرکت متناهی گردد
عملت یابد تا ماه نهم رسد خشکی او را بدید شود و قوه گیرد و در ماه نهم بوجود آید
و اگر لغایت پنجم و ضعیف بود یا در شکم نمیر یا در ماه هشتم بر آید و از این حرکت خشکی
او را بدید شود و هوا خارج نسبت با و خوب بود پس ملاک شود و اگر چهار روز تمام
شود در ماه نهم بوجود آید و باقی ماند و اگر چنین واقع شود مقاله دوم در اسباب
صور و صحت و آن دو باب است باب اول در مزاج و آن کیفیت است مملو که از آن مزاج
ارکان حادث شود بواسطه فعل و انفعالی که میان سورت و مواد متصوره از آن
واقع شود بختی که سورت و مدت و صورت هر یک از یکدیگر متکسر شود و کیفیت متوسط
حاصل شود که آنرا مزاج گویند و آن کیفیت یا در حاق وسط واقع شده باشد چنانچه
بهیچ طرف از کیفیات مایل نباشد آنرا معتدل حقیق گویند زیرا که حقیق معتدل
این باشد و معتدل بالفرض گویند برای آنکه وجود او در خارج محال است و با آنکه
مایل باشد بکفیتی از کیفیات و این قسم غالب است که یک طرف مایل بود و باید
طرف آنچه یک طرف مایل بود چهار قسم است آخر مایل بر یا بر و مایل بر یا بر
مایل بر یا بر و مایل بر یا بر و مایل بر یا بر و مایل بر یا بر و مایل بر یا بر
احدا را طلب ابر و از طلب ابر و پس و این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا

که خارج از اعتدال محقق است و این کیفیت مگر که بدین نه قسم آمده است
اعتدال و بعدم اعتدال با حتمی است عقلی سه است اما اعتدال که مجموع
عنه اطبات و پیش ایشان معتبر است آنست که بر هر مرکب از ارکان قطعی از این
کیفیت که نسبت باین مرکب از اعداد البقی بود متوفر و محصور گردد بر اعدال فسمت
و این اعتدال نه از تعادل و تکافو مشتق است همچنانکه در قسمت عقلی بلکه از
در سمت مشتق است و این اعتدال را هم اعتبار عارض شود زیرا که اعتدال
بالحکب نوع بود مندر اعتدال الف نه و بالحکب صنف بود منتر ترکی و هندی و
بالحکب شخص از هر صنف باشد بالحکب خصوص همجو اعتدال جلد و هر یک از این نقیص
یا داخل بود یا خارج پس اعتبارات ثانیة متصور شود اما علماء را خلاف است
که اعدال اصناف که اندر شیخ الرئيس بر آنست که لکان خط استواء اعدال
اند زیرا که شب و روز اینجا یک نیست و صورت کیفیت هر یک از این یکدیگر
میشود پس اعدال بقاع بود و نیز مواز معادل النهارند و اما از بر آنست که لکان
اقالیم رابع اعدال اند برابر آنکه وسط اقالیم است و توالد و ناسد اینجا بیشتر است
و اعتدال بحکب شخص اعدال محصور بود از اعدال صنف و بحکب خصوص گفته میشود و ثانی
الاحضای بدانکه که مترین چیز در بدن روح است پس قلب است پس مغز و خون

پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه پس شریان پس اورده پس جلد و بر
ترین آن مغز است پس شری پس عظم پس عروق پس رباط پس وتر پس غش پس
عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سیمین پس جدار طحال پس آن مغز است پس
پس سیمین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس ندی پس انبیه پس ریه پس کبد پس طحال
پس کلیه پس عضل پس جلد و پس ترین آن شریان است پس عظم پس عروق پس رباط پس
وتر پس غش پس شریان پس اورده پس عصب و کبد پس قلب پس عروق پس جلد و این
ترتیب را لیبوس نهاده است باین تقدیر جلد اعدال احضا باشد و اعدال از جلد
کف و اعدال از جلد سبابه و اعدال از جلد انگه سبابه باب دوم در قوی و افعال
قوه در عروق اطباء مبداه حسانه قدر است و صد و ادا اگر با شعور است قوه
و اگر با شعور است با محقق بجهوان باشد و آن قوه حیوانه بود با محقق بجهوان باشد
و آن قوه طبعیه بود که در نباتات نیز موجود است اما قوه حیوانه از دل منبسط میشود
و مرکب از روح حیوانه است و بواسطه شریان کجیم بدن میرسد و این قوه نیز قلب
و شریان را استخراج بقیاص و اسب ط میکنند تا در ریح قلب بکشد پسیم و دفع
حاصل شود و بر این اعتبار فاعله گویند و چون از خواص نف نه متاثر شود آنرا
منفعه گویند و قوه نف نه از دماغ منبسط میشود و بواسطه احصاب در جمیع

فکر کرد و ادراک حس و حرکت کند باذن بار بر فاعل این قوت بر دو قسم است
 در حرکت اما مدرک بدو قسم میشود اول مدرک امور ظاهر در آنرا احساس ظاهر گویند و آن
 پنج است اول قوه باصره و آن قوتیست که موجود است در تقاطع صلب که میان دو
 واقع شده که از مقدم دماغ به جنبین میرسد و ادراک الوان و اشکال بدو حاصل
 میشود و حکمت درین است که تا محاذ ادراک جنبین یکی باشد و مدرک آن یکی باشد
 و این قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه محفوظ است که بر طوبت صلب میرسد تا
 ادراک الوان و اشکال کند و هر یک قوه است و آن قوه است که بواسطه روح
 جاز میگردد و در عصبه که شبیه یکدیگر اندر است که از مقدم دماغ رسته است تا ادراک
 را یکی مشهورات گویند و سیوم ذالقیه است و آن قوه است که بواسطه عصبی که در زبان
 و معونت لعاب ادراک طعم میکند و چهارم ساعده است و آن قوه است که در عصبه
 که در صماخ مفروش شده است موجود است تا بواسطه وصول هوا ادراک اصوات
 میکند و پنجم لامه است و آن قوه است که موجود است در لیفات و نظایر عصبه
 که در جمیع بدن منتشر است و بدن بواسطه ادبلاقات اجسام از کیفیات آن
 متأثر میشود و هر یک مدرک امور باطنی است و آنرا احساس باطنی گویند و آن هم پنج
 قوه است اول حس مشترک و آن قوه است که هر چه کجاس ظاهر هر مدرک میشود و

باد میگردد و در این جهت حس مشترک گویند و محاذ مقدم بطن اول دماغ است و هر یک
 و ادراک فاعل حس مشترک گویند زیرا هر چه در باید با دسپارد و محاذ موخر این بطن
 سیوم متجذبه است و ادراک متصرفه گویند یا حس مشترک را که تصرف کند در امور محسوسه
 که در خیال موجود است و آن تصرف ترکیب بود چون تصور این خانه در سر و تصور
 بود همچون تصور این خانه در سر و متفکره نیز ترش گویند چون مطامع عقل باشد
 و محاذ بطن مقدم است چهارم متوهمه است و آن قوه است که ادراک معانی
 جزئیة کند که بحسب متعلق است مثلاً صد اذیت و عداوت و محاذ دهم
 اوسط است پنجم حافظه است و آن قوه است معانی که متوهمه یا متفکره آنرا ادراک
 کرده باشد نگاه دارد و ادراک نیز متذکره گویند یا حس مشترک را که چیزها را فراموش
 شده را بیا یاد آورد و او همچون خواننده متوهمه و متجذبه است و محاذ موخر دماغ
 اما حرکت بر دو قسم است باطنی و فاعله و باطنی بر دو قسم است شهودی و غرضی
 آنست که باعث شود به تحریک جهت فاعله و غرضی آنست که باعث شود به تحریک
 جهت دفع مضرت و این منفعت و مضرت اعظم از آنست که فاعله بود یا
 غرض فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه او عصب متشنج گردد و متشنج
 و به قبض و بسط آن اعضا متحرک گردد و فاعله مطمع و تابع باطنی است و قوت

طبع در جگر است و مرکب او روح طبع است و اینها محذومه باشند بر این نوح شخص
یا خادم باشند اما محذومه که منقوضت برای بقا شخص غاذیه و نامیه است و غاذیه
که در غذا تصرف کند و آنرا میث به جوهر بدن کند و منقوض و ملحق سازد و نامیه
قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد در افطار بدن بر وضع اسباب طبع
صرف میکند تا بکمال مقداری و غایت نهایتی که نوع و مزاج او مقتضی است پس
و محذومه که منقوضت برای بقا نوح آنهم در قسم است منولده و منقوضه منولده
آنست که از خون صالح و در طبوبات نایبه تحفید منر کند و آنرا مستعد قبول صورت
انسان کند و مصوره آنست که باذن خالق خود تعالی اسم اعصار را مضموره و متشکل
سازد و تجلی و مفاصل آن پیدا کند اما خادم چهار است اول جاذبه است
و آن قوتیست که در اعضا موجود است تا آنچه مناسب و مفید باشد جذب کند
دویم ماسکه و آن قوتیست که آن مناسب مجذوب را بکار میبرد تا نامیه
در وجه کند سریم نامیه و آن قوتیست که آن مجذوب را استخراج میبرد تا نامیه
عمر کند الی مستحیدر داند و چهار آن سازد که غاذیه آنرا تصرف کند چهارم دفعه
و آن قوتیست که آنچه از غاذیه بدن فاصله باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد
گرداند و کیفیات اربع خادم آن چهار است اما حرارت بالذات همه را خادم است

زیرا که این افعال حکایت عسورت حرارت نتواند بود اما برودت بالروح
خادم ماسکه است جهت اسمی که خادم دافعه نیز باشد جهت تحلل مبع و حر که محذومه
باشد و پیوسته بالعوض خادم ماسکه است جهت قبض و خادم جاذبه است و دفعه
جهت تقویت روح که عامل قوه است و در طلبت بالعوض خادم نامیه است جهت
تسیر و لغو و احواله غذا خادم دافعه بود جهت تسیر فضلات و جاذبه و ماسکه
و نامیه و دافعه غذا غاذیه اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند و العالم هو
مقاله سیم در اسباب فاعلی صحت و آن مشتمل است بر مقدمه و در باب اما مقدمه
در بیان اسباب که بعرف اطلاق اول و سیم است بر آنکه اطلاق کونیه که سبب
که اولاً آن موجود شود پس از و حالتی از احوال بدن حادث شود بر سبب وجود دارا
مغیر کونیه و ثبات حالتی از احوال موجود لازم آید و او را حافظه کونیه پس بداند
هر حالتی را از احوال بدن سبب است یا بداند بود منظر خطی که موجب حالتی گردد
یا غیر بداند مثل حرارت آفتاب و برودت هواد این را خارج کونیه یا همچون
عصب و فرج و آنرا نفی کونیه و سبب غیر بداند را با در کونیه و سبب بداند اگر کونیه
چیز دیگر موجب حالتی گردد چون امثال که اولاً حاصل شود و سبب عفونت گردد و آنرا
سبب کونیه و اگر بداند سبب حالتی شود آنرا اداه کونیه همچون عفونت که سبب

بدانکه فخر یا اثر بالذات بود همچون نبرد آب سرد با استعمال آن و بالعوض بود
 تسخین باب گرم تحقن حرارت و هر سبی از اسباب غالی شیب که تباعد
 بعضی از ممکن باشد یا نه اگر ممکن نباشد ضرر در دگر ممکن است غیر ضرر در دگر
 اقسام با مضایط طبیعت بود همچون غرق و قتر و تفرق الفصال با مضایط نبود
 همچون تضییع با قناب و استحکام پس شروع کنیم در بیان اسباب ضروری با
 اول در بیان اسباب ضرور در دگر از آن جهت ضرور بر گویند که مادام که
 درجات باشد از آن لابد بود انکه احتیاج با دهمی در حالت صحیح
 و این اسباب شش اند زیرا که اگر در نفس نباشد احوال نفس نادر دارد روح
 میشود هوا است و اگر در دگر مضایط میگردد اگر این عرض بالذات است ماکول
 و اگر بالعوض است استفراغ و احتباس و اگر در دگر مضایط روح میگردد اگر با شعور
 خواب و بیدار و اگر با شعور است حرکت و سکون بدنه و مجموع دینش فکرت
 شود فصول اول در هوا بدانکه هوای که محیط است با بدن محتاج الیه است از
 جهت تغذیه و ترویج باستثاق آن و دفع فضلات و غایب از وجه هوا چون
 باندر و نبرد و موجب تقویت و ترویج روح میشود و سبب حرارت روح
 میوز و دغان میگردد پس بیرون میاید و بهترین هوا آنست که صفائی بود و

دغان

دغان یا منجمه بود و از موضع اجبر و خفایق و از میان فترت به منجمه باز و کند با
 و هر خبر در آیت و از معادن رده منجمه است و در پنج و از اشیا رسیده منجمه است
 و بعد از آن در دگر بود و در میان لغوف و جدر آن مجبوس نباشد مگر وقتی که هوا
 ف و دعام حادث شود و موجب و با کرد و لغوف باله که در آن وقت هوای مجبوس
 بهتر از هوای کثرت بود و تغییر آنکه هوای حادث شود طبع بود و غیر طبع در آن
 مضایط طبع بود یا به مضایط غیر طبع اما تغییرات طبع آنست که بواسطه فصول تقا
 ان لایق هوا شود و پیش منجمه هر فصلی چهار است از سیر آفتاب در ربع از فلک حجاب
 از اول صفر تا آخر جوزا ربع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان
 تا آخر قوس خریف و از اول جد تا آخر حوت شتا اما پیش ابطار ربع از زمانه که هوا
 معتدل بود در حرارت و برودت و در اشیا شکوفه پیدا شود و نشود نماید
 آید و خریف زمانه که مقابله ربع بود و تغییر در آثار اشیا و سقوط اوراق
 کرد و شتا آن زمانه که سرما غالب شود و صیف آگاه که گرما غالب کند و شتاید که
 منجمه با فصول طبعان موافق افتد و باشد که مقدم و مؤخر بود اما هوای ربع
 چون به طبیعت خود بود اعدل فصول بود و اقرب زمان با خفایق حقیقه و مناسب
 مزاج روح و موجب کثرت خون بود و اخلاطی که در بدن به سبب سرمای رستگاه

باشد در ریح حرکت آید و بهترین ریح آنست که معتدل بود و باران با خندل
اما هوای تابستان چون به طبیعت خود بود گرم و خشک بود و موجب تخفیر روح اخلاط
گردد و اگر حرارت با فراط نبود و موجب کثرت خون و حمرة وجه شدت شتبا
شود و اگر مغط بود موجب صفوت لون و کثرت صفاد امراض صفرائی بود
صنف آنست که هوای صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد و گرمادر غایت
اما هوای خریف چون به طبیعت خود بود سرد و خشک بود و او را بدترین فصول نموده اند
و از آن جهت که در تقابل ریح افتاده است و او موجب تراید اخلاط و نحاصیل
و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات عفنیه نیز بود و بهترین خریف آنست که باران
سپار آید و باد و شبنم نگاه سپارد و نباشد و چنین گاه گرم اما هوای زمستان
چون به طبیعت خود بود سرد و تر بود و موجب تکالیف و عدم تخفیر شود و اگر برودت
بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال
بود و امراض بارده نیز حاصل شود و اگر بر رطوبت برودت موجب اسهال و نفخ
عصب و نزلات و زیادتای بلغم و امراض رطوبه بود و بهترین زمستان آنست که باران
سپارد و باد جنوب کمرش اما تغیرات غیر طبعیه که مضاد طبعیه بود لا محاله هوای سرد و طبعه
سما در بارضی که بدان سبب فصول به طبیعت خود نمایند چنانکه هوای ریح به هوای

شتا نگیرد و با صیف بطریق ریح و بالعکس اما امور سما در منظر افعالات
و اقترانات و کواکب و کثرت در افرق الارض و انکشاف هوا و عدم آن
بود و امور از شرش است اول آنکه بواسطه عوض بلد بود که اگر بلد قریب بود
به محاذات احدی المتقبین بغیر نقطه صفر و شتو در شمال و جنوب آن
بلد در غایت سنجوت بود و اگر از این محاذات دور بود اگر خط استوا
اقرب بود معتدل باشد و الا بارد بود و گرم آنکه بواسطه وضع بلد بود
اگر بگذرد غیر مرتفع بود یا در باشد و اگر خور بود گرم باشد سیم آنکه بواسطه
محاذات جبال بود و این بدو درجه بود یکی آنکه حیدر موجب زیادتای و توافر
اشعه باشد و موجب کثرت سنجوت شود و بالعکس این واقع بود و موجب
برودت گردد و دریم حیدر موجب همبوی و کجی از ریح یا مانع یکی از آن شود
آن کیفیت میشود پس تغیر کجی جبال در هوا حادث شود بالعوض چهارم آنکه
بواسطه محاذات دریا بود و آن بالذات ترطبیب کند و اما اگر شتای بود نیز
نیز کند و اگر جنوب بود تسخین و اگر شرق بود ترطبیب فقط و اگر مغرب بود تغلیظ
پنجم آنکه بواسطه همبوی ریح بود و ریح مشهور چهار بود شمال و آن
یابس باشد و موجب تقویت قوی و مضمم و اشتها بود و اصلاح هوا را فاسد

کند اما عصبانی را مضر بود و جنوب آن عارض طلب است و موجب انفعال
و نوران اضلاع و ارتفاع قوت و شرف الس و صدمات بود و بهترین اوضاع
که در روز آید و صبا معدل و در عابت لطافت و موجب حفظ صحت است و تقویت
بدن و تعدیل مزاج کند و بهترین اوضاع آن باشد که در آن روز آید و در بستر
باصفا اطلب و اغفل بود و بهترین این آن بود که در آخر روز بود پس هر گاه
محبوب یکی از آن رباح در اکثر باشد هوا را آن موضع بحسب طبع آن ریح
شود شمس که بواسطه ترتب شوره زار بود هوای بل صحرای دار غفوت هر باشد
و هوا را بله سحر در می گرم خشک باشد و طبع بر طوبت باید باشد و صبح و عصر
عفن باشد و تغییر هوای موضع و بحسب قرب معادن نیز بود و آن بحسب طبع آن معدن
بود و باید دانست که بهترین اوضاع بله اعتدال است در ارتفاع و انحناء و بهر جهت
محب شمال و صبا بود و خانه باید که محبت او ازین جهت ریح گشت ده بود و جهت جنوب
بدو بسته باشد و این دو موضع باشد که اعدل بقاع بود و الا بجهت که عکس این باشد
اقرب بود اما تغییرات غیر طبع که مضاف به طبع بود بر هر قسم است یکی آنکه تغییر و
در جوهر مواد آید و آن وقت بود که هوا بر بطلت خود باقی ماند و بسبب آن اجرای
بخار و دانی دفنا که بسبب مجاورت بطایع رطوبه و خفایه و اتمام و بهر جهت
فنی

فنی یا هوا متحرک گردد و هوا را متعفن کند موجب و با شود پیشتر در خیف و اخر
حادث گردد و ف و د و با بد و مرتبه است یکی آنکه موجب تغییر مزاج و ف
آن شود بواسطه آنکه هوای و بانی رطوبات را متعفن کرد و اندوختن و آن
بجمع بدن رسد و مرتبه دوم آنکه موجب هلاک حیوانات و ف و دنیا
شود زیرا که چون ف و هوا و فتنه نباتات و حیوانات اثر کند بر آنست
آن و دیگر حیوانات از آن غذا میزند و از هر غذا از آن بازده
شود و سبب ف و تغییر مزاج گردد و چون این صورت متبادر گردد و موجب
شود قسم دوم آنکه تغییر در کیفیت مواد پیدا کند چنانچه که موجب و در غ و دسل باشد
و این تغییر ناموافق مزاج فضا بود چنانکه گرمای تابستان در موضع معین بحدی
زیاده شود که ف و هوا کند با مخالف مزاج فضا باشد همچو زهره که در تابستان
شود و موجب ف و هوا گردد فضا دوم در حرکات نف و ف که آنرا عوارض نف و ف
و این موجب تحریک روح بود و این حرکت با جهت خارج بود یا جهت داخل اگر جهت
خارج دفعا حرکت کند غضب بود و اگر بتدریج بود فرح و لذت و اگر بجهت داخل بود
دفعا بود خوف و فرح و اگر بتدریج خزن و غم و آنچه از هر دو جهت بود اگر بدو جهت
حرکت کند پس بخارج حرکت و اگر بعکس بود هم و فرق میان هم و غم آنست که هم را

گویند که هنوز حادث نشده باشد و غم در مکر و هر که واقع بود و این حواس
و تصورات نفس را نیز موجب تاثیر و انفعال میکرد و چنانچه گفته اند در حالت
حیاض و هر صورتی که در خیال مجامع بود نقطه بر آن صورت متکثر شود و از
حموضات و مژده آن گذر و دندان پیدا شود و نفس هم در حرکت و سکون
اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تخلیه فضلات بقایای غذا و خفیه
و افتتاح مسام وجودت بهم داشتند و انتعاش حرارت و غیره بود و سکون
صند آن و از جمله حرکات ریاضت است و آن حرکت ارادی بود که انسان را
مضطرب گرداند به عسر عظیم متواتر و بعضی از آن است که جمیع بدن شود مثل باد و فتن
و در کشتی نشستن و کشتی رفتن و بعضی خاص است بعضی مشترک است احصاء صحت
و داد از بلند کوشش را و نظردر اشیا و دقیق چشم را و اعتدال در جمیع موجب
باشد و اخراط در آن مضرب بود و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود ان الله
فصل چهارم در خواب و بیداری خواب مژده سکونت و در حرارت و غیره
باطل شود و جمع گردد جهت نفی و هم چیز که آنرا استعداد آن باشد که هم نمود و
تقویت خود طبع کند و تخلیه بدن از فضلات و قوت نفس را است و سکون
سبب نقایع بخارات و اخراط در آن موجب تری بدن و تخلیه نفس و تنگی و صفا

اضطراب

اضطراب و اضطراب و اشتها بر دور یک روی تپا کند و از خواب روز این افعال
بیشتر صادر شود و پدیدار است به حرکت است و موجب اضطراب و اخراط و نقصان
همضم بود و از آن امراض سوداوی تولید کند و فصد هم در ماکول و مشروب و آن
هر قسم است اول در ماکول بدانکه هر چیزی که دارد بدن میکند و میان او و حرارت
بدن فصد و انفعال که دافع میشود از شش قسم بدن نیست باغذای مطلق باغذای
جوانه باغذای مطلق باغذای معتدل باغذای سرد باغذای مطلق باغذای مطلق
است که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر گرداند به تغیر که خارج از طبع بود
بدن شود و غذای جوانه است که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر گرداند به تغیر
احسن و مژده او شود و غذای است او بر همان غلبه بود مثل کاه و اما اگر بر آن
غالب باشد آنرا هم از غذا که گویند و هر اسطی است که از بدن متغیر شود و او را
کند و مژده او شود مثل جو و فلفل و هر اسطی است که از بدن متغیر شود و تغیر
باخراط کند و مژده آن شود مثل بادام و ماش و اسفناج و هر اسطی است که از بدن
متغیر شود و بدن را متغیر کند و آف و بدن کند و هم مطلق است که از بدن
نشود و او را متغیر گرداند و آف و کند مثل سقونیا اگر حار باشد تجلید روح و اگر
بارد بود باجماد موجب ملامت بود و ماکول را بوجه دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه

بدن شود اگر کیفیت فقط بود آنرا اگر گویند اگر باده فقط بود غذا گویند و اگر بصورت فقط
 خورانی صفت و اگر این خورانی صفت بر کبی موافق طبعیت بود و در میان گویند اگر موافق
 موافق بود فادز هر خوانند و اگر مخالف طبعیت بود سم خوانند و اگر اثر آن کیفیت
 و ماده بود هر از غذا و اگر کیفیت و صورت بود هر از خورانی صفت و اگر باده و صورت بود
 غذای خورانی صفت بود و اگر اثر آن باده و کیفیت و صورت بود آنرا غذای خورانی صفت
 گویند و بدانکه غذا منقسم بشود بطیف و کثیف و معتدل و هر یک از آن کثیر غذا و قلیل
 غذا و معتدل و هر یک از این مجموع کثیر و کثیف و معتدل و دردی الکیموس و معتدل پس
 مجموع است و هفت قسم بود حاصل از ضرب سه در نه قسم دویم در مشروب و اگر
 بود قسم اول در آب بدانکه غذا دارد بدن کثیف یا چار او را مبد رقی و مرقی باید
 تا صاحب قبول مضغ و نفیج در بد بد آید و در حجاب نفوذ تواند کرد و آنچه که از او
 این فایده حاصل شود آب بود و آنرا فایده دیگر همت منجر حاضرت رطوبت است
 و تضار و مضار لون و بدن و ترطب و تبرید اعضا و تطفیه حرارت و منع خفق
 و آب غذا شود و افراط در او موجب ضعف اعصاب و قوی و شهوت شود
 و بهترین آب چشمه است که بر کل فاضل یا بر سنگ جابر گردد و منسجم او و در
 و اگر بلند رخسار شود و تیرد و دزد و سرد و گرم شود و زود گذرد و صافی گردد و شمایا

بدان دزد و آفتاب بران تا بد و هر چه در و بچوشت نندزد و مهر شود و موجب فقر معده
 نشود و بکار که به است مندر شکی نباشد و مجموع این صفات در آب مندر موجود است
 و آب باران لطیف بود مخصوص که در تابستان از ابر را عدد بار و فاما از چمن کثیف
 رطوبت و لطافت زود منقضی شود و اصلاح آن طبع است آب کار بر نقد و آب
 چاه از آن نفیج تر و مضرب بود و آب نری و اجاسر مضرب بود و آب معدنه اگر صید
 بود نفیج احث کند و بر مبع سبلان و نفیج دم کند و نوش در سطل و حی بود
 و قوی و بهی نفیج معده و دل و احث کند و بوقی و طی بهر ال و قش آورد و
 قیمن طبع و نفیج عله کند و آب گرم مفید معده بود و غاسل او قوی بکن بدو
 نرم کند و آب سرد معوی معده و نفیج شهوة و مسکن عطش بود و آب بر فنج
 اعصابی حصان را مضرب بود قسم دویم در شراب اگر چه کلام مجید منسجم و گرم
 او نازل گشته و مباشرت آن از جمله کبار است و اخبار و احادیث در جانش
 آن وارد شده است اما چون طبع در معالجه کاهر بدان محتاج میشود مخصوص که
 بشرطی مخصوص رخصت فرمودند اکثر مردم در آن شروع مینمایند بدلیل منافع و کما
 طالب منفعات و او را مضرت بسیار است باین در انواع آن بحسب زمان و طبع
 در آنچه و فواید و شروع میبرد اما بحسب زمان بدانکه از ابتدا ای ظهور میگرد و تا نشانی

حفظ صحیح است و استغراق مفرط موجب تریب و کثافت و ضعف و انحول بود و احساس
 مفرط موجب سده و غفونت و تولد حبس است و مفرط شهوه طعام بود و بدن
 و احساس را تغییر کند و چهار استغراغات متعاده جمیع است و حمام در شروع میزد
 اما جمیع فعلی که در صحت بدن و قوت جمیع افعال و قوت موقوف است زیرا که مبادا او
 قوت تنجید و باخته شهوانیت و محرکه تدبیر آن مصلحت میبکند و قوت حیوانه که در
 حرارت و روح بدن خصوص میبکند و قوت طبعی تولید ماده سر و اجاله آن و دفع آن میبکند
 و انشای خود مخصوص این فعل است بنا برین باید که در اعضا هیچ نوع از این ابرام
 و جمیع افعال که به هر یک متعلق است در پنج طبعی یافت صادر شود چه بر اثر از این
 ضعف این قوت بود و جمیع چون کج اعتدال و حسن اوضاع و اشکال و استعمال
 کند موجب انتعاش حرارت و غیره و تقویت اشتها و دفع و احساس و امراض
 سودا و در طوبی بود و دفع استلا و تقویت بدن و کلال احساس کند درک آن موجب
 افتداد این شود و افراط در این موجب ضعف قوت و قبول بدن و امراض باره شود
 و اعضا و عصبانیه مفرط بود اما حمام فخر طبعی است و بطنه هوا و در طبعی و بطنه
 و استعمال حمام و افعال بدن از آن به حسب سوسه مرتبه دارد و بطن اول میرد
 بود و بطن سیم سخن و مرطب و بطن سیم سخن و محقق استعمال حمام اگر با اعتدال

و این

و این

و این و این و این

tarikhema.org

بود موجب نفع فضلات و دفع آن تسهیل بدن و تقویت مسم و تغذیه بدن و
 حرارت و غیره و تقویت اشتها و تبیین جلد و دفع کلال و غفایت بدن و در آن
 موجب افتداد این بود و افراط در استحمام موجب کثافت و ضعف قوت و عدم شهوه جمیع
 و انصباب مواد با حضا ضعیفه گردد و استحمام بآب سرد موجب تریب و کثافت
 و قوت اعضا و قوت و حرارت و غیره و مناسب جوانان محروم مزاج بود
 باب دوم در اسباب غیر ضروری در سردی و سردی فصل اول در اسباب بطنه
 سینه و دریه و آن حج اول اسنان دوم استسکیم عا و در حجام ضعیف
 بجم دارد و در اسنان از آنجهت که او را ناثر در احوال بدن بیشتر است
 چنانکه بعضی اشخاص در سردی و مرطوب باشند چون اشغال کند بیشتر و در صبح
 گردند و بالعکس چنانکه محروم در مزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کهولت قوت زدود
 مزاج بالعکس بود و درجات سن چهار است اول سن نمود آنرا سن حدیث گویند
 ابتدای آن سن طبعی است و آن زمانیت که در مولود را استعداد حرکت نباشد
 و بعد از آن سن صبر و بعد از آن نفوس و آن قیاس سخت شدن اعضا بود و بعد از آن
 سن نزوع و بعد از آن سن غلامیت و آنرا باق گویند و این وقت بلوغ بود
 سن قریب و آنرا سن سبب است دوم سن و قوت و آنرا سن سبب گویند و این

جوانه

و این

و این

و این

بعد از انقباضی سن نبود و نازیب چندی در حرارت و رطوبت و صبر و شباب برای
 جالبینوس در کمیت است و در باشند اما در صبر و رطوبت شدید نباشند و در
 بواسطه قلت رطوبت شدید و با باشد چنانکه همه خشک و تر را علیحده مشتکر کرده اند و در این
 مس در در کمیت سیم سن کهولت بود و آن را از انشمار سن و قوف نازیب سال
 بود و در این سن حرارت در نقصان و پیوست در نر اید بود و چهارم سن پنجم است و آن
 از انقباضی سن کهولت است تا آخر عمر و در این سن پیوست غالب شود و برودت
 رطوبت عریبه و این مجموع که گفته شد بحکم اغلب بعد اما بحکم بلدان و مواضع متغیرات
 که در چنانکه گویند در جنبه و زکین را انسان تا سر سن و هر منقصی میشود اما در جنس مزاج
 حرارت و پیوست باید بود و مزاج انات بر طوبت و برودت و این نیز با همسار
 ناکه کلر و اصداد کور و انات بر طوبت و برودت باید بود اما صناعات بر قدر از
 امر شود و مثلاً که صناعت که مباشر و مجاور آب باید بود همچون قصارت که موجب طوبت
 و صناعت که مجاور آتش باید بود و موجب سخیج و تخفیف بود و افراط در آن سبب کثرت
 تکلیف و موجب نرید بود و صناعت که مجاور کرب باید بود موجب پیوست گردد مثلاً کار و طبای
 اما عادات از آنجهت که ترک آن متغیر مزاج گردد و مراعت آن عادات صحیح است
 مزاج بود اما عادات مذمومه مثلاً که کسر عادت بچکر کرده باشد که موجب برودت باشد

بالن

باشد اگر یکی از آن و نقابا باز آید موجب سرور و تغیر مزاج باشد پس تبدل مزاج از آن باز آید
 و از این جهت گفته اند العادات طبیعه عامه اما واردات خارج منضمات و طبعیه
 و کمادات و مشهورات که هم حفظ صحی است و هم متغیر مزاج و تغیر که از مشهورات
 حاصل میشود از دیگران نمیشود و آنچه طبیعت بواسطه منسوب با روح و سرحت نفوذ نفوذی
 و حفظ صحی بود و آنچه کریم است بالعکس و از آن جمله تغیر مزاج است که موجب کلر و
 و استقامت بود و برودت و صدمع بارده را مفید بود و چنانکه فان در مکر کم اسراف رطوبت را
 نافع بود و استقامت در زیر تشنج و اختیار را مفید است و مثلاً شرب آب سردی موجب استقامت
 قوت و از آنکه کرب و لهیب میشود خصوص که با کلاب بود فصد دوم در نفع است
 عوارض بدن بدانکه اسباب حرارت حرکت نفوذ بود همچون فکر یا بدن بود همچون
 ریاضت و ملاقات مسخات از ادویه و اغذیه خواه کج و داخل و خواه کج خارج و کما
 مس و عفونت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون مغزین و استعمال
 مبردات و اخلاط و عوارض و فحمت اخلاط و افراط در استعمال مسخات و ادویه
 و تغیر غذا و اسباب رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت فکر با جودت همضم و سکون
 و نوم و احساس محلات و محففات و اسباب پیوست استعمال محلات منفرط و
 بود و کج و داخل و خارج و اسباب ملاست از ادویه مثلاً شرب مرطبات و مولهات

در این سن حرارت در نقصان و پیوست در نر اید بود و چهارم سن پنجم است و آن از انقباضی سن کهولت است تا آخر عمر و در این سن پیوست غالب شود و برودت رطوبت عریبه و این مجموع که گفته شد بحکم اغلب بعد اما بحکم بلدان و مواضع متغیرات که در چنانکه گویند در جنبه و زکین را انسان تا سر سن و هر منقصی میشود اما در جنس مزاج حرارت و پیوست باید بود و مزاج انات بر طوبت و برودت و این نیز با همسار ناکه کلر و اصداد کور و انات بر طوبت و برودت باید بود اما صناعات بر قدر از امر شود و مثلاً که صناعت که مباشر و مجاور آب باید بود همچون قصارت که موجب طوبت و صناعت که مجاور آتش باید بود و موجب سخیج و تخفیف بود و افراط در آن سبب کثرت تکلیف و موجب نرید بود و صناعت که مجاور کرب باید بود موجب پیوست گردد مثلاً کار و طبای اما عادات از آنجهت که ترک آن متغیر مزاج گردد و مراعت آن عادات صحیح است مزاج بود اما عادات مذمومه مثلاً که کسر عادت بچکر کرده باشد که موجب برودت باشد

اضطراب طبعی که در خارج شکر استعمال موم رو و در اطلسه مکرر می‌شود و سبب جوش
 ملاقات محلات و محققات با فراط و قابضات بود و اضطرار خارج سبب اجتناب
 قوت ماسکه و ضعف دافعه و غلظت و لذت ماده بود و توجه طبیعت بود بطرف دیگر
 و سبب ف و شکر و تصور قوت مصوره یا رد است نمی بود و در اصل خلقت بار دانه
 انقباض شکر از رحم بار دانه تقطیع با سرعت حرکت نه در وقت خیش با ضرب و نقطه
 و شکر آن بود و سبب سده حدود خیز غلظت بود در مجاری از خلط و نظیر بالجام منعد
 بالطنان مجاری و لوله ضایعی بایس مجاری و سبب است ع مجاری و ضعف ماسکه
 باشد حرکت دافعه یا دونه مفتحه یا مریخیه و سبب زیاد مقدار و عدت و کثرت
 ماده و شدت قوه جاذبه باشد و سبب نقصان مقدار و عدد در اول خلقت
 نقصان ماده یا ضعف مصوره بود و بعد از خلقت سبب از سبب خارج بود و شکر
 و قطع و سبب و وضع بمقارنت خصوصی شود خصوصی نشیج با التهام بود یا ولادتی
 و بمباعدت حضور از خصوصی نشیج یا استرخاء یا اثر قوه باشد یا دلالت باشد و سبب
 تفرق الفصال آن از داخل ماده الکال با محرق بالذاج بود یا استلزام محمد باشد و دانه
 نه بر محرار طبعی یا مکرر تغذیه یا انفجار و در سر بود و از خارج مثل قطع سیف کشیدن ریسان
 و سوزن ماس بود و سبب قوه جراحی بود که مسموح کرد و مادر مکرر منفجر کرد و یا شکر که

مماثل

متاخر شود و سبب درم استلزام از خلط یا از ماده رکبی یا مائی بود و قوت حضور و
 ضعف حضور یا بر یا است ع مجاری یا جوشید بود و سبب خلعت شد که بدنه بود مثل
 که از طوبی مریخیه بدیده آید یا امر خارج باشد مثل ضرب و نقطه و سبب سوج که حباب
 از احساس و ادراک منافی بود مریخیه هم منافی بود المزاج مخالف بود بالقرن الفصال
 و چون اوجاع مختلف و متعدد است و سبب آن نیز متعدد و مختلف بود و اوجاع
 مشهوره پانزده است اول حفا که است و سبب آن خلطی غریب است یا مالح و
 خشن بود و سبب آن خلط خشن است سبب آن سبب آن ماده تیز بود یا مکرر که
 بود از جهت عوص چهارم محدود است و سبب آن خلط مکرر بود که محد عصب یا عصب بود از جهت
 پنجم صاعط است و سبب آن ماده رکب بود یا جانی بر خصوص شد که ششم مسموح
 و سبب آن ماده بود که میان حضور و عشی اوجاع است شود به هم مکرر است و سبب
 آن ماده رکب بود که میان عظم و عشی اوجاع است شود ششم رخوات و سبب آن
 ماده بود که مکرر حضور باشد نه ناقب است و سبب آن ماده غلیظ بود
 یا رکب بود که طبقات اعضا واقع شود در هم میلی است و سبب آن عکس
 ناقب است و فرق میان او و ناقب است و ماده ناقب را نفوذ بود و چنان محسوس
 شود که گویا حضور را کور اخ می‌کنند و ماده میلی در آن موضع محسوس بود یا در هم حدرا

اول از

و سبب آن خطر دارد بود یا انداد روح نفس نه بود و در این ضربانست و سبب آن
در مرعیه دارد در عضو حس سینه و هم این سبب آن با تعب بود و آن را
تعب است با خطر مدد آن را از حیث آن نمک کوبید با خطر لازم و آن را از حیث آن فردی
کوبید یا سبب رخ بود و آن را از حیث آن رخ کوبید چهاردهم لازم است و سبب آن خطی
دارد بود یا نزد هم تعب است و سبب آن ماده بود که در عضو حس سینه که از غش
بود یا غش کرد و او بر آمده و بواسطه آن جذب غذا احسبش تغیر کند یا سبب در می
بود که در عضو حس واقع شود و حس صورت را باطل کند همچون سرطان نفوذ بآله است
سکون و جمع قطع سبب موجب بود بحالت دستفرغات یا مخدرات و خواب
هم از سکنت و جمع بود و بحقیق سکنت و جمع قطع سبب بود و سبب آن شحمه و منکاز
و پریدن نیست یا امر خارج بود مثل استعمال مرطبات یا تو فرط طوبت فصلی و کوا
تخلیه یا امر سرد افزوده شد و ضعف معده یا باضمه یا دافعه باشد یا ماسکه یا ضعیفی
و اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب با و در جمیع عضو می شود و اما در روح
با و در قوت اگر و در عضو حس و المراج و در الوترکب و تفوق اتصال بود که
دارد روح شود و المراج و تخلیه کم است استنفاق و اگر در قوت شود که
صدور و در آن قوت بود و اگر احتیاج سبب بعیده کشف و هواد یا کوا

و این

و یا اثر سبب نیز از اسباب ضعف بود و اسباب حرکات غیر طبیعی یا سبب ضعف بود
چون اعشیه یا سبب یا سبب ترشح همچون فواق یا سبب یا فصولا سودی به سبب چون نقص
یا سودی بلذخ چون شکر بود یا سبب که طالب خروج بود چون اختلاج معاله چهار در احوال
و عوارض و علل و این مقاله مشتمل بر سبب باب اول در احوال و عوارض
بدانکه احوال بدن انسان بدین سبب حالینوس سه حال است صحت و مرض و حالت
ناله اما صحت یعنی طبیعت بود که با وجود آن افعال از بدن انسان بسبب صادر
شود و مرض یعنی غیر طبیعت بود که بواسطه موجب آفت افعال بود و حالت ناله یعنی
بود که نه صحت بود و صادق آید و نه مرض زیرا که هر حال که افعال مطلقا سبب
چون شایع و اطفال و ناله و سکران یا صحت و مرض هر دو مجتمعند در وقتی واحد
و عضو همچون حال اخور یا مجتمعند در شخص اما در و جنس همچون صحت مزاج و مرض کسب
یا صحت خلقت و مرض مقدار یا مجتمع شوند اما در و وقت همچون شخص که در تابستان
یا در سن شباب صحیح بود و در زمستان یا در سن طفولیت مریض بود و بالعکس
اما احوال پیش از سن و مرض است و بواسطه میان این سبب و سبب
ثبوت بر حد که او گفته خلاص نیست اما عوارض یعنی غیر طبیعت بود که بواسطه مرض موجب
آفتی شود و اما تابع مرض بود و سبب که عوض نفس خود مرض باشد همچون صداع

که عرض هم بود و نفس خود مرضی باشد و باشد که عرض سبب مرضی بود همچون وجع قوی
 که سبب عسر می شود و باشد چیز سبب دهم مرض دهم عرض باشد چون هم در
 که عرض ذات الحجب باشد و چون حکم شوند به نفس مرض باشد و سبب الصداع عرق می شود
 بواسطه اقصای حرکت حنیفه و دل که عرض فرجه ریه است و سبب ضعف معده می شود و نفس
 خود مرضی باشد و بد آنکه مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس است جنس اول
 امراض سوء المزاج باشد و آن شش قسم است که خارج بود از اعتدال و این
 ساج بود و ما در جنس دوم امراض ترکیب است و آن چهار قسم است خلطه و متعده
 و عدد و وضع اما امراض خلطه چهار است اول مرض سحر و آنست که شکل خصوصاً حرجی
 طبعی تغییر شود و چنانچه که مضر باشد مثلاً عوج است تقیم و استقامت معوج هم امراض خلطه
 ما که فرج شود مثلاً ساج عصبه مجوفه باشد که در مخرج خفا که سنگ شدن مثلاً سحر
 باشد که در مخرج اندوه عرق کبد و غیره سسم امراض سحر و لطف با آنکه بزرگ شود و چون
 کسب انشین با کوه یک کرد و مثلاً صغر معده یا غایب شود و چون خلطه و لطف قلب در فرج
 مملکت و ممتد و منفرد شود همچون صرع و سکه چهارم امراض صفای است چون ملا
 معده و خونوت قصبه ریه اما امراض مقدار زیاد و عضوی خاص بود چون عظم
 داء البغیر و زیاد تا عام بود همچون سمن مغرط و یا نقصان خاص بود مثلاً صرع و انعام

جنس اول
 صرع
 داء البغیر
 داء البغیر
 داء البغیر

بود همچون نزال مغرط مرض عدد زیاد است عدد طبع بود مثلاً صرع زاید یا غیر طبعی چون
 اصبع یا نقصان آن در ادل خلقت اما مرض وضع چون زوال حضور بود از موضع خود
 بخلع یا غرض حسی سیم از امراض مفرده تفوق الصل است و اسم این مرض هم
 موضع مختلف بود اگر تفوق الصل در جلد باشد خدش و سچ گویند و اگر در لحم باشد
 جرح است گویند و اگر متعده و منقطع شده باشد قرصه گویند و اگر معده شود اگر در عظم واقع
 شده باشد که گویند و اگر بعرض باشد صدح گویند و اگر بطول باشد و لوع و در غرض
 اگر بعرض بود سچ گویند و اگر بطول بود نفث و در عصب نشی و شدح گویند و در عروق
 تیر و نشی گویند اما امراض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود مثلاً مثلاً
 که از عروق و قرصه ریه که سبب و تسببه بعضی امراض با کجاست بهت همچون داء البغیر
 و داء الثعلب با کجاست محل همچون ذات الحجب و ذات الصدرا با کجاست عرض بود همچون صرع
 و بد آنکه مرض اصلی باشد و بشرکت باشد و آنچه اولاً حادث شود اصلاً بود و آنچه ثانیاً
 حادث شود و آنچه بسکون اول ساکن کرد و بشرکت بود و این بشرکت بود یا بواسطه
 مجادرت بود یا بواسطه آنکه خصوصاً موقوف طایفه بود یا آنکه میان هر خصوصاً دم مخدومی
 چون عصب و دماغ یا مبداء و فخر او بود چون حجاب و ریه یا محاذ خصوصاً ف بود و حجاب
 معده و ریه یا محاذ مواء خصوصاً بود چون بغیر قلب و پس گوش و دماغ را و ریه کبد را

نوع
 طبعی

کلیه

و بدانکه اوقات دارمینه در مرض که بسلامت منتهی شود چهار است ابتدا از اید و انتها
و انحطاط و ابتدا از مرض از زمان ابتدا گویند و ما دام در تر اید بود زمان تر اید گویند
و چون واقف باشد که نه زاید باشد و نه کم زمان انتها گویند و چون نقصان یا بزرگ
انحطاط گویند با سیم در علامات و دلالت بیشتر بر معده دشت فصد است اما معده در
علامت نیست که بدان استدلال کند در احوال بدن و افعال که از قوی صادر میشود
و این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض کند همچون سرعت و اختلاص
که دلالت بر حرکت یا دلالت بر محض مرض چون بنفش منشا را که دلیر درم حجاب است
یا دلالت بر سبب مرض کند همچون علامات امتلا یا علامات ملازم مرض بود چون
تب عاده و صیق النفس و جع و برسم یا دلیر از اراض ظاهر بود و چون
و لمس یا دلیر از اراض باطنی بود و این نوع منکرات و موقوف بر معرفت شرح است
و استدلال بر این بچند خبر کند اول افعال اگر نه بر محرک طبع بود و دلیر از قوی بود و در سبب
افعال که قوی است و آفت قوی و دلیر از آن عضو بود که مظهر است چنانچه دلالت
افعال از اراده و حرکات و باغ و دلالت بنفش بر احوال قلب و دلالت بول بر کبد
و بر از بر معده و اما دوم موضع مرض چنانکه وجع در طرف انحر که دلیر درم کبد است
و طرف البی که دلیر درم طحال است سیم شکل درم همچون دلالت ورم ملا یا منکرات

درم بر کبد است چهارم یا مستغرق همچون بول و بر از که در باب خود یاد کرد
آید و چون استدلال با انواع است در شش فصد یا کرده میشود فصد اول و علامت
مزاج بدانکه علامات و امارات مزاج ده است اول تمس است اعتدال ان
دلیر اعتدال مزاج بود و میسر آن به کیفیت از کیفیات اربعه و دلیر آن کیفیت باشد
دوم سخته بحر دلیر حرارت و رطوبت بود و سخته بحر دلالت بر برودت و رطوبت کند
و بهر حال اگر کم دلیر برودت و پیوست و اگر شحم دلیر حرارت و پیوست بود سیم لوان
بیاض لون دلیر برودت بود و حرمت و سمرت دلیر حرارت و صفرت و دلیر صفرا
و کمودت و دلیر سودا جهام مویست کسرت و لوان وجودت و دلیر حرارت مزاج
و شقوة و حرمت بر اعتدال دلالت کند و صهوبت و بیاض بر برودت و شحم
بیمت اعضاست سعت عروق و سینه و عظم عظم و تا مخرقت و دلیر حرارت کند
و فصد آن دلیر برودت ششم کیفیت افعال است سرعت افعال از کیفیت از کیفیات
دلیر بر غلبه آن کیفیت کند هفتم افعال طبع است از افعال آنچه کامر بود و دلیر اعتدال
بود آنچه شوش و سرعت دلیر حرارت بود و بطر دلیر برودت باشد هفتم نوم و فطه
کثرت نوم و دلیر رطوبت بود و قلت ان دلیر حرارت و کثرت سدا و دلیر پیوست
نهم افعال نقصان است طیش و حرارت و قدرت و بهر سرعت کلام و کثرت ان

و کثرت الاعمال و دلیر حرارت بود و جسن و بلاد و دوطح و دقار و فعلات و دلیر
و دلیر بردوت بود و هم فضول مندعه است شدت را که و صبیغ آن و دلیر حرارت
بود و قصد آن و دلیر بردوت و کثرت آن و دلیر رطوبت و قلت آن و دلیر برودت
مصر هم در علامات امتلازیا و نه کمات افلاطون و به یا اعلاط صالحه باشد و علامت
امتلا محمل فخر اعصاب و سل و ضعف اشتها و انفتاح عروق و امتلا بنفص
و انصبغ و غلط قاروره و کلال بصر بود اما مصل علامت علمیم بقدر عقل
و تشاوب و لغاس و نگد و بلاد و حواس و علامات و دهن و غمزه و لون
و زبان و ظهور بنور و رفتن خون از موضع سینه مشرب بنورین و ندان و تخیر
چهره سرخ بود علامت علمیم بطنم باض و لون و سستی و نرم بردوت است اعصاب و کثرت
بزاز و قلت عیش و ضعف هضم و جثی ترش و کثرت خواب و بلاد
حواس و تخیر آب و سرما و چهره سفید بود علامت علمیم صفا صفت و لون و چشم
و نخر دهن و خونت زبان و خللی منخرین و سیکا و ضعف اشتها و عشیان و قوی و
قشره و تخیر شده اش و چهره سرخ و بود و بود و علامت علمیم بود بود و تیره که لون و خللی
و غلط خون شهوت کاذب و کثرت افکار فاسده و دوسمه و خوف و تخیر خرا
سیاه و دهن و تیره که بود و فصریم و در بنفص و آن حرکات است از او عیبه روح که حجاب

三

از قلب و شش این باشد و هر بنفشه مرکب است از سطلی و سكونه و انقباضی و سكونه
و قبض و لطا و از جهت جذب بنیم دو معده خان است و اجناس بنفشه است
جنس اول ماخوذ از معدار بن سطل و اسفلم سبطه است اول طویل و اول
که اجزای اکثر در طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت ترویج بود
و کثافت لحم و صلابت عروق و صغر بود و او معطاب طویل بود بنیم معتدل در
صغر و طویل بود چهارم عریض بود و او آنست که اکثر اجرای او در عرض محسوس شود
و سبب آن غلظت عروق و در طوالت است بود بنیم ضعیف و او معطاب عریض بود
ششم معتدل در عرض و ضعیف مهم است این است و او آنست که اجرای او در
محسوس شود و سبب شدت حاجت و مطاوعت است بود بنیم منقبض است و او
ششم بود بنیم معتدل در شهوت و انقباض و از جهات این است و سبب
قسم حاصل می شود اما آنچه مشهور و اسم دارد شش است اول عظیم و آن بنفش
طویل عریض همین بود دوم صغیر است و آن معطاب عظیم بود بنیم معتدل در عظم
بود چهارم غلیظ است و او آن است که در عرض و شهوت زیاد بود بنیم و من است و او در
غلیظ است ششم معتدل در غلیظ و رفت بود جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت
و آن سه قسم است اول سریع و او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود

د سبب آن شدت حاجت دیدیم بطور آن مقابله سریع بودیم معتدل در حرکت
 و بطور حسیم ماخوذ است از زمان سکون و آن سه قسم است اول متواتر است
 و او آنست که زمان حرکت او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت
 دوم معاد است و او در مقابل متواتر بودیم معتدل در تفاوت و نواز است
 حبس چهارم ماخوذ است از قوام آنست و آن سه قسم است اول صلب بود و او آنست
 که آنست با عصاره غام حرکت است و او فروتنی و سبب آن بیرون جرم
 باشد جرم لین و او در مقابل صلب بودیم معتدل در صلابت و لین جرم صحیح
 ماخوذ است از غلظت آنست و آن سه قسم است اول حرارت و سبب آن اسباب
 مستحکم بود جرم بارد است و آن در مقابل غار بودیم معتدل در حرارت و سرد
 بود جرم سیم ماخوذ است از امتداد و خلوات سه قسم است اول معتدل بود و آن چنان
 باشد که در اندرون عروق چیزی زیاد از حد اعتدال محسوس نشود و سبب آن امتداد
 جرم غلام و آن در مقابل امتداد بودیم معتدل در حصول امتداد حسیم ماخوذ است
 از کیفیت قریح و آن سه قسم است اول قوت و او اس که در اسطیخا باشد
 گوید و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب و قریح معتدل جرم صعوب و آنست
 مقابل قوت بودیم معتدل در قوت و ضعف حسیم ماخوذ است از استوار و حلا
 مساوی باشد

صلب صفت را گویند

لین نرمی باشد

قریح گویند

دال

جابر
 و آن دو قسم است اول مستوی و سبب آن از اسباب بود بغیر مزاج حسیم
 و آن حرارت از آنست که در جمیع بنفحات بغیر قریحات است و بر بودیم معتدل
 و آن مقابل سوس بود و این مختلف بر دو قسم است منتظم و غیر منتظم مختلف
 که اختلاف او نظام باشد بغیر و چند که کند بر آن یک اختلاف باشد و مختلف
 منتظم آنست که اختلاف او در هیچ نظام نباشد بلکه در هر در و در اختلاف ظاهر بود حسیم
 ماخوذ است از حال وزن و آن سبب زمان حرکت و زمان سکون با سکون و سبب زمان
 سکون با حرکت باشد و او با جید الوزن بود یا در الوزن جید الوزن آنست که بر طبعی
 بوده باشد بغیر وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود و در الوزن قسم است
 اول متغیر الوزن و آن نبض باشد که از وزن لاین سن صاحب نبض باشد تجاوز کرد
 باشد چنانکه وزن نبض صبی همچون وزن نبض شبان باشد جرم مبین الوزن
 و آن نبض بود که از وزن لاین سن صاحب نبض باشد قاصر بود چنانکه وزن نبض شبان
 مثلا مثل وزن نبض صبی باشد سیم خارج الوزن و آن نبض باشد که وزن او بیش
 وزن از اوزان نباشد و بیاید آنست که در حرکات نبض طبیعی موسیقا موجود است
 زیرا که بعضی که تالیف نقاش با دوار البقاع و تقدیر از منته که میان فقرات متعادل میگردد
 و غام می شود نسبت از منته نبض نیز در حرکت و نواز استی البقاع است و نسبت آن در صغیر

م

همچون سبب تا بعد است و اگر این نسبت متغی است چنانکه در ازمنه او هیچ اجلا
 نباشد آنرا منظم گویند و الا غیر منظم و از انواع نبض که او را نام نهاده اند و مشهور
 اول غزابت و آن نبض باشد که مختلف بود در سرعت و بطو چنانکه اولاً بطو باشد
 ثانیاً سرعت مایل شود و بتدریج هر بار سریع تر شود و شبیه حرکت خال بود و در هر موجی
 و آن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شهوق و حوض و امثال بطریق موج آب
 محسوس شود و در آن نبضی بود که مندر موج باشد اما در اعراض و امثال باشد
 و ضعیف تر بود و در هر موجی و آن صغیر تر از در بود و در پنجم مثلاً در آن نبضی بود که مختلف
 باشد در عظم و صغر و صلابت و لین و شهوق و انقباض و کان بعضی اجرا در آن
 بود و بعضی متخلف ششم و ذنب الفار و او آنست که نبض محسوس شود و بتدریج ضعیف
 میشود و باز بدرجه اول خود میگذرد و بدین و غیره ضعیف شود و محسوس شود و او مانند
 الا که خود را بدرجه اول بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف شده و ذنب الفار و انقباض
 کند ششم ذوالفقرت و او آنست که در زمانه که توقع حرکت باشد کن کرد و نیم
 واقع در وسط و او آنست که در زمانه که توقع سکون بود متحرک شود و در هر موجی
 که حرکت او چون حرکت حشر بود باز در هر موجی و او آنست که مندر لیسان مجسمه
 شود و از در هر موجی نیز گویند و او آنست که دو حرکت کند چنانکه حرکت الفار
 طافند یعنی

اولی

او محسوس شود و شبیه حرکت سوطه میزدیم هر قدر داد آنست که هر موجی در هر موجی
 و این مجموع و لیدر بود و حال مرخص بود و در هر چهارم در نبض لیسان و اجناس فصول
 و اعراض اما نبض با اعتبار اجناس نبض و کور اعظم و اقوی بود از نبض اما نبض
 چنانکه اعظم و سریع و متواتر بود اما با اعتبار لیسان نبض صبیان به لیس مایل بود
 و نبض شبان به عظم و قوت مایل بود و در زن و صبیان لایق بر هر هر آنست
 که زمان انقباض و انس طمس و در مرد و در شبان زمان انس طاند که زاید بود
 و نبض کهول به صغر و بطو مایل بود و در زن لایق باین آنست که در زمان انقباض
 از انس طاند که کم بود و نبض منحنی صغیر و بطر و متفاوت بود و در زن لایق باین
 آنست که زمان انس ط بیشتر از زمان انقباض بود اما با اعتبار فصول نبض در سریع
 بود و در صغیر سریع و متواتر و در غلب مختلف و ضعیف و در شتاب و متفاوت و نبض صفا
 بدان مناسب فصول بود اما با اعتبار نوم و یقظه ابتدا از خواب نبض صغیر و متفاوت بود
 و در بیدار اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر حیالت یا سبب خارج بیدار شود نبض
 سریع و متواتر و مختلف بود و باشد که در نبض بود اما با اعتبار ریاضت اگر به تعبیر
 نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر کج تعبیر نبض در قوت و عظم تا نفس در حرکت
 و تواتر زاید بود و اگر با فراط بود نبض در سردی و تا شود اما با اعتبار اگر استقام تا بکرم باشد

انقباض در پختی نبض
 و انقباض در پختی نبض

شناختن زمانه صغیر و بزرگ
 خریف یا ایزنا

[illegible]

آب زرد و سبک از آب لونه و گوشت لونه
و خرد و انجیر و جوز هندی
بهر خنی
او جا

آب زرد روشن بنفشه سبب
روزی با نشانه های غم و غم
و از حب غیب با نشانه های غم
و اگر زرد بود زنده آب نشسته
و کبریا عت کفزار ی رو
شن شود دلد او دعت
بعد و خامراه عت
آب سرخ و ریشنا علامت تشریف
حقه اید و آب سرخ و ریشنا یعنی
از تشریف خود ندهد

九

آب سرخ و کف زرد در سر شیشه
علامت یرقان بود

و چون آب روشن بود و بعد از
یک ساعت بگذارد بنفش شود دلیل
انحار بنجستیم علت باشد

[illegible]

دان آب سیاه که در تنبیه قوی باشد
 و از پس سرخ و سیاه شده علامت
 سوختن اخلاط طبعه و در دلیک مرک
 باشد و اگر خنجه ببرد یا پس از آن جگر
 یا پس از دویا بماند یا پس از آن علامت از سو
 خندگی است و شعله در خنجه زده دلیل
 آب شفیق باشد
 و سیاه و میل بمری دالت
 بمری است

غریزی طبعی، بہر

آن سفید و رطوبت از باطن باز
وز رطوبت و آن سفید و روشن
از ضعف و آتیرانه بود

در صافی با رطوبت لغایت بد باشد و اگر مثلاً به منبر باشد دلیل بر جوانی امر
 منبر بود و آنچه مثلاً به منبر و مات بود در امراض حاده دلیل بر ملاک بود و از انوار
 بول نکات آنست که مثلاً به منبر باشد و آن دلیل بر ضعف کبد یا غلبه دم بود و دیگر
 مثلاً به لون زیت بود و آن دلیل بر بود و خصوص که متعفن بود جنس دوم از دلایل قوام
 بول بود و آن سه قسم است اول رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم صحت
 و ضعف کلیه و آلات بول و جنیم غلیظ و آن دلیل بر کثرت اخلاط و عدم نضج بود و
 که دلیل بر صحت مواد غلیظ یا انقباض و ادرام یا انقباض شده باشد و غلیظ بول اگر شد
 کم شود یک بود و اگر متعفن بود در خصوص در حیثیات حاره بد باشد سیم معطل غلیظ
 و رفت آن دلیل بر نضج نام و حسن حال بود جنس سیم را که بولست و آن شش قسم است
 اول عدم الراجحه و آن دلیل بر برودت مزاج بود و نقصان حرارت خونی
 دوم متعفن و آن دلیل بر قروح حار و بول بود اما اخلاط و غلبه سیم ماضی الراجحه
 و آن در امراض حاره دلیل بر قوت حرارت و غلبه دلالت بر برودت حرارت
 غلبه که از مواد بارده حاصل شده باشد چهارم خلوا الراجحه و آن دلیل بر غلبه دم
 پنجم خلیف الراجحه و آن دلیل بر صفرا باشد ششم و سیم الراجحه و آن
 مانگ بود و آن دلیل بر رطوبت بود جنس دوم زبد قاروره است و

تمادی طولی
 رایجی یو باشد

کفر الکوین

رطوبت بسیار

زید رطوبت رزبه بود و فاعله او رطوبت بود که در جوهر بول باشد و سودا و شوره
 دلیل بر قان بود و کبر آن دلیل بر رطوبت اخلاط و کثرت آن دلیل بر کج
 رطوبت بود جنس پنجم غلیظ و کثرت بول و آن اگر کمتر از آن باشد که مر باید
 رزبه است با مشروب و دلیل بر مقدمه استفا یا استهلا یا تخلیه مفرط بود و اگر بیشتر
 از آنکه مر باید باشد دلیل بر استفراخ رطوبات زاید و باذو بان عضا آن شده
 جنس ششم صفا و کدورت و آن غیر رقت و غلیظ بود بول که دلالت کند
 بر اشتغال طبیعت به نضج با اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت کند
 بر عدم نضج جنس ششم رطوبت و او جوهر مر باشد که از مائت غلیظ تر
 بود و از دیگر متعفن تر شود خواه متعلق باشد و استدلال از آن
 بچند وجه کند اول از جوهر او و آن با طبع مر باشد یا غیر طبع مر اما طبع سفید یا
 یا زرد و منصف الاخر او متعلق به نضج و آسب بود و چون تحریک کند زود
 غلیظ گردد و متعفن شود و زود را سب شود دلالت کند بر هضم طبع و نضج نام
 اما غیر طبع بار زده قسم است و هر یک را اسمیت اول خراطی و او چون
 صفحا است که بار و صفرا اما کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه بود و اگر ثابت
 بود دلیل بر خراشیدن عضا بول بود و اگر مکرر بود یا شسته یا فکس یا هر بود یا



اگر جوهر به سینه یا پستان در سینه
 شسته باشد فراشته و دیگر
 بیایه و دیگر دلالت بر کثرت عسل
 و آخر شدن عسل کند و اگر دور
 از یکدیگر بماند دلیل بر خلط
 باشد و اگر زرد یا سرخ باشد
 علامت درازی عسل باشد و اگر
 بر سر شسته باشد دلیل بر قوی
 طبیعت بود و قوت بیماری باشد
 و اگر اسود در وقت شسته باشد
 و لیسو سختی علت قوه و قوت
 طبیعت و زاید تر بودن از سیم
 متعفن بود و اگر آب شسته بود و قوت
 بواسطه میکند یا بغلت بپرسد

نصف بود بخانه گویند و در جرب و قروح مثانه بود اما صغارا اگر سفید بود بخانه گویند
 جرب مثانه بود و ذوبان اعضا و اگر سرخ بود آنرا اگر سر گزینند از کله آید بام
 محرق بود و دیم ریشی و سولق نیز گویند و از بخانه خور در تر بود و اگر سفید بود
 ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سپاه بود و لیدر احراق خون باشد سیوا
 لحم و آن شبیه بگوهر گوشت باشد و سبب آن سبب گزینند چهارم و سبی
 و آن همچون جوهر چرب بود و لیدر بود و ذوبان شکم یا سبب سبب گزینند
 و لیدر انفجار و در بر باشد یا قرصه ششم مخاطی و آن خلط عام بود و هضم شری و آن
 چون تار یا سرور بود و آن از اخلاط عام و انعقاد حرارت و رطوبت حبه باشد
 هشتم شبیه بقطعه یا غیره و آن از ضعف معده و امعا بود یا از شاول لبنیات نیم
 رطبی و آن لیدر حصات و در بر بود و اگر سرخ بود از کله و اگر سفید یا زرد بود از مثانه
 دهم رما در و آن شکر خاسته میاید و دلالت بر احراق بلغم کند یا ماده که بطل
 و گشت منعقد شده باشد یا زرد هم علقه و آن سبب بخون بسته باشد اگر با آب
 شمرج باشد و لیدر ضعف کبد بود و آلا قروح مجاری دیم است لال از کله
 رسوب و آن سه قسم است اول غلام و او آنست که طایع بود و لیدر آند دلالت
 بر قلت نفیج و کثرت ریج کند و دیم معلق و او آنست که در وسط باشد و لیدر وسط

ریشی ریزه ریزه رگ
 سولق از دیوین

ذوبان بر شد بر

حال نفیج کند سیم راسب و آن طبعی باشد نیک بود و اگر خیر طبعی بود بد باشد
 زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سیم است لال از وضع رسوب بود
 طالت و استواء رسوب محمود و لیدر نیک بود و در رسوب مذکور به عکس این
 داشت و پراکنده که آن از ضعف هضم و کسرت رماح بود چهارم است لال از مثانه
 رسوب شده مخاطی و محاجت آن با بول دلالت بر آن کند که از کله و حواله آن
 باشد و اگر متمیز بود و متمیز نبود دلالت کند که از مثانه و مایه ای او است پنجم است لال
 از زمان رسوب اگر ظهور رسوب زود باشد و لیدر هضم نیک باشد و اگر دیر بود
 این و بیاید آنست که بول زمان سفید تر و غلیظ تر از بول مردان بود و بول زنان
 اسن صاف بود و در وسط آن چیز خرد چون بینه منقوش ظاهر بود و بول ایشان در آن
 صحرای بر رفت بود و در انتها مایه حرکت بود و بول نفیج مایه بود و با باشد و بول
 صبان سفید و غلیظ بود و بول شبان مایه سبب رسوب و معتدل القوام بود و بول کهول
 مایه بیاض و بول مشیج سفید و رقیق بود و الله اعلم فصد ششم در برابر است لال
 بدان از چند وجه کند اول از کمیت آن اگر زیاد بود از فصد طعام و لیدر کثرت افلاط
 یا ذوبان اعضا بود و اگر از آن کمتر باشد و لیدر ضعف دفعه بود یا احتباس که در
 قولون یا اخراجات شود و دیم از قوام آن اگر رقیق بود و درخ دلالت بر اخلاط

بر اثره گویند

کند و در دست خاردید و بآن باشد و اگر قیق غیر نرج باشد دلالت بر سده کبد
 باضعف مجرای رسیده هضم باشد اول مرطبات کند و غلبه غلط اگر باطلوبت نیاز مجرای
 از خلط و حرارت با مین اغذیه با طول مکث بود و اگر بر طوبت مزاج باشد
 بر کثرت رطوبات و قلت بر از بود سیم استدلال از لون بد آنکه لون بر از طبعی
 که نادر بود و شده آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان آن و لیدر ضعف هضم
 و پهاض آن از سده مجرای سراره بود و هم بر قان بود و اگر بوی ریح از آن آید لیل
 انفجار قرضه بود و حضرت آن از مرار زنجار و کرانه بود و باقی الوان بر از شد الوان
 بول بود چهارم استدلال از همتات ان و همتات طبعی آن است که جیب بود پس
 اگر متغ بود همچون زرد کاه و لیدر کثرت ریح بود سیم استدلال از وقت اگر پیش از وقت
 قضا کند و در خروج سریع بود و لیدر کثرت صفرا بود باضعف ماسکه و اگر تاخر کند
 و بطور اخراج باشد از ضعف هضم یا دافعه یا بر داسعا یا شاول قابضی باشد ششم
 استدلال از رایحه اگر نین او زاید باشد از آنچه معاد است از عفت و افلاطاب
 اعضا بود و باقی همچون عمت بار و رایج بول باشد هفتم استدلال از زبد آن کند
 و زبد دلالت بر غلبه ان با کثرت ریح کند و بر از طبعی است که منش به الاخر بود
 و معتدل باشد در رقت و غلظت و از قرار قضا بود و منقن و عدم ریح را که نشانه سید

الحوار

الخروج و غیر لادع باشد فصد هضم و کبر بد آنکه بجران جبار است از غیر هضم که دفعاً
 واقع شود از معاد است طبعیت با مرض و تشبه کرده اند طبعیت را سلطان و مرض را بنده
 یا غر و بدن را مملکت و روز بجران را روز جنگ و قتال پس اگر در این روز سلطان
 طبعیت است دشمن را که مرض است بکشد و بر و غالب آید و از مملکت براند از بجران
 نام جید گویند و این بجران موجب صحت شود و بر و در اگر سلطان غالب شود لیکن
 بجای که رگند بلکه محتاج بود بمقاومت دیگر از بجران ناقص جید خوانند و لیدر طول
 بود و اگر دشمن غالب آید لغو ذبانه و سلطان را شکست و مملکت را بدست فرود آورد
 بجران نام رور گویند و بنایت بد باشد و اگر دشمن غالب آید اما محتاج به مقاومت
 باشد یا مملکت را استخوان کند از بجران ناقص گویند و بد آنکه انتها مرض باید بجران
 باشد یا بخلد ماده تبدر ریح به وقوع بجران با انتقال ماده از عضو به عضو و این در انتقال
 گویند پس اگر ماده در عضو برین عضو نفوذ کند از انتقال جید گویند و اگر عضو برین
 نفوذ کند از انتقال رور گویند و بجران محموم است که بعد از ریح نام در روز با حور واقع شود
 و بجران دفع ماده کند نه با انتقال و در عقب آن خف و احاح حاصل شود و بجران مذموم
 این باشد و همچنانکه در روز جنگ و مصاف که از طرفین به تهیه اسباب و اسلح است
 امور را به مثل مسیاح و حجاج و خوف و بخت باشد در روز بجران نیز امور را به مثل اضطراب

نوع و بجران

نوع و بجران

دوره حال مریض واقع بشود و اگر آنکه بدفع ماده باشد بفرمایند اسهال یا ادرار با عافیت
دفع ماده کند و هرگاه از این علامت باشد که دلالت کند بر آنکه طبیعت کدام جهت دفع
اما علامت صفت نفس و عینان و نحران و اختلاج لب و دوج معده و تغیران و تاریکی
علامت اسهال تغیر بطریقه و فراخ و در پشت و عدم علامت فی بود و علامت فستق
کوش و اشتغال سر و سرخر و در و خارش نیز بود و علامت آوار تغیر مشانه و غلط و
و کثرت بود و علامت عرق منقبض میگردند اومت و اشتفاح بشر و کجرا که با درار
دعوق واقع شود ماده رقیق دفع کند از آن جهت کجرا که با آن واقع
اکثر ناقص بود و هر کجرا که در ابتدا مرض واقع شود محکم بود و در
ناقص باشد و در انتها تمام باشد و در اخطاط کجرا نباشد و در روز
کجرا مطابق است که مریض را بهیچ وجه تحریک نکند و در روز کجرا را با
با حور گویند اول آن چهارم مرض است و باشد که در امراض حاده مقدم
و در سبب واقع شود و کجرا جید در روز چهارم مندر باشد به کجرا هم
و در مندر بود به کجرا ششم و اگر کجرا واقع شود بد باشد و اگر در پنجم واقع شود
نیک بود و در پنجم کجرا است و در این روز کجرا جید قور واقع شود و روز
نهم مندر است به کجرا و در یازدهم و اگر روز دهم کجرا واقع شود بد باشد

در این

علامت اسهال

tarikhema.org



و در ششم نادر واقع شود و اگر بشود بد باشد روز یازدهم کجرا است و مندر است کجرا
چهاردهم و در هر روز دهم کجرا بد باشد و در سیزدهم و بیستم کجرا بود و در
روز کجرا است و در این روز کجرا قور جید است بود و کجرا در یازدهم بد باشد
روز هفدهم و در کجرا است و مندر است به کجرا پنجم اگر پنجم و نازدهم کجرا
واقع شود بد باشد و در روز پنجم و بیستم و یکم روز کجرا است و قور باشد و در
چهارم روز کجرا است و در این روز کجرا قور واقع شود و در روز پنجم و در کجرا
و بعد از آن سر و یکم و سر و چهارم و هر کجرا که بعد از این واقع شود آن کجرا را قور
نباشد و در روز پنجم روز کجرا است و بعد از آن جیلم و بقول بقراط بعد از چهار روز کجرا
نباشد اما بقول بعضی در پنجم و بیستم و صد و صد و پنجم نیز واقع شود و البته
در ششم در علامت رویه محمود در امراض بد آنکه علامات محمود در امراض بنا
قوت و سخنی و اشهاد و سلامت و عقرو دین و خلق و اشتفاح معالجات بود و در
ظهور بشرات بر لب و نیز کجرا جید در روز کجرا و خواب شب و ادرار روز
و راحت بعد از خواب و نفس طبعی مجموع علامات نیک بود و علامت توده خلاف
این بود و چشم در کودا قنودن و کش ده ماندن و همین معصن بیاید و حد تسبیح
و سر شدن کوش و نیره شدن چشم و دوا با نظر بر یک حال و در یک جار انداختن

علامت اسهال

علامت اسهال

عنوان

عقل من استمرار اعراض و کثرت اختلاج و اختلام در ابتدا مرض بود و الله علم
خاتمه در انداز به حوادث و انتحال از علت تعب و کما آنا انداز حوادث چنان بود
که کسر تغییر حادث شود و عادات طبعی مشرب شهوت طعام و حجاج و بول
و براز و عرق با در عادات غیر طبعی مشرب فی و رعاف و سیلان دم و بواسیر و
منذر برض باشد و خفقان هم منذر بود و میرک مفاجات و کما بوس و در ابر
و سکت و اختلاج بسیار به تشنج و خدر اعصاب فالج و اختلاج و صبه بفقوه نفوذ کلال بدن
با کثرت عرق منذر بود و سکت و فالج و صمیت و رور و جسم و سیلان دم و عرق
از روت منذر باشد و برسم و غرقن عا سبب و کثرت فکر و منذر باشد و کما
و سرور و رور با کمود و غلط منذر باشد و کما و تشنج و رور و چشم با سفا
صداع و تشنج به نزل آب در چشم و انش و نفوذند در طرف راست منذر بود و بول
کبد و نفوذ کما و خمره بعد کله و سقوط اشتها و قی و وجع و نفخ اطراف و نفونج و کله منذر
که سبب که هر خور بود منذر بود به بواسیر و عودت قوا به بسیار به برص و هتق ابص منذر
بود به برص و سیلان طمش و زنا که عامله باشند بعوط و سخت شدن و بر اعدان
به دوا و داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الریه و ستر و عرق و بول منجنج
عقنه و عرق بول بقر و منانه اما انتحال از علت تعب و کما چنان باشد که اگر در حیات

حادّه صمم حادث شود و بعد از آن اسهال صغیر در دست و پد صمم زاید شود و بجهت
 یا اسهال صغیر زاید گردد و استفا ماسهال بغمغم و مائی و شج رطب کج و خون
 به بواسیر و حال بوزم خضبین و فواق استکانه عطاس زاید گردد و بجهت و استعین
 و در کرده و دیگر احضار بد و ال و ال و الفید زاید گردد و ال و ال علم قسم دریم و رطب عکاد
 مشم است برج متفاله متفاله اول در حفظ صحت و این مشم است برده فصد اول
 در تدریج جبال و موله و بد آنکه هرگاه علامت استسراف بر شود باید که از فصد و حیات
 و قی و اسهال و فرج و اصوات ناله و تعب و ریاضت و بوی تر از اخرا زانند تا چهار
 ماه بگذرد و بعد از آن اگر چیزی از اینها به حب اصطرار واقع شود مصر نباشد و چون
 به فتم رسد همان احتراست بر حذر دارند و بکنجین و کلکین کاه هر خوردند و لطیف عدا
 و اسفاط شمه و در کل کنند اما موله و باید که در خانه بزیاید که معتدل بود و چون بزیاید
 او را با لای چهار انگشت قطع نمایند و فرقه بر دفرم ببالانید و بران مهند و موله در آب
 ملک بشویند چنانکه آب به پیرودان او نرسد و اگر با آن آب سماق و شانه و صلبه
 به نر بود و بعد از آن با آب فخر عذب بشویند و اگر شمر در کام او بنهند و در قاط حبه
 هر صغیر کج خود بنهند و به رفق بنهند و در خانه تاریک پرورش دهند و هر روز او را به
 تخمیک کنند و هر چند روز باب فخر بشویند اما رضاع مد آنکه شیر مادر نسبت بطهر است اگر

مادر صمغ المراج باشد و لیکن تا چند روز نگیرد و شیر مادر نهند بلکه کسر و کمر شیر دهد و این
 چند روز اگر دایه کند احتیاط بر مصلحه کند خوش شکر و بیکو خلق بود و سال او متیان
 و سرخ بود و معتدل المراج و پستان بر رک و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام
 باشد و شیر بهر بهتر از شیر دختر است و چنانکه گفته شد چند روز از وضع صمد آنکه نشسته
 و عدا ناله لطیف معتدل شاد دل کند و در باد اعدا کاستن را بد و شند پس در این
 طهر نهند و از حرکت موقوف و ریاضت احتیاط نمایند و با وجع معیت کنند و اگر غلبه
 بود لطافات شاد دل کنند شکر کنجین ده یا بزر در و صغیر و ناخواه و ریاضت معتدل
 سفید بود و اگر شیر رقیق بود و غذایه غلیظه شمر هر لب و تر بد شاد دل کند و اگر شیر بسیار بود
 چنانکه مود رغب در کرد و تغذیه غذا کند و ضمید پستان بزره و عدس و سرکه و اگر امر
 خارج حادث شود شیر لطیف بنهند تا اثر آن امر بر طرف شود و مدت ریاضع دو سالت
 چون نزدیک قطام بود آب بدینند و بتدریج معتدل بطعام گردانند و شیر برج و نان شیر
 و حل سرشته دهند چون اثر بر آمدن شایا بر او ظاهر شود و هر چه بپزند و حل در لته او ببالند
 مرغ خوکش در کردن دین دندان او ببالند و اگر انگشت بسیار فایند و هر دو را بعد و بکنجین و فطه
 پنج خمک بردست او نهند و در وقت سرخ کفن خربن دندان و زبان او ببالند و در امر کرا
 حادث شود و معالج فطر و مصلحه هر چه باید کردن و مضر که اطفال را بسیار عارض میشود و اگر میکند آمار

استطلاق شکم اور اکیمون و اینون و ورق کله و سرکه کرم کرده طلاء کند چنانچه از آن سداختی
 وز زده تخم نیم برشت بدیند و شبت و نوز غیر نفید بود و اگر نهاد در شود و اگر نه بزمایه بزرگاله باریک
 بدیند و در اجنبی سبب از غسل و خود و سر کین بوش استعمال کنند و در غیر زیت در شکم
 بالند و در سوسن بن کوش بر غیر زیت چوب کنند و آب کرم بدیند تا پاست بد و در کرم
 سر طغیرا کرم دارند و اندک حاصل بدیند و سر کنند تا فی کنند و به انگشت یا بر مرغ چوب کرده بکوبند
 او فرد بر ند چنانچه از تیر باد نرسد و در حال صمغ و با و کثیرا و دانه به و فانیه یا نیز بار و غیره
 بدیند و در وجع کوش حفض و صغیر و بر بوش در و غیر بچوش نشند و در کوش چکانند که
 از کوش مطهر برودن آید پاره سوف و شبت و زعفران آلوده کرده در کوش بنهند
 فی کردن بسیار شراب سبب و اندک پوست لسته بدیند و معده را با جانات طلاء کنند
 و در سجد شکم آب کرم بدیند تا پاست بد و بر شکم نیز بزنند و در غیر زیت در شکم مالند
 قلاح که جبارت از شیرانه بود که در دکان حادث شود و از آن هر چه سبب بود و قتال
 بود باید که دکان را با جاد الحسل بنشیند و نفشه و کله و کشیر بپزند و بر آن افشند تا
 و پوست انار و کله را نیز نفید بود و اگر عصب متواتر کند و عکلات درم و مانع با حوائج
 ظاهر کرد و علاج آن باید کرد و اگر علامت درم نباشد با دروج را آب بنید و در پسر لودیند
 و اگر از قطع ناف درم در آن موقع حادث شود شکال و عکله بطم در و غیر بچوش نشند و

درم

کردن بندرج کم میکنند و به ریاضت میافزایند بحدی که از کار نیز ملول نماند و خیرالامور را بکشد
 تا به اخلاق حمیده بالغید شود و فصد در بیم و در تدبیر حصول و فصد در هیچ مواردی که در زمین
 افسرده باشد در حرکت آید و غبطه کرد و تدبیر است که او را کم کند به تعلیم و تطبیق اغذیه
 استغراق آن بفرمایند بقصد یا سهیل کند بحسب عادت و غلبه خلط و از خففات و منجات
 شدیده و کثرت حرکت و استحمام و کثرت الکحل و محوم و حلا و در شراب احتراز نماید
 و از اشربه مثل شراب حماض و لیمو و صندل و ریاس و کسچین احتضار کند و از اغذیه
 زرشک و سماق و انار و امثال آن مناسبت باشد و در فصد تا بستان با سبب
 و رفاهیت مشغول باید بود و در هر پیشانی قریب بآب روان که از بخار و ذوقان و خفا
 و در باشد مسکن زد و از حرکات خفیفه و خواب روز و کثرت جمیع و الکحل و شراب
 شراب صرف و مسخات احتراز نمایند و کجا سر که بغایت گرم بود احتراز نمایند و از
 اغذیه و اشربه و فواکه آنچه مطب و مبرد باشد خوردند و جامه های گران پوشند و اسهال
 بفرکنند و در فصد خفیف از سر مایه باده و کر مایه میان روز و خفیفه و انگاه دارند و از کثرت خواب
 و جمیع و کثرت الکحل و شراب و الکحل و فواکه و استحمام باب سرد استنباط باید
 کرد و اگر بدن منشی باشد در ابتدا و خفیف استغراق بقرش بد کرد و در وسط آن اسهال
 مسهله و در رستان خود را نوسیده باید داشت و حرکات و ریاضات و کثرت

اغذیه

اغذیه و اشربه و محوم و درین فصد مفید بود و فی و استحمام و استنمام مسخات شایسته
 و اکثر جامه موینه و پشمینه باید پوشید اما در بافتن با الیه هوا از مجرای طبع بگرداند و تدبیر است
 که تعلیم اخلاط و در طبوبات کند به تعلیم غذا و استعمال محففات و اصلاح هوای
 کند بر باطن مطبیه مثل سب و زرنج و شمومات مثل صندل و کافور و جسنر و مشک و گلاب
 منزه خود و جسنر و قط و سند و دوس و فلفل و لادن و آشنه و سعد و آذوقه و ابله و بوناب
 و مورد و انبوس و زعفران و باید فایده را بکلیاب و سرکه و انگور و جوش نبیده و سرکه
 دارند و گوشت کمر خورند و از فی و فصد و جمیع و ریاضت و استحمام احتراز نمایند
 و در موضع مشکوفه کس نشود و قطعا توهم بخوراه نند و از شراب و اشربه حماض
 و ریاس و صندل تناول کنند و از اغذیه و فصد و جسنر و صندل کنند و آب
 نموزند و الکحل و منزه شراب در دبا آورده که مفید بود و تر یا ق و مشرد و بطوس مشرب
 از غلبه و با مفید بود و مبرد و زعفران و سر بکوبند و با غسل قرص رید و با دانه کبد
 بخورند فصد سیوم در تدبیر ماکول و مشرب و در اوج بکشد است بکشد اول در ماکول و مشرب
 حافظ صحت لازم است که از اغذیه بکند و گوشت و شراب و شور یا ق و مشرب که مایه مزاج
 باشد احتضار نماید زیرا که بهترین غذا است که زان خون میگیرد حاصل شود و لذت بدو
 چون نان کندم آفت نرسیده و گوشت کوسفند یک ساله و از نیمه و آنچه قریب غذا با

الکوری است و آنچه در طلب و انزویه ماکولات در فن دوم گفته خواهد شد ان شاء الله
 و بهترین وقت غذا آن باشد که اشتها صاف نبوده باشد و بعد از ریاضت و یا
 چیزی بناید خورد و نیز نوع از ریاضت است و او را تاثیر تمام است و ذلک در اشتها که
 دفع نباید کرد و داخل و نظیر زمان اگر احتیاج باشد که بشهوه هنوز باقی باشد که
 ترک کند و جمع میان او ان اطعمه کند که موجب تحریک طبعیت میشود و یک غذا بر عادت
 کند و موافق ترین غذا آنست که الطبع الذی باشد و عادت و خصوصاً ضعیف و نحیف آورد و
 مضرب بود و غذا آنکه موجب است باشد و اشتها بر دوشتر نیز چه باشد و اشتها باطل کند و بدن را
 گرداند و غذای نالجه خنثی آورد و چشم را مضرب بود و دفع مضرت علوی و سیم بعضی
 و بالعکس و از آن نفه نالجه و در بعضی و عادت با سقام همکار کردن و این مزاج
 ضعیف کند و در رستان غذا محروم که باید حرارت بود و با فطر حار بود و در تابستان
 باید که با فطر بار و بود و در ربيع و خريف اعتدال مناسب خورد و مناسب صفراوی
 مرطبه بار و شتر فربه که و ذخیره کشت که جو و حموضات غیر بالیه شتر تر باشد و در تابستان و خور
 و در زمستان مزاج را بر دگر که قانع رطوبات بود و شتر حموضات و بلغم مزاج را بر خف
 شتر که کشت کجک و کبک و تپه با دار چتر و زیره و سودا و مزاج را بر طبع معتدل در عوارض
 شتر زده و مضه و گوشت بره بهترین نوع غذا آنست که روزی در هر روز و یک نوبت

الغالب

الغالب افند و آب در عقب غذا و میان غذا نماند بخورند خاصه بسیار و در عقب غذا
 خواب موجب هضم بود و حرکت خفیه جهت انکسار مطلق است اما حرکت خفیه نشاید
 کرد و شراب و شربنی بر سر غذا هضم نماند مضرب بود و سیم سده باشد و در عقب غذا
 که بر دما نیست غالب باشد ریاضت مناسب باشد و غذا لطیف بر غلیظ مقدم باید داشت
 و صاحب معده گرم را از غذای لطیف بناید خورد و صاحب معده ضعیف و سست عین
 غذای غلیظ و گوشت کمتر باید خورد و مرطبات را با کجالات این غذا غلیظ بسیار
 بود و کسر که بعد از غذا احساس حرارت بهر غذا بدفعات اندک اندک باید خورد
 و مطلقاً از تخمه احتراز کند و اگر امتلا محسوس شود و غذا هنوز در معده باشد فی کس
 و الا تبین طبعیت ضرر در بر بود و سرد مزاج اگر اش کموند و شتر باران و محدود در راه
 و کلفه موافق بود و اگر سبب از این تدابیر نکند خواب باید کرد و شبانه روز در مسکن
 باید کرد و بعد از آن استحمام و اصلاح از غذای حاره بکین کنند و غذای بار در ابعس
 مضرت این غلیظ شتر بر لب و پاچه و فالو زج و نان فطر ماسیه مطلقه باید کرد و شتر کجا
 دگر و سر که و پاف و برک ترب و همچنین دفع مضرت هر چه بر بدن کنند که در مزاج
 صد آن بود و جمع میان بسنات و حموضات و ما بر نره بناید کرد و دماست و ترب و مرغ
 و حموضات و ما بر نره بناید کرد و دماست و ترب و مرغ بخورند و ترجیح و انار بر سر هر چه

و انکو بر سر ترنج و کله و سرکه با برنج بناید خورد و کبوتر بچم با سیر و مار و حل باغ و سر
و شراب و با قلا و مات با هم جمع کنند و کباب که از چوب خرد و کوبیده باشند
بر پانکه پوشیده باشند اجتناب نمایند و از دوما و دوما و دوما که در ظرف
باشد اجتناب نمایند خصوصاً که در آن کشته باشد بخت دوم در شراب و آب
خوردن که غذا شروع در هضم کند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته اند که هرگاه
آب طلبد و بنده خصوص در میان غذا آب خوردن عادت کرده باشد و آب
ناشتا بناید خورد و اما محمودان و جوانان محمد و مزاج را منع بناید کرد و اما در عصب استقام
در باضت و صفا و شرب و اگر نوزاد که مخصوص غریزه بناید کرد و در انشا و خواب
آب نخورند خصوص آب سرد و اگر صبر نتواند کرد اندک مصلحت کند و مطبوخ و عطرش کاف
بناید کرد و جمع میان آب روان و آب چاه مضرب و اصلاح آب فاسد بطبخ
با با خاک پاک یا سبزی پخته صاف کنند و آب عطر و کد را اصلاح بشود و شراب
و آب شور را بکفین و آب زاج را بکفین و آب سرخ و آب غلیظ را بکفین و آب
و تر باقی همه اشیای مخالف بهار است خصوصاً سیر که پرورده شده اما شراب و شبنم
در موی که گفته که بهترین شراب آنست که طعم و بوی او خوش بود و صافی و معتدل القوا
باشد و اگر اندک از آن بظرف کنند و چند روز بماند فاسد نشود و باید که با بکارد

و قول

شربین حرار باید کرد و کسر که خواهد زد دست نشود و در عفران داشته در شراب کند
 اما نقل در شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان معناد و محتاج باشد مجوز
 مزاج را سبب و به و امرد و دانا در حرور و حاض در بوبات حاضفه و قرض هم و کچین
 و از بقول کاهو و خیار و کاسرین سبب بود اگر مزاج در غایت حرارت بود قرض کاف
 رخصت داده اند و مزاج بار در اشغور کوارش مصطکی و عود و عفران و کفند و سینه چو
 مناسب بود و در طلبه را کج و برشته و خندق و بادام بر مان کرده و نمک شور کرده
 مزاج را بخوا که در طبابت شغور باید کرد و در میان شراب خمر بر نباید خورد و در
 در مجلس روشن و در تابستان در کنار آنها را جو بهی کند و با اصدقا و اجناد یکجا
 تنفر نباشد بنشیند و ادب محبت است که ترن بدن کند یا آنکه اندام را از روح
 کنند و جامها لطیف پاک پوشند و ناخن بچسبند و اصلاح لبش کنند و بوجوش کجار
 دارند و در مجلس چیز که منقش نفرت باشد مثل قی و نفث و بوی پاک کردن خمر کنند
 و اگر حیثان شود در مجلس از نشوند و چون فی کنند مجلس معاودت نکند و کلمه طایف
 و حکایات لطیف کنند و از حکایتی و سخن که موجب غم و خورن باشد احتراز کنند و اگر مجلس
 بهم براید زد و متفرق باشد و اگر جمعیت شوند و یکی هنوز مسک نباشد خود را می بیند
 و در این مجلس نرا میر و یا حین طبعه حاضر باید کرد و مطرب باید خوش نکند و خوش طبع

و خوش آواز و خلط و الوب بود و در سستی افراط نباید نمود و محتاج نیست که
 ضعف احصاب شود اما شراب اندک بخار مفید بود و بقول حکما در ماهر و نوبت
 نوبت پیش شرب نباید نمود و اقل مقدار آن رطبی بود و بد آنکه سحر سکر از
 دماغ و غلت اگر باشد با حرارت مزاج با تفتح شراب بهایه باشد و دل سحر
 و حقیقت مشر عفران و جو بویا و قنقرو و بطور سکر از عکس اینها بود و شاول و سبب
 و صواعی عمل صرب و به و کبر و کشن و کت و سدا و بیره و جریخ و آب سرد و سکر
 آنچه است که در سستی آورد و گویند اگر سکر پیش از شراب سبب و عدد بادام بخورد دست نشود
 و اگر صندل و تخم کاسر و تخم کاهو و کهر سرج و تخم ترب هر یک سه درم کافور و انیسون
 و حب زنده مقدار خود و پیش از شرب یکی از آن بخورند در برکت شوند و برآ
 با عرق کادر بان تفریح بیشتر کنند و با کلا استحه مغر سعه باشد و با عرق سید و کاسی
 حرد و رو و کرم را مفید بود اما حار و جارت از انقار کجرات شراب بود که
 بد باغ رسد چنانچه موجب صداع بود و جمیع افعال نفی نه مصطرب گردد و حقیقت
 و حیثان آورد و سبب آن بقیه شراب بود که منهنم و متحد شده باشد و خوار از سکر
 فصول بود و از ضعف فاضله و دافعه و کثرت شرب و شرب نیز بهای مختلف نیز بود
 و بهترین علاج خمار است که معده را از بقیتی که بد باشد پاسا زنده بقیر طبعی کند و میوه

بارده قویه پیوید آب بر شش و چهار مغید بود و اسحام و دلک و ریاضت مغید باشد
 و بعد از شقیه معده از بقا شراب از شراب شراب در پیاس و سب و به و انار و
 مناسب بود از اغذیه و محفوظات و اسفید با جات رقیق و اگر دوسه کاسه شراب همه معده
 بخورند مناسب بود چنانچه اختر گفته نظم و کاس شراب علی لذت و آخر شود
 منها بهاء مجنون عامر گفته است نم ندانست قریبی بلیلی مالمو و کما تادی
 الحکم بالحرنه و این را بهترین معالجات شمار میدهند و اگر کسر فایده که از شراب بوش آید
 اطراف و پاسویه کند و آب برف بپاشند و بر روز ریزند و سر که و کلان و صندل
 پیوید و آب بصدر و خوره و مرغ و سکنجبین و انار ترش و امثال آن با برف مناسب بود و
 کشر و پد و چهار و که و و حرق طلع و شام و پیر و پنه و سر مالیدن مغید باشد و آنچه
 را بیکه شراب کم کند کثیر در از بانه و خود و از چتر و قرفه و کبانه و اسن و حرم المک و بود
 بر که و کلاب و آب خوره هم مغید بود و فصد چهارم در تدریس و خواب و سید و اسرار و هر چه
 متفرق و مفید بود و معتدل المقدار و گفته اند که کمر از شش عمت نباشد و وقت خواب
 باشد که غذا در هضم شروع کند و اگر در حقیقت منقدر شده باشد غذا خورده باشد که خواب
 کند باید که زمانه نکشند و شایده که بر اسراعانت هضم خواب کند و باید که اول بطور
 راست خوابند تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در هضم شروع کند پس بدین جهت

بنا

نابک به جلتهای بر معده شش کرد و بواسطه تسخین او هضم کامل شود و بعد از هضم با بطور
 راست کرد و تا آنکه از غذا بکشد اسهال باشد و پیش از هضم دفع فضلات غذا باید کرد
 و بر شش هضم معده هضم باشد و به شش هضم موجب ضرر باشد و شش تر که و کاس بوس و در ک
 و سل و در پشت و صرع و خواب بر فلو معده مضرب بود و آواز آب و از اسهال که بزرگ
 باشد حکایت و گنایت خواندن خواب آورد و فصد پنجم در تدریس و استفرغ و احتیاج
 استفرغ طبع است که بر روز و نوبت طبع محبت کرد و تا فصد یلی و نه از سر منع شود پس
 در طبع حس واقع شود و شش اسفید با چهار حوب و اسفنج و حکیم کند و وجود امثال آن
 نرم رند و از فاضلات اخرا از کند و اگر احتیاج افتد بشافات و حقیقتا نرم کند
 خصوص شش پنج راجه قوای است ضعیف بود و محتاج بدو باشد و اگر طبع زیاد از احتیاج
 محبت کرد و سبب استلا از افراط با غذا باشد و اغذیه مختلفه بود و سر باید کرد که زیادت نشود
 سماق و زرد شک و فیه سبب حس مانا کند و خرا سوراخات کنند و باقی علاج اسهال و
 طبع در با خج گفته شود ان الله فصد ششم در تدریس و هضم و دفع جمیع آنست که
 غذا هضم شده باشد و در و قمر بود که هوا معتدل باشد و بدن محنتی نبود و جمیع در فلو معده
 مضرب از آن بود که در امثال و باید که انگاه شروع کند که شش و شش و شش و شش و شش و شش
 و تصور و بخیر خود را بدان دارد و محبت با عجز و زکریه الف و کسر که از و متفرق باشند و با صفت

جسمت نباید کرد و افراط در جماع کند که موجب امراض خصی و ضعف بصیر شود و در غرض
و غم و فرج مغرطین و قصد اسهال مجسمت نباید کرد کسر که با بس مزاج باشد یا قلیا یا
یا حیات با چشم با اعصاب و ضعف بود و مجسمت نباید کرد و یا کسر باید کرد و جماع با مجسمت
مست بود و ضعف نباید کرد و با وجود کسرت استفراخ منور و بهترین اشکال جماع است
که مرد بزرگ در آید و بدترین نیست لعکس این بود زیرا که عام منورست و نشود که
منزلان اعلیٰ فرود و موجب نفخ و درم قضیب گردد و بهیچ وجه نشاید و بسیار است
ضعف آورد و باید دانست که مدار این قدر بر حرارت است که فاحش است و بر طریقت
بس اگر بر نقصان یا نبیند نادر آن مشکوک بود و اگر یکی باقی بود و دیگر ناقص بود بر آن
این تر باشد و آنچه بواسطه بر باشد بر آن توان کرد پس مراعات حرارت
در طریقت بطریق اعتدال موجب تقویت این امر بود و نشاید که ضعف این قدر از کسر
استعمال و نیاید بود و چنانکه در قطام با از تحلیلات فاسده و دام بود چنانکه تصور
و جلالت قدر آنست که با جماع میکند و نفس متاثر گردد و با هم کند که او را بسته اند و فرط
حج و تقویت موجب ضعف این قدر شود و تدبیر آن دفع این تحلیلات بود و مطالعه
که در باب جماع نوشته اند و حکایتی که نقل می‌آید دارد و استماع کلام است و نظر در مجسمت
چون امانت موجب پیمان این فوت بود و در جماع افراط نباید کرد زیرا که او حیه بدو نیست

بر

جماع نکرده و بعد از آن اگر جماع کند غذا را اصلی اعضا جذب کند و بدین اثر او صحت
نشود پس موجب ضعف بود و چون معالجه این قسم در بار چنانست خواهد آمد برین قدر که
فصلی هم در تدبیر حمام بهترین حمام است که هوای آن بلند باشد و مکان او معتدل
و آب خوش و بنار او ندم و بر کین گرم کرده باشند و معتدل بود و استعمال آنگاه
که غذا همضم شده باشد و بنار کجاست در اندرون بغیر در خانه اول زمانه توقف کند
در خانه سیم روند و آب بر زمین بریزند و بنشینند و اگر مرطوب مزاج باشند اول بنشینند
بر خود بریزند تا هوا را حمام در او تاثیر کند و استعمال هوا پیشتر باید از آب کند و اگر با
الزجاج بود استعمال آب پیشتر کند و بنار کجاست از حمام بیرون آیند و در عایت پیشتر باید کرد
هوا اثر نکند و کسر را که درم با تفرق اتصال با حفر حفره بود و نفخ بناخته باشد کجاست نزد
و در عقب حمام غذا خوردن را فریه کند و در عقب غذا اسهال همچنین بود اما با آن
سده باشد و بر صدمه کجاست رفیق بزال و خفاف آورد و مرطوب را چنین مناسب بود
و کسر که ریاضت کند استعمال معروف باید کرد اما احتیاط آب سرد جوانان محرومان
مزاج را در تابستان مفید بود و صبی و شیخ و کسر را که اسهال باشد با تره با بر
نشستن مفید بود و تقبیل با آب کبر تر تحبیر فضیلت کند و امراض جلد را از آب کند
در چشم و فالج و شیخ طب را مفید بود و حر و الف و مفاصل و جماع و در کرا

صورت

بود و در هر حرکت سکون بداند که بعد از استغراق غذا در معده حرکت میکند
تا محکم باشد و در هضم و انقباض وقت ریاضت آن زمان باشد که صلبه بدن از بول دراز
دفع شده باشد و غذا هضم گشته و منور و غذا نیامده باشد و ریاضت بر آن
مضر بود تا حرکت لون دشت ط در حرکت باقی باشد و سلمان عرق بدید نیامده باشد
ریاضت مفید بود و چون تغییر در لون و کلال در حرکت بدید آید برگ کند و در خلوه
و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیف را ریاضت نباید فرمود و اعصاب را و قرا
ریاضت نباید داد و شدت کسر را که و دال بود ریاضتی باید کرد که پا را در آن حرکتی
نباشد و قس علی بداد ریاضت بعضی لغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قوی
باشد مثلاً کشتن کرفس و آب دو انیدن و پیاده رفتن و شنا کردن و تر انداختن در
دولاب بر کرفس و کور زدن و نیزه باز و شمشیر مار و بعضی لطیف و نرم بود و مناسب
ناقصان و ابدان ضعیفه همچون سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این
ریاضت بر نسبت با جمیع اعضا بود و آنچه بعضی خاص بود همچون افکار که ریاضت و باغ
و اسماع اصوات حاده و الحان لذتبخش در ریاضت کوشش بود و نظر در اشیا و رفتن
ریاضت چشم بود و ریاضت آلات کلام و تنفس و قرائت و به آواز تقید عاده و تدا
تقیید باید کرد و در تدریج کارد سبیدن و دلک نیزه و از ریاضت است و او را تا شری

ن

است و دلک سخت بدن را قوی گرداند و دلک نرم خشکی را ببرد کند و دلک بر
آورد و دلک بجز مار درشت جذب خون کند و بجز مار نرم یا در حبس خون کند
ریاضت و بجز از آن عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را باید کشید و دلک از اعلا
بنیاد نباید کرد و با سفید سبیدن و عکس این نشاید فصل هم در تدریج بر بد
حول شوخیت سردت و پوست غالب میشود و تدریس آن به سختی و مرطبات
کند و دلک و ریاضت در استحمام معتدل مناسب آن بود و تقیید غذا کند و اگر چه
بدعات خورند و اجتناب از غذایه سودا و مغز کنند و استعمال طبعها مثل عسل و غیره
و لادن و تدبیر بر و غیره یا سبیدن و کس و سوسن باشد و از اغذیه مثل آب گوشت
چرب و خوی صمیم گندم و سر و غسل خورند و از میوه یا انجیر و مویر طرب و از سر بها شرب
کنند و متوسط غیر مخمر و از بقول کرفس و کندن و سیر و پیاده که طبع الی آن مختص باشد
و الاغلیس کند باب کرب و لعلاب و شره حاکمه و کشک و خود و مری و مرج با کرب
و سلق و اگر چه درم عکس و بطم باشد و بجز ریاضت نرم کند و اگر انجیر خشک و در ماء العسل بکشد
و بجز در چمن بود و اگر احتیاج افند بجهنمای سهد نرم بد کند و ایش ترا فصد
مگر که بدان محتاج باشند و در رستان اجیانامه اول اطراف کسر و نوش دارد و با و
و قس مصطلی و خود و غیره و امثال آن کند فصد و هم در تدریس فران کسر که بفرج

باید که اگر متلی بود همه بدن کند از فضل و سبب ریح در ریاضت ادراد و کج و عیثی
 و پاره ریش و امثال آن که در سفر محتاج شوند عادت کند در سفر برقی سیر باید کرد
 شکیانم نور کند یا سیر که در آن سخته و اگر در کرباس فرزند و در سفر از آن آفتاب بکند
 دارند و در غنیمت بر سر مانند و سینه را بلباب سکو و کرم نورک طلا کنند و اگر خواستند
 در سفر نیز شود لباب سکو در در و در مانند و شراب حاصل و سکو و کج و عیثی
 و آن بکند و پاره بادوخ باید خورد و پاره با خود داشتن مفید بود و اگر کسی را سوز
 سیر و اطراف آب سرد بگوید یا در آب سرد نشیند و در غنیمت و آب سرد و کدو
 مالد و اطعمه یارده خوردند و تا توانستند آب نخورند و چون کمر خنیدند که مصلحت و نورک
 و کاه بود و حار بخورند و اگر نیاید سیر و درج مناسب باشد و اگر در کرباس فرزند و در سفر
 پیوستند و از سیر احتراز کنند و پنی و دمان را پوشیده دارند و در پاره اوان طعمی
 که در آن سیر بسیار بود بخورند پس سوار شوند و بالش عادت عادت کنند و اگر
 سیر بایند زود پیش آتش نروند بلکه سیر روند و سیر و جود خوردند و شراب سیر
 بود و اگر سیر با سخت بود بر سیده باشد مکررم صلیب بار طلی شراب بخورند و اگر
 بر درخت و دامن و سوسن چوب کند یا در آب شلغم نهند یا آب که در آن تخم
 و پاره و شب بخت باشد و از آتش جدا نشیند و بعضی گویند دست و پا در آب سرد

منه و اگر رنگ بگرداند فصد کند و علاج آن در باب خود گفته خواهد شد و سیر
 ابهامی محصل طبع و عطیه را می کند و پاره و سیر که محمل با سیر محمل و سیر و کاه بود و سیر
 است محصل بغیر معده بود و آب شور را به سکه صلیب اصلاح کند و آب سیر را بخورند
 نرم و آب غلیظ را سیر و اگر ممکن باشد که آب بلد خود مصحح دارد و با ابهامی
 مختلف سیرند یا کرم و کرم خود نگاه دارند و آب پاره میزند و صفا کنند با سیر
 و سیر که در کرباس نشیند اگر در احتیاج عادت شود دفع کند و قی کردن مفید بود
 فاما اگر قی کردن سیر و اخراط سیر سیر و انار و به و شراب با نهادن
 و سیر که و عدس خوردند و کرم کرفس و فستق نیز از دفعات قی بود و سیر و
 با سفید اج مانند مفید بود و باب دوم در معالجات کلی بداند که معالجات سیر و
 ندیر و علاج بد و او عظم سیر اما ندیر است که در اسباب سیر و سیر و سیر
 بر وجه که مطابق خوب بود و احکام او از جهت کفایت همچون حکم ادویه باشد و اگر
 اسباب ضرر در بدن از سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر
 که آنرا حکم خنید فاص است مثلاً که در بحران و در وقت نوبت از آن منع کرده اند
 طبعیت بواسطه تغذیه غم غذا از دفع مرض باز نایستد و وقتی که بدن محتاج
 بود و شوه بهضم ضعیف بود و عسل در کثرت و کثرت در کثرت غایت غیر غذا بود و غذا

انکه و بنفذه بسیار با واسطه کثرت غذایست و تغذیه حاصل شود و به قدر مقدار
 باضمه عاجز نباشد و قوت اشتها قوی باشد و باضمه قوی بود لیکن بدن از اخلاط متمسک باشد
 تقلید کند و کیفیت غذا و کثیر کند در کسب نعمت غذا باشد که از آن غذا ارباب حاصل شود و با
 زیاده اخلاط گردد و در کسب بسیار بود و ماسعه و قوی بدن مشغول گردد و وقتی که اشها
 نباشد و معدده ضعیف بود و اخلاط بسیار باشد تقلید در کیفیت و کسب غذا هر دو کند
 و باید دانست که غذا اگر محذوف است مرض را نیز مدد بد پس در امراض انقدر که از آن
 لابد است بکار دارند و در امراض مزمنه رعایت قوی ضرور بود اما در امراض حاده که
 در از نشاء تقلید غذا اول است اما در علاج بدوایت سه قانون رعایت کند اول آن
 کیفیت اودان موقوف باشد بر معرفت کیفیت مرض چنانکه اگر امراض حار باشد دوائی
 استعمال کند و بالعکس جهت آنکه در مرض محالیه بصد باید کرد بخلاف حفظ صحت که تمیز
 کند دوم آنست که بسیار کمیت دوا و اود موقوف بر معرفت کیفیت و درجه بود و ناقد بر وزن و
 کرد و تغذیه اود وزن موقوف است بر آنکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و احوال
 سن و فصل و مناخ و عادت بسیار حدس اخذ کند اما معرفت طبیعت عضو مخصوص باشد
 حدس اخذ کند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع و وقت عضو
 باشد زیرا که چون مزاج اصلی صحیح عضو مخصوص باشد بحدس در باید که به چه مقدار از آن

مزاج تغییر یافته تعیین وزن دوا کند و چون خلقت عضو معلوم شد باطنه مصمت است یا مجوف
 سخیف است یا کشیف بدانکه در عضو مضطرب و کشیف اودیه قویه استعمال باید کرد و در عضو
 مجوف و ضعیف اودیه ضعیفه استعمال باید کرد و معرفت وضع عضو مفید بود به چند وجه
 آنکه دانند که عضو بعید را با اودیه قویه علاج باید کرد و قریب را بالعکس و دیگر بدانکه با اودیه
 باید آنست تا آن عضو رسد چنانکه زعفران با اودیه قلب و مدرات با اودیه اعضای
 بول مزاج کند و دیگر آنکه دانند که کدام جهت دوا بعضی رسد چنانکه در امعای سفی
 بجهت دور امعای علییه میسر و دیگر آنکه دانند که جذب یا دفع کدام طرف باید کرد و در
 ماده که هنوز تمام نشده باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول مراعات مخالفت چنانکه
 از زمین برب را در فوق با سفید جذب کنند دوم مراعات مشا که چنانکه در طبع
 حنجره رستان نهند و جذب کنند سیم مراعات محاذات چنانکه در علل کبد با سلسله
 و در علل طحال با سلسله چهارم مراعات بعید کنند یعنی عضو که ماده اود جذب کنند بسیار
 نزدیک عضو که بدان جذب میکنند نباشد و اگر ماده تمام رخته باشد اگر ممکن شده باشد از
 عضو جذب باید کرد و بعضی که قریب باشد به شرط اول نیست که از عضو اشرف بعضی
 قدر باید کرد و بالعکس و معرفت عضو مفید باشد از وجهی مراعات ریاست یا در عضو
 اودیه قویه استعمال کنند و مواد دفع از آن متفرج گردد و اودیه ادرا از متعویات

خدا کند اردویم که مراعات فطر شرک عضو کند یعنی خصوصی که فطر او به شرب است
 بیشتر بود مشرعه در به دران ادویه قویه استعمال کنند و از این باشد که در جمیع
 اگر ضعف معده باشد ادویه که در او برده نشاید باشد بکار ندرند سیم که مراعات
 حر عضو کند چنانکه در احصاء زکریا استعمال اغذیه که اعمه و اعذیه شده تحلیل کند
 و معرفت معده از مرض مفید بود که اگر کفایتی که عارض شده است شدید باشد او را با ادویه
 قویه علاج کند و اگر ضعیف بود با ادویه ضعیفه و اما اعراض ملائمه خود را هر اس که هر مزاج
 سن را علاج چگونه باید کرد و مراعات عادات نگاه دارد قانون در استعمال ادویه
 با حسیار وقت باشد چنانچه در ابتدا درم استعمال را دعای کند در انتها استعمال
 محملات و منفیاب و دیگر آنکه در مرض که مواد آن بسیار بود و در مرض که خطر باشد
 در ابتدا استعمال موده کند و انتظار نفع نکند و اگر مرض خطر باشد و مواد آن
 معتدل المقدار باشد و هم آن نباشد که قوت مرض قطع شود اول نفع دهند
 پس استعمال کنند و چون مرض دالم با هم جمع شوند اول سکین و جمع باید کرد اما سعال
 بید مشرب استخوان کسور در دمج و طه که عبارت از شکافن است و که که داخ کرد
 و قطع و جلاط و امثال آن بود و چون معالجه انواع اسهول که هر یک مختلف است پس اجمال بیان
 هر یک گفته شود در فصل فصل اول که در معالجات سوء المزاج بداند که سوء المزاج سادج

معتدل

بعد از مزاج فقط کند چنانکه سوء المزاج گرم با شیا برده و بالعکس و اگر سوء المزاج
 بود استعمال موده باید کرد و بعد از آن اگر سوء المزاج باقی بود بعد از مزاج باید کرد
 و همچنین مزاج بار و در ابتدا اسهول باشد و در انتها مشرک بود و چون سحر بود
 عارض عکس انبوه و اگر موده سحر شده باشد بلکه در ابتدا ای ظهور بود منع سبب کند
 بعد از مزاج و بیاید و انت که استعمال موده و فی کند و موده شرط بود اول امثال مواد
 دویم قوت بدن سیم مزاج عارض و طب چهارم سخته معتدل در سخته و خاف سخته
 معتدل در حرارت و برودت ششم عادت استعمال موده هم عدم اعراض لادیه
 بغیر سخته قروح امعا و در رب نباشد ششم که سخته معتدل بود و غیر سخته و طوطی باشد
 نهم آنکه فصل در وقت مناسب بود یعنی سحر یا سر و در گرم نباشد دهم آنکه صفت او
 انجید نباشد و در استعمال رعایت سحر حرکات اول اخراج خلط که بدن از آن سبب
 شود دوم رعایت همه میده موده که چنانکه حیثان را بر طرف کند و منحصر را با سبیل
 سیم آنکه محج موده حجر طبع بود چنانکه آلات بول به نسبت محج باید و اما نسبت
 چهارم آنکه موده را چند آنکه احتیاج باشد مستقر کرد و اگر مریض تحمیل باشد از آنکه
 استعمال اندیشه نباشد پنجم آنکه رعایت و فساد سوء مزاج کند چنانکه در امراض مزمنه و خط
 بعد از نفع نام استعمال کنند فصل دوم در تدبیر سهر و فی و حقنه اما قانون سهر است

که پیش از خوردن مسهل را در نصف دهنش از آن بیک روز یکبار روزی یکبار
معتاد نباشد و او به قوی نباید داد و در وقت مسهلش اگر که بعد از خواب نباید کرد
اما اگر مسهل قوی بود پیش از خواب بخورد و آنرا بعد از شرب و در وقت خواب نباید کرد
و در هیچ صورت تا مسهل در معده باشد قطعا غذا نخورد و آب گرم بر سر طبع شود
انرا از این کند و اما اگر شکم بحدی بد که اندک آب گرم خورد و سه قدم نهد و بعد از آن
و صبحها آب گرم مفید بود کسی را که از شراب مسهل عیشیان آید معذرات معده
سبب و به در پیاس اندک شاد دل کند و کسر را که در مسهل خوردن فی کردن عادی
از شراب مسهل در روزی کند تا معده پاک شود و بعد از قطع اسهال شربتی از نبات
خاتربیاست مانند جوی شراب تخم بکوب بر سر آن کند و مبرود و معده دل المزاج گرم بکند
و چون این شربت بگذرد غذا را لطیف شاد دل کند و ناچار نکند کسر مسهل خورد و بعد از آن
یا حقه نرم بکوبد باید کرد با در معده بکوبد و بر سر طباب گرم شاد دل کند و اگر در
مسهل احوال مسکونه بدیدد بکوبد که ماده بعضی بر سر مایه کرد و فصد باید کرد و گاه با
که مسهل قوی شود و سبب آن ضعف معده یا حقه یا کوبش یا اگر اهیته بود و چون اسهال
تجاوز کند و طبع غالب شود و در آنکس استفراغ بکند قطع باید کرد و با آنکه اطراف به بندند
فالبضات شاد دل کند و بر معده ضا کند و تقویت بشمومات و تغریق حکام مفید بود

و اگر

و شراب پیاس و خوره به برف سرد کند و بخورد و اگر با سنگ بشیر بکشد و بخورد
مفید بود و اگر سنگ بشیر بکشد و بخورد و اگر با سنگ بشیر بکشد و بخورد
باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث شود بکوبد و در هر طبع کوبد و آب سرد
بخورد و قطعه آرند و به باید دانست که او به سبب بعضی به تبیین عمل میکند مثلاً او به سبب
و بعضی از لاف مندرستان و خطر و بعضی بعضی مندر تبیین و بعضی بجا نیست مثلاً مندر تبیین
استفراغ نفی صحیح المزاج را مناسب بود و مفاسد و تقوی و عیش و فاحش و بالخصوص و خدا
سود دارد و در مایه دور و پیاسه فی باید کرد و از بهر فی کردن اطعمه خفیه با مفیات
مطبوخ شنبلیله و تخم برگ ترب و اندک غسل و یک عمر مزاج را سبب است
معده مزاج مناسب بود و در حالت شکم و چشم را البته به بندند و بعد از فراغ
در وی را باب گرم بنویسد و شراب سبب ماکلاب شاد دل کند و اندک مصلط
بجایند و غذا بخورند تا اشتها صادق گردد و اگر استعمال مفیات اعراض بر دین کرد
و عرق و انقطاع صورت حادث شود ماء العسل نیم گرم بیات مسهل بخشد
و اگر از فی نوش مسهل حاصل شود مر قهارجرب خوردند و اگر فواق حادث شود
گرم اندک اندک بخورد و مسهل که عطر آرند و فی کردن بسیار معده را ضعیف کند
و قابل فضول کرد و اندک بدان چشم و کوشش را مضر بود و کسر را که درم صلق و ضعیف بود

ضعف معده و سینه و دماغ و اعضای سر بود و کردن باریک بود و کسر که بنام فریه
 بعد و آنکه معده نباشد فی بنایدش کردن و در صنف و در بیج فی باید کرد و در حریف
 و شاکر و اما حقیقه علاج فاضل است در استفراغ فضلات معوی و لیکن اوج
 کله و مثانه و قونج و کسر که معده او ضعیف بود و در سینه و در احتیاجان پیدا شود و حقیقه
 کرد و در اورام و امراض دماغ مفید بود اما کبدر را ضعیف کند و پیش از حقیقه شرب که
 معوی معده باشد بخورند جهت آنکه حقیقه بر قله معده مضرب و در بهترین وضع حقیقه
 که به ثبت باز خفند و باس حر باشد نه چنانکه میان ثبت بر زمین باشد و
 وجع میگردند و حقیقه در وقتی معده باید کرد و پیش از آن اسحام کند و صد سیم
 در صند و جانت و اسال غش بدانکه استفراغ بفضله است زیرا که در آن از خلط
 چیزی کم نشود و غرض از آن بطلد و کسب افلاط بود با اصلاح کیفیت آن با هر چه ناخوش
 بفسد نکردند فصد نباید کرد و وقت مختار بود از هضم غذا بود و در زمان معده باید که
 در نقصان بود اما وقت مضطر که هر که جهت حدوث مرض فصد واجب بود و در آن
 تاخیر نباید کرد و در درجه آن فصد کنند و در رستان و در مرض که آنرا بجان میباشند خون
 سپار بر بدن کنند و تا چهار سال نگذرد فصد نباید کرد و کسر که ضعیف باشد و خون او کم
 بود بدفعات اخراج دم کند و بعد از حمام واکل و تخمه و صام فصد کنند و آبش و عارض

و قونج دارد و فربه و لاغر با فراط فصد کنند و کسر که غلط او غلیظ باشد بعد از اسحام
 و کسر که در فصد خشکند پیش از فصد فی باید کرد و صفرا و مزاج را شراب ترش و خوره
 شراب فضاخ و سببه و مر با به مناسب بود و خشک این کرد و اگر خشکند قدر مکرر
 میو یابند و فی کنند و چون فصد جهت و خون کند باریک و نازک ترند و زرد بند
 که که ضعف غالب بود و فربه را راک فراخ باید زد و در رستان همچنین و کثیف را در رستان
 بعکس و عروق مفصوده آورده و شراب این بود اما آورده آنچه مشهور است در درخت
 اول قبضه و آن اعلا بدن را و اعضای دماغ را مفید بود و دوم باسین و فصد باسین
 شوره بدن و ذات الحجب و امراض حکم و سپر و امراض اس فدر را مفید بود سیم کمال
 نیز نه بدن گویند و آن متوسط است میان هر دو و در مجموع بدن استفراغ کند چنان
 جدر الزراع و او حکم قبضه دارد و حجم البطر و او حکم باسین دارد ششم اسحام و او از طرف
 این اوجاع کبد و از طرف السیر و اوجاع طحال را مفید بود و آنچه در پاست چهارده
 بود اول عرق این جهت اوجاع دوال و نفوس و عرق این دوم صافن و او برای
 اس فدر و او را حیض کشیند و در امراض دماغ جهت آنکه ماده باس فدر خصوص من النجوه
 بود سیم رک نابض و او کوثر انو باشد و فصد آن درادر طمیت و اوجاع معده از
 صافن اقور بود و چهارم راجع بود چهارم عرق حقیق و او همین حکم دارد و آنچه در کسر

بازده است اول عرق جبهه برای نفوس سر چشم و جوب و ثور چشم دوم عرق
 دانه برای سعه و قروح سر کشت بند سیم عرق ماقین برای رمد و دمع و غشاو
 و جوب چشم کشت بند چهارم برای جذام و خناق و ضیق النفس کشت بند
 پنجم عرق ارپه برای بنور و کد و ناصور و بکشت بند ششم عرق شسته که در پس گوش
 برابر ابتدای نزول و بخار است سرد قروح گوش کشت بند هفتم عرق که در گوش
 شور بود نزدیک به نفقه کردن جهت بنور و رموی و ادواج سر که مفرود نافع باشد
 هشتم چهارک برای قلاع و قروح و ثور و من و دهم عرق که در زیر زبانه است
 دقن برای خناق و ادوام لوزین و دهم عرق که در نفس زبانه است از زیر ادوی
 نفق زبانه مفید بود یازدهم عرق خفقه است و ادو در کوزیر زبانه است برای عرق
 اما شرا این مقصود چهار است اول شریان که بر نظر کف است میان سبابه
 برابر ادواج کبد کشت بند دوم شریان صدخ است از بر احسین نزلات عین
 و انت کشت بند سیم شریان پس گوش برای رمد و خشت و صدخ مفرود
 چهارم شریان خلق برای خناق و جذام کشت بند و این شریان از قلع دور باشد
 و آنچه نزدیک باشند چون کشت بند خون از دانه باز نماند از این جهت متعین آن نشوند
 اما کفیت فصد فصد فصد را از سر فصد دور باید کرد و فراج ده و در کشت بند و اگر ادوا

بازده

اوست که خون اشقر رقیق آید و همچون حرکت نبض جدید پس باید که در حال کند و
دوم الاخرین و سرد و خلط را بکوبند و به سفید و کرم سرخ بپا بزنند و ششم حرکتش باغ
بایست که بکوبند با آن آلوده کند و در موضع خشم کند و آب سرد و بر دست میریزند و
به بندند و سه روز بکوبند و اطراف رحم را با قلعیات ضعیف کنند و اگر بعد از آنکه
بکوبند خون باز نیفتد باشد باز دیگر این آلوده نبندد و اگر خون در زیر پوست کرد
و سیاه شود با آن دست هیچ کار نکنند و اگر هر روز که آید کمتر شود و لیس خیر باشد
زیاد شود از جانب مخالف آن قصد کند یا صاف کند بکوبند اما حجت با شرط بود
و با شرط آنچه با شرط بود استغفار از جوهر محو کند یا تعرض استغفار از اعضا
و استغفار بسیار بر انداد و کودکان را بجای قصد باشد و از حلال نهضت
داشته اند و حجت مردم فریه را مناسب بود و بهترین وقت آن ماه بود که در
نقصان افتد و در شش نوزدهم و هفدهم در سحر است سم از روز و بعد از استجمام
کند مگر کسی که خون او غلیظ باشد و حجت بر مقدم بدن حس و زمین را مضرب
و بر نقره کردن غلیظ اگر بود و جرب عین و جگر را سفید بود و فالتسبان آرد و در
است که زیر تر از نقره باشد و بر میان ششها غلیظه با سلیس بود و خفقان و خیم
مضر بود و بهترین آن باشد که مبدی بالاکند و حجت صد عین که اگر کار کردن آ

غلظه

غلظه فعال باشد و بر سق غلیظه صاف بود و فحده و دما مده در اخلاط عقل و دوا
نافع افتد و بر رقیق دندان در و سرد و صلق را سفید بود و بر قطره دامید و شور فحده و نفوس
و دواء الفید و مثانه در رحم و مقعده را نافع افتد و حجت بر فحده از قدام و درم حصین
و جراحات فحیدین نافع است و از خلف جراحات التین را میزند و بر زیر زانو ضربان
زنان و جراحات سق را سفید بود و بر کعب برای ادرار طشت و عرق لب و
سفید بود و حجت با شرط برای آن بود که ماده از جهته بکسر جذب کند یا درم غایب
ظاهر کند یا ماده را از خصوی بعضوی نقل کند یا برای جذب دم و تسخیر حوضی
تجذیر راج و تسکین وجع کند یا برای رد خصوی موضع خود همچی که در فمک است
کبیس انقین است به سبب نزول چیز در و از امعا و ثرب که اگر در حمام
بر پوست شکم نهند آنچه فرو آمده باشد باز گردد و بعد از آنکه شکم بر دهنه غایب باشد
و حجت با شرط از هر سال یا نصف سال جایز داشته اند اما راس علق و آن اگر کجا
را بکین که در آب سر باشد و آنرا از آن میگویند و در امراض حله آنرا بر خصوی نهند و خون
میکنند گویند که او خون فاسد جذب میکند و آن در سعه و قوبا و جمیع امراض حله
سفید بود و قیام مقام حجت باشد و بهترین علق آنست که از آب بکشد که در آب
صفحه و طحلب که خانه خواب باشد و آنچه بر پشت او خط زرد باشد و آنچه شکم او

در پشت او بر باد باشد و آنچه شبیه به بنال موش باشد و اشتداد و جگر بر همه بدن باشد
 و اما آنچه سیاه باشد و سراد بزرگ باشد و آنچه موش به مار و مار به دوا و آنچه از آن
 بد گیرند و آنچه بر دوطرف سراج در باطن و سر بود و مجموع بد باشد و باید که چون علقه
 بعد از هر روز ارسال کند و اول او را سر نکون باید کرد تا قی کند پس نشویند و عصاره
 بوره بماند تا سرخ شود پس علق بر آن نهند و اگر گیرد پاره خون در آن جگر بماند تا
 شود چون خواهند که جدا شود بکند و فاکتور بر آن افشانند و چون نیفتد جدا نهند
 معص کنند و اگر تقیتی مانده باشد ساند پس نشویند و اگر خون بار نماند حاجت
 بر آن افشانند تا تمامه بد آنکه چون امراض جمع شوند ابتدا بمعالجه مرض باید کرد
 او را که از همه شرط باشد اول آنکه برود تا مانع موقوف باشد بر بزرگ اول مندرم
 و فرجه که جمع شوند ابتدا بمعالجه درم باید کرد مگر وقتی که درم تابع فرجه باشد و دوم
 آنکه تا سبب دیگر برود مندرسه و تب که سه سبب است و ابتدا بمعالجه
 ضرورت و اگر چه حاجت به نسخ افتد که تب را مندر بود و مندر و حر که علاج محل
 میکنند و از تب پاک نمیدارند سیم آنکه تا از دیگر خطر نماند بود مندر حر و حر و
 که اول علاج تب باید کرد و استعمال مبردات و محققات و اگر چه فالج را مندر بود
 اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شوند اول بمعالجه مرض کند مگر در عرض

باز

غالب آید چنانکه که عرض فوج است استعمال محذرات جابر داشته اند و اگر
 آن بقیه اندیشه نکرده اند و این مجموع که گفته شد کجس طبع و البته است و بیاید
 دانست که خبر از این معالجات که گفته شد دیگر معالجات است مثل تفریح و تمشیط
 مریض با بخار و حکایات ملائمه و کلمات طبعه و احتضار آن و او از نای خوش
 و بویها مرغوب و از آن جمله است انتقال هوای بهوائه و از سرگین ممکن و غیره
 نیز نمون باشد مثلاً که صبی احوال را تکلیف کند که نظر بکوشه چشم کند و صاحب لقمه
 در آینه چشم نظر کند و امثال این بسیار است و همه بقدر بر کردگار است چه بقدر
 او صحت یا رعایت این امور را باید مکرر و دو اسلام علی من اتبع الهدی معاف
 سبوم در امراض که احتضار را حادث شود و علاج آن مشتمل است بر سبب
 باب اول در امراض سرد و ماخ و از آن جمله صدراع است و آنرا بفار سرد در سر گویند
 و سبب آن سوء المزاج مادر بود یا سوج آنچه مادر بود از دم یا صفرا یا از بلغم یا از
 سودا یا از ریح بود اما صدراع که از غلبه دم بود علامت آن حرمت و انتفاخ و صبر
 و ضربان سرد و غلظت نفس و غلط فار و رده بود و علاج آن فصد قفاله کند و لیس طبعه
 فواکه و شربت غناب و بنفشه از بزرگ مجدم خوردند یا نمند سرد و کس دینات از هر که
 درم و غذا نمند یا آلهه یا بنوماس و نمند با دم و اگر تب عارض شود کتاب باید خورد

باب اول

دانه خورده

دانه خورده

در سر که و کلاب بوییدن و لعاب بگو و خطر با سر که نهادن و تسبیط بر و غم با دام
 و که و مفید بود و دانه خورده از صفرا بود علامت آن شدت حرارت نفس و حسی
 متحرک و متحرکان و سهر و حرمت نفس و صفای فار و ده علاج آن جلا با آب سفید
 و نیلوفر و تخم کاسرا از هر یک سه درم برنجین و نبات ده درم شادول کند
 یا سرانفشه و سیلور آب گرم حل کرده نبات سفید و غذا آتش امار با نمک
 یا آتوبه حورند و بگو که بارده و ربوب آن و کسکس تغلیر کند و اسهال طبعی
 فواکه یا مطبوخ بیلد با قرض نشسته با آب که حبه صفی آن نشسته در دم فواید
 بر بیان کرده نمیدانک و هر چه تر بد کوفته سفید بر و خرم با دام چوب کرده بیدرم
 بیلد زرد و نیم درم بگویند و آب را از یانه بپوشند و حبس زنند و فرد بر بند باند
 سفید نیاید و درم شراب اجاص بخورند و صندل و کافور و کلاب و کاهو خنیا
 و پید بپوشند و پای شور و بگو و سوس و نشسته باب گرم کنند و آنچه را بگویم بود
 علامت آن فقر و سبب است و که درت حواس و برودت نفس و رطوبت متحرک
 و نفس لطیف و فار و در غلیظ و سفید بود علاج آن هر روز جلا با از پنج همک سجدرم را زیاده
 سه درم کلقند ده درم شادول کنند و بخود آب و شرک دانه خورند و بعد از نفیج
 بکب صبر حاجب و بگویند و با بوج و شبت و اکلیله ملک بپوشند و سردان بشویند

دانه خورده

و آنچه از سر و دانه بود علامت آن فقر و سبب است و که درت حواس و برودت نفس و رطوبت متحرک
 بود و نفس لطیف و فار و در غلیظ و سفید بود علاج آن هر روز جلا با از پنج همک سجدرم را زیاده
 هر یک چهار درم کاهو زبان سه درم نبات ده درم شادول کند و غذا بخود آب
 یا سرانفشه و سیلور آب گرم حل کرده نبات سفید و غذا آتش امار با نمک
 یا آتوبه حورند و بگو که بارده و ربوب آن و کسکس تغلیر کند و اسهال طبعی
 فواکه یا مطبوخ بیلد با قرض نشسته با آب که حبه صفی آن نشسته در دم فواید
 بر بیان کرده نمیدانک و هر چه تر بد کوفته سفید بر و خرم با دام چوب کرده بیدرم
 بیلد زرد و نیم درم بگویند و آب را از یانه بپوشند و حبس زنند و فرد بر بند باند
 سفید نیاید و درم شراب اجاص بخورند و صندل و کافور و کلاب و کاهو خنیا
 و پید بپوشند و پای شور و بگو و سوس و نشسته باب گرم کنند و آنچه را بگویم بود
 علامت آن فقر و سبب است و که درت حواس و برودت نفس و رطوبت متحرک
 و نفس لطیف و فار و در غلیظ و سفید بود علاج آن هر روز جلا با از پنج همک سجدرم را زیاده
 سه درم کلقند ده درم شادول کنند و بخود آب و شرک دانه خورند و بعد از نفیج
 بکب صبر حاجب و بگویند و با بوج و شبت و اکلیله ملک بپوشند و سردان بشویند

دانه خورده

دانه خورده

که باد را سبب استند از کسب چشم بر نتوان داشت و از کلام و صوت متناهی شود و گاهی
چشم در پرت چشم نیز در کند علاج آن شقیه بدن کنند به حب ایاره و شبها در قویا
و حقه نهاده و سد آب ترور و چشم کجاست نزد و بر سر مالند و باقی علاج آن
شد علاج صداع بغمز بود و دود او در و این صداع عسر البر باشد و متعده نزد
بود شقیه و جگر از سر باشد و ماده آن کمتر از ماده صداع باشد و نفوس
باشد قبول کند علاج آن چون صداع بود و شاد دل و دالم شک نیز مفید بود اگر
صمغ و انیسون و حکم کاه و کبریا و کاغذ طلا کنند و بر صداع نهند مفید بود
سر م درم کرم باشد که در نفس و ماخ با حجاب او حادث شود و آنرا قرا
نیز گویند و سبب آن از غلبه خون باشد علامت آن تب مطبقه و لعل سردی
و ضحک و حرمت وجه و عین بود و نبض عظیم و قاروره سرج و غلیظ بود و علاج
آن در ابتدا فصد قیال بود و هر روز جلایا از غصابت هفت عدد الوسی
ده عدد سپیان میس عدد و نیلوفر و نفثه هر یک سجدرم و نبات ده درم
شاد کنند و اگر بر کبچین ده درم صمغ کنند بهتر بود و غذا کشکاب یا نیلوفر
و غصابت خورد و درین مرض توقف نباید نمود و در نیم عین باید کرد و
مطبوخ صفت آن سناک هفت درم نفثه سجدرم نیلوفر چهار درم کرم کاهی

نم دان

سه درم اجاص سپان هر یک میت دانه غصابت دانه شربت و در نیم خیار شربت
هر یک درم و استعمال ششمو مات بارده کنند و بار نوره باب کرم و حقه سحر
و سوس کنند و لعل شربت اجاص کنند و اگر بخواند بود شربت خشی و میانه
روز شربت از نبات و عروق کله و سید مناسیب بود و اگر از ماده صفرا بود علامت
آن کسرت بدیان و سهر و جفاف عین و منخرین و صفوت لون و
و اضطراب و عصب دلو و غلظت و شربت نبض و ناریت فاروره بود علاج هر روز
جلایا از حکم کاه و کبریا ده عدد و نفثه سجدرم حشمت هفت عدد
نبات ده درم بر کبچین مائمه درم شاد و ال کنند و شربت اسفند
پرورده و شربت خشی شل غلظت کنند و عین طبع مطبوخ فواکه یا نفوس
کنند و این حقه نیز مفید بود و صف آن نفثه خطم سوس و نیم کوه هر یک
کفر حشمت سپان هر یک میت عدد و نیلوفر چهار درم سنا سجدرم کجاست نند
کنند و منو خیار خیر و بر کبچین هر یک ده مثقال در و حل کنند و ده درم روغن
نفثه بر سران رخته استعمال کنند و اگر حرارت و لکها غالب بود کشکاب
میت درم لکها سبک و روغن نفثه روغن کد و هر یک ده درم با هم میزند
و استعمال کنند و شربت میانه روز بخانه گفته شد پاش کنند و غلظت

و امیر و شرف و جبر و اختلاط غفر و سکوت و نسیان بود و علاج آن
هر روز جلای از بالنگو و پنج نمک بخورم نبات ده درم شادول کسید و غذا
جو و تخم داب خورند و بعد از نصف تنقیه با یاره و صبر کنند و چهار عاره استعمال
کنند و شاف را هرگاه که درم شحم خطه نیندرم بوره از سر و خطه از هر یک درم
بگویند و شکر بگویند تا منعقد شود و بدان بپزند و شاف را سردا
کنند و در ابتدا البز که و کلاب و دروغ کل در سرعالند و بعد از آن حملات
متر با بونه و شب طلای کنند و بیشک دایکندش با بونیر خطه آورند تا
در سر بود که در روی و پشنا ظاهر شود و گاه باشد که سر را نیز فرو گیر و دست آن
غلیان دم باشد و علامت آن انتفاح و حمرة و ضربان وجه و حمرة و
و کرب و لبیب بود علاج فصد فیهال کنند و جلای از تنقیه و بنیفر و حکم کار را
سه درم خناب هفت عدد آلور سیاه ده عدد نبات ده درم شادول کنند
و تلین طبع مطبوخ فواکه و در آن رو کر که مسهل خورند سینه و حلق را البضید و
و فوفل و مالک طلای کنند تا ماده را قبول کنند و بعد از تنقیه باب خیار و کدو و
نخلم که دو حکم توک با بکنجین و شراب بنیفر و صاف تبرید کنند و طبع را
محبس گردانند و از مضر باشد که چنان تخم کنند که چنان میگرد و و مبدان

بود که از اخلاط خام که در دماغ باشد یا در معده یا در عضوی دیگر منصفه شود و متحرک
گردد و روح نفی نه بان یا بر شود و متحرک شود و این حالت بطور رسد اما اگر در
نفس دماغ بود اگر بلغم باشد علامت آن بلادت حواس بود و طنین و دوی بود
و علامت بلغم ظاهر باشد علاج جلاب از اینسون و بالکود و کاد زبان و پنج مملک
هر یک در دم کلفتند و متقال شاول فرمید و غذا بخود آب و شیر خشکدانه و زیره
و در اینچیز خورد و بعد از نضج تنقیه کج آباده و کج شنبه پزیز کنند و شیر خود
و فلفله و ماء العسل کجوش نند و غرغره کنند و چند پدستر و شیر و فلفله و مرکب
بلونید و در حرره بنیدند و بیونید و با بونید و الکلید الملک و صغیر و سرخوش کجوش
و سریدان بشونید و فرو برند و اگر از سردا بود علامت آن و سواس و کثرت
فکر و خاموشی بود و نبض صلب و ضعیف و فاروره که ر باشد علاج هر زوره جلاب
از بالکود و پنج مملک و کاد زبان و نبات شاول فرمید و غذا بنوش و کجود
با منغز بادام خوردند و بعد از نضج تنقیه کج آب و مصلوح آن یا بملک کنند
و تقویت دماغ بشمومات کنند که حاره طبعیه باشد مثلاً خنیر و زکری و غرغره
مذکوره مناسب و صمغ عربی و سراد و سر را بملک برورده و اطریق کجود
و کاد و کنگبین با اینسون و مصلح مفید باشد اما در سر که شربت معده با علامت

در کاد و کاد

اما در دای که کجوش معده باشد

عشمان

عشمان حبث و سوسه و ضعیف معده باشد و اختلاف دوار داشته اند و سکون
با اختلاف معده در خلط و استلا علاج پنج مملک و تخم ترب و بک آن شربت
و تخم خرزله مجموع را با اندک غسل و یک پاش منده و قی کنند و بعد از آن کلفتند
و در از بانه بخورند و کنگبین یعنی کنند کج بزاج و تقویت معده کجوارش
و خود کنند و تنقیه کجوارش سفلی و سهد بیون بخورند و اگر حسیح افتد
حفته کنند معده آن سنف و درم فطور یون با یک سه درم بزرگ و کجوش
بنفشه هر یک کف کجوش سه و صاف کنند با بوره و یک از هر یک بنیدم و در شیر
ده درم بان ضم کرده استعمال کنند و اگر در سبب صغیر قلب باشد یا در حال
از غایت ضعیف حادث شود علاج تقویت شرباب صاف و لیمو و صندل و
کرد و مغز حات مناسب مزاج و اغذیه لطیف بخورند و اگر در سبب غلبه صفرا و
دم نیز بود و علامت صفرا و قلع و اضطراب و التهاب و عدم اشتها بود
نبض و لول ناری علاج آن جلاب از کج کانس و بنفشه و پنج مملک و نبات شاول
کنند و غذا بنوش و بادام بعد از نضج اسهال صغیر کنند و مصلوح
یا قرض بنفشه یا قرض نیاد علامت و دار دوی صمد لون و عین و نقل
و کثرت عرق و سیلان و مع باشد علاج فصد قیال و حیات و کج

۱۱۵۵

علاج

علاج

بود و از آن شر به نمره ندر و نبات و آب انارین یا شراب خشخاش یا شراب
 وینلوف و کلاب و حرق سید خورند و تلین طبعی مطبوع فواکه کنند و اگر در اسهال
 که بر سر زده باشد عارض شود تسخین دماغ بککادات و ضمادات مسخه باید کرد
 و تناول اغذیه که در آن نبرد و تواید بود و اگر شکرک حضور دیگر در احداث شود
 علاج آن خصوصاً باید کرد و تقویت دماغ کنند و در مرض باشد که علامت
 چنان محسوس شود که بخارا زدن متصاعد شود و سبب آن چشم تاریک شود
 و طبعین کوش بود و ماده این مرض اکثر بود و علامت آن حواس و فکر
 و کوه فکر و سکوت و فرج و تخیر اشیا و ساه بود علاج آن هر روز جلاب
 مهک و کاه زبان هر یک سه درم بالنگود و درم نبات ده درم تناول کنند
 و غذا نخود آب یا مغز بادام خورند و بعد از نصف شقیه کب اباره یا مطبوخ فستول
 کنند با این حب بلبله سیاه و انیسون هر یک سه درم بنفشه درم تربد
 سفید حنظل خراشیده کوفته بر دغنه بادام چرب کرده مکدرم اسطوخودوس و
 برفاچ فستق هر یک یک درم و نیم بکوبند و نبات از زبانه لبرشند و حب رند و
 کنند و در عقب این جلاب از نبات نیم گرم پاش منند و علاج آن نیز بطریق
 علاج در دار باشد و آن جفته که ذکر شد مفید افتد و اگر در سبب صریح و

عذر

حادث شود فصد کنند و سر را از بنجا را آفتاب نگاه دارند و بموم و روغن کرم و کیمیا
 سبب خواب و طبع مطبوع بود و چنانچه و ثوار پیدا شود و سبب آن سوء المزاج بارد و کاه
 بود یا سوزج اگر مکرر بود علامت آن هلد سرد سیلان آب از بینی و کثرت بزاق و
 چشم و ابر و صعوبت انقباض از خواب علاج هر روز جلاب اربالنگود و پنج مهک و کاه زبان
 و انیسون و نبات تناول فرمایند و غذا نخود آب یا شراب حبه که اند و لطف و زبره و دار
 خورند و شراب بالنگود لعل کنند و بعد از نصف شقیه کب اباره و لوعاز یا کنند و با استعمال
 این جفته خشک و شبت با پنج سنا هر یک هفت درم سج مهک از زبانه کرم کرفس هر یک سه درم
 صلبه تخم اشنه و صلبه هر یک دو درم سکنج داکلی در شش رطل آب بپوشند تا آنکه بدو
 و صاف کنند و بوره و مکت هر یک نیم درم الکامه و مسرور و عرنب از هر یک ده درم
 بان ضم کرده بدفعات استعمال کنند و بعد از شقیه اطریق صغیر و کبر هر کدام بمحبه با
 تناول فرمایند و صغر و تمام و سر نخوش میویند و روغن کس و زیت و خیر استنشاق
 کنند و اگر سوء المزاج سوزج بود و واسطه ادویه مبرده محذره که از داخل با خارج استعمال
 کنند یا سرمائی که بدماغ رسد علامت آن سبوق اسباب مذکوره و برودت
 و کمودت لون و پهاض قاروره و حالت ترش شبیه خرفی و علاج آن همین معالجات مذکوره
 اما در این قسم شقیه احتیاج نباشد و نه بن سر بر دغنه یا بونه و شبت و زیت مفید بود و

مشرد و بطوس مناسب افتد و اگر سبات بواسطه بجا رات معده بود و علامت
 ان سبق است و شکم دود و طین کوشش باشد و جفت آن در حالت جوج بود
 علاج ثقیفه معده کنند بقدر اسهال کجها و حقه نما اگر سبب ضربه بواسطه باشد
 که بر سر واقع شود را دعوات و مقویات مثل ماش و مغاث و کله سرخ کنند
 طلا کنند و علاج ضربه و سقطه کنند و در سبات وج تو که در نچرخد و شیر با عمل
 مفید بود و سوز و جورو و نارجمید و قلا یا که در و توایر با بود نافع بود سهر
 سدا و رو پنجاه با فراط بود و سبب آن سودا المزاج یا بس بود یا ماده یا با
 و علاج هر دو نوع ترطب و مایع بود شیر آب بنفشه و کدو و شراب خشتی معده
 و دوشیدن شیر زمان بر سر و تدبیر بر و عرق بنفشه و کدو و غذا بنوشان
 خشتی و الفنج خورند و خیار و کدو و کاهو خورند و بونیدن مناسب باشد
 و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوست خشتی کجوشند و آب آنرا بر سر بریزند و شام
 مرطب و دلک و آواز با د آب موجب راحت صاحب این مرض بود و اگر قحط
 و شبت داشته و رخفران و ش اسفوخم در زیر مالین نهند کج صیت خواب آورد
 و در سو، المزاج مادر اول ثقیفه بدن باید کرد و از سودا و بعد از ان استعمال
 مرطبات سبب سهری مرض باشد که اجتماع اسباب سبب سهری

شد و علامت او آنست که کاهو خواب طوید باشد و کاهو سهر سهر سهر سهر سهر سهر
 در رنگ او مایل بر سبز یا سبایی باشد علاج ان معده و مایع باشد از غلطی که سبب
 باشد و بعد از ان استعمال مشروبات و عطوسات کنند و در این مرض این
 بود بنفشه و درم تربید کدو و مینو کدو و کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
 سهرینا بریان کرده بنیدانک بگویند و باب راز یا نه حب زنده و بعد از نضج ماده
 بلع کنند حقه که در این مرض مفید باشد صفت سنا چدرم پرسیاوشان چهارم
 بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم صلبه کفر عناب ده دانه سپستان لبت عدد و با کج کلهر
 هر یک هفت درم فلوکس حار شنبه ده درم عمل روغن کنجد هر یک با نموده درم نوزده
 هر یک بنیدرم شحم ص عذرت که ناکاه مردم بر یک حال نهند و نهند اگر است
 باشد همچنان استاده بمانند و اگر خفته نشسته بود همچین و بدین سبب افتد
 نیز گویند و سبب آن سده باشد که در موضع مایع بواسطه صلطی غلیظه حادث شود
 و علامت ان شحم ص عین ف و دو حرکات بود و هر چه بصاحب مرص گویند
 جواب ندهد علاج اگر موجهات فصد باشد فیهال کث بنید یا حمت کنند
 و جلا با از بالنگو و انیسون هر یک درم کاهو زبان سه درم باده درم کلغند شاد
 و غذا نخورد آب شیر که آنرا خورند و بعد از نضج معده مطبوخ افیمون یا حب ان

استعمال حقنه کنند و تدبیر بر سر بر و عن نبضه و کد و استعمال لفظ لا محاله
 بود حقنه آب سلق که بپا بر چند رکونید و کشیم رنج که کله و شیره و بوسه
 یک رطل نوره کدویم شحم خنجر درم و روغن کجده درم شکر سرخ نیم درم استعمال کنند
 مابوس آمنت که چون در خواب رود چنان تصور کنند که در زیر خنجر ثقیل باشد
 مانند با خیال کنند که سر او را میفش رفته و نفس او سنگ شود و او را از او بگذرد
 و بسبب این بخاری باشد که از اخلاط غلیظه متصاعد شود پس اگر آن غلیظه
 باشد فصد قبض و حجامت ساق و تقلید غذا کنند و اگر بلغم باشد یا از او
 ثقیله آن کنند چنانکه مکر معلوم شد و تغذیه نماید که این مقدمه صریح باشد
 صریح سده غیر تامه باشد که در بطون و ماخ و مجاری احصاب است
 و روح نفس را از نفود در احصاب منع کند و جمیع احصاب متبذیر شود و سبب
 اخلاطی بود که در تجویف و ماخ حادث شود پس اگر بلغم باشد علک آن
 کثرت بزاق و مخاط و کثرت زبد بود در حالت صریح و کد و درت حواس و طلاء
 و بپا ص لون بطوء و اختلاف نبض و پاض و غلط فاروره بود علاج هر روز صلا
 از ازایانه و انیون و بالنگو از هر یک سه درم کلفند ده درم شاول کنند و غل
 نخود آب و شیره حکه انه با دانه خنجر خورند و کبک و تیهو مناسب باشد بعد از نفع

نفعه

شود و علامت او آن باشد که حس چیزی نکند همچون بخار و زردی ندر که از آن عضو
مرلع میشود بدماغ او رسد و بان مصلی و شحوص عین دت و باشد علاج آن تنقیه
بدن و دماغ بحکب قویا یا داباره کنند و تقویت و شحوص سده بادمان حاره و صلا
حال آن عضو کنند بدلت و نهادهن مجسمه بشرط و بشرط و بشرط و بشرط بخار است که
از کرم که در حیات متصاعد میشود حادث گردد و علامت آن کثرت لعاب
و سحر است همچنان اشتها و وجع بطن و حساسیت بعد و بخار بود علاج آن صبر از
اخراج کرم بود همچنان گفته خواهد شد اگر سبب لدخ عقرب و گردن شرات
حادث شود رازیانه و دودرم کلر الکین ده دودرم کوش نند و صافی کرده بکدر
تر باق اربعه در آن حل کنند و پاش مندا حشاق هم نیز شنبه صبر و علاج
آن بخار خود گفته شود ان الله تعالی اما بدلتی بنوس گفته است که صرح در اکثر اوقات
بفالج انجامد و بر آن و ثوار بود و اگر شیر خواره را صرح حادث شود او را علاج
کنند که خود زایل شود و عاقر قره ها بگویند و در عینی مصروع و مند و اگر عطف
امید بر آن توان دست و تر باق ثانیه با و دهند عظیم و نافع بود صبر
زراوند طویل پوست سح کبر بود چتر حب الفاضل و قط شربین و مرعوق
مت در مکنند و با حسل کف گرفته لبر کنند و شرب کشفال شادول فرمایند گفته

با تر باق اربعه و مشرو و لطوس شادول فرمایند و خود قمار و فادانیا ب بند و
دمنند و لبر که عضوی و حسل و حودل حیره کنند و اگر ار ماده خون باشد علامت
آن ظهور علامات عکس خون باشد در حالت صرح و دابره منتهی شود و روی بر
و صرح شود و باشد که رفاف حادث شود علاج مصد صافن کنند و تقویت غذا
و تقویت دماغ بپوشیدن سرکه و کلار و مالیدن روغن کلو و شادول ربوب و فواکه
و اگر ماده صفرا در بود و این نادر افتد علامت آن التهاب و اختلالات
عقرب و صفوت و در چشم علاج معده بدن کنند بطریقه فواکه و قرص شنبه و ربوب
سبب و شادول کنند و پای نوره باب کرم و سبوس و خط کنند و اگر اطفال
حادث شود آن را ام الصبایا گویند از این قیاس باشد و اگر صرح بشکست معده
علامت آن عینان بود و اختلاج لب و چشم در حالت صلو معده و کثرت
لعاب و اشتها و صرح در امتداد و خفت آن و عقرب بود علاج آن فی کسب طبع
و ترب اندک حسل و مالت و طبع معجون خیار شنبه و شرب یا را کنند و بعد از
تقویت معده بکوارش مصطکی و عنبه و ماده الحویه کنند و غذا بخورند با سبزه
و در اجنبی و کرب و یا و کبک و تیه و خورند و اگر بشکست معده و در بیشتر قد بین و فین
و نذ عین و جسم بواسطه رحر که غلیظ بود یا ماده نجی که غلیظ بود و در آن عضو

سده نامه باشد که در بطون دماغ واقع شود مجموع اعصاب را حرکت حسن باز دارد و
آن حایل شود میان روح حیوان از قلب دماغ رسد و میان روح نفی از دماغ
مجموع اعصاب این مرض لغتاً حادث شود و پس آن سده علم نرج باشد و علامت
آن تر شدن بدن و باطن و کثرت بزاق و نفوس و کثرت اسهال و کثرت
خواب بود و باشد که با آن غرقه و زبید نیز بود و آن دلالت کند بر حتمی
حوادث غریز و فساد و جوهر ریه و دماغ و اگر نفس ظاهر نباشد و خوابند که
شود که صاحب مرض زنده است یا نه پاره چشم با پینه واجد و در پیرا و نهنگ
متحرک شود و لیکن حیات است با طریقه بر آب کشند و بر سینه او نهنگ و شخص
نفس او کشند با انگه اصبع در دگر کشند اینجا شریانه هست که تا سیه باقی بود
او متحرک است با چشم او باز کشند اگر صدقه او ظاهر شود زنده بود علاج اول او
تراشند و پاره ندر کرم کشند و بر سر سگوت نهنگ و آجر کرم کرده بر بالای او نهنگ
و کشند و خردل و قرفله و چند پسته و در سینه بگویند و در بینی مسکوت دهند
و اطراف او را بخرمای سحر و در شش میمالند و بر سر خر و غش با یار و فیض ایا
و در صلی او فرو برند و مسجیانده باشند که فی کثرت و فرقیون و چند پسته و فلفل
در تخم و تخم نیز بگویند و بر سر او طلا کشند کرم کرده چنانکه پیش گفته شد و نمک

مطلوب

مشرط بطوس یا ترناق کپور ماهی عمل کرده در صلی او بریزند یا انیسون و زیره و صندل
و کلر الکلیین بکوشند و بریزند و زهره کلنگ و سر کجوش و پنبه چکانند و گفته اند که با
رو و کرم یک نباید کرد اما بعد از هفت روز صلی او را از انیسون و زیره و کادربان و زهره
سده و کرم کلنگین ده درم بپاشند و غذا بخورند آب با کبک و تیره و خوردند و زهره و فلفل
در آن کشند و میانها سر روز ماهی عمل با شامند و بعد از بصر نام شقیه کبک با یار و غار
در هفتگی بگویند و با دو نوبت کبک مزاج و قوه و حسیه با کبک و چهار روز بدن معالجه
مداومت کنند و سکه اگر بر باد بلعوه و فاجع منتظر کرده و سکنه از امتحان خون
بیر حادث شود علامت آن غلبه خون باشد و در آن فصد قفصا کشند و
ساق و اخراج خون کبک قوه و صلی او را شراب عنب و نفثه و نیل و خوردند و غذا
بخورند و بنوماش با میز با دام و شقیه کبک و قفصا و قرص آن کشند و حقیقه با
استعمال دارند و اگر سکه باطله سقطه یا ضربه باشد که بر سر واقع شود فصد کشند
و نقویات دماغ بمشروبات بارده کشند و حقیقه که سکه بفراموش بود و ورق غار
و زهر کجوش و صلی او را کلید ورق پد انچه تر ماهی خود سده آب و کرب بزرگ و تخم
از هر یک ده درم شش خطه انیسون از هر یک نیم درم قفصا و یون و قفصا دو درم بکوشند
و صاف کرده و غسل سب درم و یکا صمه با نروده درم بپاشند و نمک سده و مقدار از هر یک

نیدرم کوفته بر سر آن کنند و بکار دارند تا بخواهند تغییر طبعی و افکار است از هر طبعی و
آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود تا جمیع بدن از آن متمسک شود و بکشت
مراق نیز بود و علامت آنکه از امتلا سر بدن و دماغ بود بخافت بدن باشد و سودا دل
و بطو و صلابت و اختلاف نبض و صفات فاروره بود و تنهائس را دوست دارند و نظر
در چیز و باد در زمین کنند و همچنان باشند و کثرت ذکر فکر و خم و سکوة و خفتن نیز باشد
علاج فصد صاف کنند و هر روز جلا با آب بنفشه و نیلوفر و کاه و زبان از هر یک یک درم
خواب بخت دانه سپیان است دانه نبات ده درم شادول کنند و بعد از نفع شقیه
کجب افسیمون مطبوخ آن و مطبوخ میله کنند و غذا بخورند با مغز بادام و سفنج خرد
و بالوده از شیر سبوس و نبات در و خرب بادام نیز مفید بود و شراب رقیق نو داد
حمام و تدبیر بر دهن نبض و که مفید باشد و از غذا غلیظ و طعمه سودا در و شای
مرغبه و مالحه و حامضه اجزا کنند و استعمال نعیم و ریاضت نباید کرد و از معالجه
این مرض ملول نباشند و کوشش باید کرد و اگر اسهال مرض از احراق ملیم تا علامت آن طو
منخرن و سیلان لعاب و بلادت و کسل و سکون و قلت اضطراب بود علاج
هر روز جلا با از مالک و نیلوفر و زبان و پنج قهک و کلفند شادول کنند و غذا بخورند
باز بره و شیر که دانه بخورند و بعد از نفع شقیه با بن مطبوخ کنند و صفت سنا که مفید درم مالک

و سنا

و نیلوفر یک سه درم نبات ده درم بکوشند و صاف کنند و همچون نجاح صفت
تا بخت شغال در آن حل کنند و بپاشند و این حسب نیز مفید است صفت
افسیمون چهار درم سفنج و ایارح فیقرا هر یک دو درم غار بقون یک درم کند
بندی نیدرم اسطوخودوس یک درم و نیم بکوبند و آب از بانه بپاشند و حبس زنند
شتر بر سه درم باشد و این معراج نافع باشد صفت مالک و پوست تریج در نعل
مصطک قرفه در جنجور بویا قافله نارنگ بهمن زرنبا و در و ج عقربا تخم بادرنج
فرخنگ هر یک درم سنگ خالص دانی مجموع را سخی بکنند و هله کالی چهل
در چهار رطل آب بکوشند تا بپک رطل آید پس صاف کنند و با یک رطل
بقوام آورند و از آتش فرو گیرند و ادویه که سخی کرده در و زرنبا و بهمن زنند و هر
یک شغال از آن را شادول کنند و اگر از احراق صفرا و علامت آن بخوابد و
و اضطراب و خفتن چشم و صمغ و صفوت لون بود علاج آن معصه مطبوخ مالک
یا افسیمون با همچون نجاح یا قرص نبض کنند و تدبیر بر دهن نبض و شیر رمان
دوشند و نبات و سماح بالجان و لغات خوش و صبور باران آب شش ملول کنند و
معتدل مفید بود و کظم در یک سپید نبض سرد اندام بشویند و پوست خشی شش و نبض و نیلوفر
و تخم کاه بود و کظم بکوشند و سر بنجا ران فرو برند و بر سر نیز زنند و اگر از احراق سودا بود

صفت

صفت

و اگر از احراق سودا بود

و اگر از احراق سودا بود

دلک آن بیشتر و معالجه آن مشکوک بود علامت آن کثرت فکر و غم و کرب و فرح و خلعت
 فاسد و سرخس بود علاج هر روز جلاب از کاه و زبان و نیوف و نفث از هر یک سه درم
 بالنگو و درم کلقت و متعال شاول نماید و غذا نخورد آب بنو ماش با سفنج و مغز بادام
 خورند و بعد از نصف صبح فستیمون و ایاره هالینوس و ایاره لوغاریا و معجون کجا
 کنند و اما الجبن در این قسم مفید بود صفا آن پیادند نیز بزرگ رطل کوشانند
 حالت جو شیدن فرد گیرند و یک دقیقه سکین فستیمون بران ریزند و برهم زنند
 و صاف کنند و از آن نیز شراب نمایند اجناس این مفرح خورند صفا آن و در
 سعد قرقهر هر یک بچندم قرقه و فرخنجک و پوست ترنج هر یک سه درم شک و انکی
 کوفته و بجه شراب سبب باشند و کمنعال در شراب کاه و زبان حل کرده شاول
 فرمایند و دوا لشک صوفی نافع باشد اما آنچه لشکرت مراقب بواسطه درم
 آن باشد یا سده آن از خلطی سودا و سرد و بدان سبب بخارات متصاعد
 و افکار متغیر گردد و علامت آن ارتفاع و لین بطر و صیق صدر و کثرت رقی
 و جث و جوع بود و احساس بخارات که متصاعد شود کنند علاج هر روز جلاب از
 از بالنگو و کاه و زبان و دراز بانه و کلقت شاول کنند و غذا از بر براج خورند و بعد از نصف
 بچندم شکوده درم کوشانند و معجون خیار خنجر متعال دران حل کنند و با شامند و

لبن

علامت آن کثرت فکر و غم و کرب و فرح و خلعت
 فاسد و سرخس بود علاج هر روز جلاب از کاه و زبان و نیوف و نفث از هر یک سه درم
 بالنگو و درم کلقت و متعال شاول نماید و غذا نخورد آب بنو ماش با سفنج و مغز بادام
 خورند و بعد از نصف صبح فستیمون و ایاره هالینوس و ایاره لوغاریا و معجون کجا
 کنند و اما الجبن در این قسم مفید بود صفا آن پیادند نیز بزرگ رطل کوشانند
 حالت جو شیدن فرد گیرند و یک دقیقه سکین فستیمون بران ریزند و برهم زنند
 و صاف کنند و از آن نیز شراب نمایند اجناس این مفرح خورند صفا آن و در
 سعد قرقهر هر یک بچندم قرقه و فرخنجک و پوست ترنج هر یک سه درم شک و انکی
 کوفته و بجه شراب سبب باشند و کمنعال در شراب کاه و زبان حل کرده شاول
 فرمایند و دوا لشک صوفی نافع باشد اما آنچه لشکرت مراقب بواسطه درم
 آن باشد یا سده آن از خلطی سودا و سرد و بدان سبب بخارات متصاعد
 و افکار متغیر گردد و علامت آن ارتفاع و لین بطر و صیق صدر و کثرت رقی
 و جث و جوع بود و احساس بخارات که متصاعد شود کنند علاج هر روز جلاب از
 از بالنگو و کاه و زبان و دراز بانه و کلقت شاول کنند و غذا از بر براج خورند و بعد از نصف
 بچندم شکوده درم کوشانند و معجون خیار خنجر متعال دران حل کنند و با شامند و

لبنه استعمال کنند و اگر این نوع حرارت باشد جلاب از نیوف و حکم کاه و بادام ترک و بکن
 و نبات خورند و شراب نفثه و خشک لعل کنند و غذا جو بنو ماش با مغز بادام خورند
 و اسهال کنند و ترطب و مایع و در شیدن شرابان بر کنند و بر و نفثه و مایع
 چوب کنند و اسهال آب کرم بر بران ریزند و مفید بود و اله علم در علم الجویا
 و انواع مانع بود و او چون جنون سبب باشد و علامت آن غصه
 و یدابود از آنجمله دال الحلب بود و آن بیشتر از احتراق دم حادث شود و علامت
 صحت و لعب و قصد و ادبیت مردم باشد همچون طبیعت کلاب و از آنجمله قطرب
 و علامت آن تحریک بسیار و دوار و از مردم که بکن و شدت عبوس و ترس بود
 و بریق ایشان اکثر فرومی چند باشد و علاج آن همچون علاج الجویا است و خشک
 از الجویا شمرده اند و آن دوسه باشد که مردم را بر فکر صورت خوب دارد و علامت
 صفت لون و غفلت و حیرت و سکوت و کثرت فکر و پیوایا و حرمت بنف و صفا
 بنف آن بود و اما آه سرد که علاج او آمنت که بکارهای بزرگ و سفوف و شغل
 نماید و ترطب و مایع بادمان و نظولات کنند و تقویت قلب شراب حاض و صند
 و سبب و مفرح با قوت و غذا از بر براج خورند و ترک دیدن محبوب و ترک کنند و اگر
 وصال ممکن باشد بهترین علاج آن باشد و الا نصیحت و تقویت و سرش

در علم الجویا و اسهال
 و علامت آن کثرت فکر و غم و کرب و فرح و خلعت
 فاسد و سرخس بود علاج هر روز جلاب از کاه و زبان و نیوف و نفث از هر یک سه درم
 بالنگو و درم کلقت و متعال شاول نماید و غذا نخورد آب بنو ماش با سفنج و مغز بادام
 خورند و بعد از نصف صبح فستیمون و ایاره هالینوس و ایاره لوغاریا و معجون کجا
 کنند و اما الجبن در این قسم مفید بود صفا آن پیادند نیز بزرگ رطل کوشانند
 حالت جو شیدن فرد گیرند و یک دقیقه سکین فستیمون بران ریزند و برهم زنند
 و صاف کنند و از آن نیز شراب نمایند اجناس این مفرح خورند صفا آن و در
 سعد قرقهر هر یک بچندم قرقه و فرخنجک و پوست ترنج هر یک سه درم شک و انکی
 کوفته و بجه شراب سبب باشند و کمنعال در شراب کاه و زبان حل کرده شاول
 فرمایند و دوا لشک صوفی نافع باشد اما آنچه لشکرت مراقب بواسطه درم
 آن باشد یا سده آن از خلطی سودا و سرد و بدان سبب بخارات متصاعد
 و افکار متغیر گردد و علامت آن ارتفاع و لین بطر و صیق صدر و کثرت رقی
 و جث و جوع بود و احساس بخارات که متصاعد شود کنند علاج هر روز جلاب از
 از بالنگو و کاه و زبان و دراز بانه و کلقت شاول کنند و غذا از بر براج خورند و بعد از نصف
 بچندم شکوده درم کوشانند و معجون خیار خنجر متعال دران حل کنند و با شامند و

و امثال آن سر کنند که از آن بار آید و کثرت جماعت با غیر محبوب معید بود
 بسیار فراموش بود و آن ف و فکر و ذکر ما متجده باشد و بسیار استیلا طعم باشد
 بر اجزای دماغ و علامت آن کثرت خواب و نرسیدن و گران شدن گوش و کدورت
 حواس بود علاج آن هر روز جلاب از بالنگو و پنج قهقه از هر یک سه درم رازبان
 دو درم کلنگین ده درم شادول کنند و غذا بخورند با شیر حله که آنه و کبک و تیر و در
 خورند و توابع در آن کنند و بعد از صبح شقیه کباب اماره و قوقایا کنند و فودنه و
 خردل در ماء الحبل کوبش کنند و بدان غوغه کنند و در غریزین و خیر و قسط و
 مر و نجوش بر سر مالند و چند سبزه و فودنه و سنگ بپزند و با لوب و در رنجوش
 بکوشند و سر بخار آن بدارند و اجماعا ماده الحویه و ج و رنجش بر درده و ک
 عنصر و کچن با آن شادول کنند و مصطکی و کندر بخانید و شکر بکنند
 کنند و از آب سرد و بقول بارده احترا کنند و اگر کجای آب با الحبل
 با شراب یکانه خورند بهتر باشد و کج و در رس مخصوصه و استاج او از نای بلند
 مفید بود و از مفید فلفله و از قلع و از چتر و کبک هر یک ده درم سنابل و خرم
 جو و یاس ده درم زعفران و خود هر یک ده درم سنگ و آنک کوفته و بخته با حبل کشند
 و یک شعل از آن شادول کنند و در آخر کنند و ج سعد هر یک ده درم قلع و در کسر

ایرا

هر یک بخورم کوفته با چندان حبل کف گرفته زبشتند و بسیار سبب سودا واقع شود
 و علامت آن سهر و پخ و خشی منخرین و دهن و کمودت لوز و بطون و تکلم بود علامت
 آن هر روز جلاب از سینوفرو و کادربان و بالنگو و نبات شادول کنند و معده دماغ
 بحب افسیم و مطبوخ آن کنند و غذا بنوش و بخورند و معده با دم خورند و استقام
 و ندین بروغن بنفشه و کرس سفید بود و بسیار سبب سودا المزاج کرم ساج
 حادث شود علامت آن خشی منخرین و دهن و کرس سفید سر و خنجر آتش شید
 و چتر و سر کین بود علاج آن شراب بنفشه و سینوفرو با عرق کله و سپید آب سرد
 و غذا بنوش با مغز بادام و اسفنج با حریره از شیر و سوس و نبات و در غنچه
 و ترطیب دماغ بروغنهای و نطو لهای بارده مفید بود و فاج استر خا که در نفی
 که در بدن حادث شود سبب آن خلط غلیظ بلغم بود که مالک روح نفی
 مندر کرده علامت آن بطون جس و حرکت بود و نبض لطیف و متفاد و قار و
 سفید باشد و اگر لوز عنصو مفلوج متغیر شود و لا غر و پشمرده و فسرده نکند
 امید بر آن توان داشت علاج آنست که چار روز تعلیق طعام کنند و از ادویه
 هیچ نهند و باند آب کوشن با زیره و دار چین رب زند و بجای آب با الحبل
 خورند و بعد از چهار روز جلاب از رازبان و بالنگو و انیسون و پنج قهقه و کبک و کلنگین

بخورند و غذا نخورند و آب با نیره حله اند و فلفل و دارچین را بشویند و بعد از آن بپزند و تا آنکه
 حب را فرو برند صفت صبر قوطر و بوزیدان و ما هر زهرج و ترید خراشیده
 کوفته بر و غر با دام چوب کرده از هر یک در مرغای بقیون و انیسون شش خط
 هر یک بنیدم و با کنگر و نیم مقدار کوفته و پنجه تاج راز یا نه بپزند
 و حب زنند و بعد از هر روز این صفت استعمال کنند صفت برک برک
 کایا و ورق سپید انجیر و سلق و شنب و مانجراه و مرزنجوش و خشک و الکلیله
 و صلبه و صمغ از هر یک به صفت درم نادر و درم بکوت نند و صاف کنند و در کمرج
 و حل و ابهام هر یک دو درم در آن حل کنند و با پانزده درم روغن زیت
 استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که در باب سکه ذکر رفت مناسب است
 و تریاق کبیر و شربطوس و حواریش ملا در هر کدام که باشد یک مثقال
 کنند با شرباب بالبو و فلفل و دارچین و سح از خود عاقر قرحا بخانیند و چون اثر بر ظاهر
 شود روغن قسط و نار دین و ثونیز و سد اب و لفظ سفید و کور سفید و امثال
 آن در اعضا عکس بپزند و کندرش و فلفل و نوت در کوفته در پنی و مند و
 و نرس و با سمن بپزند و با بن ماء الاصول مداومت نمایند صفت انجیر راز یا نه
 کرفس و از خود هر یک به صفت درم حکم راز یا نه و کرفس و انیسون هر یک سه درم و مانجراه و زرا

الزهر

و ثونیز هر یک دو درم در هر مزاج بکوت نند تا یکم آید و با کنگر و حل قوام
 شنب آنست که حصب با مبد و حلس جمد و حصونیز مایع او شود و لوکطه
 آن از حرکت انقباضی با ماند و سبب آن رطوبت بود که حصب و حصونیز را حصب
 و در طول آن نقصان و در حصان ان زیادند و دفع شود آنرا شنب و حل و امثال
 نیز کوبند و این بفتند و دفع شود علامت آن علامت امثال و غلبه بلغم بود
 آن همچون علاج فالج باشد و اگر سبب سحر باشد که حصب را عارض شود آنرا
 سحر یا بس کوبند و مشکله و در سبب ان بیوت اسفنج بسیار یا سحر یا خیم یا چوشت
 عینقه یا حیمات حاده و امراض کثیره التحید بود و این نوع بتدریج حاد
 شود و علامت آن بار یک و لاغری شدن عضو و تقدم اسباب محففه بود
 علاج آن ترطب بدن کنند با غذیه چوب ان کوشت بره و زغال و مرغ و ما
 تازه و حدود حربه و شرمیش و امثال آن و از ان شراب شرا بنفشه و خشخاش
 و اما رعدب و اسخار که و یا بنام شراب رقیق جدید مخمور مفید بود و بنیوفر
 و بنفشه و خمر و خشخاش و برک چند روکا هو و کد و بکوت نند و در آن آب نشیند
 و بر حصونیز زنند و بعد از آن موم روغن زرا و روغن بنفشه و موم و کثیرا در بدن مالند و در
 بنفشه و شراب زمان شستن کنند و اگر شنب سبب گردیدن عقرب حادث شود تریاق

و اگر سحر باشد

استفراغ سار و تجلید با فراط و اس قس مشتمل تر باشد و علاج ترطب بدن
بقنول شراب سفید و خشاش و غذا بنوش با مغز بادام و اسفنج و فروج و جری
از شسته و روغن بادام و نبات و مدین بردن نفثه بادام اختلاج حبس اندام
ابر و چشم و لب و در و مقدمه لثوه باشد و سبب آن رطوبت ریح باشد که حرارت
غیر از آنرا تجلید ریح و بخار کند و سبب غلط رو و در مسام پر و نماندند و قوت
دافعه خواهد که آنرا دفع کند پس میان ایشان تدافع واقع شود و موجب اختلاج
گردد و علاج آن تر باق اربعه با شراب بالکون شاول کنند و آن حضور ابرو
و ناردین بمانند و اگر اختلاج باشد ثقیله کجه و ایا که مسهل بلغم باشد کنند
خدر آمنت که احتیاطه شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان لثه
حس شود و سبب آن سده باشد که در حوض واقع شود بواسطه خلط غلیظ و
نفوذ روح نفثه ناکرد پس اگر علل غلبه خون ظاهر باشد فصد کنند
و تقطیر عسل و اگر علل غلبه بلغم باشد ثقیله کنند و معالجات فالج استعمال
کنند اگر بواسطه پوست بود علامت آن همچون علامت تشنج با پس بود
و عکس همان باشد و اگر سبب ضغظ و سرباشد یا سخت بستن خصوص باریان
نشان علاج آن منع ضغظ و تقویت عضلات و زکام گویند عبارت

از فصلات بود که از دماغ فرو آید اگر بنشین آید زکام گویند و اگر سینه فرو آید
نزله گویند و سبب آن اگر سوز المزاج عارض شود که عارض دماغ گردد سبب حرارت
بشاول اشیا عاره و بقیه علامت حمزه و حرقت چشم و غاریدن بینی بود و علاج
آن در ابتدا فصد کنند اگر رس و مزاج مقتضی باشد و شراب سفید و بنفشه
و خناب شاول کنند و غذا بنوش با مغز بادام و اسفنج خورند و اگر کثرت
و شراب و میخوات احتراز کنند و اگر علامات استسلا باشد بقص سفید و بنفشه
فواکه تلین کنند با شراب سفید و در کتب و شرخت یا خیار خمر هر یک ده درم و
ثقیله استحام کنند و در و غم نفثه استنشاق کنند و اگر سیلان رطوبت متبادر شود
و بسبب سوز سر که با صندل و کشیر تخم کنند و اگر سبب سوز المزاج بارد بود که سبب
یا خارج عارض شود و علامت آن تر سنجین بود و کلال حواس و نفوذ و یاهو
کرم استر است کنند علاج نیز بنفشه شپین و غیره کرم دارند و جلا با ازج
و پرسیاوشان و مالک و نبات شاول کنند و غذا بخورند با مرغ و مغز بادام خورند
و اگر طبیعت محسوس باشد سنا یا سجدرم نفثه و بنفشه و پرسیاوشان و جی مملک
سه درم سکر سرخ و خیار خمر هر یک ده درم بجار دارند و شبت و بابونه و بنج مملک
و اکلیل الملک و مر و بکوشن بکوشند و سبک کار آن فرد دارند و اگر دحام نیز بر سر نیز بنفشه

و اگر آنچه از سخن آید رقیق بود و شونیز دانیسون بگویند و در غرقه بنند و بپوشند
 و بر آتش نهند و اگر سیلان رطوبات متعادی باشد بکند و رسد و رس گشته
 و کافه تخته کنند و در زکام خواب متفرق کنند و بر پشت مار بختند تا ماده بسته
 نرزد و اگر حس و غده در صلق کنند به پیچ آنرا دفع کنند و سگی گرم کنند
 و آب و سرکه بر دریزند و بپنی بدان دارند اما نرزد از خصوصیات و چیزها شود و نیز
 احتساب باید کرد و جلایا از شراب بنفشه بر باد بپاشند و باقی آن
 بار و حریره از شیر و سبوس و نبات در و غرنا با دام و حکم شمس فرم مناسب
 بود و اگر بان سعال بود علاج آن کنند چنانکه گفته شود در باب امراض صدر
 تعالی باب دوم در امراض چشم بر حفاظت عین و اکسبت که از صجاج و
 متواتر و شاول عدس و با قلا و باد بجان و قدید و کوشته ها و طعام و سرور
 و حراره و آبجاها احتراز کنند و چشم از گرم و سرد و دود و بخار بکنند دارند و از
 ادمان کتابت و پنجا با و گرمی بختند و نظردر اشیا و براق کنند و استحم
 معتدل و تدبیر بر سر و غر بنفشه و کد کنند و روشنائی و کحل الجواهر اجتناب
 و چشم کنند صغیر اگر بواسطه غلبه خون باشد و علامات آن ظاهر باشد
 فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عنباب شاول کنند با بنفشه و عنباب و بنفشه

۱۵۰

بار بنفشه جلایا زند و غذا بنوش با معربا دام و اسفنج خورند و شمع قرص
 بنفشه کنند و لوتای خوره و کد و بکشند و اگر ماده و طبیب بر بود علامت آن و
 در مرض بود و بجمه و وجع و در عقب خواب و اگر زاید بود علاج آن هر روز جلایا
 از راز بانه و سحر ملک و نبات شاول کنند و بعد از نفع معقیه یا بارج فیروز یا درص
 بنفشه یا ترید و تقوینای بریان کرده کنند و غرقه باء العسل و راز بانه کنند
 و در شنائ کبر و با سلیقون در چشم کشند و در حراره بود که در مظهره حاد
 شود اگر از ماده دم باشد علامت آن وجع محرق و خاریدن چشم و زربان
 صدغین و کثرت تد و دمه و درص و تقیر باشد علاج فصد قیفال کنند
 و تبیین طبعیت مطبوع فواکه و نفوح آن کنند و شراب عنباب و بنفشه و بنفشه
 کنند و اگر صفرا در بود علامت آن شدت وجع و خاریدن عینی و دمه
 و درص باشد علاج آن آب انارین یا ترید یا نبات شاول کنند و بنفشه
 و اجاص و عنباب و نبات جلایا زند و تقیه مطبوع بمله زرد کنند و درص
 بنفشه شاول کنند و اجاص و عنباب جلایا زند و در هر دو نوع شراب
 و سفیده تخم مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و رو باه و تربک و کلاب
 و لعاب بر قطن و نانو و مایه بر جوا چشم صناد زند و شفاف اینها و کافور

و لعاب بکرافه

و افیون در چشم کشند و اگر ماده بلیغم باشد علامت آن شفاخ چشم بود و اگر ترش
 و دمه و انصاف چون بعد از احمه نباشد علاج دماخ بکجهما و ایا را و حقهما
 نرم و اگر سودا در بود علامت آن صدراع و بیوت چشم بود و حقیق برهم
 زسد علاج آن شربت بنفشه و بنفشه و خشک شاول کنند و غذا را
 با مغز بادام و ضمادات و نظولات مرطبه استعمال کنند و در پنج
 عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم نیک فرو نتواند گرفتن و پشربان
 عارض شود علاج همچون علاج رمد باشد و حجامت نقره و ارسال غلیظ
 باشد و در رمد مطلق از گوشت و شراب و حجامت احتراز کنند طره نقطه خون
 باشد که در طبقه ملحه حادث شود بسبب لطمه یا صدمه یا حصر یا کثر غلیظه یا صبحه
 آن قصد و حجامت کنند و شراب حجاب و ریحان شاول کنند و
 طبیعت مطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و قطره خون کبوتر یا لبط شها یا با
 در من و شیر و حمران و فوفل بر حوالا چشم ضما کنند و در اشها اکلیل
 و پنج همک دوم الاخوین و زعفران و زرده کچم مرغ مار و حمر ضما و رمد اگر
 بسبب حادث شده باشد اگر گوشت و شراب احتراز کنند و شراب بنفشه و
 خوردن بنفشه و بنفشه با مغز بادام مطبوخ ملکه کنند و شفاف اما بکشند و شفاف

جفن بلمه چشم باشد

نقره چاک کردن باشد

و الصداع

و اسفیداج مغول و درم از زردت سر درم نشسته کثیرا هر یک درم افیون بنماید
 سخی کنند و شفاف سازند و در وقت حاجت باب مرسانند و بکشند و حقه
 زبادی ماده بود که از کج چشم ظاهر شود و منتشر کرد و تا بسا چشم رسد و علاج آن
 فصد قیال باشد و بنفشه کج ایا را و اماره جالینوس از لبنیات و در وقت
 بلیغم احتراز نمایند و شفاف با سلقون و قیصر دروشنا چشم کشند و اگر طره
 غلیظه بود بهترین علاج کشط باشد سسل برده باشد که از اطراف چشم ظاهر گردد و
 زاید شود و سبب آن استلای عروق چشم باشد از خون غلیظه علامت آن حکه و سیلان
 رطوبت و ضعف بصیر و ظهور عروق سپار بود در چشم و از روش و جراخ متاثر باشد علاج
 عرق میثا و عرق باق کنند و احتراز از خیار و در و دجاج و طول بسجود کنند و هر روز
 جلای بنفشه و بنفشه و حجاب و ریحان و نبات شاول کنند و غذا را بنوشش با مغز بادام
 خوردند و بعد از بصر این مطبوخ بیاض منصفه سنایی کلوس هر یک سجد درم بنماید
 چهار درم ملکه سیاه و زرد و کالی هر یک صفت درم ترید فراشیده و بر و حمر بادام
 کرده و درم حاشی بر ریحان هر یک درم سفوف نیای بریان بنماید بعد از آنکه فرو کرد
 بر سر مطبوخ و بنماید و شفاف احمه و شفاف قلعند و با سلقون و دینا چون دروشنا
 در چشم کشند و صفت قلعند و سنج بخورم رنجی درم نوت در بوره زنج سصد

خاک بانه

والله اعلم

فراہ کرنے والے

آوردند و اگر موثر بود علاج بهتر از شیمیست و آن چنان باشد که بعضی از پوست
 بچسبند و بعد از آن بهم بدوزند تا پوست کشیده شود و موثران طرف خارج آید و بعد
 از آن صدف سوخته و مصطکی و قطران و زاج بپزند و در چشم کشند و شفاف
 اخضر و باسیفون و در دشتا مفید بود آتش را نهار بخین مژه بسبب رطوبت که در
 اسباب جمع شود و علامت آن حمه و صلابت حفن باشد علاج ثقیفه و ماخ کنند
 و بعد از آن نه بن سدر و عرق نعنه و کدو و اغذیه مرطبه مثل بنو ماش و اسفنا
 و کدو خورند و اگر آتش را بعد از امراض حاره و استغراق بسیار واقع شود بسیار
 بسیار بناید کرد و بکار از منرا کتبی مناسب بود و در آن که منبت اشفا و بوج
 غش و شنج و هسته فرماد و کنند هر یک دو درم سنبه حبیبان هر یک
 دو درم سنبه حبیبان هر یک در هر چهار درم سخی کنند و بپزند و در
 مر کنند خمر اشفا جانور بود که از رطوبات عفن در اشفا حادث شود و علا
 ثقیفه و ماخ کنند بکب ابار و قوقا یا و اجفان را با مالک لیونید و در غش
 هسته ارد و الورنه را در آن بپزند و صبر و مویزج طلا کنند یا بوز و شنبه یا بپزند
 مقتول با جناد و مالک و از امتلا و غذا شرب احتراز کنند و استحمام در حالت
 علوه مفعده مفید باشد خیالات اشکال و الوان مختلف باشد که احسن کنند

دانه

المراد

حد الحار

مضال

و شایده که آن سبب قوه حس بود که خبر به او بجا رانند و غذا را حس کنند و آن
 سلامت و قوه البصار بود و در پیر آن اغذیه غلیظه کشند و گاه بود که تخلیه اطوائه از
 که شش چشم براید و سبب آن خلط سوداوی بود که در شریان حادث شود علاج آن ثقیفه
 و ماخ بود و کب ابار و بعد از آن شاول اطرافیه مفید بود و اگر تخلیه کنند در حالت
 یا مالکین چشم که خبر های سفید از زیر سیال بر می آید یا از بالا بر می آید و دلالت بر امتلا
 معده و حواله عین کنند علاج ثقیفه معده بقر کنند و مقفه و ماخ و کب ابار
 و بعد از آن اصلاح غذا و شاول اطرافیه صغیر حول کنند شش چشم اگر ضعیف باشد
 علاج پدید نباشد و اگر عارض باشد سبب شنج بود که در آتشیه و ماخ حادث شود
 و طبقه صلب را جذب کنند و آن اگر بواسطه پیوست باشد که از استغراق معوط
 امراض حاده حاره شیده حادث شود علامت آن تقدم سبب بود و علامت
 تشنج یا بس و علاج آن شراب نعنه و خشخاش شاول کنند و غذا بنو ماش
 و شیره مغز مادم و اسفناج خورند و در عرق نعنه کدو و شتر زان بر سر مالند و
 و برک بپزد و کدو و خشخاش کخوت نند و بر سر بریزد و اگر امتلا را خشیه و ماخ بود و علا
 آن علامت تشنج امتلا بود علاج معده و ماخ کنند کبها و ابار و در غش یا بوز و شنبه
 در سر مالیدن و اگر در طوفانیت از منمات شردان و خوابانیدن واقع شود کلمه طغیر

ناظر بکثر خلاف آن کنند و از او دینه بخورده احترا کنند و پوره در چشم او نهند
 که در او بر ابر عین سوزا خزان کرده باشند که او را انظار است باید که تا باز
 خود رود با بسیم در امراض گوش حفظ صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظه و حار
 و باد سرد و گرم و الصوات عظیمه منع و بوق در حد جناب نمایند و اجناس حار
 نسرين و زنبق در گوش چکانند و بعد از آن تا شفا کنند و چوک از گوش پاک کنند
 که در که منتهی شود و پیر شقیه ماع کجوب و ایا رجات مناسبت بود و اگر از غلبه خون
 علامت آن ظاهر بود فصد قبال کنند و شراب بنفشه و جناب و ترکان
 شادول کنند و شقه و ماع مطبوخ بمیده با فواکه کنند و آب تورک و شیر زمان در و کل
 که و آب خیار و آب خوره و خمر در گوش چکانند و اطراف گوش بصد لیس و کلا
 و آب کشیر و سپید کاه و دستان افروز طلا کنند و اگر علامات غلبه صفرا باشد
 استعمال مبردات مذکوره کنند و اگر وجع بغایت سخت باشد حبه فون
 روغن کلر که از زرد و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامات غلبه طبع
 شقیه کج اماره و فوفا کنند و غرغره بکچین حلی در و غرغره و سوسن و مرزنجوش
 و بادام تلخ در گوش چکانند و آب ترب و مرزنجوش نیز بشاید و کله در اربانه
 و شراب مالکون بخورند و اگر علامات سودانی و شقیه کج افتیمون و اصطخم حقیون کنند

در گوش و در امراض گوش

در گوش و در امراض گوش

در گوش و در امراض گوش

در و غرغره و نرس و نادم در گوش چکانند و شیر زمان بر سر و شند و اگر این وجع گوش
 با و در مر باشد علامت آن تب و فقر سردی و غلظت و طهارت و سبلان
 وجع باشد علاج فصد کنند و شراب بنفشه و بنفشه و جناب شادول
 و غذا ککاب شره شش خورند و تلخ طبعیت مطبوخ بمیده با مطبوخ فواکه
 با نقوح آن با ریحین و شرش کنند و شفاف امپس شیر و حران بسند
 و در گوش چکانند و ربه تربک و صندل و آب کشیر در حواله گوش مانند بگو
 و بنفشه و حطر و بابونه هر یک بجزرم و آرد و دارد باقی هر یک ده درم با هم
 و آب تربک و کشور در و غرغره صفرا و زرد اگر تجلید زرد و علامت
 مده و قبح ظاهر شود لعاب صلبه و بزرگ و مردار شک و شر و خزان در گوش چکانند
 تا بفتح باید و منفجر شود و بعد از آن مسکه ارکنان بعسل و انزروت پمالانند و در گوش
 نهند ماده پاک شود و اگر سبب طول قرصه و مواد و غلظت کرم متولد شود علامت آن
 حرکت و خارش بود آب درمنه و مرزنجوش و آب درق شفا لویا پوره و سرکه
 با آب شحم خطل در گوش چکانند و بعد از آن فنیله از ششم میخند و در گوش مملد
 و سر کنند که خطباید و اگر وجع گوش بسبب ریح غلیظه باشد اگر کبر معده
 بود علامت آن خنثیان و سبلان لعاب و صدا بود علاج شقیه معده بکچین

در گوش

در گوش

در گوش

و نمیشد طبیعت مطبوخ طبیه نو که دادمان حاره در کوش چکانند و اگر شکست دماغ بود
علامت آن دوسر طنین و صداج علاج منقبه دماغ کنند بجهت دایره و ایا که
و درق عار و برنج کوف و مرزنجوش بکوش نند و سرخار آن بدارند و فخر آن
و اگر در کوش بجهت باد سرد باشد که کوش رسد با سبب آب سرد که
رینند و در مرزنجوش و بابونه در کوش چکانند و سررا گرم دارند و کوش سحر حکم
و خردل خشک و بابونه و سایش مذکوره فرو دارند صمصم کرنا کوش اگر بود
یا در بر بود با سبب ضربه و سقطه بود که موجب بتمک حصیه مغز شده بود علاج بذریع
و اگر غلبه صفرا باشد که در جمیات عاده حادث علاج بر زرد شیر آب سببه
مری با سبب جلاب زند و با خناب ده عدد و منقبه سرد و در کوش ده در
و غذا نمهند و با الوجه خورد و اگر تب باشد جواب و اسهال طبیعت
فواکه با مطبوخ طبیه با نمک سقمونیای بریان کرده و در دماغ کوش چکانند
انار با پوست آن فشرده بکوش نند و بچکانند و اگر سبب غلبه بلغم باشد
آن نفتر سرد و ملاوت حواس و کثرت خواب بود علاج بر زرد جلاب و زرد
و پنجه مملک و کلکین شادول و غذا نخورد آب با شیر خشک آنه خورد و بعد از نفع
سحب اماره و توقایا کنند و در دماغ مغز و الوصل و بادام تلخ و سد آب در کوش

تکانه

چکانند یا زرد کلک و آب مرزنجوش و شحم خنجر با الخیر و خردل کوبند
س زند و در کوش نهند و اگر سبب پیوست دماغ باشد علامت آن با
شدن رور و غنی و خور عین باشد و این نوع بعد از سه روز با جوج باغب
مفوط حادث شود علاج آن بر طب دماغ سرد و غنی و شیر زنان و شادول
اغذیه بر طبه مشدین باشد و کدو و گوشت بزغاله و در دماغ کدو و منقبه در کوش
چکانند و اگر صمصم بواسطه اجتماع و سخ بود و آنرا بر ابراق تاب بتوان دید
او آنست که بالقی که بر این کار است پاک کنند و بعد از آن روغن بادام
و شیر زنان بچکانند یا نمیشد و در دماغ چکانند و بادام کج کام روند و کوش بر نند
گرم نهند و پرون آید طنین و دوی او از کوش آنچه بار یک و عاده بود طنین
کوبند و آنچه نرم و غلیظ بود در دماغ و در دماغ آن اگر سبب ریح غلیظ باشد علامت
آن ند و عدم نفوذ و کاهرس کن شود و اشتداد کند و اگر سبب فضله بود
که بکوش ریزد بواسطه امتلا و دماغ علامت آن نفوذ نند و دوام طنین علاج
جلاب از زرد یا پنجه مملک و انیسون و کلکین شادول کنند و غذا نخورد آب با زرد
و در دماغ و خنجر و زرد کلک و در دماغ و کوش و خنجر در کوش چکانند یا
زرد یا زرد و چند پدستر بچکانند و بابونه و شبت و کلکین مملک و در کوش

غاره و ترب و مر و کوش و برنج و سف بجوش نند و کوش بخار آن بداند و او را
 حمام مفید بود و آنرا که از استسک و دماغ بود اول شعله بجب اماره و اصطیقین باید
 کرد و بعد از آن استعمال قطورات و بجورات و اگر سبب پیوست و خلط
 باشد علامت او اینست که در کسکی زاید نشود و در سیرسکن کبود و علامت
 او تریب دماغ بود و بادمان حمام و شاول اغذیه مرطبه و مالیدن شیر زنان و
 بنفشه بر سر ریزند و اگر سبب ضعف بود چنانچه ناله را واقع شود و توبت
 کند شراب محاض و بیهوسب و آبگوشت و مطب و استعمال مشروبات
 معتدل شامی که دور و نظر کوش زاید کرد و اندک صفه آن شحم خطر کدرم
 بوزیدان بندرم چند پدستر و زرد اند مدحرج هرک در و نیم حصاره اسهال
 و قط و رفیون هر یک و انکی کوفته و بخته بر هر کاد و بر شند و شباف سازند
 فروح اذن اگر نو باشد شباف مانند با سر که با آب خورده و حل در کوش
 چکانند با مرهم اسفیداج یا با سلبقون استعمال کنند و آنچه نرفرا باشد
 قطران بچکانند و حول حیوان و آب اگر جنبیده در کوش رود علامت آن
 احساس حرکت بود علاج آب درق شفا تو با صبر آب گرم هر کرده با آب
 پودنه و کبر و فستین و شیخ و قسید و قط و کوش چکانند تا بمیرد و بستر کنند

باز کردن

که بپردن آرند عطسه آوردن یا بالبت مخصوصه و اگر آب در کوش رود علامت
 که بعد از حمام و شنا کردن حادث شود و با آن وجع باشد پس اگر بخر یک سرب
 حستن بپردن بناید چوب شبت یا از یانه با چوب که از آن جگر کنند و کوش
 باید کرد و طرفی که بپردن باشد باره پنه بران به چند و بر و خرچ چوب کنند و بر
 تا آب بپردن آید یا فستیده ابرشیم یا پنه بر سر چوب کنند و گرم کرده در کوش
 تا آب بر چند و اگر آب و گرم در کوش رفته باشد روغن کلم یا سرکه گرم کرده
 کوش چکانند نافع باشد الفنجی رورم اگر خون بطریق بجران از کوش روان شود
 حبس بناید کرد و کد و قتر که ضعف آورد و اگر سبب الفتح عرق بود یا صدمه یا
 ماز و داند که کافور در سر که بجوش نند و در کوش چکانند تا آب با سلبقون
 یا قاقیا با آب انار مر جوش نیند با آب کنند و سرکه داند که کافور حله اذن
 اگر کوش خارد آب فستین یا روغن کلم یا اسهال در سر که بجوش نند و در کوش
 چکانند که نافع آمد باب چهارم در امراض چشم بطلان با نقصان تو
 شتم باشد و سبب آن خطر غلیظ باشد که در باطن مقدمه دماغ ممکن بود و علامت
 آن هر مایه از اجلا از اینون و پنج همک و کلفند شاول کنند و غذا بخورند
 با شیر حله که بعد از نضح معده بجب اماره و جب قوفا یا کنند و بعد از شعله استعمال

عطش کنند و شکر کنند و فلفل و زنجبیل و گندم و اگر در سر که بچشند و در پیشه
 کنند و پیر بدان فرود آید نافع بود و اگر توبه سستی کنند و بازیت بسیارند و
 بپنی کنند بعد از آنکه دمان بر آب کرده باشند مفید باشد و اگر از اینها جدا
 و حقیقی حادث شود و در غنچه استنق کنند و زنجبیل کوفته با آب سرخوش
 و فودنه چشم را نافع بود و آن نف سبب عفونت اخلاط بود که در مغز جمع شده
 باشد علاج اولاً شقیقه بدن کنند بطریقی که در کتب و خود را بخورند
 و فودنه و بادروج بگویند و در پیر و منند و فودنه و بول شتر نیز مفید بود و بهر آن
 که آبش خرد شراب ریخته استنق کنند و بعد و سبب و صبر و فلفل
 و باب فودنه یا سورد سبب فودنه زنده و در پنی نهند و روح نف ریش
 بپنی اگر توبه فودنه فودنه و فودنه و فودنه و فودنه و فودنه و فودنه و فودنه
 مرهم سفید آج کنند و اگر بایس بود شراب بنفشه و بنفشه مر با نادل کنند
 و مسکه را بموم و روغن بنفشه و مسکه و کاد و لعاب بیدانه ملوث کنند و
 پیر نهند و از گوشت و شتر و میجرات اخترازا نمایند و اگر قرصه کنند بود پیر که بپزند
 و جوق سفید و فلفل بگویند و در پیر و منند و اسیر نف که شتر آید بود که در سخن
 و منقد را سنگ گرداند علاج قصه و حجامت و بپن طبیعت کنند بطریقی که

عطش

بمسکه و استعمال مرهم و بنجا کنند با پوست انار ترش آب بند و باب سبب
 و مسکه زنده و در پیر نهند یا زاج و دو درم بنجا نیم درم سخن کنند و فودنه بدن
 ملوث گردانند و در پیر نهند و اگر بدینها زاید شود قطع کنند جفاف نف خشکی
 که در حیات حادث شود سبب سبب بود که بر دماغ غالب شود یا خلط رنج
 که بواسطه حرارت خشک شود این را بداند که اجناس نافع شود علاج طریقی
 کنند بر دماغ بنفشه که در حقیقت و میجرات اخترازا کنند و عاف اگر
 از پیر رفتن بسبب بجران بود و در روز با حور قطع نماید کرد که از افراط آن
 ضعیف غالب شود و اگر سبب عدت خون آید علامت او آنست که اندک
 آید و سنگ بود علاج شراب بنفشه و غنچه و آب برف بر سر زنده
 و استنق آب کشید کنند و کله از منر با سر که بر سر طاک کنند و کشید و حوض
 با در و ج با اندک کافور در پیر کنند و آب سر که بر سر طاک کنند و کشید و حوض
 کنند و باز و شب و کله و کله است و صمغ عربی با سخن کرده ببالانید و در
 نهند و کله با و کاغذ و صدف و بدوش کاه و کوه و پوست میوه و حوض
 نیز مفید بود و اگر رخ سبب غلبه خون باشد علامت او آنست که غنچه
 و غلیظ بود علاج قصه فودنه و حجامت و بپن طبیعت کنند بطریقی که

دخون بسیار و شب بانه لوث کنند و در پیرنه و کله از من و عدس و درون
 و صندل و کلنا و درون انکورو پید و شمش و زاج محرق و جوج با بعضی بربند
 و با سرکه بر پشته طلا کنند و پنج حبه کبوتر و قطعه محرق و قدر خرفه زنده
 و در پیرنه و باز و بنهند و انشین را میکشند و بماند فستق و انشون و انکورو
 اسباب کلنا و در بعضی هر یک بنیزم بگویند و باب سرکین خربشند و جوج
 پیا نیزند و در پیرنه و اگر از ظرف راست آمد حبه بر کبند و اگر از چوب
 و صندل و کلاب و آب کاسر بر کبند طلا کنند باب پنجم در اسهال و دمان و لب
 و زبان از انچه فلاح است و ان بشراته بود که در دمان پیدا شود و منتشر کرد و اگر
 دمنور باشد علامت ان حمیت و حرارت و بر آمدن آن علاج فستق
 یا چهار لب کند و آب انارین یا سرکه من و نبات شاد کنند و غذا بنوش
 و مغز بادام یا انوکسی یا تره مندر خورند و تلبین مطبوخ فواکه و نفوخ آن کنند
 و دمان را هر روز بر که و کلاب بنشیند و شیر و سماق و کلنا و کلس و عدس
 و فوفه و طباشیر مت و سر کوبند و در دمان فاشند یا کلنا و سماق و کلس
 و نشسته و تخم توک و تخم کاه و صندل و طباشیر و فوفه هر یک ده درم کافور
 بنیدانک سخی کنند و در دمان ریزد و بعد از دمان بر که و کلاب مضمضه کنند

غلام

در دمان و دمان و دمان

tarikhema.org

فلاح از بغم مال حادث شود علامت آن سفید زبان بود و فستق و جوج
 علاج کلند و در زبان و پنج حبه کلاب زنده و شنبه کباب اماره و صبر و
 ترب کنند و عاقر قرحا و ما میران و تخم ترب در سرکه بچوشند و بدان مضمضه
 کنند یا درون زیتون و برنجاسف و مرزنجوش و اکلیل الملک بچوشند
 و مضمضه کنند و اگر از سودا بود علامت ان سودا و ان و لدخ و ف
 و عدم لعاب بود علاج شقیقه مطبوخ فستق من و حب کنند و مغز کاه
 و پیه بطور و شنبه با هم بیا نیزند و بر زبان و دمان بالند و در ابتدا بر سر
 و سماق و باز و در سرکه بچوشند و بدان مضمضه کنند و در آخر انچه و شنبه
 و اکلیل الملک و اگر این بشرات متعفن شود و از آن غمی حادث شود ابله و جوج
 و فوفه در سرکه و کلاب بچوشند و بدان مضمضه کنند و زاج سفید و زرد و فوفه
 و درون کلر و سماق و شب یا مسکین کنند و بدان فاشند و خور کنند و دمان
 حرارت معده باشد علامت او ان بود که چون اطعمه بارده شاول کنند
 سکن شود و در فلو معده زاید شود علاج آب انارین یا تره مندر یا نبات
 یا آب خیار و کد و اسکسین یا نفوخ فواکه شاول کنند و غذا اسماق یا انار یا
 خورند و معده را خال کنند و از میوه شفتالو و زرد الو و اسرود و خیار و کد و

فلاح

در دمان و دمان

فلاح

فلاح

حسب نافع سعد از فرسند خوردن و کندن و صندل سفید و پوست شترج را یک قاقه
مت در گویند و بکلاب و نبات بپوشند و حبس زنند و بمقدار خود در دیان
گیرند و اگر سبب غلبه باشد که در دماغ و معده متعفن شده باشد علامت آن
کسره براق و بطن در دیان بود و در خلل است و یک ن باشد علاج در غلبه
فی کینه طبعی شرب و ترب و تخم خربزه و اندک محس و مک و بعد از آن کلفند
و از زبانه بخورند یا سکنجبین لعن کنند و اگر احتیاج باشد بحب صبر یا مطبوخ
تر بد بکنند و از اغذیه غلیظه و تنبیات اجتناب نمایند و اجناس اطعمه
کثیر یا صغیر درختی و میله پرورده خورند و مصطکی و کند و قاقه و قرقندر کجند
و خود در کسره و سعد کوفی و کبابه بگویند و غسل بپوشند و حبس زنند و در دیان گیرند
و اگر سبب و کوش بن دندان فصد چارک باقیفال کنند و غناب و اجاص
و ترهند و نبات جلایب زنند و اگر کوش و شترج و حبس ناسد و بقرص نشه
و مطبوخ میله تبیین کنند و مورد و دمازد و کنگر در سر که بکوش نند و بد مضمه بکنند
و اقا قیاد صندل و کنگر و کلسج و سعد و کرم ازج و درامک و مصطکی و خود نو
و شکر و قرقندر و میله زرد بپوشند و سجدرم و مشک و کافور هر یک واکمی بگویند و در
دندان سر زنند و اگر سبب ناکلر استنان بود علاج آن کنند آنگاه همچون فلاح

باز

باشد انقباض و او شتر و انقباض را زود تر بود و او را را آنچه که بهتر باشد علاج آن
فصد و اسهال طبعی و مطبوخ افسیمون بود و مضمه سیر که و آب خور کنند
تا زاید نشود و بعد از آن فلاحیون با اقا قیاد استعمال کنند و باقی علاج او همچون
علاج فلاح بود سیلان لعاب رفس آب و من در خواب یا خیر خواب
از حرارت و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جوع و خلل معده
میشتر باشد علاج شراب سب و در بهاس شادول کنند و باقی
سب و مضمه بکنند و کاسر نانشه با مک بخورند و اگر علامت غلبه
ظاهر بود فصد کنند و اگر سب برودت و رطوبت بود علامت آن غلبه
غلبه غلبه باشد علاج شقیه معده بقر کنند و اطریف و کلفند و از زبانه و کوار
و مصطکی و خود شادول کنند و قلابا و اغذیه که در آن رطوبت چند آن نبات
با تو ابلر خورند و نان و محس نیر سفید بود و فواله رطبه و بقول بارده احمرار کنند
و اگر لعاب از دهن صبیان آید اقا قیاد بنید و در دیان ایشان بکشد
و اگر سیلان لعاب در خواب بیشتر بود آن علامت کرم باشد و علاج آن کفیه
شود و در امراض امعاء و ارامت درم زبان اگر دموور باشد علامت آن صبر
و حرقت آن و قلع لعاب بود علاج فصد قیاد کنند و طبین مطبوخ

فواکه بالعود فواکه مارکین و شراب با جفتها نرم و اگر صفرا و سودا بود علامت آن
 شد بد و لیم و عطش و صفوت لون بود علاج شراب سفید و خناب شاد
 کنند و آب انارین با برکس و آب حار که دوا با سکیچین و تلخین طبع کنند
 باین مطبوخ صفت آن سنا چندم اجاص است درم خناب ده عدد سنان
 است عدد و نغش چهار درم و نیلوفر و حکم کاسر هر یک سه درم پوست بلبله رود
 درم و رقیق کمر و باه نرنگ هر یک چندم تر بنند بر بازو ده درم برنجین ده درم
 میو خیار چند بر بازو ده درم حبه سنا صفت درم نغش حکم کاسر هر یک سه درم
 خناب ده عدد سپان سر عدد و سوسن خطره و جو مقشر شکوفه کور و درم چند
 دسته خیار چند بر بازو ده درم شکر سرخ ده درم روغن کنجد و ابجا مه هر یک ده درم
 مکنه و بوره هر یک چندم و در هر چه مضمضه باب سحاق و نوت و انار
 مناسب بود یا خناب ده عدد و عدس و باه نرنگ هر یک چندم کوسه
 و باب کشیر و شراب نوت پیا میرند و مضمضه کنند و اگر بلغیر بود علامت
 گشتر لعاب و پیاض زبان و قلع عطش بود علاج هر دو در جلا با از از با نه
 مومک و کلکند شاد کنند و ثقیله کعب اباره و حقنه هار هار کنند و شنبه و ابونه
 و بزرگ و ما اعلی کجوت نند و مضمضه کنند با صغره و فودنه و انچه کجوت نند

در

در کسود اوی بود علامت آن سیاه بر زبان خوشکی آن بود و قلع لعاب
 علاج معده کج و مطبوخ فنیسین کنند و مضمضه بشیر خود بر سر در و خناب سفید و کدو
 بر رک و صلبه و آب انچه کنند و به بطور و در هر کس بر زبان بالند و اگر دوا با سکیچین
 باشد علاج آن کنند نفق و استرغای سنا اگر سبب غلبه خون باشد فصد کنند
 و تلخین طبع مطبوخ فواکه و مضمضه باب خوره و فجاج اذخ کنند و اگر سبب فاج
 بود که عارض زبان شود علامت او است که زبان سست بود و حکم نود
 کرد و لعاب فرو داید و بختا حادث شود علاج آن ثقیله بدن باشد کعبه
 و قوقا یا و اباره و لو غازیاد و مضمضه بوج که در سر که مضمضه جوش نیده با کبر و خردل
 و صغره و عاقر قرحا در آب جوش سده صبر چون در سر کوبید زبان او عسل
 و مکن بالند لطلان ذوق گاه باشد که حس خرق ناقص شود یا باطل کرد و چنانچه
 احسن سبب طعم کنند و اگر سبب فصلات رطوبه باشد که تعصبا بر زبان
 و حنک برزد علاج آن ثقیله و ماخ باشد با باره فیهرا و حب قوقا یا و خوره
 و مضمضه سیر که و خردل و مویخ و عاقر قرحا و گاه باشد که حس خرق ناکند
 چنانچه طعم دمان مجموع طعمها را تلخ احسن کنند و این دلالت بر غلبه صفرا
 یا شرب احسن کنند و آن دلالت بر غلبه دم کند یا بلغم صلب یا شور و دلالت

در کسود اوی بود علامت آن سیاه بر زبان خوشکی آن بود و قلع لعاب
 علاج معده کج و مطبوخ فنیسین کنند و مضمضه بشیر خود بر سر در و خناب سفید و کدو
 بر رک و صلبه و آب انچه کنند و به بطور و در هر کس بر زبان بالند و اگر دوا با سکیچین
 باشد علاج آن کنند نفق و استرغای سنا اگر سبب غلبه خون باشد فصد کنند
 و تلخین طبع مطبوخ فواکه و مضمضه باب خوره و فجاج اذخ کنند و اگر سبب فاج
 بود که عارض زبان شود علامت او است که زبان سست بود و حکم نود
 کرد و لعاب فرو داید و بختا حادث شود علاج آن ثقیله بدن باشد کعبه
 و قوقا یا و اباره و لو غازیاد و مضمضه بوج که در سر که مضمضه جوش نیده با کبر و خردل
 و صغره و عاقر قرحا در آب جوش سده صبر چون در سر کوبید زبان او عسل
 و مکن بالند لطلان ذوق گاه باشد که حس خرق ناقص شود یا باطل کرد و چنانچه
 احسن سبب طعم کنند و اگر سبب فصلات رطوبه باشد که تعصبا بر زبان
 و حنک برزد علاج آن ثقیله و ماخ باشد با باره فیهرا و حب قوقا یا و خوره
 و مضمضه سیر که و خردل و مویخ و عاقر قرحا و گاه باشد که حس خرق ناکند
 چنانچه طعم دمان مجموع طعمها را تلخ احسن کنند و این دلالت بر غلبه صفرا
 یا شرب احسن کنند و آن دلالت بر غلبه دم کند یا بلغم صلب یا شور و دلالت

در کسود اوی بود علامت آن سیاه بر زبان خوشکی آن بود و قلع لعاب
 علاج معده کج و مطبوخ فنیسین کنند و مضمضه بشیر خود بر سر در و خناب سفید و کدو
 بر رک و صلبه و آب انچه کنند و به بطور و در هر کس بر زبان بالند و اگر دوا با سکیچین
 باشد علاج آن کنند نفق و استرغای سنا اگر سبب غلبه خون باشد فصد کنند
 و تلخین طبع مطبوخ فواکه و مضمضه باب خوره و فجاج اذخ کنند و اگر سبب فاج
 بود که عارض زبان شود علامت او است که زبان سست بود و حکم نود
 کرد و لعاب فرو داید و بختا حادث شود علاج آن ثقیله بدن باشد کعبه
 و قوقا یا و اباره و لو غازیاد و مضمضه بوج که در سر که مضمضه جوش نیده با کبر و خردل
 و صغره و عاقر قرحا در آب جوش سده صبر چون در سر کوبید زبان او عسل
 و مکن بالند لطلان ذوق گاه باشد که حس خرق ناقص شود یا باطل کرد و چنانچه
 احسن سبب طعم کنند و اگر سبب فصلات رطوبه باشد که تعصبا بر زبان
 و حنک برزد علاج آن ثقیله و ماخ باشد با باره فیهرا و حب قوقا یا و خوره
 و مضمضه سیر که و خردل و مویخ و عاقر قرحا و گاه باشد که حس خرق ناکند
 چنانچه طعم دمان مجموع طعمها را تلخ احسن کنند و این دلالت بر غلبه صفرا
 یا شرب احسن کنند و آن دلالت بر غلبه دم کند یا بلغم صلب یا شور و دلالت

برای غلبه بر ترش دالت برسد اگر علاج شقیه بدن از آن اخلاط کند و بجزای
 بود جفا فی الحقیقه زبان بسبب حرارت و پوست بود بلباب بگویند و همدان
 و مضطرب بوزن و خیار و کند و دنیا کنند و اگر سبب خلط رنج باشد بکوی
 لغت کنند و گاه باشد که بسبب حرارت حریفه بان و خشک متغیر شود و چنانکه چون
 باشد از آن پوست سفید شک همچون پوست پازره شود و آن هیچ الم باشد
 علاج آن فصد و تبیین طبع مطبوع علیه بود و مضطرب بر که در آن مورد
 و کفایت حوث نیده باشند بکنند شقاق بآن علاج تر قیدن زبان است
 که بگویند و همدان و کثیرا در دمان گیرند و غذا به کرمه شکر با چه و برب خورد و شرب
 مفید را بر و خنثی چنانکه او را م شقه علاج ان فصد قفیل و چهار رک بود
 و شادل شراب بنفشه و خناب و تبیین طبع مطبوع فواکه یا همدان و در دانه و فو
 و کفایت در دوق و سرد بگویند و با سر که و کلاب طلاء کنند و از شراب و کوشند
 و شرب می حساب نمایند قروح و شورشقه علاج ان فصد قفیل بود و تبیین
 طبع و تراهم اسفیداج بران نهند یا مرد اسنج و ماز و بگویند و با موم روغن بنفشه
 و نهید بر اسیر شقه است که لب طبر سود و در میان او سطر بر کرد و گاه بود که
 بران شربه همچو تر ت پیدا شود علاج او است که فصد کنند و اسهال طبع مطبوع

الشمون

علاج
 حوض
 علاج
 حوض
 علاج
 حوض
 قروح و شورشقه
 علاج

افیمون و صدادات محله استعمال کنند و آنچه رنگ او سپهر زنده بیشتر زیند
 تا خون باید و بنجک باشد و بعد از آن محلات با قاصبات طلاء نمایند شقاق
 شقه لب تر قیده را بلباب کثیرا و همدان و بگویند طلاء کنند و کفر که از خیار طلاء
 میشود چون قطع میکنند در این باب مفید بود و در خنثی و برب طبر کرم کنند
 و شخ کا و کو هر سوخته با آن ضم کنند و طلاء کنند و پوست شک که بر فصد
 کشیده است بران نهند با ششم در امراض اسنان و شرب حافظ صحیح است
 لازم است که از ف و طعام و شراب در معده احتساب نمایند و از کثرت
 فی و خائیدن چیزها و در سنده ممد علو ار کلا شک و قروح کنجین اخرا کنند
 اب سرد از غقب طعام و از چیزها سخت ترش و از کفایت اخرا نماید و چیزها سخت
 مشد با دام و جوز بدندان شکنند و استعمال سواک کنند و بهترین سواک حویج
 و زیتون است و در وقت خواب حیا مار و خر کلر یا مار دین بحسب مزاج در دندان
 بالند و وقتها غسل و نک دندانرا بالند و در م نه سبب موده حاره باشد و طلاء
 آن صمرت و لب و ضربان بود علاج فصد قفیل و چهار رک کنند و شرب
 بنفشه و خناب و حاض با آب انارین یا بناب و بکن شاد کنند
 و غذا نهند بر بالو کبلی خورند و تبیین طبع مطبوع علیه فواکه کنند و برب که و کلاب

الشمون
 علاج
 حوض
 علاج
 حوض
 علاج
 حوض
 قروح و شورشقه
 علاج

بعل و سرکه و کلاب بپزند و شب یا نادر سرکه و کلاب بپزند و بدان مضغه کنند
 اگر نفث اسنان پوشیده شدن و زبردن دندان با سبب رطوبت اسنان
 و استیلای پوست بود علاج قسم اول شقیه و دماغ کنند بجهت ایا راه و کف در هر دو
 و شب و سرکه بپزند و بدان مضغه کنند و شکر و مصطکی بگویند و بر آن نهند
 قسم دوم رطوبت دماغ بود بند بن دندان و شادول اغذیه مرطوبه و لعاب بگویند و بر الاغ
 نفثه با سفید تخم مرغ بزنند و بر آن نهند بفرغ اسنان اگر دندان بزرگ شود یا سیاه
 بسبب ماده ریه که در جوار آن نفوذ کند علاج آن مضغه کنند و بچ که در از یانه بپزند و
 مضغه کنند و شخ کاو کوهی و بچ نادر پوست مضغه شمر مرغ و سخته باز با جگر بر سر
 و بنماده بچرم بپزند و در دندان بزنند و مضغه بر سر که و عند العسل کنند و بر اسنان
 حبر باشد شپیه ببال که در بن دندان متحرک شود و آن بسبب رات معده باشد علاج
 شقیه معده بفر کنند و بنی طبع مطبوع فواکه با بیلید و بجلیات متفرقه با جگر و کتر صف
 و مکت میالند و مموک کنند و آنچه غلیظ باشد با آهن از دندان جدا کنند و سکه آهن
 خا بیدن دندان بسبب آبها مختلف باشد اول اشباه حریفه حادث می شود و عین آن تو که
 با نیره تخم آن یا آب خیار که و با سکه بن با شراب نارنج شاد کنند و بنواش با مرغ
 و بزغاله خورند یا جلا با از خناب و اجاص و تخم کاسر و نبات شاد کنند و شقیه مطبوع فواکه

با بیلید

با بیلید کنند و سرکه و کلاب و سکه بن مضغه کنند و سر اسنان صداد دندان
 آتنت که در خواب دندان بهم می آیند و اگر صبحان و شام و نهار و نهار و نهار
 علاج مضغه بک ایا راه و قوقا یا کنند و کردن بر و عرق بنی و خیر بر جوب کنند و
 در از یانه و شراب با لنگه شادول کنند اما صبحان را متعوض نباید شد و بن آتنت
 چنان باشد که چیزها سرخ مضغه نتواند کرد و تخم چیزها کرم و سرد نباشد و آن بسبب
 برودت دماغ باشد علاج کلفند و در از یانه شادول کنند یا جلا با از از یانه و بچ
 حنک و کلنگ بن خورند و مضغه بک صبر و ایا راه کنند و مغر خور باز زده کرم با مضغه بر آن
 کنند و بر دندان نهند و حب الغار و شب و زراوند بگویند و در دندان بزنند و کاه با
 که بسبب حرارت باشد و علامت او آتنت که طمس دندان و لثه بغایت کم بود
 و گوشت های بن دندان سرخ بود علاج او آتنت که دندان را بر و عرق کرم و سرخ
 و صندل و اندک کافور بزنند و بقله الحما بخانند با ب بغم در اراض حسن از آنکه
 مرضی باشد که مانع نفوس و مع شود و بسبب آن تورم لوزش و حصلات مر و حنجره باشد
 اگر در رم صفراوی باشد علامت آن وجع شدیده و عطش و خشکی و غرمان و بچا با بود
 و اگر دموی باشد علامت آن حمزه زور و زبلن و لهیب و ضربان باشد و استیلای بن
 و حلاوت دمان بود علاج هر دو نوع فصد قیض و حماست ساق و میان شانه

در دندان

در دندان

در دندان

در دندان

در شراب بنفشه و نیلوفر و عناب شادول کنند یا عناب و احاص و نیلوفر بنفشه و بجن
و نبات جلاب سازند و غذا جواب با نیلوفر و عناب خورند و غوغه عناب
در دبا و تریب و توت و تخم کاسر و آب کشیده کنند و تبین طبعیت مطبوخ فواکه کشیده
حقه سنا که هفت درم بنفشه سجد درم نیلوفر چهار درم الوی کیلی و سیاه هر یک پانزده
عدد و سپیان یک عدد و عناب ده عدد و تخم کاسر سه درم و تخم سیوس کندم هر یک کفزدن
چغندر و سیاه چغندر یک درم برکس پانزده درم روغن کجند و ابکامه هر یک ده درم
نک نمیدرم با ثوبه باب کرم و سیوس و حطر و بنفشه کنند و خون مسخفات و طلق
چکانند و سیاه که بدن حلق اضر گرفته باشند در کردن اندازند و اگر درم بنفشه
علامت آن قلت و حج و تبسج و در چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود
جلاب از پنج همک و کادربان و رازبان و نبات شادول کنند و غذا بخورند و اب با مغز بادام
خورند و تبین طبعیت کفبهای حاد کنند و غوغه با ابکامه حمل کنند یا انجیر و تخم ترب
و سوزج و در کفچین کجوت نند و بدان غوغه کنند یا کفچین باب ترب غوغه
کنند و اگر درم سودا در سه علامت آن صلابت ورم و قلت بزاق و کمبود تون
بود علاج فصد با سلیق و حجامت ساق کنند و غوغه بشرد و اگر درم در شک و جلاب
و غذا چنانکه در بنفشه گفته شد و با ثوبه بکر کنند و استعمال ملین چغندر نافع بود و صفت آن

لعلنا

سنا که هفت درم رازبان و سوزج پنج همک هر یک سه درم با بونه شنبه
هر یک ده درم فطر و بون بار یک تربد هر یک ده درم عناب ده عدد و سپیان یک
عدد و انجیر ده عدد و سوزج طایفه دانه پیردن کرده ده درم خیار چغندر پانزده درم ابکامه ده درم
هر یک ده درم بوره نیدر درم تخم حنظل دانه دانه و درم حار بود که طبعین معلوم حاد شود
سبب امتلا و غلبه خون و شادول گوشت و شراب و شربنی بسیار و علامت آن است
که از خارج حمرا از گوشش با گوشش ظاهر شود و مانع بلع و آواز شود و علاج فصد قبضال کنند و اگر
دم کجبت قوت و اگر قوت باشد اعاده فصد کنند و از خون رغن بسیار اندیش کنند
و تبین طبعیت مطبوخ فواکه و حنظل که در خفاق و سوزج و گوشت کفچین و غوغه و شراب و آب
کشیده کنند یا دبا و تریب و عدد کجوت نند و خیار چغندر در آن حمل کنند و بدان غوغه کنند
و چون آثار انجیر ظاهر شود و غوغه بشرد و در شک کنند و چون بنفشه بنفشه فواکه با کفچین
و شربت کنند و طبعیت را محبوس گذارند و سوزج از ماده دم یا صفا حادث شود
علامت آن وجع شدید و سوزش بود و در حالت بلع ترشیدها و شربتها علاج فصد
قبضال کنند و شراب بنفشه و عناب کفچین و لعاب بکنند و بعد از آن با نبات خورند
و غذا شکاب بار و غرما دام خورند یا حوره از شره سیوس با ثوبه سوزج و غرما دام و قند
و از گوشت و شربت و آب سرد احترا کنند و قوطی است افتاد و ملازه سبیطی

بود که بکنک و لهات ریزد و اگر خلطها بود علامت آن حرفت و لهیب و عطش باشد
 علاج فصد قیال و حجامت و اسهال طبعی کنند و غرغره بشراب نوت
 و آب انار و سرکه و کلاب و اگر از خلطها بود علامت آن کثرت بزاق و عدم
 وجع و استرغاز زبان باشد علاج آن تبیین طبعی و مصلوح ترید و حب ایا که کنند
 و غرغره با بکاسه و عاقرقرا یا تخم شبت و از زبان در راه العمل کجوت کنند و بدان غرغره
 کنند که صورت تغییر گرفتن آواز اگر سبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود
 فصد قیال کنند و جلاب از نفث و بنفشه و خناب و سپیان شاد کنند و غذا بخوا
 با حلیم کنند و خوردند و اگر سبب استلای قصبه ریه باشد از نزلات و ماخر علامت آن
 خشونت قصبه ریه و لذع و غرغره آن بود علاج شراب نفث و خشک و خناب
 شاد کنند و جلاب از نفث و خناب و بنفشه و کاذبان خوردند و تبیین طبعی
 فواکه کنند و اگر بعد از حیات صفرا و مراد شاد شود شیر و تخم تورک با تخم خیارین با آب
 جبار و کدو با شراب بنفشه و بنفشه شاد کنند و غذا بنوش با مغز بادام و اسفنج و
 خباز خوردند و اگر سبب ملاقات هوا و سردی و حادث شود جلاب از پرسیا و شاد آن
 و کاذبان و از زبان و کلقند شاد کنند و خردل بریان کرده و بادام تلخ و فلفل
 و دانه فلفل و از زبان هر یک سه درم و خفرا نیندرم بگویند با عمل با شکر برشته و حبه

دوران

و در دهان میگردند و اگر سبب رطوبت بود که عارض حنجره شود علامت آن حساس نفوذ
 و عدم خشونت و الم علاج کلقند و از زبان شاد کنند و بنفشه و بنفشه و کاذبان
 و انیسون در راه العمل کجوت کنند و بدان غرغره کنند و کجوت پرورده بخورند و اگر سبب
 پیوست قصبه ریه باشد علامت آن خشونت و وجع و علامت بنفش و صفای
 قاروره باشد و اگر از خباز و دود و حادث شود علاج شراب بنفش و بنفشه و کاذبان
 با لعاب بکود و بعد از شاد کنند و غذا بشیره کنند و ترید شیر خوردند و در غرغره
 با لند و اگر سبب صیحه عظم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خناب و جبار و کاذبان
 و نبات جلاب زنده و غذا با قلاب با آب بنفشه سبوس مالش است و نبات در غرغره
 بادام خوردند و از لعاب حطر و کبیرا و در غرغره بادام و موم و روغن زنده و در سینه بماند
 و اگر سبب شادول اشیا و حریفه باشد شیر و تخم تورک با نبات با شراب انار و کدو
 با تخمین شاد کنند و غذا بنوش با اسفنج و با چه بزغاله خوردند و نفث و موم
 خونه که از دهان بیرون آید یا شعله بود یا تخم یا تخم با آب الفل یا از نشات با جگر و نبات
 بود علاج آن غرغره و مضمضه بود بقوا البض شد کثرت و پوست انار و مورد و انجلیک
 که با تخم آن بود که از دماغ بکنک فرد آید پس اگر حره و وجه و نفث سرد علامت غلبه
 خون باشد فصد قیال و حجامت نفثه کنند و غرغره بقوا البض یا تخم است که از ریه

و حشره باشد و سبب آن صبر به یا صحره یا سعال شد بد بود علاج فرض کفایت کرد که با سعال
کنند و خورده بقواصیل کنند و آنچه سعال بیرون آید از ریه باشد بواسطه اشفاق
و اخراج حرق از سبب باطنی یا خارج علاج فصد قهال یا با سلیق کنند و سعال
خشک یا صمغ عربی و خون سیاه و نخل و شراب انجیر با آب سکنجبین
و این فرض نیز مفید بود علاج تخم خاویز و بارهنگ هر یک سه درم کله قمری و زنجبیل
و لوز نارسه هر یک چهار درم که با آب بنامش ح کا و کوه سرخه نشسته کنند
هر یک ده درم بگویند و با آب سکنجبین و لعاب بکوبیده نشسته و قهقارش زنده شتر
از آن یک مثقال بود و اما آنچه تقریر بیرون آید از سردی و معده بود و در جوارحه گفته شود
سوک و صمغ و صمغ و صمغ اگر خار یا استخوان در حلق بکشد علامت آن نفخ خون
بود علاج آنست که اگر بتوان دید و ممکن باشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
و تو کرده فرو برند و سر آن نگه دارند که در آن سجد و بیرون آید بالقهر بزرگ و در میان
نیزند و فرو برند و سر را بمان بکشند یا حنظل یا لوده یا خربزه یا زعفران بکوبند و قهقارش
کرم باشد که در آب بود و اگر با آب فرو رود در حلق او بر خورده کشند بکشد بکشد
با سرکه و خردل و سر و نوین و خردل و نوشت در بکوبند و بکشد با آب افشانند با سرکه
بپاشند منند با بجام کرم روند و بکشد چنانچه عطش و کرب غالب شود پس طبع کرد

کرم چنانچه آب فرو رود و با آب که بواسطه سعال بیرون آید و خورده بکشد بکشد
از حلق آید علاج آن خورده باشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
با کفایت روشت سسته و دم الاغ بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
نفس از آنجمله سعال است و آن حرکتی باشد که از ریه برادر دفع بر میوز و سبب آن خستگی
باشد که قصه ریه را حادث شود بواسطه دخول و دود و بخار علاج آن شربت نفثه
خشک یا آب کرم بکشد و بپاشند منند غذا بنوشد یا معربا دام و اسفنج خورده
یا خربزه ارشیره سبوس و نبات در و خربزه دام و اگر بعد از زکام و زنده حادث شود
بج همک و زنده هر یک دو درم نفثه و پر سیاه و نخل هر یک سه درم سبب آن
عدد نبات ده درم جلا با آب بنامش نفثه و نفثه مرغانا و کشند و با
سبب رطوبت رقیق باشد که از دماغ فرو آید علامت آن سعال با نفثه بود
داشتند و آن در شرب و بعد از خواب بود علاج شراب حسیس لعن کنند و کبر
دانش سسته و معربا دام و پنج همک بکوبند و بلعاب بپاشند بکشد بکشد بکشد
و آن بکشد و اگر سبب رطوبت قصیه ریه باشد علامت آن خورده سینه و کثر نفثه بود
علاج هر روزه جلا با آب پنج همک و کا و زبان هر یک سه درم و آنچه ده عدد و سر طایفه
و مویر طایفه بکشد یا شراب زوفا و مثقال با آب کرم حکر کرده بپاشند و بعد از

فلسفین طبعی کنند با غلطی صفت سنا یا سجدرم انجیره عدد و خباب ده عدد و سیاه عد
از زیاده حکم جازی و پرسیاوشان یکم کاسه و پنج هک یخ و هر یک سه درم و خا صبر
هر پنجین سکر سرخ هر یک ده درم و این حب در دمان گیرند صفت را در بانه فلفل قر
بادام تلخ هر یک دو درم صفت یک درم رب السوس سجدرم بگویند و لعبل لستند
سازند و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سحر نفس
و حرمت و وجه و عدم نفث بود علاج لعاب بگوید و نه دانه بر سر شری از نبات سیاه
یا شیره تخم تورک یا شیره بنفشه و یخ و فربه آب بنفشه و کشیر در سینه مالند و سیاه
در دمان گیرند و اگر بسبب برودت مزاج ریه باشد علامت آن قلت عطش و س
سعال در سرما و استراحت یا اشتاق هوای گرم بود یا سحام مکن شود علاج حلا
انده و خا سجدرم و انجیره عدد و پرسیاوشان و پنج هک هر یک سه درم شاد کنند
و غذا نخورند آب یا شیره که نه خورند و سینه بر دهن برین دیوسن چرب کنند و اگر س
مزاج ریه باشد علامت آن سحر نفس و صلابت نفس بود و شاد و بعد از س
و حرکت و لکس آن بعد از حمام بود علاج شیره تخم خیار یا نبات و تخم چمن شاد کنند
یا لعاب بگوید و نه دانه یا نبات و غذا ننهند و منبر با دام و اسفنج بخورند و گوشت
و پاهای نرغاله مفید بود ربو مرضی بود که چون حرکت کنند یا پیاده بروند نفس شاد شود

۱۱

گردد و سبب آن ضطبی بود که در ریه یا فصدیه ریه ممکن باشد علامت آن خروحه سینه
 و سعال و نفث بود و سبب هر دو در جلاب از رج همک و کاذب زبان و پرسیاوشان و کخم
 و سستمان و موزن طایفه شاد دل کنند و شراب زونا و کچین حصصی لعن کنند و غذا
 نخورند و با قلا و مغز بادام خورند و ثقیله معده بفر کنند و مقصیه بدن از ضطبی که غالب باشد
 کنند و لعن حصصی مقصیه بود و لعن از غسل و بزرگ در و در و بادام محجن و مغز بادام و مغز
 فستق و جلق خوره بگویند و سح همک و زونا با کجوش نند و با جلاب از رشه بقوام آرند
 و همه با هم پیامیزند و بلیسند و اگر سبب بخارات قلب باشد علامت آن خفقان
 و ضعف قلب و اگر علامات سودا بود علاج فصد با سکنجینند و شراب کاذب زبان
 و شراب انار غلب شاد دل کنند و نفوت قلب و سکن حرارت قلب کنند و اگر
 سبب هیولت ریه باشد علامت آن عدم نفث بود و دشکی و وقت صورت باشد
 آن زطیب ریه باشد بشراب منقبضه و نیلوفر و کاذب زبان و تربد و شیر و شیر جو
 ذات الریه در مر کرم باشد که در ریه حادث شود پس اگر از ناده دم باشد علامت آن
 هم مطبقة و ضیق النفس و وجع ضربان و حرمت و هوشکی خشکی زبان و منخرین نهض
 عظیم موهج بود علاج در اول تار و ز سبب فصد با سکن یا کحل کنند و جلاب از نیلوفر و
 و خناب و سپهان و ترنجبین و نبات کنند و غذا کشکاب منقبضه و بنور و خناب

خورند و میان در شری از نبات و لعاب بگو و بدهند در دغ غنغنه شرب کنند و در تخم
هشتم بکوب نفع تبیین کنند با بنطوخ علاج بنفشه و بنو فرد کم کاس هر یک سه درم غنغنه
عدد سپتان لب عد و تخم خنجر هر یک سه درم تخمین و شربت هر یک ده درم
خنجر خنجر با نروده درم اگر احتیاج افتد در دهم باز بخوبی کنند با بنطوخ با استعمال حبشه
و اگر ماده صفرا در بود علامت آن صحر محرقه و سعال و تخریدان و شدت عطش بود علامت
آن همچون دمای بود و ترطبیب و ترید پیشتر باید کرد و سل قرصه باشد که در ریه حادث شود
سبب نزله از دماغ فرد و آید در حقیقت ذات الحجب ذات الریه و سعال مزمن واقع شود
علامت آن صحر درق بود و با آن سعال و دوزبان و حرمت وجه و نفث مده باشد
و فرق میان مده و غلط است که مده در آب فرو نشیند و چون بر آتش نهند بن آن
محسوس شود بخلاف غلط که بر سر آب بایسد و چون بر آتش نهند آنرا انگی نباشد علامت
شراب بنفشه و خشمش مار ککس هر یک ده درم صلاب زنده و سرطاز با به قطع کنند
و شکم کافند و باب تک بشویند و در کشکاب بکنج کنند و بخورند و اگر از آن که تنگی
بجای آن با چه نرغاله بشره جو خورند و شیر زمان و شیر خر و شیر بز عظیم مفید بود و شیر بز
که در تالستان بکنند و گفته اند بر شیر مدامت باید نمود و حمام نیز مناسب بود و شیر خر
گرم نبود و بسیار بکشد و بعد از آن روغن بنفشه و کدو در بدن بالند و در آن

طبل

طبلکس تازه را با مان بخورند و شیره تخم نورک با شراب انار عذب خورند و از آن نفث مده
کله از منور و شسته و پنج هر یک چند درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طبایع هر یک
درم کوفته و خنجه بلعاب بدهند و درم از آن تناول کنند و عرقی که این مرض
مفید بود با قلا معر کیم خیارین و غریزه و کدو هر یک چند درم صمغ عربی و کستراد و کستر
هفت درم مغز بادام بدهند هر یک ده درم موز طایفه را نه برون کرده و در روغن بادام
جوش نیده و دوازده درم مجموع بگویند و در یک آب بکوبند و با نم نم آید و با نم نم بگویند
آرد و شربت از این لعوق ده درم باشد و این قرص نیز مفید است صفت کادربان پنج
هر یک کتر اضمع عربی است کله از منور هر یک چهار درم ورق کله از منور هر یک چهار درم
شش درم سرطان سوخته با دایم پنج هر یک ده درم کوفته و خنجه بلعاب بدهند و درم
و شربت کفکس بخورند و صفت آب انار عذب بکوب آب سبب شربین چهار کاس آب سبب شربین
با شش نرم بقوام آورند و ده درم از آن تناول کنند و در این مرض چون چشم کوفت و در
در یک روی نره شود و پوست شکم خشک شود و لاغر گردد و پوست پست ناکیده شود و روی
بروزد و اسهال دوزبان بسیار شود و نفث مده با فراط بود علامت مرکب بود و از الصده
در می گرم باشد که در حجاب که قاع صدر است حادث شود از جانب قص باشد و از
برس کم گویند و علامت آن تب دایم و شدت عطش و قلق و اضطراب بود و در این

از قهقهه یا ثقبه محروری و جگر خشن حس کند و نظریا لا در پرتو اند کرد و پرتو
 نتواند خفت ذات العرس و در ماست که در همین حجاب از جانب قنات حادث
 شود و علامت او آنست که مریض و جگر در میان شانهها حس کند و پرتو باز جفت
 ذات الحجب در مریض که در خشت مستطیل اضلاع یا در جاک که خارج است میان قلب و معده
 شود و این را ذات الحجب خالص گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع شود
 و این بغایت بد باشد و علامت آن تب و ابریم و ضیق النفس مساوی در نفس سیر
 مست در بود و شصه در مریض بود که در جاک یا کبر اضلاع خلف است و عضلات آن از جاک
 خارج واقع شود و در احض و وجع ادا شده بود و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و هیچ
 وضع نتواند خفت و علاج این مرض و ذات الحجب قریب یکدیگر میباشند پس اگر
 و مریض باشد علامت آن حرمت وجه و عظم نبض و حرمت و نفث بود و اگر صفراوی
 بود حرمت تب و زبان و سر حرمت و تواتر نبض و صفوت نفث بود علاج هر دو قصد
 باسلیق باشد از اول تا سیم اما در مریض در اول از جانب مخالف وجع فصد کنند
 و در صفرا در از جانب موافق و هر روز جلا یا زینفور و نفث و سپان و جناب و نبات
 خورند یا شراب نفث و زینفور و خشکاش یا زینفور و غذا کاب یا معده و زینفور و حساب
 و سپان و زینفور و خشکاش خورند یا با شراب نفث و جناب و تلبیس کنند بعد از صبح

باز

بطریح صفه بر سبب ایشان چن درم سنا یا نفث و زینفور هر یک چهار درم تخم خجاری
 هر یک دو درم تخم کاسر نسبه درم سپان است عدد و جناب ده عدد زینفور ده درم کجانی
 و خیار شیر هر یک پانزده درم و در میان روز شربتی از نبات و لعاب بنگو و بعد از آن
 کل و پدنگ تشر کنند و در این امراض حفته او را تر بود و در سبیل و قهقهه می کشند استعمال
 کرد و موم روغن از بادام و نفثه و موم و کسر از حطر در موضع باشد صفه حفته سنا یا
 درم نفثه و زینفور هر یک سه درم سبوس و حطر و زینفور هر یک کفر و زینفور و حطر و زینفور
 ده عدد سپان سر عدد خیار شیر و زینفور هر یک پانزده درم الجامه در و حطر کجاری
 ده درم تخم طعام یک درم و بعد از نفثه و انقطاع مرض زینفور و تلبیس باید کرد و زینفور تخم کجاری
 و اسبج و روغن و ماسات و زینفور و نفثه شراب انار و عذوب و کاهوت بد و غذا نوزاد
 با مریض بادام و اسفناج خورند و در این امراض آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغم بود این
 کم واقع شود علامت آن پاش و غلظت فاروره و پاش نفث و بطور نبض و عطش
 و کثرت براق بود علاج قصد باسلیق کنند و جلاب استسپان و زینفور و نبات
 تربک و نبات و زینفور خورند و غذا جو و بنگو و آب و بعد از نفث تلبیس کنند و زینفور
 صفه سنا یا و زینفور هر یک چن درم کاسر و نفثه و زینفور و تخم خجاری هر یک
 سه درم مویزط لفرده درم انچه دره عدد سپان سر عدد زینفور ده درم خیار شیر

در میان آوردن شراب از نبات و عرق کرم و کرم بجان پاشند و اگر ماده سودا و سودا و عرق
 آن بسیار خوشتر از نبات و عرق کرم و کرم بجان پاشند و اگر ماده سودا و سودا و عرق
 طبع بود در اول استعمال حقیقتی نرم باید کرد و جلاب از پستان و نفث و در کتب
 خوردند باب نهم در امراض قلب و شش و امراض که عارض قلب شود اگر کار بود علامت آن
 شدت تشنگی و حرمت نفث و حرمت و غلظت قاروره و حرمت سینه و لرزش
 و خضبت و خیم در کرب باشد علاج شراب بنفشه و شراب سبب سر با کلاب و عرق
 پدید و کاسه شراب کنند و شراب صندل و بنفشه و صاف و زرد رنگ بنفشه بود و غذا امان
 یا بنفشه یا زرد رنگ خوردند و شیر خشک چهار درم و کرم سرخ و درم و طباشیر یک درم با ده درم
 شراب سبب خوردند و صندلین و کلاب در سینه مالند و در موضع باره زرد رنگ
 و مفرج باره شاد کنند و این مفرج بنفشه بود و صفت مفرج و عرق کرم طباشیر کاه و
 هر یک ده درم کشیده و صندل هر یک درم و کرم سرخ و کرم خیارین و کدو و مقشر هر یک چهار درم
 و زرد رنگ چدرم لؤلؤ ناسفته و دانه کبر با دانه هر یک نیم مثقال کوفته و بنفشه شراب
 سبب بپزند آخر تخم کاه و تخم فربه تخم خیارین کاه و زرد رنگ هر یک چدرم و تخم کرم
 و تخم خیارین و کدو و مقشر هر یک چهار درم و زرد رنگ چدرم لؤلؤ ناسفته و دانه کبر با
 دانه هر یک نیم مثقال کوفته و بنفشه شراب سبب بپزند آخر تخم کاه و تخم کرم و کرم

کاه و زرد رنگ

علامت آن قلم است تمام و سحر و انفعال و نفی طر و قار و رده سفید و غلیظ بود علامت
شراب بالکوب و کفنه شاد دل کننده و غذا بخور داب بالکوب و تهنود و فلفله و زعفران
خورند و اگر علامت است امتلا باشد شعله سبب ایاره و حب اضمحمن مفید بود و استمال
ریاضت معتدل و نافع بود معجون نافع مصطلح خود و از چتر قنقره و سبب خورنوا
قافله پوست سرج هر یک سجد رم شکر و انکا بکوبند و شراب سبب بر شند و
با شراب لیمو با خاص بخورند خفقا ن حرکت اختلاج بود که سبب دفع موزر عارض
قلب شود و اگر سبب غلبه دم باشد علامت آن ظاهر باشد قصد با سبب کنند
با صافن و سکین و شراب ریاس و لیمو و خاص با عرق کمر و سپید شاد دل کنند
و غذا از رنگ لیمو و انار دانه با گوشت مرغ یا بزغال خورند و اگر علامت غلبه
اشربه مذکوره و مفرحات بارده شاد دل کنند و صندل و اقاقیا و کشر و کلاب
بر سینه طلا کنند و سبب و امرد و دبه و انار نرم کنند و کرم کا بود و معر سبب کرم کرم
کد و در رنگ هر یک سجد رم کرم نورک و کرم کا سردانه خاص و کشر و کلاب
و صندلین هر یک سه درم بکوبند و شراب سبب بر شند و احیاناً متفان و
کنند و اگر خفقا ن سبب غلبه سودا باشد علامت آن حبث نفس و جوش و فکر
و خوابهای بد بود علاج آن شعله بدن باشد بطریق اضمحمن و حبث آن و مطبوخ

و بعد از شعله دواء الشکر صودا دل کنند و معالجات سودا الفراج با بس بخار و از چتر
مذکور شد و اگر صفا سبب کثرت صوم و استفراخ و زرف دم دریا صندل
افندیه جبه الکیموس شاد دل و میز با سبب و ششم و استحم کنند و مسنات استمال
کنند مسنات سه آرد نخود و آرد برنج هر یک شصت درم کرم نورک و معر بادام
و فندق و شش هر یک سبب درم تووری سرخ و سفید هر یک ده درم بکوبند
و با شکر و در غلج کا و صلااس زنند و هر با دامت درم بخورند و هر یک حصید
و شیر و شکر و امثال آن خورند و خفقا ن شکر کرم معده نیز هلاک شود و از انار با
معدده بدانند پس اگر خلط رنج در معده جمع شده باشد معده را تقرباک
کنند و کوارش مصطلح و خود و مفرحات هاره شاد دل کنند و اگر سبب صواب
که معده ریزد هر روز صلابه از پوست پنجه کا نرم و پنجه فمک و نبات شاد
کنند و بعد از پنجه شقیقه باین چ کنند صفت اضمحمن پنجه سنا کا هر
درم طبله زرد و ورق کاه و جود شسته هر یک نیم درم بکوبند و با آب بالکوبند
و حبث از ند و بلع کنند و میانهای روز شتر تر از نبات و عرق کمر و کاه و زان
کنند و اگر در معده سودا جمع شده باشد آنرا تقرباک کوبند علاج جلاب از بالکوب و ج
و کاه و کان و نبات شاد دل کنند و شقیقه باین چ کنند صفت تریب سفید اضمحمن

ششم خطر عروق چنانچه در سینه نبض بریان کرده نمیدانند که با نفعی و مضر
و انکی اسطوخودوس بخورند و آب را برانه حب زرد و بعد از شش مفرحات قلب
شاد کنند خشر حالت را باشد که مجموع حواس معطل ماند و این بواسطه ضعف قلب باشد
و اجتماع روح در دبا است فراخ و کثیر روح باشد و سبب آن با ماده باشد که در دبا
روح بود هم چنانکه در اسدای حیات و امتلای عروق در احلاط و امتلای معده
در حالت کجاست باشد یا سبب اسهال و تکرر بار بود که روح نیز تابع آن
شود چنانچه در استفرغات و ادواج و احوال نفس نه حادث میشود و علل
خشر بر دوت اطراف نفس ضعیف و نبض ضعیف و صغیر و صغیرت لون بود
آن در حالت خشر آب سرد و کلاب بر در زنده و بویهای خوش میبایند و اطراف
سخت نمایند و تکرر کنند و چون افاقه شود شراب حاض و لیمو صندل بدهند
و اگر سبب و جع باشد شکین و جع کنند و اگر سبب استساق رحم باشد یا شادل سموات
یا زیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال کنند
ضعف قلب علتی باشد که چنان حس کنند که دل او را میترسند و در حقیقت آن خشر
حادث شود و از دمان لعاب روان کرد و علاج استعلاج سودا باشد بطریق ایمون و ج
و بعد از آن تقویت قلب کنند مفرحات و تریاقات اراضی در دمان اگر مواد بود

علاج



علاج آن در باب درم گفته شد و اگر بواسطه آن باشد که شیر در پستان بسته شود
علامت آن استخفاف و صلابت و حرمت و وجع پستان بود و علاج حرقه کلاب
و سرکه کشند و بران نهند و اگر حرارت آن عظیم بود آرد با قلی و جو و مغایات کشند
و آب توتک و سفیده تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع سکن بود محلات ضعیف کنند
جمع شود منضجیات استعمال کنند و بعد از آن منفرجات گردانند قلب لین اگر گرم
شیر سبب قلب دم و قلبت اکثر بود شادل را غذیه کثیره غذا باید کرد و اگر سبب
ف و شیر باشد یا انکه خلطی بر دمان غالب شود و اگر صفرا غالب شده باشد علامت آن
صفرت و صدت و قوت شیر بود و اگر ملغم باشد علامت آن پافس و آب
و صمغ شیر بود و اگر سودا غالب باشد علامت آن کمورت و غلط شیر بود
علاج شقیبه باشد از خلط غالب و تبید و نراج با شربه و اغذیه که مضاد آن
بود کثرت لبن بسیار شیر و تخم آن اگر با فراط بود مدرات طمیت و محقق
استعمال کنند و پستان را با لک و م و اسکندر در دفر نخل و زیره و سرکه طلا کنند
و هم در امراض معده و سوء المزاج که عارض معده میشود یا مادی بود یا سوزج آنچه
مادر باشد اگر از صفرا بود علامت آن کرب و تشنگی و صغیرت زبان و کجاست
بود علاج سقمه معده کنند با نکه سکچین و آب گرم پاست منده نام شنبه و زیره

و پنج مہک بچش نند اندک محسوس و آن حک کنند و پاشند و قی کنند
 از آن هر روز جلا با آب نشسته و اجاص و پنج مہک و کھن و نبات شادول کنند
 و قیاس طبعیت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و بعد از شفته نعوت معده بر بوب
 و اقراص بارده و سکچین به و سبب کنند و این سوف نیز مفید بود و صف سفوف
 کلرد و درم طباشیر چند همید زرد سماق هر یک سه درم مصطکی یک درم را کنگر
 بکوبند و باد و چند آن اود به قند یا نیزند و سه درم با کلاب شادول کنند و اگر
 ماده لغز باشد علامت آن حبش ترش و خشک و استفراغ شکم و قلت اشتها
 و قی و بلغم و قلت عطش و کثرت رقی و سیلان لعاب و پاض لون و قار
 و بطو دین بفض بود و میزد باغذیه و اطعمه حریقه و الحاح باشد علاج اول آنی کنند
 و معده را پاک کنند و بعد از آن هر روز جلا با از اینکون و پنج مہک و کلاب
 و غذا بخورد آب یا شیر خشک انده خوردند و فلفله و دارچین و زعفران در آن کنند و قلاب
 مبرزه متواله مفید بود و بعد از پنج شفته کبک امارج و جالینوس و بوغاز یا کنند با
 حاده و معده را بر و زخم زنتق و خیر و مصطکی بکنند و کوارش کمون و کوارش کنیزی
 و کچیل برورده شادول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن حرق معده و کبر
 اشتها و ضعف هضم و کثرت نفخ و ترشردمان و غلط و سوادقار و روره و بطو و صغیر و قی

الن

ترش خشکی دمان و عظم طحال باشد علاج شفته بدن بمطبوخ آیمون و سبلا
 سودا کنند بعد از آنکه معده را بقرب پاک کرده باشند و اطراف و کلفند و از آب
 و کوارش کمون شادول کنند اما سودا المزاج سوزج اگر حار بود علامت آن لکمی
 دمان و فم معده و حبشی و دوزخا و فک و اغذیه لطیفه و قلت اشتها و میزد کجای
 ترش بود علاج شراب رباس و خوره و لیمو و سکچین دمانند آن شادول کنند با
 داب برف و غذا از رنگ و نردانار و دانه و خوره و خورد و دوزخ با برف نیز مفید
 و اگر سودا المزاج حار و بالیس باشد علامت آن مزال و شدت تشنگی و کجای
 زبان و حبس طبعیت بود علاج بزره تخم تورک باب خیار و کد و اما ساد و کھن
 شادول کنند و غذا بنوش با مغز بادام و اسفنج پاکد و با کوشت بزغال خورد و در
 هفت درم و کلر از من چهار درم و مغز تخم کد و طباشیر و تخم کد و طباشیر و تخم تورک
 صندل و درق کلر هر یک یک درم بکوبند و بعرق پد لیسند و یک مثقال با شراب
 غوره شادول کنند و اگر سودا المزاج بار بود علامت آن ضعف هضم و لین و استفراغ
 بطور و برماندن و ترش شدن طعام و کثرت رقی و حبش ترش باشد
 علاج کلفند و از آبانه و شراب بالکود و بزور شادول کنند و غذا بخورد آب با فلفل
 و کچیل و دارچین برورده و کوارش خود و خیر و مصطکی اجبا شادول کنند و کد و ناخوا

در خنجر هر یک شش درم فلفل و از خر و حب الغار و خود هر یک سه درم بگویند و با بون
طایفه حبش درم شش بشوند و درم شادول کنند و اگر سوز المراج باردیابین باشد
علامت آن قلت عطش و کثرت اشتها و حبش و ترش و خنجر بود علاج کفهد و از
و کلکین و بلبله پرورده و اطر فلفل شادول کنند و سبب مصطکی و از خر و ناخواه هر یک
سه درم بگویند و باب به بر معده طلا کنند و در خر زنبق و خیری باشد شراب
که مفید بود آب به ترش و خنجر شراب صوفی و خنجر کلاب و صوفی و خنجر
نرم بگویند و با نیمه آید پس شیره قند بر آن ریزند و قدر ترش آن میجویند
بقوام آید و در آخر طبع مصطکی و درم و از خنجر و فلفل و قافله و خنجر
هر یک درم بگویند و در یک کنند و در یک کنند با بون پس با لیمو و فلفل
و چون بقوام آید از آتش فرود گیرند و شربت بر آن ده درم باشد و اگر سوز المراج
رطب ساج باشد علامت آن کثرت رقیق و سبلان لغات و قلت
عطش و نا در آب سرد و میوه و ترای بارده و شفا و دسومات و از غلبه طبعه
بود علاج کفهد و انیسون و جوارش مصطکی و خنجر پرورده شادول کنند و غذا
و قلیا یا بانوا بد بود و اگر بان طبعیت نرم باشد معجون خنجر الحیدر نافع بود صفت
بلبله سیاه و بلبله و آله و حب الحیدر هر یک ده درم سبب از خر و سبب خنجر و فلفل

و ناخواه

و ناخواه و کندر هر یک بجز درم جدا جدا بگویند و حب الحیدر سخی کرده شش هفته
در سر که خنجر نند پس در ساج خشک کرده بار و خر و ادم چوب کرده و دیگر باره سخی
و با اودی و خر و حب کرده و با و چند آن اودی و حب سبب سبب و یک شغال بخورند
سوز المراج با سبب ساج بود علامت آن خفت و نزال بدن و عطش و خشکی زبان
و قلت بزاق بود علاج شراب سبب و فلفل شادول کنند با شیره هم خورده با آب
خنجر و کدو یا نبات شربت کنند و غذا بنوشند و بخورند و کدو و کدو شربت بزغال
و مرغ خرب و ما هر نازه خورند و ح معده اگر سبب سوز المراج باشد علاج آن
کفهد شود و اگر سبب درم باشد کفهد شود و اگر سبب ریح بود علامت آن غلظت
شراب سبب و خر و فواقی و حب باشد و بعد از شادول اشیا و فلفل زنا و
علاج کفهد و از زبانه و کلکین و کلکین و کلکین شادول کنند و کدو و کدو شربت
و اطر فلفل کبر شادول کنند و مصطکی و کندر و کدو و کدو و کدو و این سبب مفید
و از زبانه و انیسون هر یک سه درم ناخواه کدو یا کرم کرفس هر یک و درم بگویند و با
شربت آن قند یا بنیزند و چغندر از آن را پاش منند و اگر سبب طعام شود
باشد آب گرم و در خر کچد یا سبب منند و فی کنند و بعد از آن جوارش خود یا مصطکی
خورند و اگر سبب ضعیف معده باشد علامت او آهنت که بعد از اکل حادث شود

خلوصه مساکن باشد علاج تقویت معده باشد و اگر در معده اخلاط روده
 باشد بقدر اسهال شفته کنند و ناخواه و کند هر یک بچند درم سعد بنبرند
 سه درم بگویند و با حل برشند و مثقال شاد کنند و حامض زنج بیکر طر کنند
 تا نیمه آید پس بیکر طر قند و بیکر طر عسل سفید و نیم رطل کلاب با آن ضم کرده بمجوسه
 تا بقوام آید پس زعفران و فلفله و دارخیز و قرقندر و مصطکی هر یک درم بکنند
 سه درم و خود ده درم بگویند و بر سر آن بریزند و با هم بزنند پس از آتش فرود
 و در ظرف خنجر باز جگر کنند و احیاناً سه درم شادل کنند و درام معده اگر درام
 خارج بود علامت آن تب و التهاب و حرقت معده و وجع باشد و درم ظاهر
 بود و حتی دشمنی و قوط استها باشد علاج اولاً فصد کنند و شراب سفید و بیکر
 با آب کاسر با بایره بکم کاسر شادل کنند و آب انارین با رکنین و نبات
 شاد و غذا کشکاب یا اسفناج و خباز خورند و در تقلید غذا گوشتند و چون
 نصیح باشد جلای از رو باد تربک و حکم کاسر هر یک چهار درم و نفث سه درم و
 بچند درم شادل کنند و اگر حواری چندان نباشد دو درم رازیانه بان ضم کنند
 و حواری سه بس و نبات و روغن بادام خورند و در ابتدا صندل و مالینا بکلاب
 و آب استبان افروز و رو باد تربک بر معده طلاء کنند و بعد از دو روز آرد و حوی

פולקס

و زور و با کلاب یا آب کاسر و بعد از آن خطره و صلبه و بزرک و بابونه و زرد زرد
 و سعد و آرد و جو و چون درم خراج کرد و منقح کرد و علامت شدت و جع و حجاب
 و ضربان باشد از زمان بزرک و مردارنگ و تخم حطری هر یک و هر یک بگوید و باز
 پاش منده تانفج باید و علامت تصحیح سکون تب و وجع باشد و چون منقح شود شراب
 حجاب و شراب حشاش با شیر شاول کنند و حور بر دشت سه و خشی و درم
 بنفشه بادام و قند تر تپ داده بخورند و علامت الفجر رقی و اختلاف مده
 و خون باشد و چون مده کم شود شیر از نبات با تخم شانه نغم پاش مده که
 حرارت سخت نباشد مایه لعل بهتر باشد تا مده را از مده پاک کند و چون پاش
 باشد کند و طعم را و ورق طری هر یک و درم و کلر از سر و کله با و خون سیاه و ن
 از هر یک در هر یک بگوید و با هم وزن آن قند پاشیزند و مثقال از آن بخورند تا حرارت
 منده شود اگر درم بارد باشد اگر مده بلغم باشد علامت آن حشر لثقه و شمع
 معده و سفید زبان و کثرت لعاب و تهیج رو بود و درم رو با باشد علاج با مال
 شاول کنند و تر باقی از جبهه و مژ و بطوس نیز مفید بود با جلا با از پوست چ کاسر و ج
 و پنج همک هر یک و درم تخم راز با نه سه درم کل قند ده درم پاش منده و غذا نکند
 با شیر هکده خورند با قند و دار چینی و کرم و دار چینی و در و غنیمد انجیر بر سر غذا کن

در بر معده مایل بدن معقد بود و سعد و اذخر و سبند و خاکستر چوب رز با هم بپزند و
 بپوشند و ضماد سازند یا صبر قوطر در درم و سبند و قردمانا و مصطکی و فستق
 هر یک در سر بکوبند و بار و خرباسمین و دروغ با بونه ضماد کنند و مسهل است
 کنند و اگر از ماده سودا باشد و درم صلب بود و با آن افکار رود و به حشمت
 علاج جلا با از تخم رازیانه و سح همک و پنج کرفس و کلنگین شاد کنند و غذا
 با شیر حبه که اند در و خرباسمین و خورند و معده را بکلیه و برک و حط و با بونه و مصطکی
 هر یک در درم سبند و سعد و اذخر و هر یک در درم و صمغ سدر درم و دروغ با بونه
 درم و ضمید کنند یا سبند و فستق و سیخ و مصطکی هر یک در درم صبر و مسکه
 چهار درم صلبه و بزرک هر یک چند درم زعفران و تر هر یک در سر بکوبند و با بونه
 در و خرباسمین یا قسط پانزیند و بالند و این ماء الاصول شاول کنند
 پوسید و پخت و پوست پنج رازیانه هر یک ده درم انیسون و رازیانه هر یک
 سه درم پنج همک و با بونه هر یک هفت درم صلبه چهار درم انیسون سفید و عدد
 سورتا بغیر پانزده درم در چهار رطل آب بپوشند تا بر طلی آید پس صاف کنند
 و در شغال از آن را با سه درم مغز خیارشیر و یک مثقال روغن بیدار خیارشیر شاد
 کنند و کلس طبعی یا باره لوغاری یا داباره ارکا یا غیر کنند و قرا و فنج از روغن بیدار

المنوف

و ضعیف و شاد و اشیاء نفاذه باشد که بسبب ناریت معده باشد که غذا
 نفخ و بخار کند علاج هر یک با دکلکند و رازیانه و انیسون شاد کنند و غذا
 با زیره و دوا چتر و کرد و با خورند و از اطعمه غلیظه و شیبای نفخ و صفات احترا کنند
 و سوسن و کادوس و ملک کرم کنند و بر شکم بپزند و سبند و رازیانه هر یک سه درم و قرد
 و سد احشک و بختید و کرد و یا هر یک در درم و صمغ سدر و مسکه و مصطکی هر یک در درم بکوبند
 و با دوشمالان قسط پانزیند و چند درم شاد کنند و کوارش شهریاران و کلمه و فنج
 بخورند و اگر با نفخ طبعیت نرم بود و حب الرث در میان کرده و زیره در سر که چشمت
 بر مان کرده هر یک سه درم بکوبند و با هم چندان قسط سه نوبت بخورند و حق نفخ بود
 که طریق خم معده منفع شود و چون بسیار واقع شود و لیف و هضم باشد و تباد
 که از آرد آن دره کوبند از بخارات غیر هضمه حاصل شود که در عضلات فلک اسفل
 شود و غلیظ گردد و تعدد در آن عضلات پیدا شود و قطر ام که همه اعضا کشیده شود
 و حدوث او هم از این بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و همه دالاله
 و تقصیر هضم کنند علاج مجموع معده با شش و طبعی است و شیبای
 طعام و وجود ماکولات بود که سیر نکرد و سبب آن اگر سوزن مزاج بارد باشد که
 معده را کثیف گرداند و علامت آن یخ و غلظت و قسط و تعدد معده و کثرت

لعاب ولب طبع بود علاج سخن معده کنند لطفند در ازبانه و شراب بالنگو با
از ازبانه و بچ همک و بالنگو و کلکین بپاشند و غذا بخورند و آب با شیر چسبده و لوب
کرم خورند و معده صبر و آب باره کنند و بعد از شعله کوارش مصطکی و اطر فند و معده
معده شاول کنند و کندر مصطکی بپاشند و شراب سبب و انار عذب مفید بود و
سبب این مرض کثرت الضباب بود و آب باشد بفرم معده علامت آن حرقت فم معده
و قوت عطش و حش می ترش بود علاج معده بدن کنند بکافور و فستق و مصلح آن و اغذیه
چوب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند و اگر از شدت صلب معده و بدن این
مرض حادث شود علامت آن تقدم اسباب آن بود و شدت حرکت مفوظ و هوا گرم
و غم و مرضهای کثیره التجدید و در مضمه هیچ آفتی نباشد علاج آن شاول اغذیه غلیظه
شیر بر لب و کله پاچه و گوشت کاه و قلیه جز و در روز چهار نوبت غذا خورند لیکن اندک
خوردن و بدن را بر درخت بنفشه بادام تدبیر کنند و اگر جوع سبب کرم و حیات باشد
علامت آن حرکت ایشان بود و سقوط ان حیانا علاج قند و اخراج کرم با
چنانچه گفته شود و اگر سبب اخلاط حاضی بفرمود که در معده جمع شده باشد علامت
ترشردان و جث، ترش و بر از رطب بود علاج شعله معده کنند و لوب و کلکند و انیسون
و داجیر خورند و اگر حیانا احتیاج باشد بک صبر و اباره اسهال کنند جوع بقوی

و آن جوع مجموع عضا باشد با سیر معده و آنرا ابو لیموس گویند و سبب آن برودت
مفوظ باشد که فم معده را حارث شود و قوت حس و جذب از قوت شود و
عظیم و محتاج بعد از باشد و بیشتر این مرض در نستان سرد بود و کسر را که در سرمای
سرد می کنند واقع شود علامت آن تخافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوه
معده باشد و احیاناً غشیر حارث شود و لمس فم معده سرد باشد علاج شراب
بالنگو و شراب کاه و زبان و کلکند و از ازبانه و انیسون از هر یک ده مثقال بخورند
و غذا بخورند و آب بالنگ و تبهر و دراج خورند و تو اید کرم در آن کنند و شراب
و اطر فند و کوارش کمون و وجود مصطکی مناسب این مرض بود و سعد و سک و را مک
بلویند و بر معده طلا نمایند و این علت بسبب ضعف معده با حرارت جمیع بدن نیز
حادث میشود و علامت آن کرب و لهیت و عطش و پوست طبع بود و چون اگر سینه
شوند و غذا بخورند غشیر کنند و قوت ساقط شود علاج سکچین و شراب زرنک
و شراب انار و سبب بالکلاب شاول کنند و غذا از زرنک و ترهند و انار دانه و خورند
و لیمو خورند و غذای اشتهای غذا پیدا شود و خیر باید خورد و تا خیر نباید نمود
نشانی بسیار اگر سبب حرارت قلب و ریه باشد علامت آن کرب و لهیت و احراق و
دستراحت بهواسر سرد علاج شراب حاض و سیر و لیمو و صندل هر کدام که باشد با

هر دیند و کاسه باب سرد پاش منند و غذا شیر جویا گوشت مرغ با نرغاله و منند
 و کلاب و عرق پید بر سینه طلا نمایند و منند و کلاب و خیار و کدو میویند و این قرص
 مفید بود و صفت منند این سر تخم خیارین و کدو و تخم نوزک هر یک سه درم صمغ عربی
 کثیرا هر یک نیم درم طباشیر منند و درم یکویند و بالغاب بکوبند و منند و منند و منند
 با شراب انار یا سکنجین شاول کنند و اگر سبب حرارت و پیوسته معده بود و بواسطه
 شاول چیز با عرق و عار و چیز شور و شیرینهای با فراط با بواسطه استفراخ محفوظ
 علاج او سکنجین با عرق کدو پید پاش منند یا اب انار یا آب خوزه یا شیر و تخم نوزک یا
 یا شراب لیمو یا رباس شاول کنند و اب خیار و کدو و اب ترهند نیز مفید بود
 و غذا صوفیات باشد و اگر سبب اجتماع اخلاط شور باشد و در معده علامت
 باشد که باب خوردن زایل نشود و اگر صبر کنند و بخورند را بیکرود و علاج ان باب
 ترب و سکنجین مکرر کنند و شراب خوره و مانند ان شاول کنند و غذا زبره باج
 و اگر بعد از ترب مسهل نشین غالب شود بواسطه استفراخ بسیار و افراد عمل شراب
 خوردن و اش خوره خوردن بکجام معتدل روند و تدبیر بر دهنه منند و اگر بعد از شراب
 خمر و کهنه واقع شود آب سب و برف خورند و صوفیات بارده مفید افتد و اگر از حد بگذرد
 بیکرود آب خیار و کدو یا بنیدرم طباشیر پاش منند و الهضم و تخمه آن بود که طعام سنگ

الحق

بهضم نشود علامت آن من جث و برار و عرق معده و حیسان بود و ضعیف
 باشد که بر باز اما بهضم نشود و با این ثقل و غذا باشد و بعد از زمانه ویر که جث آید بوی
 طعام حس کند و تخمه آن بود که معده در غذا اطلاق تصرف کنند و بهضم نکرده اند
 و سبب این مجموع با سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که در جمیع شود و عرق
 ان تقویت و شفه معده باشد چنانکه گفته شد و اگر سبب شاول اطعمه کثیره رود یا
 شقیه معده باید کرد بقدر اسهال و تقویت معده بمقویات که مناسب مزاج بود و در
 صبر باید کرد و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش مفعولی مسهل همچون شغال در اب گرم
 کنند و بخورند و در وعده صطکی و نار دین در معده باشد و اگر تالسان بود و آب سرد
 نشین مفید بود و بیاضه جوارت از آن باشد که اطعمه در معده باند و بهضم نشود
 کرد و آنچه لطیف و صاف باشد بقدر دفع کنند و آنچه غلیظ و راسب باشد با سهال
 علاج او است که طبیعت را با آب گرم و در دهنه بکشد و کند تا در تر پاک شود
 معده پاک شود و فی داسهال باقی باشد و موجب ضعف بود و شراب انار یا با عصاره
 یا شراب انار و به بنیدرم طباشیر بخورند یا سفوف انار دانه همچون شغال با قرص طباشیر
 یک شغال با رب به ده شغال با پوست پسته یک شغال بکوبند و با شراب سید و شغال
 بخورند و منند و کافور و آقیا و کلار منند و آب مورد بر معده طلا کنند و در ضعیف

مردم

مدرک کنند مامعه پاک شود و بعد از آن کلعه در از یانه بار بخسید برود و ساول
یا بلیه برود و تقویت کجوارش خود و مصطکی و هاء المثلثه و این نفوذ
در قی مفرغ بود و صف کندر و مصطکی و سبزو دسک هر یک چهار درم
درم انار دانه پانزده درم قرقره قاقله جور بواسع لغاح هر یک چهار درم
پوس برنج قرصک و رقی کلر هر یک ده درم بکوبند و باد و شنداد و بیه چید
و هفت درم ماده درم شاول کنند قرصی که قی مفرغ و سودای را مفع باشد
در سه و در رقی کلر هر یک چهار درم خود و مصطکی هر یک سه درم سبزه
بکوبند و با سبزه برشند و یکمقال شاول کنند و عشیان بسبب کسر
غذا یا اغذیه رویه یا سوکرک الکله حادث شود قی باید کرد و بعد از آن مفع
معه شاول کنند قی الله همب خوانه قبر سرون آید اگر انفجار و انقطاع خونی باشد
فصد با سینی کنند و کلر از منر و صمغ حبه و بنگو و بار سنگ هر یک مثقال
برمان کرده بکوبند و با شراب سبزه برشند و بخورند یا قرص طباشیر یا قرص
هر یک درم بارب به شاول کنند و این قرص نیز مفید افتد صعه کند تخم
حماص هر یک سه درم و رقی کلر کنار سماق صندل سفید هر یک چهار درم
اقاقیا که با هر یک درم بکوبند و با سماق و با کلکاب برشند و یکمقال

بیشتره تخم تورک بریان کرده بخورند و معده را الصندل و اقاقیا و مسک و زراک
و کلاب آدب مورد و سرکه تقصید کنند و غذا از رنگ و سماق و انار دانه خورند
و اگر فی الدم سبب صریح یا سقطه بود که بر سینه واقع شود موضع مآذوف را بشویند
و مغاث و اقاقیا و کلار منبر و صبر و مر با آب مورد طلا کنند و در صورت که بر مایه
بیشتره تخم تورک بریان کرده بخورند و اگر باقی و نفث الدم معال باشد باز
و صمغ عربی هر یک در سر بریان کرده با کلار منبر نیم درم بگویند و با شراب عساج
بخورند و کشیر و لؤلؤ و صدف سوخته و شح کاو که هر سوخته و اقاقیا و کلار منبر
و سماق و نشاسته و تخم تورک و خون سیاه و نشان هر یک نیم درم صمغ عربی
طبا بیشتره و درم بگویند و باب سماق یا آس آن الحکمر سرکه و سه معال
با شراب عساج بخورند و از حمام و صبحا و احواض نفث نا احتراز کنند
و اگر بسبب قروح و ثور معده باشد علامت آن وجع میان شانه ها و بر
باشد و اگر در قی مده باشد و چون چیزی را شورش بخورند وجع زیاد شود و علا
امت که از خروشات و الحیات احتراز کنند و اندیشه لزمه شد با صبر و در ده گم
خورند و این قرص بخورند مفید بود صفت آن کرم حاض با رنگ هر یک سه درم طبا
لؤلؤ که با شح کاو که هر سوخته هر یک دو درم نشاسته کثیرا هر یک چهار درم نیم

باز

و با سبب الحکمر بالعاب بگویند و در کس که سرکه معال باشد و اگر خون
از خصری دیگر معده ریزد و شش آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال باشد علامت شش
ان حصن و علاج آن حصو باید کرد و اگر خون در معده بنده و علامت آن ناه
عرق سرد و شش بود علاج او اس که تخم شبت و بابونه و پودنه هر یک نیم درم
بجوشانند و با یک درم مگ پاشا مندر حب الرشا و دو درم باب کرم با تخم کرم
باب بالکویا و رنجاف پاشا مندر با سر کین خرکوش حاصل باب کرم پاشا
دقی کنند و فواف حرکتی باشد از طبعیت و احده معده برای دفع موزی و این نوعی
یا از اخلاط حار و حریف بود با طعام حریف و علامت آنکه حرقت معده و فی
صفراوی و سوداوی بود علاج او اس که طنج شبت و ترب آب ترب
و حل با کشید و آب کرم پاشا مندر که بقر یا با سه مال دفع شود و بعد از آن
از نبات و عرق کلر و سید بالعاب بگویند و بهدانه و روغن نفث با دوام پاشا
و اگر فواف بسبب ریح باشد و این بیشتر صعبان را واقع شود بعد از تخم نیم بود
کلهد با انیسون با زیره بار از یانه خورند و مصطکی بخانید و کوراش مصطکی و حو
کنند و اگر سر کنند که عطسه باید مفید بود و اگر سبب شاول طعام بسیار بود
کنند و زیره و دانه خواه و انیسون و کرم کرفس و صغیر هر یک نیم درم کوفته با شکر

درین نوع حرکات بدن مانند ریاضت و حرکات نفسیه مثل خضوع و سجده متعین
 و برکسها و تشنگی صبر باید کرد و اگر فواق بعد از فی یا اسهال بسیار حادث شود
 بواسطه بوسه که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه و لعاب بنگ و بهدانه و
 کنند و غذا شیرین جو که در دروغ و غم و تشنج خورد و موم روغن کافور بنفشه خورد و موم
 روغن ارکده و لبستان اخضر و زعفران و کثیر و موم صافی در دروغ بنفشه سازند و در
 مانند و این بدترین انواع فواق بود چنانچه گفته آید بد الفواق ماله فواق
 و در درم کبد نیز فواق بود و آن اگر بسبب بزرگ ورم بود که مزاج فم معده بود
 یا بواسطه تشنگی که میان کبد و معده باشد و علاج آن علاج درم کبد باشد
 نقصان و بطلان اشتها اگر بسبب سوء المزاج معده باشد علامت آن علا
 آن گفته شده و اگر بسبب خلط مزاج یا خلط ماله بود که در معده جمع شده باشد
 علامت آن حرقت معده و حرارت و باطوح و دمان و تشنگی بود علاج
 و بعد از آن تقویت معده بکنجین سفید و بهر درده و شراب سیب و محلات
 مشد کبر و لیمو نیز مفید بود و اگر بسبب خلط بغم مزاج بود علامت آن تشنگی
 بود و میسر با شیا و عاره و حریفه علاج شعله معده بقر کنند و کفند و اینگون
 خود خورد و ناخواه و فودنه و راز یا نه هر یک بچندرم مصطفا و نظر بنده برک

و در درم کبد و مایه چندان قند یا میزند و و متعال شاول کنند و اگر بسبب خلط
 که در معده متعفن شده باشد علامت آن حرعشتان و برار مین بود علا
 معده بدن و اسهال بود و بعد از آن تقویت معده و اگر بسبب آن باشد
 که شود و امجده ریزد که موجب اشتها شود علامت ادانت که اشتها باشد
 لیکن چون غذا بخورد بهضم نشود و چون چربی ترش قابض بخورد تمام اشتها پیدا
 شود علاج آن تصحیح ماله محال بود و کچین بزور و زیره باج و ابکامه و کبر
 و زیتون بر که و محلات و اگر بسبب بطلان حس فم معده بود علامت آن با
 که احس شاول اشتها و حریفه ماله کنند و در فواق و حشمتان حادث
 شود علاج کفند و راز یا نه و شراب بکنجین شاول کنند با جلا و راز یا نه
 و بکنجین و کفند بخورند و بعد از تصحیح صبر و حب قو یا شعله کنند و بعد از آن
 بکوارشات و معجنات عاره تقویت کنند معده بر باب یازدهم
 امراض کبد سوء المزاج که عارض کبد شود اگر عارض بود علامت آن تشنگی
 سکی و دمان و تشنگی زبان و طلب اشتها و اجتناب طبعیت و حرقت
 و حرارت کبد و ماریت فادوره بود و تشنگی که بان فی صفا و در اسهال
 نیز باشد علاج جلا با رکیم کاسر و نمند و احص و در کچین و در کاسر و نمند

چنانچه دینات شادول کنند و شراب صندل و حاض نیرشند و غدار
 یا انار دانه با فروج خورند و آب کاسر و صندلین بر هر کس طلا نمایند و در صندل
 تلپین کنند مطبوخ فواکه ماقص طباشر کثمال با کسحده معال و آب کاسر
 معال شادول کنند و اگر عذاب صمغ غالب باشد این مطبوخ پاشند
 صمغ سنبله بنفشه بلبله زرد و ورق کلر و لیمو کاسر با هر یک بچندم ترکیبند
 و آرد جوهر یک سه درم کافور نیمه انگ بگویند و آب کشیز یا کاسر یا بنیان
 افروز یا بقدر الحما طلا کنند و اگر با آن اسهال باشد بکثمال قرض طباشر
 باده معال رب به با سبب بخورند و غذا برنج و ماش بریان کرده بازر
 با سماق یا مغز بادام بریان کرده بخورند و اگر سودا المراج باردی عارض گید و عذاب
 آن و قلس عطش و پاف زبانه و تهیج روی و اجفان و بطور بنفش و پاف
 و غلط قاروره و علاج هر روز جلایه ار از زبانه و زرد ماه تربک و کلفند شادول
 کنند و عذاب انجوداب با شیر چکدانه و کبک و تیهو خورند و این قرض شادول
 کنند قرض سبب مصطکی حکم کرفس او خوانبون بادام تلخ ابله قسط مر هر یک
 دو درم صمغ غافث بچندم و کسب فلفله هر یک درم بگویند و آب از زبانه
 قرض بزنند و معال با این ماء الاصول بخورند صمغ و لکله و کسب و کرفس

از زبانه

در از زبانه و کاسر و حکم از زبانه هر یک سه درم حکم کرفس دو درم انبون سه درم
 عافث حاشا جده هر یک بچندم و سوزن طایفه سبب درم در سه رطل آب
 بچوشند و اما رطلی و نیم آید و سحر قند بقوام آرند و سبب درم با سدر درم
 کنند و این قرض مفید بود و صفت آن اسهال ریوند هر یک سه درم
 کلر سرج بچندم سبب اسهال روغن و لکله معمول هر یک سه درم بگویند
 و باب کرفس قرض بزنند و سبب کثمال بود اسهال روغن و کاسر
 و حکم را باب ان شطیر که لعدان تضمین کنند و با بویه و اکلیل الملک
 و قطره سلیمه گفته مار و عظم کوسن طلا کنند و اگر اسهال با حرط بود حکم
 سبب ان و ش هم فرم و صمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده بکافور
 نزنند و فرو بزنند و کبک و تیهو بریان کرده با سماق یا زرد ماه تربک
 و بخورند و اگر سودا المراج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و طبع
 عطش و تهیج روی و اجفان و کثرت خواب و بلاد و حواس و پاف
 قاروره و سودا المص بود علاج هر روز جلایه ار از زبانه و حکم کرفس و سبب
 و کلفند شادول کنند و عذاب انجوداب با زیره باج با کبک و تیهو و زیره و کاسر
 خورند و اطریقه کشیز و کلفند و جوارش کرم مفید بود قرض مفید

رازبانه غریب کرم کرم هر یک سه درم سبزه سحر درم بکوبند و آب رازبانه یا
سبزه شند و متغایا باده متغال سکین بر روی بخورند و اگر سودا مزاج با بس و عکلا
ان نخفت بدن و قوت دم و تشنگی و پیوسته طبع و صلابت بنفش و بیهوش
قاروره باشد علاج ستره تخم تورک با شراب سلوک و خجاش شاول کنند
و غذا کدو با گوشت بزخانه خورند یا حرره از شیر سبوس و نبات در وعده
و ما هر باره شاید و موم در وعده از روغن سفید و روغن کدو و موم صافی و آج
کاسه و آب تورک ترتیب دهند و بر جگر طلا کنند صغف کسب یا سبوس الکرا
بود و علامت ان که شسته و یا سبب سده باشد که بکشد عارض شود و علامت
صعف کسب و قوت اشتها و فدلون و نخفت بدن و اسهال خفای
شبهت باغ الف و جمع ضلع آخرین از اضلاع اخیر بود و این سده اگر در
محدب کسب باشد علامت او انست که بول اندک اندک آید و این
بود علاج هر با باد جلا با در کرم کاسه و پنج مهرک و رو باه تربک هر یک سه درم
رازبانه بکدرم نبات ده متغال شاول کنند یا کرم و ناخواه و پوست خج
و رازبانه و نبات کجب مزاج ماموس در رنگ با سکین سده یا بزوری
و غذا ازیره باج خورند و از غذا به غلظه و زجره و علا در احترا کنند و اگر سده

در کرم

در معقر کسب باشد علامت آن برار رقیس بود علاج هر روز جلا با از پنج مهرک
و کرم کاسه و رازبانه و نبات شاول کنند و غذا نخود آب و طبع طبع
مدن مصلوح سنا سحر درم کرم کاسه درم کجوش نند و صفا کنند و ده
سکر سرج و چمتغال معجون خیار چتر در ان حک کنند و پاشا نمایند و با بونه
و شبت هر یک سه درم تخم کرم کسب در اس راون هر یک درم
و با سداب بر مالار حک کنند و معجون کرم در صورت نافع بود
صغف معجون کرم کرم کرم رازبانه اهدر سبزه اذخر هر یک ده درم
سبزه فطر و ناس عصاره و غافث سبزه بر بادام تلخ هر یک سحر درم
خیزر اب السوس هر یک سه درم زعفران نکدرم مجموع کومده و تخم کسب
سبزه شند و یک متغال با ماء الاصول شاول کنند و ادرام کسب و درم باشد که
بر کسب ظاهر شود اگر در معقر درم باشد علامت او تشنگی و پیوسته
و وجع موضع کسب و فقران و ظهور درم و سعال و فواق و احتباس طرد
ضیق نفس بود و باشد که حساس بول نیر باشد علاج اول اقصه کسب
و اخراج خون کجب حاجت و قوت بردارند و هر با باد جلا با در کرم کاسه
و پوست سبج کاسه و رو باه تربک هر یک سه درم و نبات و در کجوش

دو درم شادول کسد و غذا کشکاب خورند و تلین طبیعت مطبوخ فواکه کنند
 بابین حقه صنف ساهفت درم نبفش و نیلوفر و حکم کاسر هر یک بخورند و مطبوخ
 سبوس کنند و حکم هر یک کفر خیار چتر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه
 و ابکامه هر یک ده درم و اگر درم در حدب کبد باشد در ادرا بول سعی کنند
 باید نمود و شیر سه حکم و اب کاسر و سنگین بزوری خورند و این قرص شادول کنند
 صنف حکم کاسر حکم خربزه مغشور حکم کشکاب هر یک سه درم طباشیر کیمشال
 ریوند نیم درم لک معمول در سر بگویند و باب کاسر بر شد و متغایا بخورند
 ابتداء و درم ربابه ترکیب و ورق کل بنفشه و صندلین و ورق کاکج و حلاوت
 بوستان افروز و کلاب ضماوس زنند و چون از ابتداء بخورند استعمال
 ضماوات کنند و اگر درم صمغ ادر بود علامت آن شدت تب و تشنگی
 و سحریت نبض و ماریت فاروره و فی واسمهال مراد بود علاج هر مایه
 جلابه از حکم کاسر و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین شادول کنند و تلین صنف کسد مطبوخ
 فواکه با شیر خشت و ترنجبین و خیار چتر و غذا کشکاب با شیر خشخاش خورند
 و اگر درم بغیر بود علامت آن قلت عطش و تب غیر عاده و برابر بغیر و تب
 فاروره بود و حس درم کبد و اما وجع با فراط نباشد علاج آن جلابه

از ربابه

از ربابه ترکیب و در از ربابه و پنج مهک و نبات شادول کنند و غذا بخورند
 و بنوماش با مغر با دام خورند و تلین طبیعت کفجهای نرم کنند بابین مطبوخ
 صنف آسنه درم از ربابه و انیمون هر یک سه درم سکرده درم بکوش کنند
 کنند و چمقال معجون خیار چتر با صنف متغال در آن حل کنند و نبات مسد
 و بعد از همه اطراف و کلقت و جوارش ت مقوی معده شادول کنند و اگر درم
 سوداوی و آن بواسطه شده باشد که میان حلال و کسد واقع شود و عکلا
 آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد علاج هر روز جلابه از حکم کاسر
 و از ربابه و کرفس و کاه و زبان و نبات شادول کنند و شراب بالنگود کاو
 لعق کنند و غذا زیره باج خورند و تلین طبیعت مطبوخ افیمون کنند
 با سنا صنف درم و بالنگود و پنج مهک و حکم کرفس و حکم کاسر هر یک سه درم
 شکر سرخ پانزده درم بکوشند و صافی کنند و معجون النجاف صنف متغال
 در آن حل کنند و نبات مسد و غذا بخورند و اب و شیر خشکانه خورند و بعد از
 شقیقه سنگین بر و عصبی و ماء الاصول و قرص زرنگ کپرس شادول کنند
 ککله و بزرگ و شمع و پیر بطور و غم بنفشه و اکلیدر الملک و بابونج و حلاوت
 کنند و اگر درم حکم از فربه یا سقطه باشد خود مغشور و ریوند هر یک سه درم

دورم در در و غنیمت بکند از نذر با هم آمیخته طلا کنند و بکند اکثر بعد از در
 حادث شود علامت آنست که تب و دیگر اعراض اشتداد کند و بعضی
 به پشت باز نتواند خفت و چون منفر شود علامت آنش عریه و اسهال
 مده یا چرخش شبیه بر در بود و بعضی را اخترا در احتر حاصل شود و باشد که
 بقرب یا در دفع شود علاج پشتر از الفجا منفضی است تضمین کنند و شیر بر آب
 و مر در شک تناول کنند و چون منفر شود اگر تب نباشد جلای از زرد
 و پنج کرفس و رازیانه و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تب باشد شیره
 سه تخم باشره شراب جناب و حشاش و نیلوفر تناول کنند نفخ کبد علان
 نفق نباشد و دوجع مده باشد و تب و حراره نباشد علاج آن سکنجبین زردی
 ماء الاصول و معونات حاره تناول کنند و مسخات تضمین کنند و کبد
 بسبب اخلاط غلیظه لزجه حادث میشود علامت آن نفق کبد باشد و دوجع
 و علامت ورم بود و اگر سده در محدب کبد بود بول اندک در حق بود اگر در معده
 کبد بود بر از طب باشد علاج آنکه در معقوبه مفتحات استعمال کنند مثل
 شراب دینار و ریوند و سکنجبین و کانز ناشسته را آب بکشد و با سکنجبین
 تناول کنند علاج آنچه در محدب کبد باشد تناول ماء الاصول و سکنجبین زردی

بود اگر حرارت دلکیا باشد شیره تخم نوزک و آب کاسر یا سکنجبین خورند و قرض کنند
 و زیره باج و انار باج و سکنجبین خورند سوء الغنیه و اسهال و سوء الغنیه را ضعف کنند
 و ف و مزاج حادث شود علامت آن تبخ اطراف و بیاض لون بود علامت
 او آنست که نفق کبد از نذر از اعدیه غلیظه حشاش نباشد و زردی و کبودی
 یا در اجن و زیره باج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در سوء المزاج گفته شد و اما
 در این باب نمایند که این مقدمه استقامت باشد اما استقامت نوع سکنجبین
 و طبخ حرمت که جمیع اعضا بر آمده باشد بسبب ضعف و برودت مزاج
 آن باشد و این برودت بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر یا کثر حشاش
 یا بسبب شرب آب سرد بود و عقوبت ریاضت یا در حمام مادر فراس کرم
 ضعف طحال بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد باند و مزاج کبد را سرد کرد
 یا بسبب ضعف معده باشد که هضم طعام تمام نتواند کرد و کیلوس خام بکشد
 و کبد نیز از نفیج آن عاجز شود و اعضا آنرا جذب کنند و چون خام باشد خود
 بدن نشود و موجب این مرض شود علامت آن بیاض یا صفوت لون بود
 و اشفاق بدن و بیاض و رفت قاروره و چون کثرت بر اعضا نهند فرد
 و زمانه همچنان گو باشد علاج آن جلای هر روز در تخم کانز و رازیانه هرگز

دفع از غرار هر یک درم سوزن طایفه سب درم در چهار رطل آب بکوشند تا
 و با هر رطل غسل بقوام آرند و ده درم تاده متعال شاد کسبه سفوف حکم از سر حکم
 اینون و حکم از زیاده و اسارون قطره را و نه هر یک درم روره کرمانه درم
 سبز جوده هر یک درم و نیم بکوبند و در متعال از آن باء الاصول بخورند با آن
 کوفته را باد و چند آن قند یا نمیزند و چنانچه متعال از آن شادول کنند و اگر خواهند
 که تلین کنند چنانچه متعال معجون خیار خیره و ده درم از این باء الاصول در آب گرم
 حل کرده بپاشند و چون مرض منقطع گردد و دفع سکن شود با بونه حکم تلین
 و اکلیل الملک و غیره بخوش و روره بکوبند و باب سد آب بپاشند و در حکم طلاء
 و نوحه از استق طبعی است که آنرا چنین میگویند علامت آن اشفاق و غلظت بود
 به تنوافت و شکم شبیه کم استنان باشد علاج هر روز خلایا از حکم کوش و کار
 و از زیاده و روده باه تربک و نبات شادول کنند و تلین طبعی به منطوح کنند
 صفت سنا هفت درم روده باه تربک سجد درم حکم کاسه درم سکر سرج و در یکس
 هر یک ده درم منقح خیار خیره یا زده درم آب کاسه یا شسته بچه درم و بچه های
 شکم را بماند و باید دانست که هرگاه با استق تب و سکی با فراط بود با شیا حاره
 معالجه کنند و روده باه تربک و شکم کاسه و پنج آن اکتفا کنند و نه با ش و منقح باد

دین

و تلین طبعی بدین مطنوح کسبه صفا سنا همد که با دالنج و ملج هر یک سجد درم
 بنو فر حکم کاسه تربک درم سوزن طایفه یا زده درم آب کاسه یا بکوبند و کبلی و خباب
 هر یک ده عدد پستان است عدد منقح خیار خیره و در یکس هر یک ده درم و بعد از شفته
 آب کاسه و سکین ده خورند و فان هم صفت فاحش بود که در شیره و چشم ظاهر شود
 جریان صفرا در زیر پوست و حدوث آن اگر از سر سحران باشد علامت آن
 پس طبعی و غلظت آن بود و در روده با جوری واقع شود علاج آن آهمل تر باشد
 آب کاسه تربک درم با ده درم سکین شادول کنند و عدد از رنگ و منقح بادام و با
 تازه با سر که خورند و اگر بر فانی از نوحه المزاج گرم باشد که کبد را حاد شود و علامت
 شدت عطش و حریت نبض و صغ فاروره و میله آن بود و با آن زبد صغ
 بود و رنگ روی تیره باشد و طبعی محبت باشد و بر ارتجاع سفید گردد و علامت
 آن جلایا از حکم کاسه درم و اجاص ده عدد و ترهند و در یکس و نبات هر یک
 ده درم شادول کنند و غذا جواب خورند و تلین طبعی به منطوح فوکه یا سحرخت
 و تربک کنند با مطنوح ملج و بعد از شفته تربک مزاج کبد باید که در شیره حکم نورک
 و سکین با آب خیار کد و با یک متعال قرص طباشیر نرم و غذا الوجه و ترهندی
 و در رنگ و نه با ش و منقح بادام و اسفنج خورند و اگر بر فانی سبب سوء المزاج

که مراره را حادث شود مره صفرا بسیار جذب کند و در او غلیظ نماید و باید
که سبب حرارت جمیع بدن عارض شود علامت آن نخافت بدن و عارض
و خشکی برآید و صفرا فقر و برآرد دفع شود علاج هر مره نوح السهال صفرا و تبرید کبد
و اگر زغال سبب درم کبد حادث شود علاج آن قصد و تمسک طبعی باشد و اگر
سبب شرب زهر یا زدن حیوانه زهر درآید باشد که متعالی قوی طبعی نرم باشد
انارین شادول کنند یا متعالی کافور بالعاب بکوبد و بعد آن با آب خیار و کدو
بخورند و غذا کشکاب بار و غیر بادام و اسفنج خورند و حکم بوق کدو و صندل
و کشیر هر یک چند درم و کافور نیمه انگ با کلاب تقصید کنند و اگر زغال سبب
که در میان طحال و مراره واقع میگردد و این نوع مایع
باشد اولاً علاج قولنج باید کرد و استعمال اشپاء بارده کنند و در روند و
هر یک متعالی و استنجن هر متعالی بکوبند و با ده متعالی سکنجین شادول کنند
و اگر سبب سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن
باشد که برآرد تب ریج سفید گردد و علاج آن سهال صفرا باشد و بعد از آن
استعمال مفتحات مثلاً سکنجین زرد و آب کاسر و حکم کرفس و اینگونه متعالی
کنند و اگر عارضه باشد در باب دوازدهم در امر اطفال سوء المزاج که طحال را عارض شود

المراره

اگر عارضه علامت آن شدت تشنگی و التهاب و عرق موضع حمال و صفرا
لون و کمورت آن و حرمت قاروره و کوا و برآرد اختلاف نبض و کوا و صفرا
علاج آن قصد اسهال کنند از جانب حبیب و صلاب از ترصد سردی و کسین و سبب
خورند ماقص زرد و سکنجین زرد و غذا از رنگ و یا ترصد سردی و کسین و سبب
و صفرا و دام خورند و تبیین طبعی کسین و طبعی کسین و سبب سردی و کسین و سبب
زرد و اس قوی صفرا و صفت ربوند کیدرم و نیم زعفران نیدرم و درون
چند درم طبعی کسین درم سه حکم سده درم حکم تورک چهار درم کافور نیمه انگ تمام
کوفته و سخته باب کاسر و سخته و متعالی با سکنجین شادول کنند و غرض طبعی شرب
چند حکم سبب مصطکی عاقل هر یک در مرز رنگ چهار درم بکوبند و یک متعالی شادول
کنند و انجیر و کبر لبر که نافع بود و حکم ترب سبب آن و شطرح هر یک سه درم در کس
بجوش نهند و ندر بدان تر کنند و بر طحال نهند و با ورق کز بکوبند و با آرد جو و کدو
طال کنند نافع بود و اگر تب تشنگی مفرط باشد شیره حکم تورک با آب کاسر یا سبب
و کدو با سکنجین شادول کنند و اگر سوء المزاج بار بود علامت آن سقوط اشپاء
و عدم تشنگی و کسرت رقیق بود و علاج آن صلاب از زردمانه و سح آن و اینگونه
و کفنه شادول کنند یا سبب متعالی از این ماء الاصول صفت آن در سبب

در آینه ده درم پنج کبر چدرم شکم کثرت و تخم کاسر و از بانه و بختک و پنج همک هر
سه درم مویر طایفه درم تخم خیارین خچرم مجموع در سه رطل آب بجوش نند تا آب
رطل اید پس صافی کنند و جمل باقیه بقوام آرند تا آن آب صافی کرد و جمل باقیه
آرند تا آن آب صافی کرد و جمل باقیه بقوام آرند و پاش مندر غذا بخورد آب
خورد اگر طبعیت محتسب باشد باین مطبوخ طبین کنند صفت آن سنا خچرم
سبا هفت درم پنج اذخر غاف شکم کاسر هر یک سه درم تفت سه درم
آلو سیاه ده عدد و عناب سیال یک عدد و خیار چنبر پانزده درم و زنجبیل و زعفران
هر یک ده درم و طحال را بوردن سداب و کز و پنج کبر داشته در سر که جوشند
شطیر کنند اگر سوء المزاج بایس بود علامت آن صلابت طحال و تخلف کبود
بدن و حبش نفس باشد علاج آن جلاب از زوباه ترکب و پنج همک و از بانه و نبات
شادول کنند و غذا بنده باشد و مغز بادام و کدو با فروج خورند و ماه تازه نرسد به
و اگر سوء المزاج طبع بود علامت تر تیر بدن و پیاض لب و کثرت رطوبت
عطش بود علاج آن سکچین بر زرد و اما الاصول مذکور شادول کنند و غذا بخورد
باینتر که کدانه و فلا ماسر متوجه خورند و طبین کنند یک افسیمون و حب اماره
اودا حلال اگر درم طحال و مویر بود علامت آن تب و حر و عطش و التهاب

در ج طحال و غلط و مواد قاروره بود علاج آن فصد با سبک کنند و صلابت اگر کرم
و عناب و اجاص و نبات شادول کنند و غذا کثاب باشد و طبین طبع کنند
بمطبوخ فواکه و صندل و افاقیا و شیان با عینا و کشیر تر بر طحال طلاسند اگر
درم صفاد بر بود علامت آن حمر حاده و عطش مغرور و زرد چشم و قاروره و زوباه
بود و با شد که باین تر بر فغان باشد علاج آن جلاب از زوباه ترکب و زوباه
و نمیندر و نبات شادول کنند با آب انارین با نبات و غذا جوا بیره
خشا ش خورند و طبین طبع کنند بقص طباشیر نرم یک مثقال با سکچین
مثقال و طحال را بصندل و تورک و کشیر و ورق سید تصفیه کنند و اگر در
بطن بود علامت آن قلم عطش و زیاده و تخم طحال و پیاض لون و قاروره و زوباه
نقبض بود علاج آن جلاب از زوباه ترکب و پنج همک و از بانه و نبات
کنند و غذا بخورد آب خورند و طبین طبع کنند باین مطبوخ صفت آن طبین
هر یک خچرم تر بود و درم تخم کاسر و از بانه و کرفس و بختک و شکوفه کبر و بالنگو
و کاوز بان هر یک سه درم انجیر مطب عدد و مویر طایفه پانزده درم ش هتره دانه
خیار چنبر و زنجبیل هر یک ده درم بعد از تفتیه قرص زرد یک با سکچین زردی
شادول کنند و اگر درم سودا بود علامت آن کخافت و نهزال بدن و صلابت

طحال و خروج ادرار موضع خورشید و ضیق نفس و سواد لون و فساد و بطن و دلین طبعیت
و سرعت نبض بود علاج آن فصد با سکنجبین یا اسکنجبین و تبیین طبعیت سکنجبین
یا سطرین آن کنند و غذا از پیره باج با کبک و خروج خورند و پیرا شعله سکنجبین در روز
کبر خورند صفت آن بختک و سح کبر هر یک ده درم زراوند مد در نو سر تخم سبیدان
هر یک سه درم عصاره صفت درم کوبند و سه درم استنه بکوشند و ادویه بدان
برشند و قمر سازند و بکمال شاد کنند و خردل و پنجه کبر دوبره از منور قش
کوبند و با سرکه بر طحال طلا کنند و خردل کوبند و با غسل بسیار بنزد و کاغذ بمقدار
درم بچسبند و ادویه بدان بالند و بر طحال نهند و اگر درم طحال متفحج شود و منقرض گردد
ریزد و بقر با زرد دفع شود و در آن شیر شتر و بادرات سفید بود و معر باید کرد که طبعیت
محبوب نشود و فحش طحال بسیار است مزاج طحال دگر است سواد حادث شود علامت
آن تند و موضع طحال و بر اندک آن باشد و چون دمت بر دهند بلغزد و باشد
که بدان قراقرود علاج آن ماء الاصول و سکنجبین زرد و آب رازنامه یا سکنجبین
شاد کنند و یک و سبوس و کاه و سر کرم کنند و در موضع طحال نهند سه طحال
حدوث آن بسبب فضلات غلیظه بود که در و جمع شود علامت آن فقر طحال بود
به علامت درم علاج آن جلاء از زربانه و ناخواه و در باه تربک و انیسون و نبات

سادل

شاد کنند و سکنجبین در و قمر کبر سفید بود و حکم کاه و کبر با زرد هر یک سجد درم
و درم و پنجه کوبند و سه درم از آن با سکنجبین زرد شاد کنند و باقی معالجات
سواد المزاج کجا آورد بر فغان شود تغییر لون بدن باشد بسیار و سبب آن
سده بود که میان طحال و کبد با طحال و معده حادث شود علامت آن
فقر و تند و طحال و جنت نفس و قلت اشتها و سخت بدن و بطور نبض بود
و تندرست حادث شود بخته علاج آن فصد اسکنجبین یا سکنجبین از جانب حبه و جلاء
از پیره و تخم و تخم و تخم کاه و نبات با کلقه شاد کنند و غذا از پیره باج خورند
و بعد از نصف سنا سجد درم و پوست پنجه کاه سر سه درم و شکر ده درم بکوشند
و صانع کنند و جبهه فال سمون نجاح در آن حله کرده شاد کنند یا سکنجبین
و سیاه و کاه با هر یک سه درم و فسیمون کبر درم و غار بقون و سفاح هر یک
سجد درم کوبند و سه درم از آن با رطلی ماء الجبن بیات منند و اگر انیمض
بسبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکه طحال بود علامت آن قی و اسهال
سواد و سقوط اشتها و کدورت عین بود علاج آن جلاء از انیسون و در
کاه و سکنجبین زرد شاد کنند و طحال را بورق کاه و فوفه و اسهال و معده
تضمین کنند باب سیزدهم در امراض امعاء و قوینج است دان جمله قوینج

که مانع خروج براز نشود و با آن وجع عظیم باشد و وجع قوی بوجع کلیه شسته شود
و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع نجا ورگندد و وجع قوی از جای
نجا ورگندد و سبب قوی اگر معمر علیظ باشد که ماله خنثی شود علامت آن
وجع و سقوط استه و سبق حکمه بود پیش از حدوث قوی نرج یا برادر
آمده باشد علاج جلا بآز بالکود و از بانه و انیون و حکم کرفس و کلنگین
کنند و بجاوش سفوفی مسهل نمایند باین جهت صفت ایاره فقرا و
هر یک در ششم خطره و یک بند هر یک و انکی بگویند و مقدار رقیق در دانه
بجوش نند و داد و به بدان بر شند و حب زنده باین حقه استعمال کنند
صفت حقه سنا هفت درم انجوده عدد و عناب ده عدد و سپاس عدد
خاک و شنب هر یک ده درم بابونه اکلیل الملک و سداب هر یک کفر از خنثی
دسته رود و بخت و ابکامه هر یک ده درم شکر سرخ بمبت درم بوره از سر خنثی
و اگر قوی سبب ریح باشد که در اسهال محتبس شده باشد علامت آن
تقدم لعج و قراقر و شاد دل اشیا و نفخ و انتقال وجع بود علاج او جلا بآز
و ناخواه و از بانه و کلنگین شاد دل کنند و کوارش کمون و سفوفی مسهل بخورند
با حکم کرفس و انیون و مان خواه هر یک درم چند پند تراک و نیم بگویند و با آن

کود

حب زنده و بلع کنند و اس شاد استعمال کنند صفت خطره بوره از سر هر یک
درم ششم خطره در سر سفوفی یا خنثی بگویند و با شکر معقود یا بنزند و شفاف
سازند باز هر کاه و بوره و ششم خطره و خطره هر یک سه درم و سکیچ درم نیم
مقر کیدرم شفاف سازند باین حقه را استعمال کنند صفت سنا هفت
انجوده عدد و عناب ده عدد و سپاس سبت عدد و مویز یا بفر یا زنده درم خنثی
شب اکلیل الملک و شنب خطره سبب هر یک هفت درم بجوش نند و صفت
و ابکامه و حل در دوزخ و زیت هر یک ده درم بوره و یک بند هر یک خنثی درم
کرده استعمال کنند و در دوزخ سداب در شکم باند یا در قی سداب که
هر یک ده درم و حکم کرفس و سداب هر یک خنثی درم در طلی آب بجوش نند
نا نیمه آید و در طلی رود و بخت بر سر آن کنند و بجوش نند تا آب برود و در خنثی
و آن رود و در شکم باند و اگر قوی سبب درم باشد که در موضع امعاء واقع شود
علامت آن تب و وجع شدید و ضربان و عطش و غرار بود و این قوی
عادت شود علاج آن فصد کنند و جلا بآز و باه تربک و حکم کافور و کلنگین
شاد دل کنند یا اثر انقباض و ترنجبین و غذای بنواش و مغر یا دام خورد و کلنگین
طبیعی باین مویز کنند صفت سنا پنج درم عناب ده عدد و سپاس

میت عدد دهم خطر بسیار است از دوا به ترک هر یک سه درم خیار چمن و ترنجبین هر یک
پانزده درم با این حقنه را استعمال کنند صفت درم سه و سکو درم یک
سه درم جو شکوفه و خطر و سبوس هر یک کف درون سداب درون خیار سلق هر یک
دسته خیار چمن و شکر سرخ و ترنجبین هر یک ده مثقال روغن بنفشه ده درم و اگر با وج
و حرارت شدید و لذخ و کله باشد آن حقنه مناسب بود صفت درم ده
سپان میت عدد دهم خطر سه درم بکوش نند و صافی کنند و آب چهار دانه
و خیار زرد شیر و جو و لعاب بکوه هر یک پانزده درم روغن بنفشه ده درم با هم
و دیگر استعمال کنند و اگر قویج است التواء امعاء یا نزول آن بکلیس انقباض
شود علامت او آنت که قویج بعد از خروج خفیف یا جبین یا از بالا نیز افتادن
حادث شود علاج او آنت که با علییر را بر بماند بیدند و بر بالا کشند و رساله
خو یک میکنند اما معایجی خود رود و جلا به از دوا به ترک و بنفشه و از زبانه
و نبات بدهند و غذا نخورند و آب بار و شیر و خوردند و اگر کجا خود نرود بکدرم یا
مشغال زبانی ناکشته فرد برند و ترود میکنند و شکم محکم بمالند تا پیرون آید و اگر
سبب حبس نفق و بیست آن باشد علامت آن نفق هم حبس و شاول
محفظات بود علا آن جلا از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک ده مثقال شاول

لک

کنند و غذا نخورند و آب چرب با مرغ فربه خورند تا بنفشه چهار درم و سپان
میت عدد بزرگ و صلبه حبس الرشد و هر یک ده درم و ترنجبین پانزده درم
جلا به ازند و اگر قویج سبب حرارت امعاء باشد علامت آن شدت
عطش و حرار امعاء بود علاج آن جلا به از بنفشه و دوا به ترک و شکم کاف
و ترنجبین و نبات شاول کنند یا آب خیار و کدو با شیره شکم نوک
با سرکه و بدین حقنه تلخین کنند صفت بنفشه بنفشه بنفشه شکم خیار زرد
الکلیه املاک سبوس جو شکوفه لبلاب بسیار است آن هر یک هفت درم
عقاب ده عدد سپان میت عدد بکوش نند و صافی کنند و لعاب
بکوه و لعاب بزرگ و روغن صفت و خیار چمن و ترنجبین هر یک ده درم
با آن ضم کرده استعمال کنند و غذا شیره کنند و چوب و خوابی چوب
خورند و شکم بر روغن بنفشه و لعاب حط و کثیرا بمالند ابلادس نوع از قویج
و آن چنان باشد که نفق در امعاء علیا محبوس شده باشد و ارومان بر
آید و با آن ضعف نفق و غش و اضطراب بود علاج آنت که اولاً قویج
روم سه درم بدهند و چون وجع ساکن شود با آن معاد دت کنند و
سفره می سدید با جوارش فلونیا ما شهر باران بدهند و این حقنه استعمال

دوا

صفه آن بابونه شب کرم کرفس راز یانه علیه هر یک دو درم انجیره عدد
 سکنج چادر هر یک دو درم ادعیه زیت ماسد انجیره درم شکر سرخ و آب گاه
 هر یک پانصد درم پوره و یک هر یک بنذر درم و باید که در روز غذا نخورد
 و اگر نتواند استعمال ریاضت مفید احد در دهن بابونه و سبب خمر درم
 و شراب صرف کرم کند و اندک اندک مرآت منهد و بابونه و شکر و کلل
 و خام و خشک و برک پید انجیره و صغره و فودنه و در دانه تربک بکشد
 و در آن نشیند و شبانه از پوره و یک بند و سکنج و شکر و حنظل و سبب
 و بکار دارند مقصود جمع بود که امعاء را حادث شود و شکم مسجود آن اگر
 بسبب ریح باشد علامت آن فراخ و نفخ و تند بود و بخرج ریح سکنج
 حاصل شود علاج جلابا از انیسون و راز یانه و در دانه تربک و کلل و شاد
 کنند یا دو درم کمون یا بجزر یا در مقصود اسهال باشد علاج آن که
 و اگر طبیعت محسب باشد راز یانه و کرم کرفس و سداب هر یک سه درم
 و ماخواه و صغره هر یک چهار درم و قند شکر مجموع بکوبند و سه درم از آن
 کنند و شکم بر دهن و بابونه کرم کرده ببالند و اگر بواسطه شاد و اطعمه خاوه
 و حریره بود علامت آن حرقت امعاء و تشنگی و خروج مره صفرا و علاج آن

الان

ان این بابیات پیاست منند اما عاب بگو و بدهد انه بر سرش تر از نبات
 با شیره شکم نورک و بنذر درم طباشیر دوده درم نبات شاد و کنند و اگر مقصود
 بود از طبیعت محسب یا ریح بود علامت آن نفخ و تشنگی بود و با بر از بلغم بیرون آمدن
 آن نمکین طبیعت محسب یا ریح بود علامت آن نفخ و تشنگی بود و با بر از بلغم بیرون آمدن
 و از یانه کرم کافور و دانه تربک هر یک سه درم خباب ده عدد مسلمان بنذر
 تربد و درم چهار صغره یا نروده درم پنجین ده درم سکر سرخ ده درم بسبب
 خلطی ریح باشد که در امعاء متکثر شود علامت آن قلت عطش و کثرت ریح
 بود و وجع از یک موضع منتقل شود علاج آن نمکین طبیعت باشد بکفهای
 نرم که در باب قولنج ذکر رفت و شفیه معده کنند بفر و کلل و بعد از شفیه
 جوارش کنند و مصلی شاد و کنند و آب سرد کمتر خورند و راز یانه شاد
 کنند و غذا نخورند آب با شیره خشکدانه خورند و کلل و در انجیره و خوان
 در آن کنند دیدن که همای که در امعاء متکثر شود و بسبب رطوبت فضل باشد
 که در امعاء با نده و بطول کثرت متعفن شود و چون حرارت در دهن کند تا اگر
 شود و اگر این کرم در راز یانه جیات کوبند و او در امعاء و قان متکثر
 علامت آن حس حرکت آن باشد در حالت جوع و بعد از شکم

در امعاء

در امعاء

که مفعده رسد علاج آن تدبیر مفعده کنند بر دو خمر و با بونه کرم کرده و با بونه
و شبت در و باه تربک و اکمل الملک بجوشانند و در آن نشینند و بر سر
کرم کرده نشستن مفید بود باب چهاردهم در انواع اسهال اگر اسهال بسبب
دفع فصد موزی بود آنرا حبس نباید کرد مگر بعد از اطراء و موجب ضعف شود
علاج پست جو با قند و کلاب شادول کنند با پست کنند و جو بریان کرده
دسند و کلنا و کشیر بریان کرده کوفته با هم پیامیزند و قدر بخورند با قرض
طباشرس بارب به با نفوف انار دانه شادول کنند و غذا از رتق و خورا
دانه دانه و سماق خورند اگر اسهال بسبب اخلاط مرار بود که مفعده
از علامت آن عطش و حرقت و التهاب و تلخ دمان و صفوت راز
و لذخ مفعده باشد علاج ده متقال رب به با کیمتقال قرض طباشر شادول کنند
و با چند رم کلار منرب بارب سبب یا کشیر بریان کرده و قوت خشک و تخم صاف
و غروب شمر هر کشش درم و طباشر سه درم دانه دانه بریان کرده پنجاه درم
وز رتق و سماق و پوس کلار و پیو هر یک ده درم بگویند و همه با هم پیامیزند و قدری
از آن بخورند اگر اسهال بفراط بود مفعده را کلار منرب و زیره کرمانه و صندل را
و اقاقیا باب مورد تضمین کنند و غذا سماق با انار دانه با کبک و تیهو خورند

در اسهال مغبر بود علامت آن نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم و رازیه
بود علاج حب الرث و با حرف سه درم بر صلاب بیکرم از بنایان
تا اخلاط بکلی دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است نفوف
چند رم باب کرم شادول کنند با صمغ عربی و تخم ریحان هر یک مثقال
بریان کرده بگویند و بر دو خمر با دام چرب کنند و فرد برند و اگر کس نشود
این جفته همک استعمال کنند صفت ریح و عدس هر یک کفروت انار دانه
و بلوط هر یک ده درم مازو و کلنا هر یک چند رم بجوشانند و صفاتی
کنند و کاغذ نوخته و اقاقیا و کلار منرب هر یک مثقال با بنید و بر سران
ریزند و استعمال کنند بدفعات و این قرض بخورند صفت سماق و سماق
خون سبب و شاتن صمغ عربی بریان کرده کلنا را فاصا هر یک درم بگویند
و بر ب به بر شند بارب سبب مثقال شادول کنند و این صوفیه
مفید بود صفت زیره کرمانه در سر که خب بنیده و ب پخش کرده دانه
دانه هر یک پانزده درم دانه مورد سنبه صطکی کرد با خنوب هر یک
ده درم انیسون حکم کرفس هر یک صفت درم بگویند و درم اران
شادول کنند و اگر اسهال سودا بود علامت آن حرقت و لذخ مفعده

دشمنی دمان و کثرت اشتها می خضم نام و قرا فردنچ بود در رنگ بر از نایل بود
باشد علاج آن اولاً شقیه امعا باید کرد و کفنه های نرم و بعد از آنکه شقیه نام کرده
باشد قرص طباشیر سبب و قرص کبریا و سفوف مغلیه تا بسفوف انار دانه
هر که ام که باشد شاول کنند و بکوبد بارنگ و حکم ریحان و کله ارمر و صمغ
دشسته مت در بریان کرده بکوبند و صمغ متقال از آن با کلاب بخورند و
صمغ صمغ و شتر سحر از کنند و مرغ و کبک بریان کردانیده خورند و انار دانه
کوفته و زرنک نیز پدید اسهال و سوزاک سبب انقباض حروق امعا بود و اگر
امعا رقیق بود علامت او آنست که غلیظ پرون سر آید و بعد از آن خون
رقیق با ریاح و قرا فردنچ خارج شود و اگر امعای غلیظ بود علامت او آنست که او
غلیظ با خون پرون آید و بعد از آن با خون و با آن علائق بوسیر نباشد
علاج اگر علائق غلبه خون باشد و قوت مزاج و وقت مقتضی بود فصد
کنند و بکوبد بارنگ و حکم ریحان هر یک متقال و صمغ عربیه متقال بریان
کنند و بر دغ کله چوب کنند و فردنچ و غذا کا در سس سقتر با شیره مغز بادام
خورند و قرص طباشیر سبب و قرص کبریا نیز مفید بود و سفوف نشسته چغندر
بر دغ کله چوب کنند و بخورند و اگر اسهال سبب سحج بود و سحج آن بود که بواسطه

افضل

اضطلاح داده حرفه که با معارضه و پاسبان اسهال بسیار امعاء خراشده
علامت آن تشنگی و چیدن شکم و وجع امعاء بود علاج آن سفوف نشسته
بار و حرکات را دل کنند با صمغ عربی و نشسته هر یک جداگانه و طبایع کثیر
بریان کرده با شیر داغ کرده پاش متند و غذا کادرس بریان با سرخ بریا
کرده و شیر نر با جو با گوشت با سرخ بادام خورند و این حقنه ممکن است عمل
صفت برنج رشته و جو شکوخته و ذرت هر یک کفر بریان کنند و در آن
و پوست حیاش و کلنا و زرده کلر و کلر و ورق مورد و بکوت نند و صفائی
کنند صمغ عربی و نشسته بریان و خون سیاه شدن و کبر با هر یک در جی
و زرده تخم مرغ بریان کرده در روغن کلر با سرخ برنج کشند و مجموع با هم آمیخته
بکار دارند و سطر یا اسهال کبدی باشد و آن با خون صرف بود
و سبب آن استلزام دم یا نفوق اتصال کبد یا بواسطه قطع دست و پای و
نشد یا صیدی بود و سبب آن احتراق دم باشد یا شپه بدردی بود
و سبب آن احتراق باشد یا وسیله که منفجر شود یا صحر بود یا غلی بود شپه
بغیر که گوشت اما آنچه دمور صرف بود اگر لحد امعاء و جنب با سرخ و نشسته
آن معقاد بوده باشد خطا هر بود و با آن علامات سحر و مقص و الم نباشد و غذا

ادانت که در ابتدا غذا نخورند و حس مطلق نیز نکنند مدام که قوت باقی باشد
 و ضعف با فراط نبود و حس بشیر کچم نورک بریان کرده و شراب صندل با
 کنند با بارنگ و بگو بریان کرده بر دهن کلجوب کنند و فرو برند با قوس
 که با شراب سبب بخورند و شراب انجیر لعن کنند و غذا جو بریان کرده با
 خشی شش بریان کرده خورند یا انار دانه یا زیر براج یا خوره براج خورند و کبدر
 بصندل و کلاب و آب به و آب سور و طلا کنند اما آنچه صفرا و سودا و صید
 و در در بود علامت او اینست که با برار محفوظ بود و از دفع آن سخت در اجترار
 شود و با آن بچیدن شکم نباشد و چون معده خالی بود بیشتر بود علاج ادانت
 که حس ککنند داد و به مقهور باشد و در او قبضی زیاده نباشد شاول کنند
 مثل شراب صندل و صاف و زرد رنگ و سبب و به و از قابضات صرف خیری
 استعمال کنند و از معالجات سودا المراج کبد بکای سر آرند تا اخلاط بکلی
 دفع شود اما آنچه صحر و غل بود دلالت بر دهنه کبد کند و علاج آن گفته شده است
 و زب اسهال معده باشد و سبب آن بستی و تر معده باشد و بواسطه
 سودا المراج و طب که عارض او شود و علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده
 تغییر نپذیرد و با آن فی و براز ملغمه باشد علاج آن تشخیص معده باشد

بکافور

بجوارشات حار و سفوف متقیان و جوارش سفوفی قابض و غذا انار دانه با
 و به و زیره و کشیر و دارچین خورند اگر سبب کثرت رطوبت باشد که در معده
 جمع شده باشد علامت آن کثرت بران و خمیشان بود علاج آن سفوف معده
 کنند بقدر بعد از آن جوارش ت سفوفی معده شاول کنند مثل جوارش کنند
 و شرابهای قابض سفید افتد اگر سبب بشیر یا قرضه باشد که در معده حادث
 شود و از عدا امتدادی شود وقت دفعه آنرا دفع کنند علامت ادانت که در معده
 بعد از اکل و جبر یا بد خصوص در اکل صوفیات و در بر از صید و رقیق باشد
 و حرارت دمان محسوس شود و باشد که در و نیز نرات بود علاج آن قوس طباشیر
 لب و سفوف انار دانه شاول کنند و غذا از رنگ و انار دانه خورند و اگر بواسطه
 نزلات بود که از دماغ معده ریزد و طبیعت آنرا دفع کند و غذا را نیز نزلت
 گرداند و این اسهال دماغ خوانند علامت او آن باشد که بعد از خواب
 بیشتر باشد و بعد از آن محتبس شود و با آن علامات نزله دماغ و مزاج
 باشد علاج آن سفوف دماغ بود بقدر مزاج او و منع نزله شراب عناب
 و شراب خشی شش کنند و باقی در نزله گفته شده است و بهشت با رنگند
 و اگر سبب ضعف کبد بود که جذب غذا نتواند کرد علامت آن اسهال

سفید و نهولت بدن و قلفت دم و زردی لون بود علاج آن نفوس کبد باشد
چنانکه گفته شد و اگر سبب زایل شدن حمله معده باشد و آن بواسطه غلطی احوال
یا شاد دل زهر سرد یا بواسطه اورام واقع شود علامت او آتنت که طعام هضم نشود
خارج شود بدین وجه و مقصود آنرا آنرا را که به علاج آن نصیب معده باشد
بعون البض مغویه و مرقه فردج و حصار شیر و مان سفید شاد دل کنند که حصار رو باشد
و سپنه ای قوا البض و مغویات معده خورند آنرا معا اسهال معده باشد
و سبب آن رطوبتی ترلقه باشد که بواسطه آن نفوذ در اسهال گشت کند و بیرون
آید علامت آن خروج رطوبات بود و صفات لون و هزال بدن علاج آن
شاد دل آشیایی مجتبه باشد مثل سفوف کنار و کبر و به و سبب و سعوف سفید
و این سفوف نیز سفید است صفت سبز مصطط لک و خود هر یک در حی
بطوط بریان کرده بر انار ترش که مزاج را ملک حکم حاض خرنوب و آنه موثر طبع
سماق کلنا هر یک بحد درم بگویند و مقدار درم شاد دل کنند و اگر سبب
یا قرصه باشد که در اسهال حادث شود و چون غذا بدور رسد زود دفع کند علامت
او آتنت که احساس وجع اسهال کنند و بار از صید بیدرنگ باشد علاج قرص
طبائیر مرتب با قرص کلنا ریا رب سبب یا رب به یا حکم ریحان و بار سنگ

۱۲۱۰

در درنگ و صمغ عربی هر یک در سر بریان کرده با کلاب و دروغه نارام چوب کره
فرد برند و غذا کا درس یا برنج بریان کرده با کلاب و دروغه نارام خورند و طبایع
و ورق کله و صمغ عربی و شسته و تخم حاض بگویند و طبایع بگویند و در ص
س زرد و کیمشال شاد دل کنند یا بیزد هم در امراض کلمه و مثانه سو، لهر
کلمه اگر حار بود علامت او حرقت موصع کرده و کثرت شهوت باه و سکی
در حرقت نهض و ناریت فاروره علاج آن آب انارین یا نبات و بر
دشیره تخم تورک با قرص طبائیر نرم شاد دل کنند و غذا کثکاب یا نبات
یا اسفنج خورند و شراب خشکاش و ریاس و خوره لعن کنند و صندل
و کلنا و سماق هر یک درم و کافور دانی و طبائیر و تخم حاض و کشته و کله
و کلنا و منبر هر یک سه درم تخم کاهو تخم تورک هر یک هفت درم بگویند و باب
کاهو با تورک برشته و قرص زرد و مثقال با آب انار یا شراب خوره
با شیر سه تخم بخورند و صندل و کلاب بر کلمه طلا کنند و اگر سو، المزاج
بار بود علامت آن قلفت عطش و بیاض و غلظت فاروره و ضعف شهوت
باه بود علاج کلقت و رازر یا نه و کولار ش کمنه شاد دل کنند و غذا کثکاب
با کلبک و نهو و کبوتر و فلفل و دار حنظل خورند و دروغه فستق و زیتون و خربزه و کلمه

طلا کنند و نارچید و صدق و فسق با سگر خورند و از حموضات و فواکه باز
احترار نمایند و اورام کلیه اگر درم کلیه از ماده صفرا بایدم باشد علامت آن
تب و تشنگی و التهاب و صداع و پرخوابی و وجع کلیه بود علاج آن هضم سبب
کنند و جلابا از جناب و حکم کانسرو و روبا و تربک و نبات شاد کنند و غذا
جو با شیر خشک و جناب و پیمان خورند و شراب معش و خشک و شالی بالعب
بگو و همدانه خورند و موضع کلیه را الصندل و مغاث و شباف و مالینا و کاسنی
و آب روبا و تربک نصف کنند با آب کانسرو و آب کشیر و کاهو و دروغ
و کدو و موم صاف با هم بپا میزند و طلا کنند و چون درم نصف بابد علامت آن
اشتهاد و وجع و سکون تب و زیاده نقد بود از زمان حط و اکل و التکلیف
ثبت و حلیه و نفثه و بزرگ بچون نند و همچنان کرم بر کلیه نهند و چون
زاید شود و وجع کس کرد و نقد باقی باشد کس کسین کبوتر و چهار اسب
کر سینه با این ضم کنند و چون درم منقر شود و مده با بول بیرون آید سر
سه حکم با شراب خشک و شراب جناب و نفثه بخورند و اگر خروج مد
منهادر باشد منقر شود و کدو و تربک و درم خشک و شالی و صمغ عربی و
حکم خیارین هر یک درم و کالنج هجده بگویند و سه درم از آن باده درم

اگر

شراب خشک و شالی شاد کنند و اگر درم از ماده بلغم بایسد و ابد علامت آن
نقد موضع کلیه و تب و التهاب و شدت وجع بود و شبیه قویج باشد
و فرق بدان کنند که حقیقه درین محرقه سفید بلکه زیادت کند کجاست
قویج علاج آن جلابا از جناب و حکم کانسرو و روبا و تربک و نبات شاد کنند
و غذا بنوش و معر بایدم باشد و بعد از نصف نهند و درین موضع
سنا چند درم و حکم کانسرو و روبا و تربک و کاهو و بالنگو و مغاث و نملو
هر یک سه درم و حکم چهار درم و تربک درم و تربک درم و درم جناب
سپان ملت عدد انچه ده عدد مع خیار چنبر یا نروده درم و تربک و کالنج
سنا چند درم و حکم چهار درم و بالنگو و حکم کانسرو و روبا و تربک درم
بچون نند و صاف کرده و چغندر و معجون خیار چنبر در آن حل کنند و بپاشند
و بعد از نفثه ثبت و با بونه هر یک چهار درم و تربک و حلیه هر یک چهار
و حکم حط و حکم خیار هر یک ده درم بگویند و با آب از یانه لبر کنند و ضماد
سازند یا منقر در آب کرم حل کرده و با سهرق کاهو و پسته بپا کنند
وجع کلیه اگر از درم یا لوبه المزاج بود علامت آن کفنه شد و اگر از خصات
و قروح بود علامت آن کفنه شد و اگر ریح بود علامت آن تد و وجع بود

آن نقد و علامت حصاة نباشد در حالت حلو معده سکن شود
 مدرات مثل انیسون و مانخواه و زیره شادول کنند و در وقت در بنق
 در موضع کلمه بالند برال کلمه گاه باشد که کلمه لا خوانند و پیه سبک است
 ما استواع بسیار و علامت آن بیاض و کثرت بول بود و در نیت
 و خافت بدن و قلب شهوه باده بود علاج آن شادول اغذیه سینه بود
 مثل هر لبه و کله و هر روز رطلی شیر میش با پانزده مثقال رنجیس بر سرش
 نرم نهند تا غلیظ شود و بخورد و پیه لط و مرغ در طعام کنند و مغز بادام و
 و فندق و نارنجید خورند و حقنه سمنه استعمال کنند و او را نمنا که در می
 و صفرا در بود علامت آن شدت وجع و حرقت مثانه و تب محرقه
 و سیکا و لیمپ و لواد آن و اشتیاق زمار بود و باشد که با آن جنس
 بول و براز باشد علاج آن فصد با سلیق کنند و جلاب از بنفشه و تخم
 کاسر و حناب و سکر و رنجیس شادول کنند و غذا شکاب با شیر حیوان
 و شراب بنفشه خورند و بنفشه و خیار و تخم و بخت خشخاش بچوشانند
 و در آن نشیند و بر عانه میریزند و ثقل آن بر انجا میزنند و صندل و روماده بر
 و بنفشه و کاکج باب سببان افروند و نماد کنند و اگر حبس بول باشد شیره کنگر

ل

سر درم باده درم نبات پاشا سمنه ماسه تخم و تخم کدوی مفسر بر تخم
 و تخم تورک سه درم و تخم حنظل و خیار و بر سیاهوشان هر یک هر درم بکوبند
 و چهار درم از آن با شراب بنفشه و خشخاش شادول کنند و در وقت
 نر بکوبند یا کنگر مفسر با شربت حق کنند و صناد زنده و چون درم نضج باید
 و منفتح کرد و شراب بنفشه با لعاب سبکو بخورند و غذا نموماش و مغز بادام
 و بنفشه و تخم و خیار و بر سیاهوشان و اکلیل الملک و صلبه و بزرک و تخم
 بچوشانند و در آن نشیند و جمع مثانه بسبب قروح یا حصات بود و
 گفته شود با سبب سوء المزاج کرم که او را عارض شود علامت آن وجع
 موضع مثانه و تشنگی بود علاج آن شیره تخم تورک با آب خیار کد و نباتات
 شادول کنند و در و بنفشه در آن ببالند و در اعلی حلی کنند و اگر سوء المزاج
 بار بود علامتش آتس که بعد از شادول اطعمه و اشربه بارده یا ملاقات سرما
 حادث شود علاج آن جلاب از انیسون و مانخواه و پنج همک و نباتات
 کنند و بخواب با شیره شکدانه و زیره و فلفل و در اجنه خورند و بر و غرکس
 و بنق و قطه قنمه عانه و قطره با حلی کنند و اگر وجع بسبب ریح بود علامت آن
 وجع و تند بود و با آن ثقلی نباشد علاج آن ماء الاصول بار و غرکس و کنگر

نیت

نیت

نیت

نیت

شادول کنند و مثانه را اسباب و بودند و شربت و رختهای گرم تضمین
فروج کلیه و مثانه سبب آن تفرق اتصال با غلطی کمال با اتفاح و پله بود علامت
آن وجع و خروج دم و مده و بتن بول باشد و فرق میان قرصه کلیه و قرصه مثانه
مبوضع و جع کنند و در قرصه کلس البول باشد و در قرصه مثانه حشر البول و قوی
که از کلیه اید سرخ بود و از آن مثانه سفید باشد علاج آن هر مایه اید کیمشال در
کاکج باده متعال شراب بنفشه و خشخاش شادول کنند و غذا بنوماش و نخود و بنجر
خورند و اگر مده سپار بود ماء العسل با بر داسک شادول کنند و اگر طبیعت
محبس باشد جلا با از رو باه ربک و بللاب هر یک چند رم و بنفشه چهار درم
در پنجس ده درم و مغز خیار خیره پانزده درم پاش سده و شسته چهار درم و کثیر
و صمغ عباد بزرگ هر یک ده درم کلار منر کیدرم بکوبند و کیمشال نادر درم از آن
بلاده متعال شراب خشخاش بخورند یا حب الصنوبر سبت عدد و دهم خیار درم نیم
کیمشال سبند و کرس هر یک سه درم بکوبند و درم از آن را شادول کنند و
قرصه مثانه شیان افض بایند و در اعلیه حکا کنند و از اطعمه حریفه و مایه
و از صمغ احتر از نایند جرب کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و ریب نخالی
و حله شد بد و وجع موضع کلیه یا مثانه بود علاج آن جلا با از شراب بنفشه

دائر

و شراب خشخاش شادول با خناب ده عدد و بنفشه چند رم و نبات درم
بجوشند و بالعاب بکوبند و بهدانه پاش کنند و غذا بنوماش و مغز بادام
از شره بسوس و نبات و روغن بادام خورند و در جرب کلیه و فصد و اسهال
طبیعت سفید باشد و در جرب مثانه بلعاب بهدانه و شر زان و روغن بادام
با صندل و رند و حقه مثانه کنند جرب مثانه اگر سبب ماده لا دغ یا فروج بود
کفته شد و اگر سبب حرک بول بود علامت آن حرارت مزاج و کبار
قاروره و تشنگی باشد علاج شراب سفید و شراب خشخاش و شراب تخم
نورک و شره سه تخم شادول کنند و غذا جواب بار و غنم بادام یا بنوماش
بار و غنم بنفشه و مغز بادام خورند و مغز کدو و سه تخم هر یک سه درم و تخم خیار
هر یک چهار درم و مغز بادام صفت درم و کثیر اکیدرم بکوبند و سه درم از آن
با آب خیار کدو یا بنجر تخم نورک شادول کنند سر زان و روغن سفید و لعاب
خضر و شیان مایه در اعلیه حکا کنند حصاة و درم که در کلیه و مثانه نولند
سبب غلظت مزاج بود که حرارت غریبه رطوبت او را تشک کنند و بر در زان
متحرک گردد و اگر ماده سپار بود و در غایت لزج حصات متولد شود
و الا را نولند که حصات کلیه اکثر همین را حادث شود و حصات مثانه

و خناب

درم و بنفشه

درم و بنفشه

تخیف را و علامت حصاة وجع موضع کله و مثانه و نفردند و حشر بول و
بیاض و رقب آن باشد و علامت رمل نفردند و صفای بول و خروج
رمل و بولش بول و رمی که از کله آمد سرخ بود و آنچه از مثانه آید سبز یا زرد
باشد علاج این مرض آنست که هر روز صبح با آب گرم کاسه را از یانه و هیچ نمک
و نبات شادول کنند با شیر سه گرم و درم نبات بخورند و غذا بخورند
با شیر حیدانه و کبک و بهر خوردند و از اغذیه غلیظه احتساب نمایند و شکر
غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدله و احیاناً فی کردن مفید بود و اگر
انگور سفید و خربزه شربش بخورند و اگر بدین تدبیر باز نماند
مطلوب تمکین کنند و سنا که جعه خشک باشد با نباتات هر یک
بچند گرم تخم کرفس و خیار و از یانه هر یک سه گرم کاسه و بنفشه
و بیض و کبریک چهار درم غناب ده عدد و پستان مین و عدس و کبر
پانزده عدد و پسیاوشان بچند گرم سرخسین و خیار چتر هر یک ده درم
و قطن را بر دوش شب و با بونه خشک بمانند و در دوش ترب و در دوش خشک
در صلیب خشک بمانند و با بونه و صلبه و شبت و خشک و اکلیله و سرخسین
و کرفس و خشکانه بکوفته و پسیاوشان و خضر و بنفشه بکوشند و

بکوشند

نشیند و اگر علت مستحکم شود او به که مسفت حصاة باشد استعمال نماید
دو مسفت سنج کالنج ده درم جنطیانا چند پند سرخسین و در فلفله حفر و بنفشه
هر یک سه درم بکوبند و عسل برشند و بعد از شش ماه واکمی تا دو دانگ بخورند
و اگر حرارت مزاج باشد این را مفید بود و مسفت آن سه گرم و خنثی هر یک
ده درم تخم شلغم بچند گرم کرفس و از یانه و انیسون هر یک سه درم بکوبند
و سه درم از آن با سکنجبین ده یا نوزده شادول کنند با سنجون حجر البه و یک
مشغال با شیر سه گرم شادول کنند و موضع را بر دوش با بونه خشک و در دوش غروب
بمانند و مسفت روم و خربزه سنج کبر کرفس و زراوند و جوج و سعد و سینه هر یک
ده درم بکوفته کنند و بار دوش بکشد در طریقه کنند و مین و پستان در افتاب بمانند
یا با تش نرم بکوشند پس صانع کنند و ده عدد و خربزه زنده بکشد و در آن
اندازند و مین و روز دیگر بکشد از پس در شب بکشد و نگاه دارند و اگر حصاة
در یک موضع باشد و قطعاً فرو نیاید صلیب با آب گرم کرفس و انیسون و نبات شادول
کنند و فطراس لیون و فلفله سفید و سیاه هر یک سه درم سرخسین و بنفشه
و سینه و در اجنبر و جعه و اس و رن هر یک چهار درم چند پند سر و فلاح ادر
و حب لبان هر یک ده درم بکوبند و عسل برشند و یک درم شادول کنند و از

ادویه مفتحه عقرب سوخته و خنفس خشک کرده در جاج مسحق و القوی قدیر
 باشد و کجی همت که آنرا بونایان اطراف بید بطوس گویند و آن خلط
 که در بناله دراز دارد و سینه زرد و چون نشسته باشد دم نرین میزند و آنرا
 ابوصدر ابو الفصد و صفرا خون نیز میگویند و آنرا آنچه و خام میخورند و در این
 امراض مفید است و اگر بزرگ آنرا چهارل بود در آنرا مان انگور رنگ میگذرد
 بکشد و اول خون ادر آن بگذارد که ریخته شود و میانه آن را نگاه دارند تا
 منجمد شود پس در آفتاب بماند تا خشک شود و آنرا از بخار نگاه دارند و سحر کنند
 و قدر از آن با آب ترب یا آب کرفس پیاشانند مفید بود و اگر حصاة
 در مجرای قصب باشد و بیرون نیاید باید شکافت و در حصاة مثانه ادویه قویه
 استعمال کنند و در ریه احتیاج بادویه قویه نباشد مگر در ریه و ریه اگر در
 خون بسته شود علامت آن خس و کرب و بردت اطراف بود و علاج آن
 سنگ چینی و زهره سلخات شادول کنند و جگر خوشگ کرده و پیرایه
 خرگوش و برنج سفید نیز مفید بود و چوب کز و چوب انجیر بوزانند و آب
 آنرا در آفتاب بماند تا خشک شود و اگر کرب و بردت اطراف بود و علاج
 آن گفته شد و اگر سبب خلط رنج باشد که در مجرای بول حادث میشود و علامت

لغوم

تقدیر شادول اطعمه نرینه و ثقل موضع بود و با بول اخلاط خام بیرون آید و
 جلای از اینون و حکم کاسر و حکم کرفس یا نبات شادول کمند یا از اینان و اینون
 و حکم کرفس و ماش بندر و ناخواه هر یک بچندرم بگویند و سه درم از آن شادول
 کنند و ندین قطره مثانه بروی بپاشند و خیر کنند و گاه باشد که عمر بول
 صغیر رقیق باشد که در مجرای بول فرو دآید و علامت آن حوضه مجرای بول و
 بول باشد هیچ آن لعاب ننگوده درم روغن بنفشه بچندرم رسر بر آن نبات
 پیاشانند و از مدرات احترا کنند و غذا بنوشانند و از سفنج در و در آن
 یا حیره از شیر سبوس و نبات و روغن خورند و اگر سبب احتقان بول
 بول حادث شود خوزه شیرین و حکم خوزه و معرفند و ق و سبب بنگر شادول
 کنند و شیره کچک توک و سه حکم و مدرات خیره استعمال کنند و سبب
 آن باشد که بول بپاراده بیرون آید علاج هر مایه ادویه شغال کوارش
 کسیر یا اطراف کسیر شادول کنند و اغذیه و قلا یا که در آن نوابه باشد خورند
 و کند و سعد و خونیان و زیره که گاه و شاه بلوط و حب الاس و شهدانه شادول
 بگویند و مثلاً از آن بر سر غذا کنند و کسیر و حب الاس و شهدانه کجا و بیدانه
 بر یک سه درم و بعد چیدم و بلوط پیر که خب نده چهار درم بگویند و عمل کنند

در مجرای بول

اصطلاح و شرح بول

و متغایا شاول کنند و اگر نرم باشد همچون کاکج مفید بود و از آب سرد احتراز باید کرد
 کسر که در فراش کشیده بوده و خردل حب الرثا و هر یک سه درم و کندر یک درم
 بگویند و عمل بر شش متغایا شاول کنند و از فواکه مخصوص خرزهره و خیار و کدو و جمل
 و خجره و دوس بوزانند و بپزند و دایکاماد و دالک باب فخر بخورند و کندر و بوط
 هر یک ده درم و سعد و خون سیاوشان و قرفه و خولجان و دوج و اس
 هر یک سجدرم بگویند و عمل بر شش و قرص سازند و احیاناً خورند مفید بود
 و با پیس بلغت یونانه و دلاب باشد و آن چنان بود که دایا باشد
 بود چون آب بپاشند باندک زمانه تغییر دفع شود و سبب آن ضعف کلیه
 یا انساج مجاری بود و حرارت او قوی باشد و جذب رطوبات از کبد کند
 و چون کبد ضعیف بود قوت اسک و صمدالش بنو آب زلال جذب کند
 و دفع کند و چون این مرض نرزد کبد ضعیف شود و بدق انجامد عللاً
 سیکا و عدم تب و بول رفیق سفید دام پا حرق بود علاج قرص طیار
 و قرص کافور بارب سیب در آب به و شراب زرنگ و رباس شاول
 کنند و غذا زرنگ و خورده و انار دانه خورند و فطن را بپسند و کلاب
 و آب کاسر طلا کنند و اگر سینه چکشیب در سر که جوش نیده خورند نافع باشد

دکاه

سر و دانه و دانه

دانه پیس

دکاه باشد که با پیس سبب بر دوت کلیه حادث شود علامت آن عدم
 حرارت بود اما تشنگی باشد علاج آن ثقیفه بدن باشد و قهقهه سر نرم و شاد
 شود و پیوس و معاین جاردند بن فطن بر و عطر کرم و عطر البول و عطر باشد میان
 عسر و انسر سال و سبب آن اگر سبب اختلاط بول باشد با خلط عاذه عللاً
 صوت بول و حرقت آن و علل است غلبه مرار بود و سبب که خیار بن باشد
 حکم نورک بانبات شاول کنند یا لعاب بگویند و بهدانه ده درم و در عاذه
 سجدرم با شتر تر از نبات و عرق سبکک بپاشند و غذا بنو باشد ماسفر
 بادام پاکد و و با فروج خورند و منور حکم که دوسه حکم و حکم خیار و حکم هر یک سه درم
 و معربادام بکیرم و صمغ الودک نیز هر یک دو درم از آن با شیره حکم نورک یا
 خیار و کدو شاول کنند و اگر این مرض را سبب ضعف ماسکه باشد عللاً
 او اینست که بول اندک اندک آید و او را حرق و صمغ نباشد علاج آن اهل
 شاول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و با بخور و موز و منور خورند
 و حب الرثا و دود خردل و کندر هر یک سجدرم معجور ده درم و سعد سه درم بگویند و عمل
 بر شش و کبشغال بخورند بول الدم اگر سبب الفتاح حرق بود اندک اندک آید
 و اگر انشقاق حرق بود بغمته بسیار آید و خون صرف تازه بود و سبب ضربه و

نوع الهم

نوع الهم

یا شاد دل اودیة حریفه یا سیمیه نیز حادث شود علاج آن فصد با سبیل کنند
 و قرص کبریا و کلار منور و صمغ عربی هر یک شفا با شراب سبیل شاد کنند
 یا سبکو و صمغ عربی و بارهنگ و تخم ریحان هر یک شفا با بریان کرده بر روغن باد
 چرب کنند و فرد بر بند و غذا اسماق یا بنوماش و مع بادام بریان کرده با روغن
 خورند و از شاد دل اطعمه حریفه و شیرین و ترش اجتناب نمایند و از حمام و از حرکات
 در کوب و ترس و سرریج احتراز کنند و شسته و کثیرا و صمغ عربی و کلار و تخم کورک
 ده درم و شح کادو که هر سوخته بخورم بگویند و باب اسماق بپوشند و قرص سازند
 و شفا شاد دل کنند یا کلنار و لب و کلار منور و کلر قمر هر یک سه درم کبریا
 یک درم و نیم حکم خیار و تخم تورک و کثیرا و شسته هر یک چهار درم بگویند و باب
 لسان الحکیم شاد دل کنند و اگر سبب تا کلر حرقه باشد علامت آن وجع شسته
 بود و بول اندک اندک آید و با آن غتر باشد علاج آن همچون علاج قرصه
 کلیه و مثانه بود و باب شانزدهم در امراض اخضای شاسل و ادرام انشین
 اگر درم حار باشد و مور یا صفرا در علامت آن تب و حرمت لون و
 و سیاه و صفوت قاروره باشد علاج آن فصد با سبیل کنند و جلابا از حار
 و اجاص هر یک ده عدد نبات و برنجین هر یک ده درم شاد دل کنند و غذا

جواب یا بنوماش و مع بادام خورند و آرد جو و عدس با قلا و آب کشیده زرد و باده
 و کافور و طحلب بر درم نهند و خرقه جلابا و سرکه تر بکنند و بدان میزنند و غلین
 طبعیت بمطوح فواکه کنند یا شراب سفید و کپسین و مع خیار چتر هر یک ده مثقال
 و چون مرض منقطع شود با بونه و اکلیله الملک و حکم شسته بگویند و با سفید که حکم مع
 کنند و اگر درم غمیر بود علامت آن سیاض قاروره و سیاض لون درم و در حار
 آن بود جلابا از زرد یا بنه و پنج هر یک و کلنکین با کلنکین شاد دل کنند و طبعیت
 کنند بمطوح که در آن ترید و اینون باشد یا قی کنند طبعیت شسته و پنج
 و تخم خربزه و ترب با قدر رنگ و حل و زیره و آرد با قلا و کند و در روغن زیت با صلبه
 و شسته و اکلیله الملک و آرد با قلا و در روغن با بونه صفرا سازند و اگر درم بود
 بود علامت آن صلابت و کمودت و درم و سیاض قاروره و عدم وجع بود
 علاج آن جلابا از بالنگو و زرد یا بنه و پنج هر یک و کلنکین شاد دل کنند و طبعیت
 طبعیت بمطوح اضمین و حب آن کنند و تخم و شسته و اکلیله الملک و بالنگو
 و باب کرب صفرا سازند و پیه مرغ و بط و مغزاق کاد و در روغن زیت
 با هم بکند از زرد و در آن بالنگو نافع باشد عظم و صغیر غلین کاه باشد که
 بزرگ شود نه بواسطه درم و نفخ بلکه فرجه چنانکه پستان بزرگ شود علاج آن

کنند که در پستان استعمال کنند تا بزرگ نشود مثل کله امرو و سرکه و بهر آنچه
 و غوره هرب و آب کسر و حوده سنگ اسید و سنگ استره و اگر خسته بود
 بر بالاجهد علاج آن مداومت حمام و آب شست استعمال ادرمان و ادریه
 سخنة باشد ورم خصب علامات و علاج آنهم چون علامات و علاج ورم
 باشد و آنچه مخصوص بدو باشد و در ورم حار عدس و کلن رو ورق کله و لوبان
 و در ورم کله صفاد زرد و در ورم بار و با بونه و اکلمد الملک و نام و حمر و
 خونا و در ورم با بونه صفاد زرد و قروح خصب و خصبه آنچه ظری باشد صبر و مر و
 و توتیا و ش و نج و کلن رد مس و اقلیمهای شسته صفاد کنند و در ورم رید و کله دارند
 و آنچه گفته باشد کند و کله و غده و خسته و پوست چوب سر و سوخته و ترا استعمال
 و اگر متا کله شود فلا فیون و ادریه اکله نه منند تا آنچه متعفن بود زاید شود و بعد از آن
 مرهمهای ملحه نه منند و خصبه و خصبه سبب مایه حاره باشد که بدن حواله ببرد
 و بواسطه عرق نیز باشد علاج او امنت که حضور اباب گرم بشوند و سفیده
 تخم مرغ و در ورم کله طلا کنند یا سرکه و کلاب و آب کرفس و مالینا طلا
 و اگر کن نشود ادرمان علیق کنند و ادریه و آب استعمال کنند و بفضله و
 شقیه کنند و اگر خصب اگر سبب بتره باشد که در حمر حادث شود

علامت

علامت آن حرق و عسر خروج بول بود علاج آن فصد با سلیق کنند و شکر
 تورک با نبات پاش منند و شفاف البض و در ورم کله در اعلیه حمر و
 سبب خطر غلیظ باشد که در حمر باشد علامت آن عسر بول باشد و عرق
 نبات و با بول اخلاط غلیظ پرون آید علاج آن شاول مدرات باشد
 اخویان قصب سبب شجر بود که مصلات ادرمان است و عرق آن
 ریاضت بود و شاول اغذیه حیده الکیموس و استعمال لطولات و ادرمان
 که در شنج مستعد است و از پیله و مرغ و مساق کا و دهموم و کثیره و کلاب
 حمر و را تیج و در ورم نه منند موم و در ورم زرد و در آن میمانند صفاد باه اگر
 سبب استرخا رالت باشد علاج آن هر روز جلاب از از یانه و کله شاول
 کنند و غذا نخورند و شیر خشکانه خورند و بحب صبر و ایاره شقیه کنند و در
 قسط و خبر و زینق و در ورم ماله و بقیه سبب استرخا و تخم مسقط بود و هر روز
 شتر از نبات و عرق کله و کلاب و کوبت بره و مرغ و کلبک و نود
 سرخ و سفید شاول کنند و غذا نخورند و بیهود و بریه از گوشت بره و لبط
 خورند و صلوای از قند و شسته شاول نمایند و اگر سبب ضعف بدن باشد
 علامت آن خافت بدن و رقت منبر بود علاج آن شراب سبب و کلاب

دوق کمر و سپید شادول کنند و گوشت بره و مرغ و کبک و تیهو و قلیه کز درم شلغم
و بیاض با توبه شادول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب
ریحان مفید بود و ترک جماع و ریاضت کنند و اگر بسبب قلت منرا باشد
علامت آن نخافت و پیوست بدن و قلت منرا بود علاج آن بر کوبیدن
فریه و نازجید و سکر و قلاباد و صلا و ارزاش سه و منرا بادام و فندق و سن
قسطا و منرا بادام و جور شادول کنند و معجون لبوب و معجون فلاسفه خورند
و این معجون نیز مفید بود و صلا و سقنقر لغناح و خصیه الشعلیه هر یک سه درم
شقاقله عربیه دانه با قلابا هر یک هفت درم کرم کز و کرم شلغم و ترب و طبعون
هر یک بجز درم شلغم بپازده درم کوبیده و عسل لبر شده و دو درم از آن شادول
کنند و اگر بسبب برودت آلات منرا باشد علامت او برودت منرا باشد
در حالت خروج علاج آن کلفند و طبعون و شراب بالکود و بجز درم شلغم و شقاقله عربیه
بر با شادول کنند و غذا بخورند با انیسون و کردیا و ریحان و در آخر خورند
و این معجون شادول کنند و صلا و ان العصاره و کرم خنجر و نو درم شلغم
و سفید هر یک بجز درم شلغم سه درم شقاقله چهار درم منرا کز و کرم کوبیده
و عسل لبر شده و درم تاد و شغال شادول کنند و اگر بسبب حرارت

الز

الک منرا باشد علامت آن سرعت انزال و غلظت منرا بود علاج آن شلغم
کرم کز و کرم شلغم و شراب لیمو و صندل شادول کنند و دودغ شیرین نیز
مفید بود و غذا از رنگ و انار و خوره خورند و اگر بسبب رطوبت آلات
منرا باشد علامت آن رقت منرا و بیاض قاروره باشد علاج آن جلابا
کرم کز و کرم شلغم هر یک سه درم کنگرین و درم شادول کنند و غذا قلابا
متوبه خورند و فلفله و ار فلفله و کرم هر یک سه درم بجز درم کرم کز
و طبعون هر یک چهار درم بخورند و سفید ده درم کنگرین هفت درم کوبیده
و عسل لبر شده و حب الزلم و حب فلفله و کرم شلغم هر یک سه درم کوبیده
و عسل لبر شده و شغال شادول کنند و اگر ضعف ماه بسبب آن باشد
که مدتها ترک کرده باشد ادویه با میوه شادول کنند و غذا امین شود و کز
کرم مرغ و ما بر تازه و قلابا و جوز و پياز و کبک خورند و قصب را بر و خنجر
نار دین بالند یا فلفله و طبعون و حب پد شلغم هر یک بجز درم کرم کز و کرم
پنبه دانه دو درم بوره شغال کوبیده و بار و خنجر تازه هفت درم در کون
لبنه تا بهم آمیخته شود و در قطره و فاصره بالند و نظر درت فذ حیوانات
بهیچ این معطر بود و اگر غوطه ضعیف بود این حقیقه استعمال کنند

بر رگ صلبه قریب میگویند شلغم پاره کرده هر یک سبت درم بخود کنند نم نم
پانزده درم سبت سلق جو چرب هر یک کفر سار و هلیون هر یک سه درم هم
ده عدد و سوزن را بفرود درم بکوبند و در روغن خجور و کجد و شیر تازه هر یک ده درم
بر سر آن کنند و بکار دارند و در ضعف ماه سبب ضعف قلب نیز بود علامت
خفقان و لین نبض و قلت حرارت بدن بود علاج نفوسیت قلب باشد
بشراب حماض و لیمو و صندل و سیب و کلابا و عرق کاذب بان و مغراض
معتدله و اگر سبب ضعف معده باشد یا کبد نفوسیت آن کنند چنانچه گفته شد
و اگر سبب قلت نفخ باشد علامت آن سلامت اعضا و کثرت منی و
قلت نفخ بود علاج آن شادول ادویه با همیه نفافه شکر نخود و شلغم و خرد و پیاز
و انگور و انجیر و جرجر و بن فستق بود و گوشت های بره و بزغاله و گاو و گاو
و اگر سبب حرارت و پیوست مزاج بود علامت سخافت بدن و صفه
لون و قلت مزاج و بطول انزال باشد علاج آن هر روز رطل شیر ماده درم یک
وده درم شکر بپاشند و غذا گوشت بره و بزغاله یا کدو و اسفنج خورند
در روغن بنفشه و کدو در قنطیر و قطران بپزند و یک هفته این چاشنی استعمال کنند
صفت گوشت بز و سر و پاچه بزغاله سبت درم هلیون و سیبوس هر یک ده درم

بکال نمند

بروشند و صاف کنند و در روغن کاه و دوسه مرغ دلط هر یک ده درم بر سر آن کرده
بکار دارند حرمت انزال اگر سبب ضعف ماسکه باشد بواسطه برودت و رطوبت
علامت آن کثرت درفت منی بود و بارادت بیرون آید علاج آن شراب
بالنگو و کلفند شادول کنند و غذا انجور و آب بالکبک و گاو و کجک خورند و
نرخور بازیره و دارچین و اطر فیروز کمر و میخونات هار شادول کنند و در روغن کرس
و زنبق و بابونه و در حنظل و حمال عامه بپزند و اگر سبب حدت منی باشد علامت
آن حدت و لذع منی باشد در حالت خروج علاج آن شیره کرم نوزک
و کچین و شراب حماض و صندل و آب خیار و کدو شادول کنند و از ادویه
حاره اخرا از کنند و در روغن اگر منی با جنتام و غیر آن بسیار دفع شود و سبب
آن بود علامتش خروج منی بسیار بود و دفع ضعیف حمال آن فصد هاتق
کنند و تغذیه اغذیه که مولد دم و منی باشد و شراب خوره و زرنک و سیب
شادول کنند و غذا عدس در سرکه خورند و آب کاه و کشیر و نوزک و
کار و سید و در روغن بنفشه و کدو با هم بپایانند و در قطره میالند و اگر سبب ضعف
علامت آن ضعف و نوال مزاج کلیه بود علاج آن شراب انار و ده مثقال کلایا
و کلار منی هر یک سه درم شادول کنند و غذا خوره و سماق و زرنک خورند

و کله از منردا قیاد طرثیب بگویند و با کلاب بر قطره طلا کنند و سبب دیگر
 و انار ترش شاد کنند و حکم کاهو و سداب و بچکشت هر یک سه درم
 و نیمه دانه و شهندانه و انیسون هر یک دو درم و کلمار و ورق کله هر یک درم
 بگویند و سه درم از آن باب سرد شاد کنند کثرت شهوت و افراط
 شهوت جماع و قدرت بر کثرت جماعت و قلت ضعف از آن سبب
 کثرت منردا متلازمن باشد و این معجزه از آنجمله است که اکثر مردم طلب
 این معجزه باشند اما اگر خواهند که در آن تقلید کنند اولاً فصد باید کرد و پیر
 شیره تخم تورک یا کچنچین و شراب غوره شاد کنند و نفوق فواکه و آب غوره
 نیز مفید بود و غذا سکیناج و لیمو و عدد سر خورند و کاهو و خیار و ماست و روغن
 مصلح مفید بود و قطعه سرب بر موضع کلیه بتن بخامص باشد
 و کاهو و کلاب و صندل بر کلیه طلا کنند و تخم تورک و حکم کاهو و سیاه
 و کشیز و تخم سداب بگویند و باب سداب بر شند و سه درم از آن باب
 ریاس یا آب انار ترش یا دوغ شاد کنند و کاهو باشد که بواسطه شیره
 که در او حبه و حجار منزهات شود یا حله که سبب موده عاره واقع شود و افراطی
 در شهوت باز دید آید علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت

بکلام

و بعد از جماع المرحس کنند علاج شتر تر از خناب و بنو فر شاد کنند
 و غذا بنو ماش و شیر مرغ بادام خورند یا غوره و تلپین طبعیت مطبوع ببلبله یا لیمو
 فواکه یا شتر خشت و بچکشت کنند و سبب کثرت نفق باشد علامت آن
 نفوق و تقدم شاد و تنفحات بود علاج آن شاد و ادویه باشد که کاهو
 شتر سداب و بچکشت و انیسون و غذا زیره یا ج خورند و از بقول و فواکه احتراز
 نمایند غریب آن باشد که در حالت جماع غایب کنند و آن سبب شتر خانی
 و تخمیر ریاخ بود و پیشک نازا حادث شود که شغف عظیم جماع دارند و لذت
 مفوق از آن باید علاج او آنست که پیش از جماعت خود را بر خلل غرض کنند
 و تا غایب کنند جماع متعول نشوند و کلمار و کله از منردا قیاد و دانه مورد و هر
 سه درم و صندل سفید بچدرم و صمغ عربی و کندر هر یک هر درم بگویند و باب
 سبب بر شند و قرص سازند و یک مثقال از آن باب شراب سبب یا به شاد
 کنند و کلمار و راک و اقا قیاد و کله از منردا بگویند و باب مورد بر شند و
 سازند و بر دارند نفق عبارت از آن باشد که بواسطه اشتقاق غشی
 صفای با آب معجربین که از بالا را نشین است حسم نفوق کند و کمین نشین
 فرود آید مادر عانه جمع شود و این جسم نافذ اگر امعا یا ثرب باشد از راه

باد نفق

گویند و این بدیج حادث شود و باز کشن آن بر حمت باشد و با آن
قرقره باشد و شرب را قرقره نبود علاج او آنست که بیشت با حقش
بران بهند باز کرد و یاد آب گرم نشیند و مصطکی و انزروت و کندر و جوز
واقفا و کلنا و دیر و صبر و ابله و حنظل و اسریش و صمغ اکود و کربازخ و غوی
اسمک و حفت بلوط و پوس انار و درق کلر و ماز و شبت مجموع با غصه گویند
و باب مورد و لیسرند و در موضع ضما و کنند و به بند و روز یا بهر روز بکنند
و جوارش کموبه و جوارش کندر شادل کنند و غذا قلا یا متوبله و مطبخ خورند
و در صحنات و بسنیات و بقولات و جماع و دیدن و حرکت خفیه
و استلا اجتناب نمایند رطوبات نامی نازل شده باشد آنرا اوده
و قرده گویند علامت او آنست که انقباض المس و براق و تقیر بود و بزرگ شود
و بول اندک اندک آید و این نوع قطعا مر اجبت کنند علاج او آنست
که اگر آب سپار بود بشکافند تا آب بیرون آید و بعد از موضع شرب را داغ کنند
و اگر کم باشد خاکسرجوب بلوط و خاکسرجوب کرب و سعد و جوز سر و ماز و دویست
انار و صمغ بلوط و آرد جو و با قلا و فلفل و حب الغار و زیره و سرکین و مجموع با بعضی مار و غصه
ضماد زنده جند الغار و فلفل و زهره ارمنه هر یک سه درم سرکین کمبوترده درم و کمبوترده

اش دو درم زفت یک درم شبت سه درم با موم روغن زیت مریم سدر
و بالند و جند پد اسر و کلار منر و زهره مار و غصه زیت بالند و کوارش کمبوترده و کندر
شادل کنند و صلبا با ازینج همک و راز یا نه و انیسون و کلکند سات مندی
و شاه بلوط هر یک سه درم سعد و سندر هر یک درم کرم کز و شلغم هر یک دو درم
کوفته و پنجه با جند ان قد با میزند و سه مثقال شادل کنند و اگر سبک
باشد علامت آن قرقره بود و چون دست بر دهند زود باز کرد و علاج
هر روز صلبا با ازینج کرفس و راز یا نه و انیسون و کلکند سات شادل کنند
و گوشت کبک و کبوتر صحرا و کنجک با زیره و دانه خنجر خورند و جوارش کمبوترده
شادل کنند و این سفوف نیز مفید است صفت بکند تخم سداب
و کند نا و کرد یا در راز یا نه و انیسون هر یک سه درم زهره چهار درم سنجک
بلوبند و سه درم از ان را شادل کنند و حکم سداب و لودنه فروج و مریم
و شیخ و برنج کلف و ترس ضما و زنده و این صمغ و سفید سفه آب گرم و غصه
سوسن مفید به خاک سمیه صلبه بزرگ خاکسرجوب کوفته و پنجه مار و صمدان
با میزند و روغن زیت و قطره و نار دین و شبت و بالونه و خنجر بالند و از انبیا
نفاذ احترار کنند و موضع را بپزند و اگر ماده غلیظ بپزد و غلیظ بپزد

و غلبه کرد و آنرا فرو کرد و کوبید و علاج آن همچون علاج درم صلب باشد
 بهفت درم در امر اصل رحم او را در رحم سبب ضربه یا احتباس طمث با نقاب
 با عسر ولادت یا کثرت جماع حاصل شود علامت درم عسر و ضربان و شکایت
 و سیاه زبان و اختلاط عروق و زبان و وجع قطره و سحرمت و نوار تنفس و عسر بول
 و احتباس بر از بود علاج آن فصد با سلیق و شراب نفثه و خناب و کچین
 شاد کنند و غذا جواب با شراب شمش و بنوماش و منزه بادام خوردند و ناف
 و زمار با راجه و با قلا و عدس و خنجر و نفثه هر یک سه درم و کافور و اکا با کشته
 در و باه تربک طلا کنند و رحم را اگر ممکن باشد بلعاب بگو و بیدانه در و غنم
 نفثه و کد و داب رو باه تربک حقه کنند و با بونه و خنجر و تورک و اکلیل
 در و باه تربک بچون نشد و در آن نشیند و بر عانه و قطر مر بر بند ناماده بخند میرود
 پس اگر اعراض لازمه و وجع استنداد کنند و لید آن باشد که ماده صمغ بنود
 استعمال منفعیات باید کرد و چون میفرود شود سه شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 شاد کنند و رحم را بلعاب بزرگ و عمل حقه کنند و اگر درم صلب بود و
 بود علامت آن نفثه و صلابت عانه بود علاج آن هر روز صلابت با از پنج مومک
 در از یانه و کاد زبان و بالنگو با نبات یا کلفه شاد کنند و بعد از رفع نفثه

مطهر

مطهر فستقون یا حب آن و عانه و قطر را بر و غنم قسط و شبت و بنوم و غنم
 و به بزرگ و به بط و منورق کاد و غنم یا سمن و خیر را به هم بیا میرند و میمالند و
 با سلیقون یا دافلیون در و غنم کله سرخ بکد از اند و در رحم بچون نشد
 رحم اکثر بعد از او را درم عاره حادث شود و با بونه و اکلیل بکلی پاک شده باشد
 علامت آن ضربان و وجع و صلابت بود و با شکت از آن رطوبات
 منتهی آید و علاج آن مثل کله باشد اما سنگین و جع باید کرد یا انکه عام شبت
 و با بونه و اکلیل و خنجر و ورق کرنب و سلق و صلبه و بزرگ بچون نشد
 و در آن نشیند و با پنج و حب الغار و بزرگ و نفثه و حکم کرنب هر یک سه درم
 با بونه و اکلیل و المک و حطر هر یک چهار درم بگویند و بار و غنم بنوم بیا میرند و
 موضع نهند و تلین طبع کنند باین مطهر صفت سنکاک پر ساق و شکر
 بهفت درم حکم حطر حکم کاسر هر یک سه درم نفثه و بنوم و ورق کله هر یک چهار
 خناب ده عدد و سپان مسبت عدد و انچه پانزده عدد و خنجر و زنجیر هر یک
 پانزده درم و در مطهر شود جلا با از خناب ده عدد و انچه ده عدد و سپان
 و خنجر و صبر ده درم و در غنم بادام بخندرم یا شکت منده و شفاف و شکر زان
 و افیون رحم را حقه کنند و قروح رحم علامت آن وجع شد و ضربان

و خود دم بود و باشد که با آن تب و تشنگی باشد علی آن قصد باین
کنند و شراب بنفشه و عنب شادول کنند و غذا بنوشانند و با دانه و اسهال
خورند و پوست انار و پوست سر و دوش باغ و ورق کلمه کوبند و باب مورد بپزند
و استعمال کنند و اگر آنچه از رحم بیرون آید سیاه و منتهن باشد جلا با آب گرم
و عنب و پرسیاوشان و نبات شادول کنند و غذا بنوشانند و بخورد با سر
خورند و شیر جوجهر در دم و در غرغره و غسل هر یک ده درم مرهم با سیفون
با هم بپزند و در دم را بدان حفته کنند یا با آب غسل دارد و جوجهر و عدس
استعمال کنند و اگر آنچه بیرون آید سفید و بماند بود شراب بنفشه و کچکین
کنند و ورق کل سرج و بنفشه هر یک ده درم بکوشند و بنخرد مرهم با سیفون
در آن حل کنند و در دم را حفته کنند و اگر آنچه مستفوع شود شیشه که حکم بود
شراب سیب و به با کلاب شادول کنند و غذا اسماق با انار دانه خورند و دارد
برنج و عدس و پوست انار و کلنا رو که مازج و حفت بلوط و دانه مورد با هم
بپزند و بار و عمل استعمال کنند و اگر ماده از رحم بماند و زیر شراب بنفشه
و شراب حبش با شیره مرهم شادول کنند و اگر به عارضه تقیم ریزد و نفوذ انار دانه
با شراب به شادول کنند و اگر وجع رحم بغایت باشد مرده اسفند با کبر

و دارد

و بار و غم و کرم بفرجه استعمال کنند یا فیون و زعفران و شر و خزان بکار دارند
شفا بهم سبب بهر مفرط باشد که در حالات و ملاوت عادت پاسب
شد و ج طلق باشد و علامت او آنست که در حالت محابقت حشفه بکوشد
ملوث شود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش شادول کنند و غذا بنوشانند و شیر
مغز بادام خورند و به سرج و به بلوط و مغز ق کاه و هر یک چند درم و در غرغره
ده درم زفت و موم هر یک سه درم مرهم سازند و استعمال کنند با زفت و موم
هر یک سه درم مرهم سازند و استعمال کنند با زفت و موم و عسل و عسل و عسل
بکند از زنده و بردارند و با سبب از اخلاط سودا و در حاد است شود و آنرا کچکین
در پابند و از آن را طوطی شیشه در دم آید علی آن بنفشه بدن باشد از سودا
و ندین بر و غرغره و کس و کس و از غرغره کنند و مرده اسفند و قلمبهای
در و غرغره بزرگ و موم مرهم سازند و استعمال کنند و به نشود قطع باید کرد و حکم
عجارت از آنست که زن از جماع سیر نشود و هر چند محابقت کنند شبنم زیاد بود
آن خلط حاره بورغ باشد که بدان موضع ریزد و موجب این حالت شود علی
آن آب انار بن و تمر بنند و نبات شادول کنند و غذا خورده یا با اسماق یا
خورند و جوجهر کاه و بنفشه بود و بنفشه مطبوخ و بنفشه زرد یا به مطبوخ فواکه کنند و حکم

و حکم کار هو و حشیش هر یک بچند گرم و کشنر سه گرم بگویند و سه گرم از آن با آب
انار ترش یا آب سیب و به ترش شادول کنند نفخ را حسب سبب المزاج بدارند
که رحم را حادث شود و غذای که با درسه هضم نتواند کرد و موجب نفخ شود علامت
درم عانه و صلابت و وجع و تند بود علاج آن صلابت را گرم کرفس و از زبانه و انیسون
و کلغنه شادول کنند یا جوارش کمونه متغایا یا سبزه نیم متغال باب نامخواه بخورد
و زیره و پوره و مقدر هر یک سه گرم انجوده عدد بگویند یا شیر بز بر عانه طلا کنند و در
شبست و بابونه بالنه و شبست و برنج بپزد و استین و اکلیله الملک و سرخوش و
سداب بچوش نهند و در آن نشیند است اسهال طمست اگر سبب درم حم باشد
علائش گفته شد اگر سبب قلت دم باشد علامت آن نخافت بدن و صفرت
لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب با فراط بود علاج آن تقویت قلب و معده کنند
بر بوبات و سوختات و اغذیه کثیر غذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر سبب غلظ
دم بود یا خلط غلیظ یا برودت که حیا رخ عروق را سنگ گرداند علامت آن بیاض لون
و بطو و نبض و غلظت قاروره و تقارن دم باشد علاج آن صلابت را گرم کرفس و از زبانه و انیسون
و کلغنه شادول کنند یا پر سیاوشان و مشکطرا منبج هر یک سه گرم و نبات ده گرم
و برنج بپزد و کرفس و کرب و از زبانه و اکلیله الملک و شبست و ابهر و سداب

بکوشند

بچوش نهند و در آن نشیند و سداسه و سبند و فرفند و فاقه و قط و جوز بود و در آب
و فجاج از غر بلغور رس زرد و در آب بچوش نهند چنانچه آب بنیت شود پس در کسب
در کربانف و عانه نهند یا بگویند و با سه گرم طلا کنند و مشکطرا منبج و قط و پونه و اسرار
و صاماد و مر و جعد هر یک سه گرم و حکم کرفس و از زبانه و انیسون هر یک دو گرم بگویند
و مشکطرا منبج در درم زنبق بکند از زنده داد و به را بدان سپاسیند و لصفوف پاره بردارند
و اگر احتباس طمست بواسطه فریب بود که حیا رخ عروق را سنگ گرداند فصد صاف کنند
و استعمال ریاضت و سکنجین و سکنجین شادول کنند و در نجس و عاقر قرحا و
یالبه و جود و جاشیر و اطفال الطیب و کند و در مجمر نهند و در زیر گیرند و عکالت العظم
و جاشیر و مقدر و ثوبه و نخود سیاه بچوش کنند کثرت طمست اگر سبب کثرت دم
و استلا عروق بود علامت آن بیض و استلا بدن باشد و اگر کثرت سبب
طمست صمغ و خفقان و صفرت لون حادث شود پراشت که حیا رخ عروق را سنگ گرداند
الادق که موجب ضعف باشد علاج آن فصد با سبب کنند یا صامان و حبه
زبر پستان نهند و بهر باد و یک متغال قرص که با و یک متغال کلار منبر یا دونه متغال
رب به شادول کنند یا صمغ عربی و بار سنگ و حکم مفهوم هر یک متغال و کلار
هر یک متغال بر درم کرب کسب و فرو برد و غذا اسماق با انار دانه خورند و انار

دکنه دوم الاخوین و کرازیج و مازو در آنک و کاغذ سوخته مت و ی ب نید و با
 مورد و بر شند و بصوف پاره بردارند و از بسبب رقت و حدت دم باشد علامت
 آن سکا و صفوت لون و لهیب و جبر نفس و سرشت خروج آن باشد علامت
 بکشتعال صمغ عرب و بکشتعال کلار منز با شراب سبب شادول کنند ماحض کرها
 و رب به با کلار منز و صمغ عرب به هر یک متغایا با بشیره تخم تورک بریان کرده شادول
 کنند و اگر بسبب انفجاح و اشتقاق و انفجاح حوض باشد علامت آدان بود
 که خون سپار آید و با آن اندک و جبر بود علاج آن قرص کلنار و کلار منز و صمغ عرب
 بریان کرده بارب به شادول کنند و کندر و صبر و انزروت به هر یک سه دوم
 خون سپاوشن و کلار منز و کوبند و باب مورد و بر شند و بردارند و مازو و دو
 کا و کو هر دو پوست میزنند و کاغذ و هسته خرما و شادول و یک مجروح سوخته با کلار منز
 دوم الاخوین و کلار منز ب نید و با سکن انکله بر شند و بردارند و از بسبب
 غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف کند علامت آن کثرت براق
 و قوت عطش و پافض لون و کسل و تهیج رود و جفن بود علاج آن صلبه از برنج
 و بالنگو و از پانه و نبات شادول کنند و غذا بخورند و آب با کبک و تیه و دزیره
 و دار چینی خورند و ثقیفه بحب اباره و حب حالبوس کنند یا سکنی بخورند و بالنگو

در از پانه هر یک سه دوم و سکرده درم کجوش نند و بکشتعال معجون خیار صبر و
 صکرده پاش منند و بعد از آن ثقیفه حالبت که ذکر رفت استعمال کنند
 و سکرده و کلنار و کلار منز به هر یک سه دوم و طین مخموم و زیره کرمانه هر یک نیم درم کجوش
 و باب سقا ب بر شند و بردارند و اگر بسبب غلبه سودا بود که بواسطه فواید
 کثده کرده علامت آن تخافت بدن و خشکی دمان و غلظت و سودا دوم بود علاج
 شراب بالنگو و شراب کا و زبان باب کرم پاش منند یا جلایا از بالنگو
 و کا و زبان و نبات شادول کنند و غذا بخورند و آب با بشیره مغر و دام خورند و بعد از
 نفع اسهال سودا بمطبوخ فتمون و معجون سنجح کنند و به از ثقیفه استعمال کنند
 سیلان رطوبت از جسم این علت اگر بواسطه ضعف قوت غافیه و رحم باشد
 علامت آن صفوت لون و ضعف باشد و آن رطوبت نبوت آید
 علاج آن شراب صندل و لیمو و سبب و به شادول کنند و اگر بسبب فضل
 باشد که در و جمع شود استدلال بلون آن کنند یا کنگه پنه نو بد آن مگو
 کنند و در انصاب نهند تا خشک شود و معلوم شود که کدام غلط غلبه است
 و اگر دم غالب باشد علامت آن حرمت لون مستقر و حرارت و سکا و
 قاروره باشد علاج آن فصد صامن یا با سکنی کنند و قوه صهار حالب شادول

کنند و خورند و جفت بود و ماز و سوخته بگویند و باب مورد آنچه بر دارد که
صفرا غالب بود علامت آن صفوت لون ماسع و شدت نسبی بود
و باشد که آنرا غلظت بود و علاج آن آب انارین با شکر و ریختن جویند و قلعین
طبیعت مطبوخ فواکه یا مطبوخ ببلکه کنند و بعد از آن حباب استعال
کنند و اگر سردا غالب بود علامت آن غلظ و مواد رطوبت بود و علاج آن
جلاب از بالنگو و کاه و زمان و حکم کاه و نبات شاد کنند و غذا نخورند و آب
خسکه آن خورند و ثقیه مطبوخ استیمون و بچون بخاج کنند و بعد از صبح
چهار درم بریان کرده بارب به بخورند و غذا اسماق با کمک و بهم خورند
خون سیاه و ن و ش ریخ مغول که با د و شب یا نه و کلنا و حکم نور
و کلنا منر بگویند و سه درم از آن را با آب سماق با آن لکتر شاد کنند
و قشور کنند و پوست انار و زیره من و سر بگویند و باب مورد به شند و غلظ
و عانه طلا کنند خف و خسر جدر نه که آب بن نشود اگر سبب برود نه باشد
که موجب کثافت فوات عروق رحم باشد و بواسطه آن منر رحم در
نشود و منجد گردد و آنرا استعداد قبول صورت نبات علامت آن قلت
در وقت عدم صیغ دم طمست بود و این ویر ویر آید و لون صاحب سفید

و بقی

و نبض او صلب متغیبات علاج آن هر روز جلاب از از زبانه و بالنگو شاد کنند
و غذا نخورند و آب شیر و حکم آن و بعد از صبح مقیم صبر کنند و بعد از شعله زبانی
در بایق فاروق و شرد و لیس و معجنات و حواریت کرم شاد کنند و علامت
متوجه و اطعمه که در آن نوا بد باشد خورند و در غم زین و قطره نار وین و در غم
بالند و استعمال فرزجات کنند و زهره رخفران و خود و شب یا نه و سماق
و ده درم بگویند و غسل بپایزند و بعد از ظهر بصوفه بردارند و چند روز متوال
و انفعه خورند و زهره ماهر و کرک و شیر و انفعه خورند و سرکین او با عصب بگویند
و با غسل بپایزند و بردارند و بعد از آن استعمال فرزجات کنند که اگر حیات
اتفاق افتد استن کرده و اگر خف سبب سوء المزاج کرم بود که منر را بسوزانند
در رحم را خشک گردانند علامت آن کثافت بدن و صفوت لون و غلظ
و مواد حیض بود و بسیار منر بر زمار علاج آن شیره حکم نورک با سکین نبات
شاد کنند و غذا نخورند و آب زهره باج و کوشت مرغ و زغال خورند و به طب
و مرغاب و مالکیان بگذارند و صمغ البطم در آن حل کنند و بردارند و اگر سبب
مفوط باشد علامت آن بهزال بدن و قلت منر و پوست فرج بود و علاج آن
شراب نخبه و خشکاش ماعوق کلر و سید و سبکو و بارشک شاد کنند و عدو

مرخ در غلغله و مایه تازه خورند و استقام معتدل و نه بن برود و نه بفرساید و کند کنند
 و اگر سبب طبعی باشد که موجب از لاق منزه باشد علامت آن سیلان رطوبت
 رحم بود علاج آن جلابه از بالنگو و رازبانه و کلکند شاول کنند و غذا بخورند
 و نمک بدن کنند و نفوس اسهال و بعد از نمک سعد و کند هر یک یک درم بخورند
 هر روز بده درم از آن رحم را حقیقت کنند و مبعیه بآب و دوح بند و در حوض
 بایند و بار و غبار دین بردارند و سنگ و سدر و حصه الثعلب و زهره حاج و
 فیدر سفید بود و چون جماعت کنند باند که زمانه بر همان بهات باند تا
 در رحم قرار گیرد و چون جدا شود زن را بهیمت رود و زن که بغایت فریب بود
 را کعبه با او جماعت کنند تا استن شود و علامت سر که موله بود آنکه نمک
 و زنج و براق بود و مکس بر آتشند و بوز آن چون بوی طلع و یا سمن بود و علامت
 جدا است که بعد از جماعت منبر برودن نباید و زن در میان ناف و فرج و جگر
 کند و از جماعت متنفذ بود و از جماعت الم باید و از آتش شود و حبش منقطع کرد و حبش
 و کرب و نفوس بدن و صداع و در آن خفقان و تار یک چشم و شهوت فاسد و در
 عارض شود و اگر خواهد که تجزیه کند غسل آتش بده باب باران بخورد و بحدی که
 اگر حادث شود و بعد از شتر بود و بر بردارند اگر طعم و بوز آن از دهان بشنوند استن

باز

نباشد و زن که به پسر استن بود و در او خوبروش ط او پسر بود و دشمن او میزد
 در طرف است نفوس و استن است بزرگ شود کسر اسفاده اگر زن استن
 شود اما آنکه نتواند داشت و سقط شود و آن سبب عوارض خارج بود و مندرجات
 غنیفه و ضربه و سقطه از آن محترز باشد و اگر از اسباب داخل شود اگر رطوبتی
 باشد که ارعای فم رحم کند علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم و بهیج
 و کثرت بزاق علاج آن شراب بالنگو و ماء الاصول و شراب بزور شاول
 کنند و قلابا بر متوبه و بزنج فرغند و با در خورند و بقر عادت کنند و اگر حاجت
 بجهاد ایا را شفته کنند و در آن شک و سنج بیا شاول کنند و زن باد و در رنج
 هر یک درم لؤلؤ که با وجود هر یک سه درم آشنه و سبب هر یک بنیدرم کند
 و بعد از این شفا باشد و شاول کنند و چند پسر بنیدرم و حکم کفرش و رازبانه
 و اینون و ناخواه و صغیر و آنجدان و خولجان هر یک درم بکوبند و شفا از آن
 میخورند و رحم را بغالبه و حل و در غرض منق حقیقت کنند و اگر اسقاط و قرض
 و لو بهضم و نادر از اطعمه نفاصه بود علاج آن جلابه از رازبانه و اینون و حکم کفرش
 و کلکند شاول کنند و ماء الاصول و غذا بخورند و آب با شیر خشک که آنکه کینت
 خورند و زن باد و در رنج و حکمت و چند پسر و ماز و طباشیر هر یک درم بکوبند

ده درم شک دایا بکوبند و با غسل یا منیزند و متغیلا شاد کنند و قطره عانه
 و قیر روغن خیر بر دهنق و ناردین چوب کسسه و شکر و نارچهر خورند اگر اسقاط
 بسبب لاختر بود چنانچه او چتر زاید نماند که غذا از چنین شود علاج آن شادول غذا
 مسنه بود مشرب بر آب و حصیده و دروغ کا و و سگر و ندرین بر دهنق شسته با دام
 کنند و بعد از غذا استعمال مفید بود در اگر بسبب احتباس طبع بود زیرا که
 غذا از چنین میشود و چون محتبس باشد غذا از شود و مسقط شود علاج آن استعمال
 مدرات باشد عسر و لاد است اگر بسبب فریزان و صرع رحم و ضیق مسکت و ضعف
 قوت دافعه بود علاج آن جلابه از شکطرا شیع و پرسیاوشان و نبات شاد
 و شکم و پخت بر دهنق شسته و پیله و مرغ و مغز ق کا و چوب کنند و بالونه و
 و ترنجوش و اکلیله الملک و تمام و درق کرنب و سلق و بزرک بچوشند
 و در آن نشیند و بکند پدتر کنندش و ثوبیر خطم آرند و چون خطم خواهد آمد
 بنزد و دمان بکند تا قوت دهد و چنین بیرون آید و سم الب و اتر و خورند
 کنند و اگر بسبب فریزان باشد و رحم و ناف و اترگاه بر دهنق شسته و پیله و مرغ
 و مغز ق کا و چوب کنند و اگر بسبب هوا سرد و سردی بود که موجب کفایف
 نرم کرده و بحام کرم برند و در آب شستن کنند و اگر بسبب حرارت هوا

بر دهنق شسته و صندلین و کلاب شکم و پخت را با لند و آب انارین و نخلین
 و اگر معنای طبع در دست چوب کرم و یالبد بران راست بند و با آب نه بزیاید
 اگر چهار شغال پوست خنجر بچوشند و پاش منند مفید بود و حبس با شسته
 چنین میت اگر کچه در شکم ببرد یا در شیمه عاید سر کنند تا بیرون آید تا محو بکند
 حامله شود و علامت موت چنین است که حرکت او محسوس نشود و اطراف
 حامله سرد شود و نفس او متواتر بود و عکس است که جلابه از شکطرا شیع و پرسیاوشان
 و ابله برک سه درم و ترمس و فودنه هر یک هر درم نبات ده متغال شادول
 یا قه و جاد شیر و جند پدتر و زهره کا و من و در کوفته بکند رم از آن باب کرم یا
 و خطم آرند بکندش و ثوبیر چنانچه گفته شد و بنزد و دمان بکند و ابله و زراوند
 و ترمس و حرف بکوبند و بر هر کا و لیسر شند و استعمال کنند و شحم حنظل و سداب
 خنک هر یک سه درم و مر کد رم بکوبند و باز زهره یا منیزند و بر ناف و عانه طلا
 یا سر و خنجر و سکنج مت و در بکوبند و حبس سازند و سه درم از آن را فروزند
 و پوست مار و سر کین که بوتر هر کنند و اگر بدین تدبیر با بیرون نیاید دست
 و بیرون آورند و باشد که چنین را باره باره باید کرد و این خطم ناک بود
 احتباس نفاس اگر خون نفاس بسته شود جلابه از شکم کرفس و از یانه و پرسیاوشان

و سگطراشیع و نبات شادول کنند و استعمال فرزند چنانچه در اعتبار
طبیعت و گرفت کنند حب علی بود شب بیدار که از اعتبار طبیعت حادث
شود علامت آن سقوط اشتها و تغییر لون و احساس حرکت در شکم که در اعتبار
ماده بار باج غلیظ و فرق میان آن و حیدر بدان کنند که پیش از وقت حرکت
حبین حرکت محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن بود هر ضم و قرار بود و با استف
لحم نیز مشبه بود و فرق بدان کنند که در سو خلق حبش نفس باشد و علامت
استغنا باشد علاج آن هر روز صلابه از از زیاده و حکم کاهن و حکم کثوت و اینون
و کلفند شادول کنند و معجون کرکم و ترباق اربعه و باء الاصول مداومت نمایند
سوف حکم کرفس ده درم زیره در سرکه خیسیده ده درم نانخواد و در حیدر و اینون
هر یک چهار درم بکنند و با شکر آن قند یا نمیزند و در هر دو درم تاسه درم شادول کنند
و غذای زیره باج و نانخواد با نوا بد خورند اعتبار حساس هم علم بود شب بیدار و حیدر
آن از درم باشد سبب آنکه نمرد و او غیبه خویش جمع شود و کیفیت رو به سحر کرد و در
بخارات منقعه کرد و قلب و دماغ رسد و موجب صرح و شکر شود و فرق
میان او و صرح است که چون اخافت شود از حالتی که بر در واقع شده باشد
خبر دهد و حقد بکلی فاسد نشود و زرد بدن و لعاب از دمان روان شود و حلا

صرح و این علت بدور و نوبت باشد و اکثر زمان غریبه را حادث است بسبب
احتمال طمیت حادث شود و علامت آن صفت لون و اختلاط
حق و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صغر و تفاوت نبض باشد
و علبه احساس سنجار کنند که از عا نه مرتفع شود علاج آن در وقت صدد
دلک قدیم و ستن ساقین و کرفتن منجرین باشد و کلاب برور آورند
و صیحه در گوش او افکنند و شیا، رطبه از دهر رد دارند و چرخه مناسبت منظر لفظ
و کندش و فقه و جاد شیر و چند پسر و سیر و ساز میو بمانند و حیدر و مشک بار و
یا سیمین یا نمیزند و فرج را بدان پالانید و هر روز صلابه با از بالنگو و از زیاده
و حلا و کلفند شادول کنند و غذا آنخواد با بشیر خشک که نه خورند و طبع
بسنایک و سکر نرم دارند و چون نضج ظاهر شود یا باره فیه او ترید و صبر شود
هر یک یک درم حب البزید و غار بقون و اینون هر یک یک درم و شکر حلا و
و مصطی هر یک یک کوفته و حبه با از زیاده بسرشد و حب س از زرد و
و با مار یا و حبه سقمه نامه کنند و بعد از سقمه شکر و لطوس و ماء الاصول شادول
کنند و از بقول و فواکه بارده و اطعمه بارده احتراز نمایند و بوره و زیره بکنند
و عسل آتخته بصوفه بردارند و با بونه و شبت و اکلیله ملک و مرزنجوش و کجا

کنند و خناب و اجاص و نبات جلالت زنده و غذا بنوماش و جو با شیره منور باد
 خورد و بنفشه و خطره و خیار و در و باد و تر یک بکوشند و صافی کنند و بار و خطره
 بنفشه پامیزند و استعمال کنند با سفیده حکم مرغ و در و خطره و جوفیون با هم
 بزنند و بکار دارند با سفیداج بخورم و کند و کند و نیم اقلیمی فضا ده درم
 بپزند و بار و خطره و موم مرهم زنده و استعمال کنند و اگر زخم بود مرهم
 و اقلیمی بنهند و صبر و قروح خسته باشد که در طرف اسعاس تقیم حادث
 شود و از آن صمدید آید و اگر خیره نافذ باشد بنفشه زنده با آنچه در و باد باشد بپزد
 آید و دم الاخوین و سر و شب با ناله و کلن و مرهم چهار درم و صبر و کند و از آن
 مرهم سه درم زنجار بخورم و در و خطره مرهم زنده و بکار دارند و اگر نافذ
 بود قطع باید کرد با بنفشه با دار و سیریز و بعد از آن استعمال مرهمها را بکنند
 معقه به سبب سیریز معطر بود ماکد شش نقی یا بس علاج آن شراب سیریز
 باب کرم با شمشیر و غذا بنوماش با کد و اسفناج خورد و طبع را نرم دارد
 و مرهم شانه و مرهم مقدار استعمال کنند و به خطره و مرغ و زرد سق و بار و خطره
 بنفشه پامیزند و بکار دارند و زرد و حکم مرغ و مقدار زرق و در و خطره زرد و لوی
 خ و کوهان شرهم مرهم زنده و از آب سرد و صمغوات احترا کنند و اگر

بالفان

باشقاق و جع و التهاب باشد اسفنداج رصاص بکدرم و کاهور و کاه با سفید
 حکم مرغ بزنند و طبل کنند و آب رو باه و تر یک و کاهور و تورک و خطره و خیار
 بکشد و با موم و کثیرا در و خطره بنفشه مرهم زنده و بنهند و اگر از آن خون بسیار
 حاب است دم بکار دارند و اسفنداج شرح آمنت که ریج و غایط به اراده بپزد
 و حدوت آن اگر سبب قطع یا همک بود اسیر بود علاج پذیر نباشد و سبب
 عصف بود بواسطه برودت علاج آن صلابه از با لکند و از با ناله و نبات ساول
 کنند و غذا بخورند با شیره شکله خورد و خطره را بر و خطره و زنجار با لکند و
 و درق غار و حکم تراب با سفید و مرهم و پوست انار و جوهر و خطره بکوشند و در
 نشیند و معالجات فالح استعمال کنند و در و معقه اگر معقه سبب است
 شرح پردن آید علامت او آمنت که چون دست بران بپزند باز کرد
 او آمنت که حور سرد و آقا قیاد حجت ملوط و ماز و بکوشند و در و نشیند و
 باب مورد و آن الحمد الله کنند و حور سرد و آقا قیاد و ماز و نشیند کنند
 و صدف بوخته بپزند و بران آتش کنند و غذا اسحاق خورد و از نبات
 و حمام احترا نماید باب نوز و سسم در امراض شست حدیه اگر فخره نشیند
 از موضع خویش پردن آید اگر بخارج مایل شود آنرا حدیه گویند و اگر به داخل باشد

از افس کوشد و اگر چه نرسد باید شود التوا گویند و سبب آن در سرباش که در غصه
فقر حادث شود بواسطه ضعف فقره را از موضع خود زایل کند و علامت آن تب
و وجع شدید و تشنگی و قاروره ناز و نبض عظم بود علاج آن فصد باقی
کنند و جلا با از دبا و تریب و عذاب و ترچین و نبات شاول کنند و غذا کشاکش
خورند و تبیین طبیعت کنند باین مطوح صفت است صفت درم نبض نبض نرم گاهی
بچ همک هر یک سه درم و دبا و تریب بچ درم تریب خواشیده نیم کوزه یک درم خیار
ترچین هر یک پانزده درم و چون وجع سکن شود و درم زایل کرد و در کج مسکن
و در درم ترچین بچ درم بگویند و بر موضع نهند یا مقوره درم باب گرم کنند
و به بطور سرخ و معرق و کاد هر یک سرد درم بکارند و با هم بپایزند و استعمال
و فقرات بر دهنه قطره و نار دین بالند ریاخ افزه همین علت باشد که سبب
غلیظ حادث شود و علامت او آنت که با او تب و تشنگی نباشد و بعد از وجع
شدید تب تب است و علاج آن هر روز جلا با از انیون در از یانه و سح همک
و کلکین شاول کنند و غذا نخورند آب بشیر خشک نیم کوزه و از یانه و در آخر خورند
و تبیین طبیعت مطوح کور بجان کنند یا باین صفت کور بجان تریب هر یک
شش صبر قوطر در حشر البید غار بقون انیون هر یک نیم درم مقدر صفا هر

دانا بگویند و باب کرفس برشند و حب سازند و این جمله یک شربت باشد
ماء الصول پنج از یانه سح همک هر یک سبت درم سح کیر سح کرفس سح
هر یک ده درم سح کرفس از یانه سبت انیون هر یک سبت درم و چهار قطره
بکوشند تا نرسد آب سح صافی کنند و با شل بقوام آرند و بده درم از ان مداد کنند
و سبت درم ترچین و نام دبا و تریب و کلکین الملک و خورج بکوشند و در حمام بپوشند
در دهنه خورج و فقرات بالند با ترچین چهار درم و خشک ده درم کوشند و در دهنه
شیره بران برزند چنانکه آب برود و در دهنه باند و آن روغن شرب میالند و
این مرض سبب ضربه یا سقطه باشد فقره را با زرق بموضع خود برزند و سقط
و کبر و سپرد و تر دگر تب و سینه متدی بگویند و با خدر حرطه کنند و وجع
در و تب که از کثرت بلغم و برودت مزاج باشد علامت آن بیاض
لون و قاروره و نبض بود و علامت غلبه بلغم بود بعد از خواب و امتداد شاول
فواکه و بقول بارده است و او کند و در شرور یا صنت سکن شود و علاج هر روز
جلا با از انیون و سح همک و کلکین شاول کنند و غذا نخورند آب بشیر خشک نیم
خورند و بعد از نفع مطوح کور بجان و حب ان و حب صبر بکنند و فقرات
کنند و از شاول فواکه و امتداد سبت حساب نمایند و در دهنه و خورج و با

در پشت بالند و اجناسا پنجه جوش نادل کنند و اگر وج سبب غلبه و کثرت مجت
بود منع سبب کند استعمال ترنه و حمام معتدل و تدبیر بر دهنه و سبب در کس
کنند اگر سبب امراض کلمه بود علالات و معالجات او گفته شد و گاه باشد که
پشت سبب امتداد عروق بود علالت آن حرمت کون و حرارت و غیر آن
و وج و تشنگی بود علاج آن فصد با سلیق باشد و نادل جلا با از غناب و در با
دنبات با آب انارین با تمرهند و نبات و غذا بنوماش با شیره بادام
و اسفناج خورند و در موضع بارده ساکن باشند با سبب در او جاح
نقرس و مفصل و در اما و اما غلظتی است که عروق و قدوم فراح شود
و بیشتر کمالان و بر پا پر استاد کان را حادث شود علالت آن ظهور
بر سبب باشد و در ساق و قدوم باید علاج آن فصد با سلیق کنند و جلا با از رو با
دنبات و غناب و پنجه و تمرهند و غذا بنوماش و تمر بادام خورند و بعد از
شعله مطبوخ انیسون و حب آن کنند و بعد از شقیه این عروق را فصد کنند
و بر فرق بالند تا بار یک شود و از ار بران پنجه و محکم بندند و از از غناب غلظت
کنند و بار را با غلظت نفوذ نمایند و از الفیدر آن باشد که ساق و قدوم بر
شود و رنگ او متغیر شود و شبیه با فیل باشد و سبب آن ماده شود و او بود

لبن

که ساق و قدوم ریزد علالت آن کمودت کون ساق و حرارت آن
فصد با سلیق کنند و در هفته دو ساقی کنند و طبیب صبیح مطبوخ فستق
و حب آن کنند یا با حب صفه فطر یون با رب یک شحم لخم بر یک دانی
نزد متعال مقلتر امصک هر یک دانی بگویند و باب راز با نه بر شند و حب
و بعد از شعله فصد با بضع را بکنند و بوره و آب راز با نه و از شیل و خاکسرا
باب راز بر ساق طلا کنند و ساق ناز از بر حصا به محکم پنجه و از غناب غلظت
و کثرت شمر و او پنجه با حشر است و باید اگر سبب با ده غلظت ملغم باشد علالت
غلظت ساق باشد با حرارت و کمودت علاج آن جلا با از سحر و در با نه
و کلفه نادل کنند و غذا بخورند با شیره حنکله خورند و بعد از صبح سبب
و حب سوزنجان کنند و فیدر ادمت نمایند و بعد از فی اطافیر صغیر نادل نمایند
و فطر در پنجه و کندر هر یک سه درم فردا نادل و در یک چهار درم بگویند
و با شمر آن فصد با سلیق و در متعال با سه متعال بنجورند و صبر و کندر و افاقیا
و سر و حکم شبت بگویند و سبب که بر شند و با طلا کنند و از از غلظت غلظت
و فواکه بارده احترا از کنند عرق است و جبر بود که از فصد در کانتد کنند
و از جانب و شمر فخذ نادل کنند و تا انکشتان با بر سبب علاج آن

جلایه از انبوس و تخم کرفس و از زبانه و سیج مهک و کلکسین شادول کنند و بعد از آن
 با شیر حنکانه خورند و بعد از پنج دقیقه مصحح سورنجان و حب ان و حب صبر کنند
 و بعد از سه مرتبه برنج خوش و نابونه و ورق عار و اکلمر الملک هر یک ده درم و تخم
 سجدرم بگویند و مقدار درم در آب حل کنند و او ده بدن را برشته و طلاء کنند
 و اکلمر الملک و نابونه و شبت و قطور یون و سیج کرفس و حاث و صغر و حنکانه
 بجوشانند و در آن نشینند و در حمام بر آن بپزند با سیج کرفس و پودنه و عار و حنکانه
 هر یک ده درم و حصاره قنار و حنکانه و حنکانه هر یک سجدرم بپزند و او ده و طلاء
 و حب ارث و هر یک درم بگویند و زفت هر درم بر و حنکانه بپزند و او ده
 بدن را برشته و طلاء کنند و بعد از آن دست نمایند و اگر دوج را بپزند و او ده
 کنند و صفت آن حنکانه سیج حنکانه سنار شبت و نابونه و سیج
 هفت درم و قطور یون و بار یک سده درم پوست سیج کبر سجدرم حنکانه بزرگ
 هر یک چهار درم زیره سده درم خیار چنبر یا نروده درم بپزند و او ده و حنکانه و حنکانه
 زیت بار و غنچه بوسن هر یک ده درم و از معالجه این مرض طول نشود و حقیقت
 و مسهل دینی که بر معده کنند و در وقت دنا ردین و خیر ترند پس کنند و سورنجان
 سجدرم و از زبانه و مغز بادام مقشر هر یک سده درم و خیزان نیم درم سنای کاه ده درم و حنکانه

نثر

نقطه
 شکر محجوج بگویند و سده درم اران را شادول کنند با آب سرد و در آن کبر و
 و از آن شربت و حنکانه سیج بر حق درک نهند و نطفه سفید یک مثقال با شربت کنند
 شادول کنند و اگر منقاد شود و داغ کنند مفصل و نفوس اما مفصلی با
 که مفصلهای دست و پا را حادث شود و نفوس مخصوص این شربت را کعبه
 و سبب این او جاع ضعف مفصل بود و الضباب ماده و موروج و ضربان و
 طمس و انتفاخ عضو بود و شد و دوج مفصل سبب است که جابرا ده شده
 بدن سبب شد حادث شود و دیگر آنکه ماده اوز و تجلید نزد لواط
 صلابت موصوفه و محاورت و اکثر اینها که ماده آن مرکب باشد از صفرا
 و خلط و دیگر لواط آنکه صفرا و خلط فیتق را مستعد انصباب گردانند و
 آن فصد کنند از جانب مخالف و جلایه از جانب در و باده تر یک و حنکانه کاسی
 و نبات شادول کنند و غنچه بپاشد با شیر مغز بادام خورند و اگر تب باشد
 جواب و حنکانه خورند و موضع وجع را بصبند و کلایه و لعاب بنگین
 و آب کشیر و آب کاسر و آب ستان افروز و تورک و پوست خشخاش یا طحلب یا کبر
 طلاء کنند و غنچه کنند بدین مضمون صفرا و سده درم و درم کبر سجدرم و باده
 بنفشه سفید و حنکانه حنکانه حنکانه سده درم کبر سجدرم و باده

هر یک هفت درم سوز خا خنجر با نرزه درم پنجین ده درم و اگر وجع بجانب بود محمد است
 مثل علاج لجاج و خشی شش سیاه و افیون و زعفران که با هو طلا کنند و آب بر فشان
 ریزند و اگر راه صفرا بود علامت آن حرارت ملین و صفوت لون و شدت
 وجع و تشنگی و التهاب و سخت نبض و صفوت قاروره بود علاج آن بکهن
 و آب گرم بکنند و جلابا اگر کم کاسه و منقبه و غناب و نبات شادول
 یا آب انارین با ترهند و نبات و رکنین و تلین طبعی مطبوخ فواکه با
 منقبه با این مطبوخ کنند صفت سنا هفت درم شش بهتره شحم کاسه هر یک
 پنجم درم غناب ده عدد سپان الوری که هر یک یک عدد ترهند و در کهن
 هر یک ده درم خیا خنجر با نرزه درم و استعمال منادات بارده کنند مثل آرد
 و سفیده تخم مرغ در و هر یک و خطر و عدس و منقبه و نیوفرو و پوست خشک باشد
 که تا وجع آشفته آید و احتیاج عظیم بصاد منقبه استعمال کنند و در آن میانه
 نمایند و چون وجع ساکن شود و حرارت ملین بماند بود آرد و جو با قند و خطر و منقبه
 و اکلیله الملک و صندل و صندل زنده و اگر راه بلغم بود علامت آن سیاه لون
 و غلظ قاروره و قلت وجع بود و سخت لکین باید کرد علاج هر روز جلابا بارده
 و پنجه و آب انیسون و تلکین شادول کنند و غذا بخورند و آب با شکر خنجر و خوردند

الکسر

در خنجر و زعفران و بعد از نفع نام تلین طبعی کجب سورجان با شکر
 با این ج کبند صفت صبر سوزکان تر بد و خنجر با دام جرب کرده هر یک
 درم بوزیدان با هر زهره هر یک پنجم درم شحم حنجر و دانه مک هند رود و
 سقوف مصطکا هر یک دانه بکوبند و باب کرس برشند و حب زنده حب شکر
 بید زرد تر بد و خنجر با دام جرب کرده هر یک درم با باره فیه و امثال شحم حنجر
 ناخواه کرم کرس سکنج صفت هر یک دانه شطرح خودل کجب سورج هر یک پنجم درم
 در آب گرم حل کنند و آرد به بکوبند و بدان برشند و حب سازند و این در آب
 و باید در اند اجها فرو برند که ماده رفیق دفع میشود و غلیظ باقی ماند بلکه بند
 تصرف کنند و از فواکه و آب سرد و جماع و امثال شرب احتراز کنند و زراوند
 و حب الغار و جنطیانا هر یک ده درم الش و صبر و زهره هر یک پنجم درم بکوبند
 و صنادل زنده آخر بزرگ مرد در شکم شش هضم سکنج منقش متحرک
 هر یک درم کجب سورج و زعفران هر یک پنجم درم بر و خنجر با دام جرب شده
 بر بخلاف مر که بکوش حاش صغیر فودنه خد قوی بکوش نند و در آن لیسند و خوردند
 و زباق بزرگ شادول کنند و ندین بر و خنجر با دام جرب کنند و اگر ماده سوداوی بود
 علامت آن صلابت و کمبود و قش و جلد و قلت وجع و صلابت

نبض بود علاج آن هر روز صبح با از پنج مهرک و کادو نان و بالنگو در از پانه
 تناول کنند و غذا نخورند با بشیره حبه که نه خورند و بعد از صبح یک سوختن
 با حبس شیطانی با این صفت کنند صفت طبعه سیاه و زرد و صبر و قوت و در از پانه
 هر یک در هر فلفل در از فلفل یک سوختن هر یک بنزدیم شیطانی یک سوختن
 هر یک و اکا بگویند و باک کفش برشند و حبس سازند و این دوسوختن
 تا تملین با این مصلوح کنند صفت سنش هره هر یک بهفت درم طبعه زرد و
 و کادو با هر یک بخورم فلفل و این با رب یک و پنج مهرک و بالنگو کادو نان هر یک
 سوختن فلفل درم طبعه و آله و اسطوخودوس هر یک چهار درم قاریون بنزدیم
 سوختن شیطانی یک سوختن و چون وقت فرو کردن باشد سه درم قاریون
 در خرقه کتان بسته در و اندازند تا دوسوختن برشند پس فرو گیرند و صافی کنند
 و در تخمین و چهار صبر هر یک ده درم ایاره فیفا یک درم در آن حل کرده پاشند
 و عاقر قرحا یک درم و ورق عارده درم و قطره صبر و سر پوره از سر هر یک سه درم و خرف
 چهار درم بگویند و بار و خرماسین طلا کنند در و خنجر کرم و تخمها و سر و میالند و اگر
 ماده این مرض مرکب باشد علامت اودان باشد که از اشیاء بارده فقط
 و از خارده فقط متا در شود و بعضی علامات ماده حاده و بعضی علامات بارده باشد

علاج

در اکثر احوال اخلاط شود و هم عرق و پیمان هر یک در سه باب گفته میشود اول صفا
برم و آن تیر باشد که اول روح را گرم کند و پس از او قلب و شراپین و جمیع اعضا
منبعث شود و آن تب از اسباب یاده مسخه حادث شود مثل ملاکات
و افتاب و شادول اشیا، حاره و الانفعالات بدن و احوال نفسانی و غیره
که این تب یکروز پیش نباشد و باشد که یکروز نباشد و تا هفت روز نیز
گفته اند اما آنچه از حرارت افتاب باشد علامت آن التهاب و تشنگی و
ملس و قش جلد بود علاج او آنست که در مسکن بارده نشیند و چشم بکشد و صندل
و کلاب پیونید و شربت زردی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم با کهن
میست درم با حق کلاب پیونید و آب سرد پیات مندد و غذا کشکاب با سفیناج
خورند و تعلل شغل بجا بود و بخار و کد و اجاص و انار نر کنند و چون تب زایل شود
معتدل روند و تدبیر بر و منقبضه و کد کنند و سپار نشیند و اگر بواسطه
شادول اشیا حاره یا شراب صرف بود علامت آن تشنگی و خشک زبان و
و حرارت موضع کبد و سرخرودی و چشم و حریت بنفش و حریت قاروره بود
علاج آن هر روز جلا از کرم کاسر و عناب و اجاص و نبات پیات مندد
انارین و نبات با شیر و تخم نوک و کنجدین و تلخین طبعی بنفع و فواکه کنند

الان

و شراب خوره در پیاس شادول کنند و اگر بسبب غم مفرط بود علامت آن
حدت و ناربت قاروره و غلبه پیوست و منقبض و زرد در روی و خورشید
علاج آن از اله تخم کنند بهر حید که باشد و شربت زردی و شراب صندل و حاص
پید و کلاب شربت کنند و استعمال مشروبات بارده کنند و اگر بسبب غم بود
علامت آن برآمدن کد و سرخرودی و چشم و عظم بنفش بود و باشد که با آن
نیر باشد علاج آن شربت زردی و شراب صندل و لیمو و آب انارین
و نبات هر یک ده درم که خواهند شادول کنند و غذا انار دانه یا خوره خورند و اگر
اخر از کنند و اگر بسبب غم باشد علامت آن نقد و خفقان و کد و بول
و منقبض و صفت وجه بود علاج آن شربت زردی و شراب بنفشه و خشکاش با حق
کد و سپیات مندد و غذا و کد و اسفنج خورند با شیر مغر با دام در و حش
و کد و در سر مالند و بنفشه و تخم پیونید و اگر بسبب تعب باشد علامت
تقدم سبب پیوست جلد و احش خشکی و منقبض و بنفش و بول رقیق مائی بود
علاج آن شادول مرطبات و استعمال تدبیر و حمام بود و اگر بسبب اسهال
مفرط بود حبس طبعی کنند بوقوف انار دانه و رب بهر چنانچه گفته شده است
و اگر بعد از شراب علاج شربت کنند و نفوس شراب صندل و حاص و پیات

کمر سید و کاذبان و یک مثل مفرح با قوه اگر بسبب حصار قلب و انسداد
 مس م بود که بواسطه قلت استقام یا طلالت خبا را اختلال بآب سرد
 شود و موجب تعفن حرارت و تولد تب بود علامت آن سرخ و اختلال
 بنفش و حرمت قاروره و تشنگی و اضطراب بود علاج آن جلابه ارجم کاسه
 و نیلوفر در کهن و نبات پیاش منند و بعد از قورتب حمام و تعریق مناسب
 و اگر طبیعت مستین باشد بنفوخ فواکه یا مریخ و ان تلمس کنند اگر علامت غلبه
 باشد فصد کنند و اگر تب از تخمه حادث شود قی کنند و طبیعت مریخ یا حخته نرم دارند و بعد از
 شقیقه استقام کنند و معده بر دهنه مصلح و در وعده بالند و اگر بسبب خباب مفرط بود که بوسه
 عدم تجلید شود علامت آن بطوره استلاد اختلاف بنفش و غلظت قاروره بود علاج جلابه
 ارجم کاسه و نیلوفر و نبات تناول کنند و غذا بنوعی مفرط با مغز نادام خورد
 و استقام و تعلیل ماکول و مشرد کنند و اگر بسبب کثرت استقام با جام گرم بود
 شحم نوزک یا آب حصار و د با سکنجبین ده یا ترهند بر نبات خورند و غذا کباب
 با کد و اگر بسبب رگام باشد شراب حناب و بنفش و نیلوفر و نبات صلاب زرد
 و اگر علامات غلبه خون بود فصد کنند و اگر طبیعت محتسب باشد بنفوخ فواکه تلمس کنند
 یا به برنجین باب جرم در صمد و آن تبر باشد که حرارت با عصا یا کعبه و قی

فواکه میوه کباب

کرد و موجب فنا و رطوبت گردد و مرتبه آن سه است زیرا که اگر حرارت خفیه
 بر طوبه نشود که در عروق صغیر موجود است آنرا مرتبه اول گویند و اگر آن رطوبه
 فاعل کند و نبشت بر طوبه نشود که در اعضا بمرله طراست آنرا مرتبه ثانیه گویند
 و اگر این رطوبت را نیز فاعل کند و لاحق رطوبه باشد که التیام اخضا بد آن
 آنرا مرتبه ثالثه گویند و صمد و اکثر بعد از صمد و صمد و صمد و صمد و صمد
 و خط طریب و خط سر لیس حادث شود و در ابتدا اکثر واقع شود و علامت آن تب
 که بنفش ضعیف و باریک و صلب و متواتر شود و حرارت تب لازم باشد
 و کرب نباشد و چون غذا تناول کنند اشتداد نماید و بنفش بر شود و چون آب
 سبی و زکند تحول و نهوکت بدن و تشنگی و جفاف پوست شکم و کردن
 ظا هر شود و رنگ روی و اعضا زایل گردد و سر سبی و در و کردن باریک شود و گوش
 کوچک گردد و در بول و منبر باشد امید بر و نتوان داشت اما در ابتدا علامت
 پذیر باشد و علاج او آنست که درس کن بارده و صمد شمال و کنارها مسکن
 و بر ورق پیه و کد و بنفشه خفشه و خیش بکشند و کلاب و کافور پیش خویش نهند
 تبرید و ترطب کوشند و هر روز شربت از شراب حناب و خیشش و صندل بنفشه
 شحم نوزک یا آب خیار و کد و نبات خورند و غذا جواب با السفنج و کد و قور

نبشت بر اکنده

کوچک و مایمان خرد خورند و سرطان و بزغاله نجاست مفید بود و تندی بر دهن بر دهن
و کدو کنند و از بوقل کاه و کاسر و نوزک و خیار و از فواکه انار عذب و شفتالو و امرو
و اجاص و زردالو و زهره و انکو خورند و سینه و جگر بصندل و کلاب و آبستان
افروز طلا کنند و از خجاق و حواری و نسیان و از انشیا و حاره و جففات احترازا
و سکنند که هر حیل که باشد بخواب روند و بجام معتدل رفتن و با سینه و سینه
و برک پدید آمدن را نشانش مفید بود و اوجیا نامرغ بار و شاد کنند و اگر این
سه مفرط بود شراب خاشاک و شمشیر و آب سبزه و باده و عرق کدو و سبزه
و استحام و تندی بر دهن مکر کنند و اگر سبب اسهال حادث شود حبس طبعی
و رب کنند و این قرص نیز مفید بود و صفت آن کله و منرش و بلوط هر چهار
و ورق کله و منرش صمغ عربی هر یک در سر کبر بادانه مورد هر یک سه درم و درم
خیار و کدو و تخم نوزک بریان کرده هر یک چند درم کافور یک درم نشسته درم و درم
و باب به برشته و شفتالو کنند و باید که مدقوق را از بهار گرم و بهاری
سرد محافظت کنند و تقویت قلب و معده و کبد کنند و بر حمت و عرق کدو
باید کرد و اندوا و از نارخوش و نغمت لذیذ و حکایات بلج و امثال آن
کنند و از خران و حصب و حش و طش کاه دارند و قرص کافور شاد و کس صف

آن طباشیر و ورق کله و مندل سفید رب السوس هر یک سه درم تخم خیارین و کدو و باده
مجموع مفرط کرده هر یک چند درم صمغ عربی سه کثیرا هر یک دو درم تخم نوزک یک درم
کافور چند درم بگویند و بالعاب بگویند و قرص زنده و یک شفتالو بگویند و چون
ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر زمان و شیر خرد بپزند و بدفعات اندک اندک غذا
خورند و اگر گوشت مرغ و کبک و دراج و سب و به و امرو و کاسر و نغمت و در قرص
و انبش کنند و عرق آن بپزند و بر روز نمیت درم از ان و شاد و کس و حطمت
بودن و شمشیر و سوسن و به و امرو و کاسر و نغمت و در قرص زنده و یک شفتالو
که سبب استفراغ بسیار و استعمال مبردات با فراط حادث شود علامت آن
ذبول و تشنگی و جلد بود و التهاب است و استعمال نباشد و طمس سرد بود
علاج آن شستن و در طلب باشد و شربت کافور و زبان و شراب انار عذب و شراب
سبب سرد و اغذیه کثیره غذا مندرج به مرغ و بطور زده تخم مرغ و آبگوشت
بره و بزغاله و علا و شیر و شکر و استعمال حمام معتدل و حنظل و سمنه و شمشیر
معتدل و شمشیر و لادن و یاسمین و سوسن و زکرس و تندی بر دهن بر دهن و شمشیر
و به مرغ باب سوسن و صمغ عربی و آن عبارت از تندی باشد که حرارت

لاحق اخلاط شود و آنرا گرم کند و آن سخونت لغیب و روح متاثر شود پس بر حضا
رسد و این حرارت که لاحق خطا میشود اما از آن منبت که آنرا منغض میکرد و اندک آنرا
بمیکرد و اندک آنرا رخصت گویند و آن از غلیان و سخونت خون حادث شود و آنرا منغض
میکرد و اندک به پسند که نفس او در خارج عروق است یا داخل عروق و از آن حیث
لازمه تولد کند و اف م آن چهار است اگر خون منغض شود مطلقه گویند اگر صفا
بود محترقه گویند اگر بلغم بود ثقیفه و اگر سودا بود رقیق لازم و اگر تعفن در خارج عروق بود
مشترعه و کبد و طحال و ممراره از آن حیثات دایره متولد شود زیرا که چون ماده
در خارج عروق منغض گردد بسبب حرارت تب تجلید گردد و تب زایل گردد و تا آنوقت
که ماده بار جمیع شود و آن ماده اگر صفا بود خالص گویند و اگر بلغم بود بلغم نامیده
و اگر سودا بود رقیق و تعفن در خارج عروق در ادراک بود و آن تب حشریست
این انواع حیثات مفروضه باشد اما حیثات مرکبه ترکیب آن یا از جناس
متبعا و یا با هم چون ترکیب صردق و صرطلط یا از اجناس متقاربه یا با هم
ترکیب صر صفا و در صر بلغم و یا ترکیب آن از انواع حشر واحد بود همچون ترکیب
لازم با خب یا ترکیب آن از اصناف آن نوع واحد بود همچون ترکیب در ربع

دوس

و بیان هر یک گفته شود ان شاء الله و بدانکه عفونت بسبب غذای رومی که جوهر
مستفید یا غذای که مسجید بر مصالح بشود مثل است و خیار یا غذای که آنچه
او حاصل شود مستعد قبول عفونت بود مثل ذی که با عفونت بسبب کثرت درخت
خلط حاصل شود و حی مطبوعه نبی باشد که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود
و آن سه صنف است اول منزله بغیر هر روز که باشد زاید شود بسبب استعدا
دم و رطوبت اولسار بود و عفونت زاید از تخلید باشد و این صنف بدین
اصناف بود و دریم متناقصه و اولست که هر روز براید و نقصان پذیرد
و بسبب آنکه تخلید از تعفن را اندسیم متب و به و اولیک حال بودند زاید
و نه کم بسبب در تعفن و تخلید و باشد که این تب بحرقه و سرسام منتفی شود
و اگر درین تب اثرات سیاه و سبز بر بدن ظاهر شود و لید بد بود و عللاً
حمر مطبوعه حرمت وجه و عین و انتفاح عروق و ضیق نفس و حرمت غلظت
خاروره و سرحت و امتلا برض بود و با این تب شمره نباشد و باشد
طریق خب کند علاج ان از روز اول تا نیم فصد الحار با سلس کنند و
دم بحب فوت و جنباج و اگر چه بدفعات بود و حیات و خف و تعلیق
شد و هر روز جلای از خناب و نیل و فرد کم کاسر و نبات با تمهید و در کمین

و نفوق زرد الوتر مفید و مناسب بود و چون تب مهارفت نفوقیت و تریه
بشراب حماض و لیمو و صندل کنند و مزوره از تره بندی و آگوی کینا و انار دانه و کینا
با فروج خوردند خربالاص تب صفرا در بود که ماده آن در خارج حروق منعقد
باشد و این تب روزی آید و روزی نیاید و زمان او چهار سعت نام دارد و ده
سعت باشد و با این تب فشره و ناقص بود و زمان سرما را و اندک
باشد و باشد که مرکب از خرب باشد و هر روز آید علامت آن تشنگی
بافراط و تشنه مان و اضطراب و فی صفرا در و نفی سریع و قاروره ناز و علا
ان هر روز جلایا از حکم کانسرو نفی و بنیاد و نبات شاد و کنند با آب انار
یا ترنجبین و نبات و غذا جو با تره بندی با الوچه خوردند و طبیب طبعی کنند
در هشتم باد هم صفت سنا و رقی کلر هر یک بچندم نفی و بنیاد و نبات
حکم خیار هر یک سه درم آلو سر سیاه و کینا و سپان هر یک سبت عدد و عبا
ده عدد و ترنجبین و بنیاد هر یک ده مثقال با این حقه استعمال کنند
صفت سنای کا بهفت درم و رقی کلر بچندم نفی و بنیاد و نبات کانسرو هر یک سه درم
غنا بده عدد و سپان اجاص هر یک سبت دانه سبوس و خطره و جو بنیاد و نبات
کفر لبلاب و رقی چغندر هر یک ده سبت خیار چتر و شکر سرخ هر یک ده درم

نفی

نفی ده درم و شراب درو با سکنجین و شراب و بنار با شراب بنیاد و نبات
بعد از اسهال و اسهال صغرا و شراب سبزه و شراب خیار و کدو و شیر و حکم
و حکم کانسرو با شراب حماض و لیمو و صندل و سکنجین شاد و کنند و اگر در طبیب
باشد نفوق فواکه و ترنجبین با قرص طمانیتر نرم و سکنجین بنیاد کنند صفت قرص
دو درم ترنجبین ده درم و بنیم حکم کدو و سکنجین کدو و بنیم کدو و سکنجین کدو
بنیم کدو و سکنجین کدو و بنیم کدو و سکنجین کدو و بنیم کدو و سکنجین کدو
تب شراب خوره و لیمو و سپاس و سکنجین و امثال آن باب سر و حرق
کلر و سبت شاد و کنند و مزوره از زرد رنگ و انار دانه و تره بندی با فروج خوردند
بغیر سب و انرا مواظبه بنیاد و نبات و ماده آن بنیم کدو و سکنجین کدو
شود و این تب هر روز آید و حشر البر باشد خصوص که در حریف و شتاق
شود و از زمان او هشت سعت بود و اکثر آن مجده سعت علامت
ناقص و شدت سرما و کثرت براق و تشنه مان و صفت با سپان
و بنیم و در چشم باشد و زود گرم نشود و تشنه مان و التهاب نباشد علاج آن
هر روز جلایا از حکم کانسرو و سبوس و خطره و جو بنیاد و نبات کانسرو
و کلفند بخورند و غذا جو با کدو دانه و کدو دانه و میانه روزی تر از نبات

213

خاکستر و پودر طلا
که خطه و خند و سر زینبی
آب و خورشید و ماه و گلستان
در این عالم و این دنیا

سار کوشکیں قرۃ
خاکتہ پورہ ارمین
ملک شاف نما بند

از سودای طبعی با اخلاط بوخته حادث شود و این قسم بعد از حمیات خفیه باشد
و شایده کمر ربع بعد از او را در ام طحال حادث شود و این بدترین ربع بود و علاقه
ربع است که ابتدا بنافص کند و کسر اعضا و سرمای قور و چون گرم کند گرمای
آن با فراط نباشد و آنچه از احتراق خون حادث شود علامت آن حرمت
و غلظت بول و تشنگی با فراط و سرمای اندک و عرق بسیار بود و بعد از حمیات
سطیفه و حمیات او را حادث شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامت آن
لهیب و اضطراب و تخریب و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر نبض بود و بعد از حمیات
صفرا و حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامت آن لاین نبض
و غلظت بول بود و دور او در از تر بود و لهیب و اضطراب کمتر و بعد از حمیات
بلغم حادث شود و آنچه از احتراق سودا طبعی بود علامت آن سودا و جلی و صلبا
نبض و کدورت فاروره بود اما علاج این تب اطباء تا چند روز بمعالجه آن
مشغول میشوند و غذا از بزه باج در رشتک و نخود آب مالک و تهر و خوردن
اشربه بکچین روز در ده و کلکند اکتفا نمایند و از غذا غلیظه و سولدا
سودا مشرب و بخان و ما هر شور و برنج اجتناب نمایند و در ابتدا اگر علاقه
غلیظه خون باشد فصد اکبر یا با سلیق سفید بود و اگر خون غلیظه و سیاه باشد

سپاس کردن کنند و الاز و بنیدند و بعد از چهار روز نبض ماده مشغول شود و
روز جلایا از پنج هفت و حکم کاند و کاند زبان و بالنکو و از زیاده و کلکند شاد کنند
و غذا نخوراد و بنوماشن یا شیره شکدانه و فروج فربه خورد و بعد از نبض تمام بلین
طبیعت کنند باین مصلوح صفت سناک هفت درم عسله سیاه و چند درم نفثه
بالنکو و کاند زبان و حکم کاند و از زیاده و کثوث و اطو و خورس و لبخ و بنلو فردا
و بلید هر یک سه درم سوزن طایفر یا نروده درم و درق کلر چهار درم بلید زرد و کاند یا نروده
هر یک هفت درم شاتر و سه درم و اگر نباشد سه درم حکم آن ترید درم و خاب
ده عدد پستان سر عدد در کچین و سوزن یا چند هر یک یا نروده درم و بعد از سه روز
اقتیمون یا حب ان یا سمون بخاج یا شاتر و بالنکو و سناک شاد کنند زیرا
که این ماده بیک سه روز یا نروده اگر از احتراق صفرا باشد جلایا از پنج هفت
و کاند زبان و حکم کاند و اجاص و بر کچین و نبات شاد کنند و بعد از نبض
کنند باین مصلوح صفت ان سناک هفت درم نفثه و بنلو فردا حکم کاند هر یک
چهار درم پوست بلید زرد و چند درم سوزن طایفر یا نروده درم و کچین و خیا چند هر یک
ده درم یا هفت درم بالنکو و کاند زبان هر یک چهار درم کچین شاد کنند و صافی
کنند و سمون بخاج هم شغال در آن حل کرده یا شاتر یا این حب بلع کنند

صفت آن پوست بیدار با سفید اسجوس فستیمون ورق کمر سرخ برک
در سرفه مندر کثیرا هر یک دانه صحت بخندم کثیرا را با آب حل کنند و اوویه با
را بگویند و بدان بپوشند و حسب زنده علاج آنکه از اخراق بلغم باشد جلاد از
بج همک در ازبانه و حکم کاسر و کلقتند شاول کنند و غذا بخورند و آب و شراب خورند
و طبیب طبعیت باین مطبوخ کنند صفت سنایا بیدار با و سیاه و فستیمون برک
همف درم تربد درم رازبانه نیم کاسر نیم کثوث اسجوس فستیمون سفید برک
سه درم بالنگو کا و زبان هر یک چهار درم موزیطا بفرده درم خیار خضر بازده درم
شکر سرخ ده درم در تب ربع طریقه آنست که در روز نوبت اس کنند و هیچ
نخورند یا حمان سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال در روز
راحت کنند و طبیب را محبتش گذارند و اگر محبتش نشود بیشتر شایف شکر سرخ
در کبکین و اجاص و بنفشه و موزیطا بفر تلپین کنند و ماء الجبین با سکه میخ بود و در
پیر با نخود دانه کا سفید بچکه کنند و ورق آن شاول کنند و احیاناً مضر و بطور
در تریاق کثیر بخورند و این همچون نافع بود صفت اسبند و وج هر یک بجز درم فلفل
و صلیب هر یک درم رازبانه سیخه هر یک چهار درم بگویند و بعل بپوشند و
شاول کنند و رعایت حال طحال و کبد بقصر زردنگ و ماء الاصول و سکه میخ

کنند

کنند و بیاید و آنست که این مرض با خطر است و اما آنست از جدام و یا
در برص السود و جرب و صرع و تشنج و سکنه و فالج اینها باشد اما این تب از
میشد چنانچه گویند تا هارده مایه تر باشد حتی ربع لازم نرسود و اوویه
که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و با آن باقص و شربره و عرق
و نبوت ربع اشند و کند و در باقی از زمان فانی بود علاج آن همچون علاج
باشد و در فصد ضرور باشد و استعمال مسخات و اوویه قویه در و کثیر باید کرد و اوویه
لازم باشد حمض سدس و سبع حمض آن باشد که بکر و زاید و سه روز نیاید
سدس آنست که بکر و زاید و چهار روز نیاید و سبع آنست که یک روز آید و پنج روز
نیاید و این بهما از مواد غلیظه منوله شود و شبیه ربع باشد و علاج تطهیف اخلاط
و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم شبت و تربد برک
سه درم و کنگر درم درم و برک و پنج تربد بکوشند و بکدرم ممل و ده درم
عسل در آن حل کرده پیاست مند و بدان فی کنند و باقی علاج آن همچون علاج
ربع باشد صمغ اقیانوس تر باشد که در آن اسس برود و نه عظیم
در باطن و علس کرم باشد و با آن نشکند و لهیب نشاند و ماده این تب بپوشند
بود علاج آن هر روز جلاد از بالنگو در ازبانه و حکم کرفس و کلقتند شاول کنند

و غذا نخورد آب با شیر حله اند خورند و بعد از نصف شقیه کنند باین صفت صبر
 نزدیک سفید هر یک در مرغای قیون نیم درم مقدار آنرا بگویند و باب را زیاده بشنند
 و حب زنده بعد از هر روز فرض در دوشها با سکنجبین روزی سه مرتبه شاد کنند
 و باقی علاج همچون علاج صمغ بود لیکن با بتر باشد که در باطن حرارت باشد
 محسوس شود و ظاهر حرارت نباشد بلکه بروت باشد و با آن نشکاید
 عظیم نیز بود و ماده این تب بلغم مزاج باشد علاج هر روز جلای باز بالکود و بنو فر
 در از زیاده و پنج همک و کلقت شاد کنند و بعد از نصف تلین بطلخه خیار چسبند
 یا باین مصلوح صفت سنا صفت درم سفت چهار درم و درق کلخیز درم کم کاسنی
 سه درم تربید درم الطوخ و سس سه درم عناب و الو سبیه و کسای هر یک ده دانه
 را زیاده بالکود و زبان هر یک ده درم مغز خیار چسبند و در یکس هر یک ده درم بوز
 طایفه درم شکر سرخ چدرم و بعد از شقیه کلقت و انیسون شاد کنند با از با
 و حکم کرفس و انیسون هر یک ده درم بکوشند و با ده درم کلقت شاد کنند
 حبیات هر یک بدانه حبیات هر یک و فنون ترا کب آن بسیار است چنانچه
 ترکیب دایره بالا زمره دایره با دایره و لازم به بال زمره و پیشتر کب حبیات
 صفرا و بلغم بود و بسیار بود که آنرا قانون و ترتیب نباشد و ترکیب باید اخذ بود چنانکه

نیز باشد و نیز دیگر بر سر آید و مبادله باشد چنانکه تب در عصب باید درش را که نزود
 چنانکه با هم آید و با هم زایل شود اما آنچه اورا نامر نهاده اند و قانون معین دارد و نظر است
 و غلبه خیر خالص و ترکیب آن بر چهار گونه باشد زیرا که یا مرکب از غلبه دایره
 لازم باشد یا غلبه دایره بلغم دایره یا محرقة و بلغم دایره و عللا
 آن متمیز باشد از عللات صفرا و بلغم و در این حبیات اعتماد بر هر دو نوبت
 تب نشاید کرد بلکه استدلال با خواص و عللات کنند و فرق میان غلبه
 و غلبه خیر خالص آنست که در نظر الغلب صفرا و بلغم متمیز و مختلط نباشد و نوبت
 آن متفوق بود چنانچه فرق و تمیز میان نوبت هر یک توان کرد و در خیر خالص
 صفرا و بلغم متمیز و مختلط باشد و نوبت آن متفوق بود چنانچه فرق میان نوبت
 هر یک توان کرد و در نوبت صفرا و بلغم سریع باشد و قلع و اضطراب و تشنگی
 سخت باشد و ناقص و نثره اندک و در نوبت بلغم سر را ناقص سخت باشد
 و حرارت و تشنگی کمتر باشد و در غلبه خیر خالص صفرا و بلغم متمیز باشد و نوبت
 میان نوبت هر یک توان کرد و هر روز تب آید و زمان او هر دو روز
 بود و این تب عسر الیر باشد و از معالجه آن طول نباید شد و سه ملا نوبت
 و در غلبه صفرا و بلغم زود متفوق شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تبها اگر

علامت صفرا غالب باشد هر روز جلایا با ارجم کانسرو پنج تمک و نیم در هر یک سه درم
اجاص ده عدد و نبات ده درم شادول کنند و غذا اجوا باند که نخورد و خورد و بعد از پنج
تلیس باین طریق کنند صفرا کایا بیلید زرد بیلید کایا هر یک چهارم نیمه نیمه و در حکم کاسه را
پنج تمک هر یک سه درم اطوخ و در سبغ هر یک چهار درم و نیم و طایفه ده درم اجاص
و الوکیبی و جناب هر یک ده عدد و معر خیا حشر مانزده درم و ریحان ده درم و بعد از
تحریک باین قرص بنفشه صفت آن بنفشه در درم تربید بیلید زرد هر یک سه درم
رب السوس بنیدرم تقوینا شکر بنیدانک مجموع کوفته باب بسببند جلایا از نبات
شادول کنند و اگر علامات غلبه بلغم بود هر روز جلایا از پنج تمک و زازایانه و کلغند
شادول کنند و غذا جو و نخود و خورد پس اگر اضلاع مجذب کبد مایل شود علامات
تقر شرا سیف مبنی بود و در آن وقت اینون و حکم کرفس و مانخواه با جلاب
ضمیم کنند و اگر معقر کبد مایل شود علامت آن تقر معده و قی و حشمان بود پس
مسهلات بلغم تلیسین طبعیت کنند و بعد از تقیه کنجین بر در و ده با کلغند
شادول کنند و قرص و در زیر سفید بود صفت ورق کلره درم سببند درم پنج
تمک سببند درم حکم خیارین و کانسرو هر یک چهار درم بکوبند و باب را از یانه بسببند
و یک مثقال با سکحن شادول کنند و اگر متماد شود و تقرض غافف تحرک کند

دعوتی

و معالجه آنکه در بلغم و ایره و زکرف بکار دارند حبس مختلط چنان باشد که اگر
دو تنه معین نباشد و علامات آن مختلط باشد و درین تهاطیر نیست که عین
و حدس معرفت زکریف خلط و غلبه یا بر دیگر و تعین آن در خارج حدود و ظاهر
آن حاصل کنند و علاج چنان کنند که کاهراست فراج ماده کنند مبهلات لبیه و غفقه
سبکس و تقویت مشغول شوند و ماده که خطر آن پیش باشد اول استفراغ آن
چنانچه در سرکه از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع
مشغول شوند حرج خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر متوقف در بود معالجه
مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند حمض شیه تبر باشد که چون ابتدا
کند خشر حادث شود و این تب بیشتر از ماده بلغم متولد شود و حدود خشر سبب آن
باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون نفهم معده رسد بواسطه شد
حس و مجاورت قلب موجب خشر گردد و علامات او آن باشد که بیشتر اوقات
بدون بلغم آید و تهیج وجه و علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت خشر کلاب
و آب سرد بر درازانند و اطراف بنهند و سکیم برفق بمالند و سکیمس با
گرم بدهند تا بد که فی کند و هر روز صلا با ارجم کاس و دراز یانه و کاد زبان و کله سد
کنند تا تخم کرس سه درم بچوب نند و با سکیمس ده پاست منند و غذا بجا

اسم

که هوای متعفن و امواج روح کند و موجب تعفن رطوبات گردد و از آن
عمر تولد کند و علامات با آتنت که هوا کند رشود و باران کم آید و حیوانات از گیس
مشترق و بد بد و خفاف بگریزد و ضفادع و حشرات بسیار شوند و حشرات از زمین
مشترق و موش و مار بر روی زمین آیند و علامات این آب کرد و از آن
دانش خوشی و هر دمی و سقوط اشنها و حشمان و وجع معده و عظم طحال و غش و غرق
دبر از متعفن بود علاج آن فصد کنند و بر روز شرب زربان و بر هند سکنجبین
و کلاب باب سرد شرب کنند و شراب خوره و زربان و آب سب و صندل
و لیمو و حامض مفید بود و غذا اسماق و از رنگ و انار با فروج خوردند و سحر و جادو
و حملات کنند و اگر رطوبت بدن بسیار بود سکنجبین و نبرید مفید و طبیعت
کنند و استقراح اخلاطی که در بدن بود فرو بنید اما سکنجبین هر جای بهتر از سحر
بود و حصه و جدری بدانکه ماده آله خونت و سبب غلیان احوادث شود و بهرین
اد آتنت که سفید رنگ بود و انبوه نباشد و بدترین آتنت که سیاه و سبز و انبوه باشد
و علامات ظهور جدری در دوش و خا و بدن یعنی بخش اعضا و حرمت عین و اضطراب
و سگی و درد سینه و حلق و تنگی نفس بود و اما وجهه صفرا باشد و او که چک ترا و جدری
و از آن تر نباشد بلکه با پوست زاست باشد و اسلم اد آتنت که سرخ بود و آنچه

شاد و شاد نبات
کز کابین قراخان کجی خاک
اماله شیر کافیه شیر
سفید آب جقد
هم که ده ملا خط
شیرازه از کبین نیک خاک
بیمار

و نیز باشد بنام به بود و علالات آن فرمت علالات جدر علی ان پیش
 پرده آن حصه و ابدا اگر منقصر باشد فصد کنند اما چون ابتدای بروز باشد
 نشاید و تحریک و تبیین طبیعت بناید و هر روز شراب خناب و بنویز با شکر شاد
 کنند و غذا جو ماعده و خناب خورند و حود را گرم دارند و آب سرد نخورند و شکر
 در فراس بریزند تا نام پرده آید و بعد از آن حود را گرم داشتن حیاس بناید
 استنشاق جهت ترویج قلب او باشد و اگر در پرده انداخته و بنویز با شکر و عسل بخورند
 و پاش منند و حود را گرم دارند و بچوب انار و انجیر و چوب زهره کنند چون ابدا
 پرده آید کادوس در فراس بریزند با کیه بزرگ بدوزند و کادوس در آن کنند
 و بر در آن خفشد و بچوب کزبره کنند با چوب کزنجوش منند و با کله رب و عسل
 بریزند و ورق کمرستی کنند و بر عصاره شحم رمان و کشیر بزره و ساق
 در چشم چکانند و در عین اله نظر کنند و اگر سرفه آید شراب شش و نفثه دهند
 و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر لب با شراب صندل بخورند و در حصه طبیعت
 تحریک بناید کرد و در تبیین طبیعت غذا جو با مغز بادام و جادوس بریان کرده شاد
 کنند و قرص کافور با شراب سبب با شراب به استعمال کنند و اگر بهر روز طبیعت
 غالب شود شراب بنویز با ب کرم حل کنند و پاش منند و پشان و بنفشه

در جواب اندازند و پیش از این تصرف کنند و در تبرید و تطهیر و مسموم نمایند
 و اگر سرفه نباشد شراب و سبب و خوره و لیمو و شراب کاه و سفید بود و بنفشه
 چون نفثه حالتی است میان صحت و مرض و تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر
 اصحا و تدبیر مرضی پس باید که تفقد حال ناکه کنند و احوال و احوال که او را حاد
 شود متفحص باشند پس اگر در بعضی او سرعت و در قاروره غلظت و صمغ باشد و صمغ
 و عسل و حشمت نفس و قنطاریط بود و لالت بران کنند که تقیتی از مواد باقی است
 باید که بحسن تدبیر و معالجات که ناکه از آن بکینا مشمول شوند و طبیعت
 خیر و تقوعات تبیین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین منقد بود و چون چهار روز
 بگذرد از زوال تب فروج بدهند و بتدریج عادت بدان کنند و چون
 دوسه روز بگذرد و دوز در که مناسب مزاج باشد با کوشته ها سبک شاد
 کنند و از امتلا و جوع و شادول مسخات احتراز نمایند و چون قوت
 بکمر دستقام مناسب بود و در پرده آمدن حمام محافظت واجب دارند
 تا از هوا سرد رسد و در مسخ قرار گیرند تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج
 و تا نه بسکن روند و از خوارص نفسان و بدنه مانند خم و خضب و فرج مغرور خراز
 کنند و اگر نفهم کما بنفشه نباشد و طبیعت نرم بود معلوم شود که غذا با بخور

تغذیه غذا کنند و تقویت معده بکنند و فربه جلی و جوارش مصطکی و لیمو کنند و غذا
زیره باج با انار دانه و سماق خورند و کوارش مصطکی شاول کنند تا بدن را قوت
حاصل شود و جماع کنند و چون قوت بکنند هر با هر زیان ندارد و بتدریج
و غذا را غلظه تصرف کنند و شافی هوالمه مقاله چهارم در امراض که ظاهرند
حادث شود مشتمل بر هفت باب است باب اول در اورام ورم انتفاخ غلیظی باشد
که بسبب الضباب ماده در اعصاب ظاهر شود و این ماده ما اخلاط اربعه باشد یا
مائمه یا ریح اما در مکره از ماده دم باشد آنرا فلفله گویند و آنجا از صفرا و بجز
صمغ و آنچه مرکب از صفرا و خون بود صمغ فلفله گویند و آنرا که غالب باشد
مقدم دارند اما ورم عمر اگر حلاط عضو باشد رخ گویند و اگر متمیز بود سله دم
سودا و اگر در اعضاء عضو باشد و موم باشد سرطان گویند و اگر موم نباشد خیار
و اگر خارج عضو باشد و اگر ظاهراً هر بود صلاست گویند و اگر ظاهراً نباشد غذا و آنچه
مائمه باشد اگر عالم باشد استسقا رقیق و اگر خالص بود قلیه ماس و آنچه از ریح بود که
محاطه عضو بود و لین باشد مسح گویند و اگر مجتمع و صلب باشد نفخه گویند و با
هر یک گفته می شود ورم فلفله از ماده دم حادث شود علامت آن تند و ضربان
و انتفاخ و تب و تشنگی بود و در مکره ورم سرخ باشد و کمبود مایه بود و علامت

در ابتدا

در ابتدا انقباض کنند از غرق که مناسب بود چنانچه اگر ورم در اعصاب بدن باشد
فصل یکش نبیند و اگر در اسفاق باشد با سیت و شراب سفید و نیلوفر و حب
شاول کنند با آب انارین و نبات با شیر کرم تورک و کهنه غذا جواب
خورند یا بنوماش و مغز با ام و نیمین طبعیت مطبوع فواکه یا بتفویح ان کنند
ورم در معاین بود یعنی مفرغه احضار ریه شکر پس کوش و زیر بغل و این
دور ابتدا بود که ماده هنوز تمام رنجیده باشد استعمال مبردات در ادعای
بکنند مثلاً صندل و کلاب و فوفل و اقاقیا و کدو و ارمنی و آب کشک و کاهو
و بستان افروز و در استعمال رادعات نیز مبالغه نمایند و بعد از چهار روز
که مواد بریزد محلات مشرب با بونه و خمر و رو باه و تربک و حلیه و الکلیه و لملک
با رادعات پیا میزند و چون ماده رنجیده باشد محلات فقط استعمال
و اگر ماده جمع شود محلات با منضجات مشرب ترک و مر در شک و حلیه و آنچه
دیر استعمال کنند و علل است جمع شدن ماده استداد و جمع باشد و چون
نضج یا بد منفعی گردانند با دویه یا با بنیز و علامت نضج سکون وجع باشد و چون
است بر و نهند فرد و در و بعد از آنکه منفعی گردد و ماده بکلی مستغرق شود و مرهمها
مدامه استعمال کنند اما اگر ورم در مفرغه احضار ریه حادث شود و با ورم

بسیار صبر و سفت باشد بعد از فصد و تقیه رجات مشدوم در دهر محلات است
 کنند قطعا استعمال مبررات و ادعای کنند و صنف از فلفله است که آنرا
 شفا فلوس گویند و شفا فلوس است که در مخط شود و تجدد شود و جمع شود و اگر از آن
 جوهر خصوص پیدا شود حضور را بپزند علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر احضار نمابد
 ف و نام نباشد حیات کنند و نیز نام حقیقی فرود برند اما در مسخر شود بعد از آن
 کرسنه با کلاب طلا کنند جمره در مری باشد که ماده آن صفرا و برود و علامت آن
 که مایل به سطح صلب بود و لون آن سرخ روشن بود و براق باشد و چون دست بر او
 برود و چون دست بردارند معادوت کند و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب
 باشد و علاج آن مشدوم علاج فلفله باشد لیکن در و تبرید شیر باید کرد و در فلفله
 در مریخ و او را از دیا نیز گویند از ماده بلغمی حادث شود و آن در سرفید باشد
 و با آن حرارت و الم نباشد و چون اکثر بر دهند فرود و در آن هیچ غایب
 علاج آن هر در صلابه از پنج جهت در از بانه و کلفند شاد کنند و غذا بخورند و آب شیرین کنند
 خورند و بعد از صبح طبیب بپزند کجابه و معجون خیار خنجر و سه ملاط بلغم و بوره از سر و
 و زیت و سرکه بر درم طلا کنند و کف در با در سرکه خنجر بنیده و صفا و زنده با فستقین
 با سرکه طلا کنند و بعد در خرفان و ماز و نیز مفید بود سله و در غلیظ بود که از غلظت

و از خصوص خارج شود و مقدار آن از خود بطریق طبیبی علاج آن سعه بدان کنند کجابه و ابار
 استعمال مریخ و اخیسون و اگر تجدد شود و شکافند بادیه محرقه مثل فلفله و یک بر یک
 بنهند و چون منقرض شود که غلاف دست بصناره برون آرند و هر هر منقرضه بکار
 سرطان در مریخ و در بود علامت او آمنت که در ابتدا اگر یک هر روز که آید برکت
 شود و صلب باشد و اندک حرارت در مریخ و محروس شود و در اودوق سبز و سرخ
 و با سرطان طاهر شود علاج آن در ابتدا فصد کنند و تقیه بدن کنند از سر و
 اخیسون و غایب و این حب نیز مفید بود و صفت اخیسون بکدرم سفاح اخلو
 هر یک در مریخ و نیم سبزه و کبابا هر یک در مریخ و نفعی و این غایب و نیم مریخ و نیم
 و پنجه باب کرفس بپزند و حب سبزند و در اول حدود این درم را دعای
 استعمال کنند و بعد از تقیه محلات مشدوم و خیر با تونیا مغول و مریخ و اخیسون
 بکار دارند و اگر صلب باشد ادر آن اثر کنند طبع از آن قطع کنند و اگر متفح شود و
 شسته و طین مختوم و کمر از سر و ورق کمرست دی گویند و بار و هر کس بر آن نهند یا بکند
 نه و شکافند و بنهند یا سرطان بسوزانند و بار و هر کس استعمال کنند و اگر این درم زنده
 حادث شود در ادر اطمینان سر غایب خنجر و مریخ و مریخ به سلع اما او با کوشش
 انچه باشد و متعدد بود و صلب تر از سلع بود و بیشتر در کردن و بن ران

کاف

شود علاج ان شقیه بدن بود از بلغم و سودا و آفتاب از اغذیه غلیظه کینه دار
محلله استعمال کنند مشرب هم داخل بدن با آرد جوهر مس با بول کبودگان با آرد
جو و با قله هر یک سبب درم و ایرس زفت و شمع و پیه لط هر یک ده درم
ضماد سازند و اگر سجد شود شکافند و بعد از آن ادویه مرهمیه که در آن
ضماد است که سبب هر یک هفت درم قند الحار و درون غار بارز و هر یک
علک بطعم چهار درم بگویند و با بول کبودگان استعمال کنند آخر بیه خوک
در اینج و بول شتر ضامد سازند و نوعی از خنازیر است که شک بر پوست ظاهر
نباشد و این بدترین خنازیر بود و علاج آن قطع باشد اما باید که با
قطع کنند تا حروق و شرابین معطوع نشود و بعد از قطع اگر بقیه ماند فلان
استعمال کنند و بعد از آن ادویه مرهمیه که در آن نافع بود درم صلب آنرا بپزند
خوانند و از ماده کبودان یا بلغم غلیظه حادث شود یا از دهر حار که استعمال مبرور است
بافراط کرده باشند و ماده مسخر شده باشد علامت آن صلابت و عدم جمع
باشد و لون آنهم چون لون بدن باشد اما آنچه از سودا بود لون او همچون لون
اسیر باشد علاج ان شقیه بدن باشد از بلغم و سودا استعمال ادویه محلله مشربیه
و بط و خرس و در باه و مس و ق کاد و مقود است و در خرمابونه و خیر ضامد بر آن

الک

و حکم هر یک ده درم صلبه چند درم انجیر سبب عدد با هم بگویند و بنهند آخر مقلای
جا و بنهند و در باه با هم استعمال کنند غدر انراوشید بگویند و فرق میان ادویه
است که او در میان حضور باشد و انرا غلظه نباشد علاج ان شقیه بدن باشد
از بلغم و سودا و مرهم داخل بدن استعمال کنند و بعضی آنرا بگویند و اسرب بر آن
و اگر کوچک باشد سبب رند تا آنچه در و باشد بیرون آید پس قطعه سرب بر آن
بندند و اگر درین کوشش باشد آنرا فوخیلا گویند و آنرا کجاستر صردی و پیه باطل
کنند و درین درم بود که در حصا عدد مشربیه و در و بعد از آن دران واقع شود
آن از ماده سبب باشد که حضور افاسد کند و رنگ آنرا تغییر دهد و باشد که از آن صید
درم مشربیه شود علامت آن فی و حسیان و خشر و خفان بود و هر چه رنگ او سیاه
و سبز بود قتال باشد و درین درم فصد کنند و تقویت قلب بمنبر شراب و حاض
و لیمو و صندل و سبب و انار ضرر در بر بود و غذا عدس و سرکه خورد و در حوائط خود
درج و برک سپید و غلبه و کلرستان افرد بنهند و در موضع بارده ساکن شوند
و کلر و کافور بپوشند و بر سینه طلا کنند و بر درم سبب طلا کنند اما اگر اموضغ را
حجامت کنند و ماده جذب کنند و بعد از آن باب کرم بشویند مناسب بود
درم رجب بود علامت او است که هیچ چینی بر باد بود و چون کشت برود نهند و در

و در زمان بجا آوردن در محسوس کرد که در روده نیت و اگر بزرگ باشد چون در نیت نیت
 کند علاج آن جلا با آب گرم و سداب در از بانه با کفکند با نبات شاد و کسب و کوه
 با شیره شکانه خورند و توان بدور آن کنند و حجه موصوع نهند به شرط و در غریبه
 و سداب در آن مالند با حکم کرفس و اینگون و ناکواه هر یک ده درم شود
 و صانع کنند و در غریبه بر سر آن کنند و میچون نند تا در غریبه ماند و در
 کنند و سداب و سداب و سداب و سداب بود و در لئون و در لئون بود و در لئون
 و صلب بود و با آن و صلب بود و در آن مواد چسبیده و جمع شده باشد
 و خراج آنت که در روده جمع شده باشد از او درام و با آن حوض است
 باشد علاج آن تلبین طبع کنند و استعراخ خطر که غالب باشد و در
 بر درم نهند تا نفع یابد و بعد از صبح منفرجه کرد و نند و مواد در دیه برون کنند
 مرهمها منند و لکهار دارند و گویند که اگر نخ کوسن با حسل طلاء کنند و در
 بالعب خردل منفرجه کرد و با آب گرم در بشو و بزرگ نیز همچون او درام و بعضی
 بود همچون شراد و درام و بعضی صمغ و درام و بعضی غله و صمغ و بعضی شراب و بعضی
 سودا در بود و بعضی حرب و نالول و در شیره بزرگ باشد و ماده آن در موز
 که با آن رطوبتی فاسده استخمه باشد و از او داءت بهضم و کثرت شاد و کثرت

در آن

رو باه تربک نکند و اگر متفرج شود و منقاد گردد و قرض اندر خون نکند و آن
ماز و کند زنبی با هر یک سه درم قلع سبز در سر زرد آوند و درم بکوبند و بشراب
ببرند و قرض زرد و خشک کنند و بوقت احتیاج بکلیا سبب بند و بکار آید
در هر حید ماز و سر سبز و سنگ زرد و کله زرد و اندک طویل مسد بکوبند و با موم و روغن
و استعمال کنند جیره بنور چندین باشد که بغایت سرخ بود و با آن الم و کوشی
عظیم باشد و ماده آن صفر بود که با دم رقیق است و می باشد عین آن سفید بدن است
و حیدر بوضع نهند با شرط هم نامو او متفرج شود و با آن علاج او همچون علاج غده باشد
نار فاسی بتره چند باشد که حادث شود و زود خشک است شود و با آن حکم و حیرت
باشد و در اندرون آن آب بود و در ابتدا ای ظهور آن خطهای سرخ و طلاهی
مانند زبانه آتش باشد علاج آن خضف و کافور با عاب بکوبند و ماز و قوطل
با سر که بر سفید بود و در خلا و سر و گوشت احتراز نمایند و لطافت آید چند باشد که در اندرون
آن خون با آیه سنگ باشد و آن از غلیان دم حادث شود و عین آن سفید بدن است
کنند و دم را بکین کنند بشراب عذاب و نیلوفرواغذیه بارده مثل عدس و سرکه و
دانا خورند و نقطه را منفرج گردانند تا آنچه در و باشد بیرون آید و مرهم سفید اح و مراد
بنهند و اگر در خشک شود مرهم قطعه را استعمال کنند عرق مدنا بتره باشد که چون حادث

شود موضع شکافه گردد و از آن همچو کما بیرون آید و گاه باشد که با آن حس
حرکت همچو حرکت کرم کند و معبر گویند آن خود کرم باشد و بند کج در آرد و اگر نکند
بکشد و آن بجای بد باشد و بیشتر در ساق و دست عید آید و این مرض در مدینه
و مصر و عراق و طبرستان بسیار باشد و سبب آن فضیلتا بود که در جود جمع شود
و بواسطه حرارت متعقد گردد و طبیعت آنرا به بطریق دفع کند و عین آن قصد با سبب
کنند با صافن و شقیه بدن بطریقی افشیمون و حب فوقا یا کنند و بعد از شقیه شاد
اطراف و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا آنرا الصندل و کافور و صبر طلا کنند
و چون بیرون آید نقطه اسرب بنهند و هر چند در آید شود با سر بمرحمت و احتیاط
کنند تا قطع شود و در انترمان باب کرم در و عمر کس و شقیه و بکوبند و با آب
بیرون آید و خاکسره سه درم مراد است و چند درم با موم در و غریب بنهند و با لند و اگر بکشد
شکافند و آنچه باغ باشد بیرون آرند و بعد از آن مرهم مدله بکار دارند و بعد از شقیه
باشد که در و در و سر حادث شود و در ابتدا بشراب متفرقه باشد و متفرج شود و خشک
شود و اگر صیان را واقع آنچه از و صید آید آنرا شریخ گویند عین آن اگر رس و مراد
مقد صرب سفید قیفال و عرق با فوج مناسب باشد و الا حجت کنند اگر رس
و شقیه بطریقی بلیله و شتره کنند و از گوشت و شتر بنر احتراز نمایند و با دم مد و در

عده آن شعله بدن کنند و از انشیای حاده حریفه احتراز نمایند و هرگاه رنج بطلب کنند
 بآب انزج باشند تا از آن خون بیاید پس مرهم محممه بنهند و بستر آنجا بود که با آن
 حله و بوسه باشد و آن از خوردن و بلغم مالج و اخلاط محرقة حادث شود و بعضی حرکت بود و
 نباید و بعضی نرسد و از آن صمدید آید علاج آن فصد کنند و هر روز جلاء از غصه
 و سپان و نفثه و حکم کاسه و سنج و نهک و نبات و غذا مالش و بخورد و منزه بادام
 و بعد از رفع تمام مطنوخ ببلبله یا صبر و ترید نبات منزه بادام این مطنوخ صفت است
 ش هتره و سینه نفثه و بید فر هر یک سه درم فستقین یک درم الکوی سبزه و کیلی
 بست عده و نبات عده و سپان سر عده و بخت نشد و چون وقت فردا که در آن
 انقباض منصف درم و در حرقة کتان سبزه در آن اندازد تا بجوشد پس صافی کنند
 و سبب درم خیار چنبر در چنبرین پانزده درم بر سر آن کنند و نبات منزه و ش هتره با
 ماء الحبن یا انقباض منصف درم این مرض را مفید بود یا این حب صفت بلبله رود سبزه
 و کباب و حکم ش هتره و صبر قوطر هر یک درم و سقمونیا بریان کرده نیم درم مقطر کنند
 بگویند و آب ش هتره حب سازند و بعد از انقباض حرب را با دویه محفوفه طلا کنند و رای
 کبریت از پنج هر یک چند درم موزج فردا تا هر یک ده درم بگویند و با سرکه طلا کنند
 ازین مقفول غرضه قطه افلیسیا فصد کنند شست در بگویند و بار و هر یک در سرکه طلا کنند

دولای مقفول و کبریت و کندش و غرضه و قطه و حنا و زرد و میوه سبزه بگویند
 و بار و هر یک در است و سرکه طلا کنند و حمام و بعد از آن باید که در آن درم شود
 و کوسن جوش نیده باشند بگویند و بعد از آن صندل و کلاب بالند و اگر
 حث باشد هر روز اسحیام کنند و تند بین برده نفثه و کند کنند و بادام تلخ و
 و سوسنا و سرکه است هر یک سه درم و کنجد چند درم بگویند و بار و هر یک درم و غرضه
 طلا کنند حله و حب سبب نبات حاده و اخلاط مرار لذه حادث شود
 عده آن فصد کنند و نفوخ فواکه یا ترند و در کهن و نبات خورد و در غرضه
 کند و در اعضا بالند و کلاب و غرضه و آب سلق و خیار و در اعضا میالند
 و اگر سبب اخلاط باشد اسهال طبعیت کنند و اگر از انجارات باشد که
 حله متعفن شود علامت آن نهن را که بدن بود و درین نوع اسحیام با
 در آب شور مفید بود و بول کودکان در اندام مالیدن مفید بود و منزه بادام
 و خشک بگویند و با سرکه بالند و شنج را بواسطه ضعف و تولد بلغم مالج
 شود و علاج آن مداومت استحیام و تند بین باشد و انقباض بهوالمه با
 سیم در جراحات و قروح و جرح تفرق اتصال بود که لحم را حاد شود
 و علاج او آنست که آنرا از غبار رود و هر دو در مثل آن نگاه دارند تا بخری

در آن نیتند که مانع التیام باشد و آنرا چنان بنند که بیکدیگر متصل گردد و در آن
 نشود بیایدش فتنه اگر جراحت غایب باشد و زرد دارد و اگر جراحت محسوس باشد
 و دارد و اگر چشم ریزند و زرد است مجلیه و جوفه استعمال کنند مشک کنند و صبر و انزوا
 و زراوند و ایرب و توتیا و اگر در آن و سنج بسیار باشد این ادویه را با حل بهرند
 و استعمال کنند و پخته کنند در آن کنند تا از حرکت پاک شود و نگاه دوز و با مرمیها
 منبتة استعمال کنند مرمی که گوشت بر و باند کنند و آنرا روت ایرب هر یک
 مرد است که درم بگویند و با موم در و حرارت مرمی زنند و زرد خون بسیار
 آنرا زرد زعفران و در بگویند و در آن ریزند و جراحت مرکب است که با او
 و کسر قطع حرق و حصبه و الم و امثال آن باشد عسل و قند با سکنجبین باشد و
 شربت از تره بند را آب انارین یا قنوج فواکه و اگر استخوان کوفته شود و صمغ
 کنند و اگر با درم باشد حوائط آن با کشتیر و در و باه تراب و سرکه طلاء کنند و اگر
 گوشت فاسد شده باشد مرمی رنجار بر و نهند تا پند از جراحت جراحی
 که بر حصبه واقع شود اگر بطول باشد اسلم بود و علاج او آنست که از هوا سرد و آب سرد
 نگاه دارند و آنرا بر و حرارت بمالند و مریضند تا مرمی ریزد و زرد و از حد و در
 اینر شود و بعد از آن فرغیون و زیت و شمع مرمی زنند و بنهند و اگر مرمی شده باشد

نقدی

قلعه بس که درم زاج بخورم و نو بال سرده درم و فنه بخورم و فنه بخورم و فنه بخورم و فنه بخورم
 سرورم با یکدیگر که سخی کنند و سرورم شمع بآن ضم کنند و در یک سکنجبین مرمی
 و استعمال کنند و ادویه بارده قطعاً بکار ندارند و اگر آن جراحت مرمی است و جوفه
 قطع کنند تا باغ متعدد متناظر نشود و بر و حرارت کنند و فواکه و صبر و انزوا
 و مغز ق کادو بالند و اگر بر سر جراحت واقع شود و بنوا حرارت و دماغ رسد و عسل و ایرب
 که صوم زیت بسیار لایند و بر آن نهند و سه روز بگذرانند تا از درم اینر شود و بعد از آن زرد
 استعمال کنند و جراحت حرق و جراحت که بر شریان و درید واقع شود و علایش آنست که فنه
 بس که و کلاب بسیار لایند و در جراحت کنند و اطراف جراحت بمردات فو طلاء کنند
 و باز و بوزانند و بخورم نجیب کنند و لب بند و بر جراحت افشانند با سکنجبین
 که آنرا حبس گویند و بخار اسبابا بنهند و مضبه یا منیرند و شمع خرگوش بدان
 کنند و بر آن نهند و بنهند و فو ج لب جراحت و جراحت متعیه حوائط
 و چیزی که در فرجه آید اگر مشک بود آنرا صید گویند و اگر غلیظ بود آنرا و سنج گویند
 علاج او آنست که اگر و سنج و قی بسیار بود و طبعی طبعی کنند بحسب خلط و قوت
 و حاجت و اگر کثرت غذا و طعمه مرطبه احتراز نمایند و ادویه مجلیه و محقق شد مرا
 و زرد و چوبه و ورق جهک و پوست انار و کلنا رو مریض و زرد مرمی استعمال کنند

و اگر در حد در احضار صلب باشد در در از صبر و در و کند و خون سیادت آن است
 کنند و در هم مرد اسبج بکار دارند و اگر در هر قرصه شک باشد بقیه مرهم بدو
 ناصور قرصه باشد که گفته شود و اندامال بپذیرد و آنرا خور باشد و قعران
 باشد و گوشت آن سخت و سفید باشد و دایما از آن رطوبت روان باشد
 علاج او آنست که عسل که گفته را شراب ترک کنند و بذر در اصفه ببالانند و در
 کنند با بکلاب و خاک سر رز خوب بشویند و اگر سفید بقیه شکافند و گوشتها
 در در از اید کنند با بزمی بدار و در الکال با داغ کنند با جبارم در کثر و قطع و
 و مانند آن که تفرق اتصال بود که عظم را حادث شود علاج آن فصد و تلین
 طبیعت کنند و حضور را محکم بکنند و اگر از این خارج شد اشد بکنند و آب
 گرم بدان ریزند و محصا به لبر که و کلاب ترک کنند و بران بهمند و بپزند و چو
 و دوسه روز بگذرد و درم نباشد مغاث و مورد و کلر و منور و اقا قبا بدان
 طلا کنند و اغذیه نرجه شمر بر سب و پاپه و حکم مرغ خورند و اگر با کسر در باشد
 صندل و آب کشیز و آب کاسر طلا کنند و بپزند و اگر از آن خون آید کند
 و در خون سیادت آن و صبر بگویند و بران فاشند و اگر استخوان باره شده
 باشد و از گوشت جدا باشد بپزدن آرند و اگر متصدد بگوشت باشد نیک

باز جابر نهید و بپزند و معالجات جراحات بجای آرند جمع آنست که مفصل
 از جابر خود بپزدن آید و علالات او آنست که مفصل از بهشت خود بپزد و در
 او را عسل بپزدن و اندک و عسل او آنست که مفصل را بر فوق جابر خود بپزد و بعد از آن
 لکین وجع و از آن درم کنند و آن آنست که مفصل از جابر خود بپزد و اما بپزدن
 نباید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات تواند کرد و این امر است
 که عارض عظم شود به آنکه تفرق اتصال حادث شود علاج همه آنست که حضور
 بر فوق ببالند و اگر از جابر خود رفته باشد با جابر نهید و مورد و معاث و عظم
 و باز رده تخم مرغ طلا کنند یا ورق کز و مورد و مورد و سپید و کلر و کلر و کلر و کلر
 و ماش و صندل و اکلیله و کلک طلا کنند و اگر با آن درم باشد فصد کنند و با
 و معاث و کلنار و اقا قبا و فوفل و بقیه طلا کنند و بران بهمند و بپزند و چو
 اتصال نباشد باشد و معاث و صبر و امثال این طلا کنند و اگر درم باشد
 فصد کنند و بخورم سو میانه باب گرم بخورند یا رونا س و طین و خنوم و کلک
 بخورم بر سر خود و بپزند و بخورند و اگر صبر و نقطه بر سر واقع شود و البته فصد کنند و تلین
 طبیعت کنند و سر که و کلاب در و عظم بر سر مالند با ورق مورد و کلنار و پوسان
 در سر که و کلاب بکوتشند و با آنکه مگ و خود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم

واقع شود و از آن نرف دم حادث کرد و قرض کبر با و قرض کلبا را برب نشاند
و کلبا را در کلبا از من و خون سیاه شدن هر یک در سر بکوبند و بار برب سبب نشاند
و اگر بر عصب واقع شود با بونه و اکید ملک و شبت و خطر کجوت نشاند و آب و لعان
استعمال کنند و اگر بر عصب واقع شود در غم زنتی و نرسین و نار دین بالند
و اگر از آن التواء عصب واقع شود مقدار خطر و مرد در شک با زیت طلا کنند
با و اخیلن نههند و اگر سر را بنا زبانه زده باشد پوست کوسفند بکف الحال کنند
باشند و هنوز کرم باشد بر موضع ضربه نهند با خرقة کتان بکلاب و آب سرد
تر کنند و بر آن نهند و احضار او نیک و لک کنند ثوب شود و فصل اگر بچکان
در حضور رود آنرا بکشتن بر بدن آرند و صبر و انزروت و کند و مرد در آن کنند
و اگر خار را بکینه در احضار رود و سپردن آرد و زرد اند مدح و اش و کند و مرد در آن
کنند و بچخ و ملک العظم و زفت و در اینج عصب با جمجم با عسل طلا کنند و سحر علیه اگر
سبب ملالت چیز فام درشت و کشیدن ریمان و پوست خراشیده شود قصد
با سلیق کنند و خرقة بکلاب بپوشند و بر آن نهند و مرد اسکت و کلبا را بر کلاب
در و کلبا طلا کنند با و عسل کلبا بالند و مورد و کلبا سخی کنند و بر آن نشاند و مرد
مرد اسکت و سفیداج با بر و کلبا و نفثه یا سفید ه تخم مرغ داند کافور بر آن نهند

و اگر بر

و اگر بسبب حرقه حادث در جالین و عانه و اطراف انگشتین سحج حادث شود در و حن
در آن بالند و سفیداج و مرد اسنج و درق سپید و کلبا و نفثه بکوبند و بر آن نشاند
و شراب سببه و حناب شاد کنند و از گوشت و شیر بز احتراز نمایند و حناب
که باشد لبوز و علایق آنست که در حال سفید ه تخم مرغ بر آن ریزند و خرقة کتان بکلاب
ترس زنده و بدان اندازند و عدس کجوت نشاند و ب بدان طلا کنند با کلبا را
با سرکه و کلاب و سفیداج و مرد اسکت با سرکه بالند و اگر بسبب آب کرم در و غم
کرم سوخته شود پیش از آنکه آب کند آب زنبور شود کرده و خاکسرو کلاب سر کنند
و بر آن نهند و اگر آب که سر هم سفیداج با نوره بالند یا سبت جو با سفید ه صبه
و اگر عضو لولابطه بلا در لبوز آب خیار و کدو و یا شیر ه تخم نوزک یا کنگرین شاد کنند
و اغذیه حاصه و کدو و اسفنج خورند و آنموضع را حجامت کنند و بر هم خطر طلا کنند
و اگر بسبب ملالت افتاب لبوز و سر هم خرد و سر هم کافور بالند و احضار سبت
سر می سخی چون بعضو برسد پوست سخت کند و سر هم بید و حرارت درم و
مخص کرداند و موجب تعفن احضار شود پس اگر سر ما برسد و حضور منورم شود احضار آید
و پس کرم کرداند و کجام کرم روند و خود را بغایت کرم دارند و بخود آب بکوبند و تهر
و خشک با سر ه سگدانه و تو با بخورند و اگر منورم کرد با بونه و شبت و کاه کندم دایر

الملک و سوس و شلغم و گرنه و شلغم و سرخوش و زبرک و نجاف و صلبه بچوت نهند
 متورم را در آن نهند و اگر سیاه یا سبز باشد بشیر با عقیق برنند و در آب گرم نهند
 تا خون از آن روان شود و بعد از آن کلار سبز با سرکه و کلاب طلا کنند و بعد از
 شبانه روز بر آب گرم و سرکه بپزند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که نکشته
 بپزند اطراف سلق و گرنه و در هر بچوت نهند و بر آن نهند و بنده تا آنچه متعفن
 شده باشد بپزند و نگاه رو باه ترکیب و درق و خمر و خیار و کوبند و بار و غنچه
 بر آن نهند و بعد از آن به علاج قرصه مشغول شوند انتفاع از سبب بزرگ
 شدن و خاریدن انگشتان از احتقان فضلات و بخارات بود و بطله
 بر دوت هوا و علاج او آنست که کلفند و سکنجین بر دوشادول کنند و بکوبند
 و سلق بچوت نهند و انگشتهای بدن بپوشند و با بونه و الکبیر الملک و شلغم و گرنه
 و عدس و انجیر و شراب بچوت نهند و ضماد سازند و اگر انگشتهای تیره شود بشیر نهند
 تا خون بیاید و عدس در زینت بچوت نهند و طلا کنند و کله تعفن و ف در بوبه
 احتضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانه باشد که مانع آن شود یا بسبب سموم یا در
 رویه که ماده آن سم باشد پس اگر بپزد که رنگ آن عضو متغیر شود و نصارت او را
 میگرد و استبداد تعفن باشد آنرا نفوذ و افاقیه و درق کلار سبز و صندل و سرکه طلا

الطاهر

دفعه و نهند که متعبد آن عضو باشد با حجامت و اگر در ریه علل کنند و اگر سینه
 بود در مواضع بارده سکن شود و خیار و کدو و پدیش خرد نهند و کاه و کاه و خیار
 و کدو و شادول کنند و علامت تعفن آنست که عضو سیاه شود و سر حر کرد و از زمان
 ادویه الحاله استعمال کنند مالمکه کوبند متعفن را بر کرد و پاک شود و انگاه بر هر که کوبند
 بر دیان استعمال کنند و اگر تعفن زیاد شود و زاید شود و داغ کنند و اگر هیچ معالجه نشود
 آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند با جسم در جدام و امراض صلبه
 عمر بد است و سر راست از آنچه حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله و سلم
 فرموده است فرقه الخدم کما تفرغوا لاله و این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن
 از غلبه کثرت و احتراق سودا حادث شود و مزاج و همتا و شکر اعضا را
 متغیر گردانند و باشد کف و آن بجز رسد که اعضا از هم فرود برود و باشد که
 شود و انبساط چون سحکم شود بر آن ممکن نباشد و سبب فاعلی این علت حرارت
 مفرط و سوء المزاج کبد باشد و سبب مادر آن اغذیه بود و او بر بود علامت استبداد
 جذام حرمت لون بدن باشد مخصوص رو را و مایلر سپهر و کمبود و بطن و صنف
 نفس و بجهت صوت و باریک شدن موی و ریختن آن و تن حق و حبس
 و خواها سر مایه و طبر شدن لبها و ظهور غدد در اعضا و ترقیدن ناخن و نود علل

در ابتدا فصد و داجین و کچکس در کس کوش کنند و خون بسیار بپزند کنند
 چنانچه بقیه بقیه را بخورد و هر روز جلای ازین فرو حکم کاند و بالکون هر یک سه درم بانیات
 در کچکس هر یک ده درم شاول کنند و غذا بنوش و نخورد با شیر مغز بادام
 و اسفنج خورند و بعد از صبح نام مطبوخ ببلند و از نیمون یا مطبوخ غار بقون
 یا باره و شحم خنظل نکین کنند و بعد از سه هفته که از شحم بگذرد و اما الحسن یا این سفوف
 بپاش منصف ببلند سیاه و کبابا هر یک بخورم غار بقون سه درم سفاح و فلفل
 و اطو خود رس کبابا هر یک چهار درم یک نفع و سکن لاجور و هر یک درم و نیم بپزند
 و سه درم از آن شتر باشد و بعد از شحم بکشد و با بونه و شنبه
 و اکلیله الملك بکشد و اندام بدان سر شوند و در غر که و شنبه و بادام نیم
 و پیر و دانه و خورش و لاد و مرغ و مغز ق کاند و سر سفید بود و غذا به هر طبعه شکر کنند
 بزغال و مرغ و پاجیه و شیر و ماه تازه خورند و خوار است سه وقت در و غذا بادام نیم
 سفید و مناسب افتد و تریاق فارق و تریاق اربعه اجناس شاد کنند و گوشت
 افروخته که در آن افروخته باشد و سیر بر که جوان و سرخ باشد عظیم سفید
 و از بقول کاه و کاسر و خیار مناسب بود و در مواضع حاره و طبعه سکن زند و اجناس
 و ساکن بارده یا لبه اخر اگر کنند اما این علت چون شکر شود علاج آن مداومت

نقد

فصد و اسهال بود و قی در هفت روز و بدن را بدین ادویه طلاء کنند صفه کبریت
 قطره هر یک ده درم ورق هندو جز العار هر یک سه درم بکوبند و باب و ورق جو طلاء کنند
 آخر باز در سوخته و بونج ببلند سیاه سوخته ببلند و بر کوبند و با سرکه طلاء کنند و طلاء
 بر آن باشد که سه روز از بدن ایشان جدا شود بر سر سفیدی بود که در بدن پیدا شود
 و سبب ضعف قوت میغره و غلبه بلغم و سوء المزاج بار که آن عضو را احاطه کند
 علامت او آن بود که نرم و براق و سفید بود و موئی که بر آن رسته و گوشت
 آن هم سفید بود و آن موضع از دیگر شیره فرو تر باشد و اگر کوزن در آن بزنند کبابا
 خون رطوبت سفید بپزد آید علاج آن هر روز جلای از نیمون و بالکون و حکم
 کرفس و از بانه و کلکین شاول و غذا بخورد آب با تواب بخورند و بعد از صبح
 بلغم کبابا کنند یا با بن حب صف صبر قوطر کشفال تربد یا هر زهرج
 فیض هر یک در سر حقه مفر صحرای هر یک و انیسون و کافور و کاسه حب السدر و هر یک
 بکوبند و باب کرفس بپزد و حب س ازند و بعد از آنکه فرو بردند شکر گرم از سرکه سیاه
 و بعد از شحم اطراف کمر و شتر و اطلس ساد کنند و زرنج و خردل و اش و شکر و لوز
 و کرب و پوست کبر و عاقر قرحا و کندش با سرکه طلاء کنند و وقت و نفع سفید و
 سیاه و سفید و بونج و شحم ترب و لصد الفار و سر سفید بود یا ادویه مفرقه شکر

ز زاج و حسل ملا در و نافه و کمر تریب و سر کین که بر تریب و ماز یون با سر که طلا کنند و کم
سفید سفید آب باز و طلا کنند پس آب زاج و بعد از آن جفت الحید و سر در آب
پوست انار بجوشند و طلا کنند تا رنگ آن زایل شود یا رو بناس و بند خورند
و سر در آب پوست انار بجوشند هر یک در سر و بوره و کبریت و در و خمر هر یک
چهار درم با سر که طلا کنند بهین سفید سفید بود و سبب رطوبت محرکه که طبع آن
دفع کند و بهین رو در زاید شود بخلاف برص و علامت او آنت که سفید
و براق نباشد و با اندام راست نباشد و چون سوزن در و فرو برند خون برآید
و سوزن آن موضع سیاه بود و اکثر نکال آن مدور بود و علاج آن هر روز و طلا از زایا
و بالنگ و کلفند تا دل کنند و بعد از آن صهل اسهال طبع مطبوع تر بد و غایقون کنند
و قی کردن نیز سفید و بعد از سفید ادویه که در برص ذکر رفت طلا کنند و اگر بجزر کرد
کوئت باشد باند و بعد از آن شحم خنجر و قطره یون با یک طلا کنند سفید بود
بهین اسود نشانه سیاه باشد که در بدن ظاهر شود و سبب صفرا و حرکه و این
مقدمه خرام باشد علامت او آنت که چون آنرا باند خنجر بر سر و سوزن از آنجا
شود و رنگ آن مایل به کمرت بود و علاج آن در ابتدا فصد کنند و طبعین طبع
افتمون و حب آن کنند و استحام و در طبعین کنند و پوست خنجر و حمر

و حمرن سیاه و شطرح و زاج و کبریت و زنج طلا کنند کلف نشاند بود که بر روی
افتد و مایل باشد بسیار و آن سبب سودا و حرقت اخلاط بود و علاج آن فصد
با سبت کنند و طبعین طبع مطبوع افتمون و غایقون و حب ایاره و بعد از
شحم خنجر و حمر و قطره بوره و فلفل و بادام تلخ باب معصر طلا کنند یا شحم خنجر
و حمر خنجر در سر کنند سه درم بکوبند و با سر که و با آرد و با قند و عدس و پوست کرم
و شحم سوخته و ایشان بکوبند و باب کرم طلا کنند و اگر کرم شود فلفل و قطره بوره و
بج کوسن هر یک سه درم و کرم تریب سجد رم بکوبند و با سر که طلا کنند و شبی
کنند و روز دیگر باند که در آن بکوسن و پسیا و شحم خنجر باند و با سر که بکوبند
یا زیتون با جفا بکشد و با بادام تلخ بکوبند و با سر که طلا کنند خندان در برص
خیلان خالها باشد و برش فلفل و خرد سیاه که بر رو افند و شحم قطعه سیاه
بود و کاه باشد که بهیچ کلف بهین شود و سبب خال دم محرق باشد که از فوآت
عروق بیرون آید و محتبس شود و سبب برش و شحم دم سودا و سر بود و علاج آن فصد
و اسهال طبعین بود و بعد از سفید ادویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند خال بادویه
زاید شود سوزن در و فرو برند تا خون بیرون آید و رنگ و سر که بکوبند و بعد از آن ادویه
مذکوره طلا کنند با شحم حمر تریب باشد شحم طبعین مجذوم که در و در نظر بر

سبب جنباس بخارات که از دم متصاعد شود علاج آن فصد کنند و اصل علق و تلبین
 طبیعت مطبوع بلبله و تربد و آنرا باب کرم و سبوس بشویند و اگر نرفز باشد بصابلون
 طلا کنند و باب کرم و سبوس بشویند و باب سرد زرد کنند و از مسکن بارده اخرا
 نمایند تا قروح و آبله اثر کر که بر بدن از قرحه و آبله بماند مرد اسنج بر دوش ببرد و در ده
 و آرد خود و بر کج و پنج غدا استخوان بپسید و قطره کم خورزه با آب با طلا کنند تا سودا
 و اسفیداج با سرکه و زهره کا و طلا کنند اما حضرت و سیاه که لب ضربه و سقوط
 شود و بعد از سکون الم و حرارت باقی ماند فصد کنند و بوره از منر با سرکه طلا کنند
 یا باب بوره بشویند و علق البطم طلا کنند و اگر خون از زبر پوست بسته شود با کافور
 بپردن کنند پس بوره طلا کنند اما دشم که غیر و مداد و امثال آن کرده باشند
 و خواهند که زایل شود باب کرم و سبوس و بوره سیاه کنند و علق البطم با سرکه کنند
 و هفت روز کنند پس تاب کرم و دشت و سرکه بشویند و باز همان طلا کنند یا بوره کنند
 و صمغ آلو با سرکه طلا کنند یا سوزن بزنند در آن تا خون از آن بیاید و نک سوده
 بماند و بعد از آن بوره و علق البطم طلا کنند یا سرکه زنگار یا دیک بر دیک بنهند تا
 جروح شود پس بر همه مانند نه بند شنج بپزد و اس اگر پوست میترنج شود و در آن
 پید شود سبب طلکات آفتاب یا استفراخ بسیار از دماغ یا احتل یا آب شور و شبی

علق

علاج آن اغذیه و اشربه بر طبقه شاول کنند و در عظم نفث و کد و شیر زنان در بینی کنند
 و بر سر مالند و نفث و نیلوفر و خشک شش بکوبند و در سر بدان بشویند و لعاب سبوس
 طلا کنند و اگر با آن حرمت و خارش بود و سبب امتلا در دماغ باشد علق و ان نفثه
 دماغ کنند بحب اماره و حب نفثه و امثال آن و بعد از نفثه ادویه مذکوره استعمال
 کنند نفثه سبوس اگر پوست بشوید بغایت خشک شود و از آن خبر می چون سبوس جدا
 شود و سبب آن خطر سودا و بر بود علاج آن هر روز علق با از نفثه و نیلوفر و کافور با
 و پنج همک در ششین شاول کنند و غذا بنوش و نخورد با شیره مغز بادام خورم و بعد
 نفثه اسهال طبیعت کنند باین مطبوع صفت آن بلبله زرد و کافور سیاه هر یک جدا
 سه هفت درم با سفیج تربد و ورق کلر کم کاسر پنج همک هر یک سه درم اسطوخودوس
 چهار درم الوی سیاه و سپیان و جناب هر یک هفت عدد و مغز خیار چتر و در کچین
 پانزده درم و بعد از نفثه ترطب بدن با داجین و کثرت استحمام و ندهن روغن
 نفثه و کد و دسپه مرغ و مغز ق کاد کنند و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا
 احتراز نمایند و در این مرض اسهال نمایند تا بجدام غنی مد با سبوس در اسهال
 که علق موبد دارد و خراز سبوسه باشد که در سر حادث شود سبب سنج را تا که از نو
 بغير با سودا و سر متصاعد شود علاج آن نفثه بدن کنند از اخلاط و بعد از نفثه هر روز

داع ثعلب مو

سرباب خنجر سفید و برک چنبره را در آرد با فله و ورق کبچد و اندک بپوشد و با سر تر باشد
 و بر دهن کلر یا اندک که سر که با لند باز هر کاد و طین قهوه یا با سر که طلا کنند و آب شنبلیله
 که مو بر بر زرد اگر پوست بر ما سر جدا شود از آردا، الحجه کونید و حدوت این بر زرد
 رویه باشد که در نهایت شتر استوار یابد و غذا از زور منع کند و آن ماده اگر در دم
 باشد علامت آن حرمت لون و عظم و حرمت بنفش و غلط قاروره بود علامت
 فصد کنند و شراب جناب و آب انارین تناول کنند و موضع را با آب زرقای
 تر بخرقه درشت با لند یا با خنجر و شیر و خردل بپوشد و با سر که طلا کنند و اگر از بغم
 محرق بود علامت آن علامت غلبه غلبه بود علاج آن شنبلیله
 کنند بک قوایا و مطبوخ تربد و غار بقون و خرقه بخردل و کچین سفید
 بود و موضع را بجنه انحراد پوست فندق سوخته و با خنجر و بادام تلخ و حب البان
 طلا کنند و اگر از ماده سودا در بطنین طبعیت مطبوخ قیتمون و اسطوخودوس کنند
 و موضع را با سر و پیر با لند و کبریت زرد و خردل و زرقون و پنجه و کاسه نیم بزرگ
 سوخته بار و غیر بنشین و نار دین طلا کنند و اگر آن ماده صفا بود علامت آن صفا
 موضع و پوست و نف جلد آن بود و بان تلخ و خنجر و کچین بود علاج آن هر زرد و
 باب سلق و برک پید و سر بپوشد و شنبلیله مطبوخ فواکه کنند با قهوه یا با مطبوخ طبله

و لیس

و استین و بعد از شعله موضع را بخرقه درشت با لند یا سرخ شود و سر بپوشد و با سر که
 طلا کنند یا شنج سوخته و خصوص و جو سوخته و کف دریا بپوشد و بار و غیر بنشین با لند
 و اگر پشه و خرس و کُرک یا بر کرب سید و طلا کنند با سر که در آن موضع با لند
 مو بر بر داند و در آن الحجه را بهین علاج بود و در آن تدبیر بر دهن شنبلیله که در میان بود
 و اگر ریخس مو بر سبب ضیق مسام باشد و دهن استعمال کنند و پوره و زهره کاد
 و عسلک و شنج سوخته با لند یا قصبوم سوخته یا پنجه و استه خرم و دهن شنج سوخته
 بار و غیر بنشین طلا کنند و اگر زهر کاه باشد که بسبب فلت غذا و نقصان بخار
 و خانه مو بر بر زرد چنانچه در نقامت و سبل و دوق علامت آن تقدم اسباب
 محله و نقامت امراض بود علاج آن تناول اغذیه جیده الکیموس کثیر و غذا
 بود و استحمام شستن مو بر بکبر و برک سید و سر و لک و تدبیر بر دهن شنبلیله که در میان
 بود و با دوا مطبوخ و کثافت جلد علامت آن وجودت و غلط شتر بود و مو بر را بقوت
 بر توان کند علاج آن مداومت استحمام و تدبیر بر دهن شنبلیله با دما و با بونه
 کنند و با دما سوخته و پنجه سوخته یا ریت پیا میزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام
 بسبب رطوبت بود علامت آن وقت مو بر و حرمت نشت را بود و چون موی
 بپزند و آنکه قوت کنند جدا شود علاج آن کثرت استحمام بود و دوا که موضع

بخیر چهار دست و بعد از دلتک برنج سفید و شنبلیله و بادام تلخ بسوزانند و باز برهه کاویده
 طلا کنند و از آن غده مرطبه و نیشات اختر از کنند و توانا بدو طلا کنند اگر سبب
 شکل بدن و سفتی مسموم بر زهر که تخم بجزا که ماده نمک متفوق شود علاج آن
 استعمال روغن آمله و مورد و بیلید و مازو باشد با جگر که کثیف گرداند و سبب آنست که موی
 سر را بداند و آن اگر در بر بود علاج پذیر نباشد و اگر در او ان جوان بود سبب و علاج
 آن همچنان باشد که ذکر رفت سفید شدن سبب ضعف حرارت خیز و کثرت بلغم
 و وقت آن بعد از چند سال که بود و اگر پیش از آن سفید شود ثقیله بدن کنند از بلغم و غده
 فی کنند و از آن غده بلغم اختر از نمایند و طلا یا مسنوبه و گوشت بزنی و گلب و تیهو و کبوتر
 و تخم کوشه های شکا و سفید بود و احیاناً اطراف و بیلید و مازو باشد و طلا کنند اما چون
 سفید تمام حاصل شود و خضابات استعمال کنند چنانچه گفته شد و نفس شتر اگر سبب
 پیوست شکافه شود کثرت استحمام مفید بود و بر روغن نعنه و گندول و عاب بنگو و بعد از
 و مورد طلا کنند و اگر با فراط باشد ثقیله بدن از سودا باید کرد و باب هفتم در آنچه
 تعلق بر غلبت مورد دارد و حفظ شتر اگر خواهند که مورد را از شود بوق کج و کد و بشوند و در
 غار بالند و مورد و کله و آمله بگویند و بر مورد بریزند اگر مورد را بشوید و آب و گد باشد یا در بر
 حب القار و حبه انحراد و مغز بادام تلخ بسوزانند و در آن موضع بالند یا غلیظه یا سیه که کثرت

و شنبلیله سوخته بالند و اگر خواهند که مورد بر عانه و بغیر بر نیاید بچون سحفات با نزع باغ
 مورد طلا کنند یا فیون و پنج آب کاهو بالند و اگر خواهند که به استره مورد بر نیاید
 سفید آب نروده و رطلی و زنج و خاکستر از هر یک سبت درم و کله حله درم بگویند
 و باب کرم طلا کنند اما باید که پیش از آنکه طلا کنند و بعد از آن موضع را بر روغن کاهو
 آب نروده درم زنج سه درم شربه جوینک سخی کنند و طلا کنند و بعد از آن باب
 با قلا بشویند و اگر خواهند که مورد مجعد شود مرد اسکند ده درم مازو و آمله هر یک سبت
 بگویند و باب مورد طلا کنند یا صلبه و آمله هر یک سبت درم بگویند و باب مورد بشوند
 و طلا کنند و ورق سر و کز نازج بگویند و باب مورد و بر مورد بالند و اگر خواهند که موی
 باریک شود با ر وجود با قلا و تخم خربزه بشویند و خواهند که مورد سیاه شود و سبب
 خا چغنه مال ب نند و بر روغن چوب کنند و باب کرم سبب بشوند و اگر خواهند که تاخیر بر آید
 و ثب در مورد بالند و با مداد باب مورد بشویند و اگر شفاف و کله با قلا سخی کنند و در
 شربه بر سر آن کنند و در افتاب بنهند و هر روز سه نوبت بمیب نیند تا ده روز بگذرد و بعد
 در مورد بالند و با مداد باب مورد بشویند و اگر سبب درم لادن و سبت درم روغن مورد
 اندازند و شبانه روز بگذرانند پس مالش نرم بکوشند و در مورد بالند و اگر بهار چو زهر
 بود ب نند و بار و غر زنب و مورد بالند و اگر چو زهر و در سر که خب نیند و دوازده روز

سیاه شده مو

ماز و زیت چو شنبه در سپاس و نوب یا غدا قیام و آنگاه هر یک شنبه
مس سوخته پخت جز تر هر یک ده درم بگویند و باب بر شنبه و بالند اگر
چنان ناید که چربست و دستار و کلا هر اچرب کند بفر عادت کنند و بعد از
قی اطراف شاد کنند و سراب در یاد آب ملک و پودنه بشویند یا بر سر و
با سر و دوطوط و جو سرد در آب بچوشتند و سر بدان بشویند و اگر خواهند
که رنگ در سفید و پاکیزه کرده هر باید اسکینش یا شراب سبب بالکلاب شاد
کنند و گوشتها سبک با پاشورند و از اخذ غلیظه و قلیفه احتراز نمایند و اگر
باقلا و نخود و پودنه و جو در مس و مغز بادام تلخ هر یک ده درم کثیرا بچردم بگویند و
بر شنبه و در و میالند یا پنج غدا و حکم خربزه و پخت عدس و اشنان در اندرون
بخار کند و پر در مته و بر بگوید و باب جو طلا کنند اگر خواهند که رنگ زوی
سرخ شود گوشت بره و شیر بز و پیاز و سیر و خرد اشنان آن شاد کنند و استقام
کنند و در آب گرم مالند و اسفیداج رصاص و لک در و بر مالند و در
اگر سبب غلبه فضلات بود همچون برقان علاج آن گفته شد اگر سبب و ترا
طحال یا کبد باشد علامت ضعف این اعضا و در علاج آن تقویت آن عضو
و اگر سبب کثرت شاد و خیر که موجب دلون بود چنانچه اکثر کثرت الکلیان

البرز

و اگر سبب دلون حادث شود و از شاد و ادویه حاده صفت لون و از اینها
بد و اکثر طین همچون متغیر شود علاج او آنست که از اشپاء که موجب آن تغییر است
اجتناب نمایند و صلاح غذا استعمال حمام کنند و ادویه مجذبه مثل کرم خربزه و پس
و آرد با قلا و نخود و پنج غدا و اشنان در و بر مالند اگر سبب کثرت صوم و صام و
دشت کرمانا غلبه حسن الکیموس کثیرا غذا شاد کنند مثل گوشت بره و زغال
و مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ و انکور و انجیر رسیده و اطراف و بلبله بر و
شاد کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند در ایامه البه و ان تغییر را
مغایب و تن عروق است و سبب آن حدت عفونت اخلاط و صواب
برین حرکات مشبهه با اخلاط را همچون حرکت جماع و تا قوعل جنابت و شاد
انجیر که در اخلاصیت بود و در تحریک مواد رو به نظر هر بدن همچون سیر و پیاز
و خردل و صلبه و حلیث و انجدان و جرجر و انجیر به آن باشد و آنست
که پاشند هر روز شتر از ترهند و آب انارین و نبات و کنگرین و حق
کله و سبب و آب سرد و قلیین بدین مصلوح فواکه و با تقویع ان مناسب بود و
ریاضت و تعب افتاب احتراز نمایند و مورد شیب مانع بچوشتند و موضع را
بدان بشویند و صندل و ورق لوس و مرداسنج بگویند و در ان مالند یا سر و

در آب سرد درم بگویند و بزیت بپوشند و متغای از آن خورند و این جفته بکار دارند
 صفت منفی و بنفشه بر یک سه درم صواب ده عدد سپان صفت منفی و بنفشه
 و جویند کوفته هر یک که در منفی صفت منفی درم و اگر چنانچه صفت منفی و بنفشه
 زبان محسوس شود بدانکه زهر بار بود شراب کهنه یا شیر و سداب بپاشند و زهر
 اربعه یا شتر در بطوس متغای بخورند یا فودنه و فلفله و عاقر قرقه و قردمانا و قطره و مر و سداب
 هر یک در منفی چهار درم بگویند و بپوشند و متغای خورند و در آب سرد
 مقدار یک کوزه بکوفند با فله و ابله و برنج کاف و گوشت را بپوشند کرده و بپزند
 و گوشت و تخم شلغم و پریاوشان و خیار و در اجتر و معر و گوشت و آب در آب
 و کله از منزه آنکه زهر ماسعد نه بود همچون زیت و مر و اسنگ و اسفنداج و در خرف
 و مرک موش و در خیار و براده آبله و زنج و دایک و زاج و شب با حیوانات و همچون
 زازار و سحر و در خرف و صندل و زهره افند و بپاشند و با هر سرد و گوشت و معر
 یا بنفشه و در خرف و درون سبب و البان و ثوغات و ماز و یون و قهوه و سداب
 و خور زهره و خرف و پوست نرنگ و تر بن زرد و سیاه و غار یقون سیاه و افیون و پنخ
 جو زمانه و گوشت و کله و کدش و منوکره کوفته معر بنفشه و زیت و بنفشه و سداب
 قاندر باشد و از شراب آن در و شکم و امعاء و السهال دم و ثقلان حادث شود

عنه

معیار او است که تخم شبت و ترب بکوشند و با آنکه بپزند و غسل بپاشند
 و قی کنند مکرر و اگر با آن سحج باشد نفوذ طبع بار و عطر و شیر داغ کرده بخورند یا
 زیت ناکشته قاندر باشد و لیکن در و شکم آورد و علاج آن قی کردن و شرب آب
 کهنه باشد و اگر زیت و گوشت کسر کرده باشند موجب شنج و اختلاط عروق و جمع شدن
 بود و بر آنست که یک بار با سبب و سر را میزدند و بر میزدند و در خرم کرم چکانند
 و بکشدش عطره آرد و اگر بدینها پیرون نیاید میلی از رصاص در گوشت کنند و میگردانند
 تا بدان متعلق شود و پیرون آید و کوه و شکم و مرک و سداب و اعراض اینچون
 اعراض زیت معصود بود و علاج شبت همان بود و در سنج از شراب آن قویج و خمر
 بول و ثقل زبانه و معده و امعاء و درم بدن حادث شود علاج آن تخم کرفس
 و شبت هر یک درم بکوشند و بپزند و بپوشند و در آن حل کنند و با
 و مکرر قی کنند و جوارش سفوف مسهد و فلافلی و شکر باران و پنجه بر روده بپاشند
 که باشد بخورند غدا اسفنداج چوب با گوشت بزغال خورند و علامت آن آبله
 طبعی و در آب بول باشد اما جبین نوع از سبب کج باشد و از شراب آن خنق
 و کوچ حادث شود اما اصل و لعاب بکشد و بپزند و شادول کنند و اگر طبعی شبت
 سفوف یا بنفشه درم با بکشد درم بپاشند معر اسفنداج از شراب آن فواف و حال

دالم معده خشکی دهد و تند مراق و استرخا را عصاره جاد شود و زبان سفید
 گردد و بول سیاه شود و با سرخ کرد و علاج آن تطبیق شیب فی کمسده و ایا تمیز
 ما، العسل شادول کنند تا حکم کفش و آب یون و راز با نه بکوشند و بیات منند
 با لجه پاره بخورند و شراب سبب ترش بر آن است منند و اگر مفید نباشد حبه
 رنج را از خوردن آن بچیدن شکم و قروح امعاء حادث شود بوره از خوردن آن
 وجع معده خشکی دهد و سر بول و اسهال دم و خناق و خشر در دود اطراف
 حادث شود و اگر بول کند آب بول بپزدن آید علاج مجموع بزرگ و خیار و جوی
 بکوشند و با عسل بیات منند و فی کمسده و شراب لعاب بزرگ و مر و رنگ خورند
 و مر قمار حرب با خیار و میخو رند براده آنرا از خوردن آن وجع شکم و هیمت و صداع
 خشکی دهد و حادث علاج آن حمود حرب و شیر در و خورند و کلر مغشبه با سرکه
 در سر مالند و اگر طبیب بسته شود مسهلات ترلقه بدینند و از شراب آن
 سعال شد حادث شود علاج آن شراب شیر و مسکه در و خورند و حبه پاره
 نباتات اول پیش بدترین زهر است و از خوردن آن در ملب و زبان
 و جوار و خشر حادث شود عصاره آن حکم شکم بکوشند و بار و کهنه بیات منند و
 فی کمسده و بعد از آن زبانی کبر و شمر و بطوس خورند و با در هر ب بند و با اندک

بخورند و زبانی پیش کبر است فردن سبب از شراب آن سواد زبان و احوال
 و بول الدم حادث شود عصاره آن فی کمسده و بعد از آن قرص کافور با کلر
 بخورند و آب خیار و کد و با شیر و جود لعاب بکوشند و بعد از آن خورند و در و خورند و با سرکه
 برف سرد کنند و ماست ترش نیز مفید بود و فرغون از آن اسهال مفرط و
 و اضطراب و لدغ معده و فواق حادث شود علاج فی کمسده و شادول و خشر
 و مسکه و استعمال معالجات فردن سبب و شمع و بنانه بود که آنرا شیر و بوی
 شیر انچه چون بچینند از و شیر رطبه هر شود و از این نوعات انچه مشهور است به
 شرم و ما زردون خشر و لایحه و طیف ما هو دانه صمد و ارق و از این البان اگر قدر اسهال
 مفرط باشد شود و در آن در ابتدا شراب روغ و شیر و مسکه و فرغ که با و فرغ طبع شیر با
 و سبب بدینند و گویند و درم شیر شرم فاند باشد و در بدین آن برف بر بدن باید
 و سه و درم شیر فاند باشد و شراب آن نادر خلاص کرد و لغوی یا حر درم از آن
 فاند بود و کشر غایده او بد و خورند و برف کنند و در سبب در پاس شادول کنند و از
 و درم از آن فاند باشد و از شراب آن فی و اسهال دم و لدغ حش و فواق دالم
 بدن حادث کرد و علاج او آنست که شیر در و خورند و اگر مفید نباشد زبانی
 کبر یا شمر و بطوس یا زبانی طین مخموم شادول کنند و بعد از سکون فی و اسهال

آب گانتر با کنجد خورند یا شراب زرنث و فلی خورند بهر سه خوردن از آن
ممكن باشد و اندك از آن موجب كرم و لهیب و انتفاح نظیر باشد علاج آن قی کنند
و بعد از آن لعاب بكنند و بهدانه و مرورنث بار و غرگر ساول كنند و بكنجد خورند تا
در شریها و چرهما خوردن با دارا که بعضی مردم بخورند و مضرت آنرا نمیرسانند لیکن بعضی
التهاب و حرقت فم معده و لذخ اسهال و بیثور و ابهام در دهر و لب حادث شود و گویند
فاذهران بخورند و علاج او آنست که بر دهن بکنند و آب گرم نخورند و بعد از آن
شیره جو بار و غرگر با دام بخورند و بنوماش مالکد و داسفنج و منغر با دام تناول کنند و
بنفشه در غرگر کنند و نفوق فواکه و آب انار مر سبب است مندر در آب سرد نشیند
شراب آن موجب عیشیان و خنق بود و غرغن سفید و غار یقون سیاه موجب
سردی است غرغن سیاه موجب اسهال و خنق و تشنج و خفقان و حرقت زبان
و حب و نفخ بسیار بود تر بهر دو سیاه این نیز چنین بود و علاج مجموع قی باشد و ساول
شیر دروغ و اسهال را بر بویات و اقراص بار و د علاج کنند بویات از ساول
منو ما کره کره شده منو جوز و فندق و فستق عیشیان و حرقت حادث شود علاج
قی باشد و بعد از آن ساول صمغ صمغات انبون موجب سبب است و گذار
و خدر بود و در دوا و فواق و نقل زبان و نار یا چشم از آن حادث شود و در دم از آن

فانز

فائدہ باشد خصوص کہ با شراب خوردن علاج آن فی کنند و چند پند شراب و خنک و فلفل و
 بھمت و سرگوبید و در متعال با شراب سب و ریجان و شراب کھنہ بخورند و بد نرا برد
 قط و نار دین بالسد و اگر طبع سببہ شود حقنہا کھار دارند چند پند اگر کند یدہ شود
 زہر قائم باشد و از آن اعراض سرسام حادث شود و بعد از آن فی باشد و بعد
 شاول محوصات شکر نیچ و بھو و سرکہ و دروغ کاد و برف بدرا بخورہ و خنک و روحی
 از شاول ہر روز معض و قروح امعا و معال حادث شود و علاج آن فی کنند و بعد
 از آن شراب سفید و خنک و شلال و لعاب بکھو و بھد آنہ شاول کنند جزا لیکہ از آن
 زہر قائم باشد و اعراض آن حرار و سہات و سرکہ و حرمت عین و عرق سرد
 باشد علاج آن فی کنند باب کرم و بھرہ در و کھنجد و بعد از آن شراب
 و شراب ریجان شاول کنند در و غر زیت و نار دین و در بدن بالسد ہر روز
 اعراض او ہمچون اعراض جور مانہ باشد و علاج او آئنت کہ گذارند کہ کھار
 رود و مور سرش بر کنند تا متنبہ شود در و کھنجد و غسل و مکف باب کرم بآئنت
 و فی کنند در و کھنجد و سرکہ در سر مالند شوکران از شراب آن خنق و بر د اطراف
 و فلفل بدن و نار یا چشم حادث شود علاج آن فی کنند و شراب صرف فلفل
 بآئنت و معیہ و قرد و مانا و کھنجدان نیز با شراب سفید باشد در و کھنجد و آئنت

نماول کنند و شکم بار کنند تمهید کند عسل و باده بر یک سیاه موجب کمودت لون
 و حد و سکی زبان و فواق و فی الدم و سح بود علاج آن می کنند و بعد از آن
 شیر خرباش بر بپاش مندا عسل و بادام تلخ نیز مفید بود و بخواب با سرخ خود
 شیر تر هرگاه بسیار بخورد در سردی و اختلاط عروق و کج صورت و خشمی و دیگر
 و عثر حادث شود نیز فطوهرگاه بگو سپار خورد و حرک نبض و قوت ادرک قوت
 و بدن سرد کرد و ضعیف نفس و خناق و عذر و عثر حادث شود و علاج هر چه می کنند
 بطبع ترب و شنبه با عسل و باده و بعد از آن زرده کیم با فلفله و مرق مرغ خرباش و زردا
 و فلفله و دانه خرباش با شرباب مفید بود و گاه آنچه سیاه و طاس و سر باشد و اگر چه آن کریم باشد
 فائز بود و اعراض آن خناق و ضعیف نفس و قویج و عثر و حرق سرد بود علاج فی کسب
 ترب و فودنه و کنگر و باده و بعد از آن شراب صوف با کاهه پاش مندا و زردا
 اربعه و سحر یا دجوارش فلافی و کمون با شرباب سپ بخورند که حره و جبه چون بپاش
 افشوده باشند و سرد شده باشد از آن مصلحه حادث شود و قائم باشد و علاج
 فی و شقیه معده باشد حسب امانت و زار کج مک شغال آن قائم باشد و از آن حج
 شمانه و درم قضیب و عانه و حیدر شکم حادث شود و بول نباید و اگر آید خون باشد
 و گاه باشد که سح و خشمی و اختلاط عروق حادث شود علاج آن می باشد بر عذر

لحم

کنجد و آب کرم و بعد از فی شیر با عاب بهدانه و بگو باب نورک و صلبه شاد کنند و
 جرب در و خربادام و سپه لبط و زرده پیخته و عسل مفید بود و در و خرباش با سفده کیم سرخ
 و در اعلیه کج باشد و زرخه و جربا از شادول آن فی و در و دل حادث شود و تدبیر آن فی
 باشد بطبع شنبه و در و کج استمال معالجات در از کج کسید صفرا و از اکل آن حیات
 و نار کج چشم و کمودت لون و در و حرق و حلق و اختلاط عروق و عثر و شرج حادث شود
 علاج آن فی کنند باب کرم و زیت و بعد از آن کج کیم کرم رو و عذر کسید
 بر و عطر فط و مار دین و زیتون با لند شور منجم چون گوشت بریان میکنند باید سرد
 بنوشند تا هموار بدن بوز که اگر بپوشیده دارند از اکل آن مصلحه و اسهال و اختلاط
 عروق و سبب حادث شود و علاج آن فی کنند و بعد از آن رب سبب و بپاش
 مخموم بخورند و معالجات به پیخته کج را در و در آن روز از حمام و خواب احتراز باید
 سک باید از خوردن مایه سرد و خصوص کج در جاسر نکین نهاده باشد و قویج و ضعیف
 النفس و عثر و حرق سرد حادث شود علاج آن فی باشد و جربا فی زریاق اربعه و سحر یا دجوارش فلافی
 و شراب سپ و صرف مفید بود و فطر زهر قانراست و معالجه در آن مفید معده ابا
 فی متواتر کنند شیر و در و آب کرم و بعد از آن زریاق کسید و مشرد و لبط و سحر یا دجوارش
 و در المک بخورند و سر اربعه زهره کیم زهر قانراست اما اگر از شادول آن سحر یا دجوارش

امید روان داشت و اعراض آن فی کرائه دیر فانی بود و در صبر و استقامت
 آید و علاج آن فی متواتر باشد و بعد از فی طین مخموم بخورم حرم الغار بخورم بنیر مایه
 درم و تخم سداب و سر هر یک در سر بکوبند و عسل برشته در متغال شاد کنند
 مراره سب آن مقدار سرد فانی باشد علاج آن در غم و کاه و بادار چتر و خطبانی
 در سر هر یک متغال و بنیر مایه خورکوش نیم متغال بخورند طرف زنبیر سر و بنال کاه
 کوهر زهر است و از آن حشر در کرب حادث شود علاج آن فی کنند و بعد از آن
 فندق و سنن شاد کنند خون کاه و اگر سرخون کاه تازه بخورند و در اخلاق و حبشی
 و خشر حادث گردد و علاج آن بحفنه و مسهل باید کردن در بنش پدید آید و به درسته
 شدن خون معده مفید باشد شاد کنند و بنیر مایه خورکوش نیم متغال بخورند و کرب و طین
 و نوره و خاکسور و بنیر مایه خورکوش نیم متغال بخورند و بنیر مایه خورکوش نیم متغال
 عرق از شراب عرق چهار با مان حضور سب حضرت و نورم در در زبان و سب
 عرق منعق از بعد حادث شود علاج آن فی کنند باب کرم در در کینه و بعد از آن
 و طین مخموم شاد کنند و شراب در در کینه و بنیر مایه خورکوش نیم متغال بخورند
 اگر کسر بخورد و در او در و میضه و بچکان شکم کیر و علاج آن فی کنند و در در کینه و کرم کنند
 و در معده بالند و اگر شراب در معده بسته شود علامت آن حشر و عرق سرد ناقص و علاج آن

بنیر مایه خورکوش مایه اوقیه سر که کینه پاست منند با فودنه بخورم با خرف با سر که پاست
 نافع باشد باب جرم در کزیدن حشرات و بنیر مایه آن اگر کسر را چتر بکوبند و بنال کاه
 چه بوده است باید که بالای موضع را محکم بچند و محض رحم را بکند یا بعد از آن که سر
 در و غم طرا کرده باشند با حجه می کنند و اگر رجوع نباشد با حجه می کنند و اگر رجوع
 نکنند و سر کین باز و کبوتر و فودنه و کربیت و خاکسور و بنیر مایه خورکوش نیم متغال
 طرا کنند و زیت و نمک و نوره از سر و بنیر مایه خورکوش نیم متغال بخورند و کرب و طین
 و صیت نیز مفید بود و در بایق کسر و در بعد و بنیر مایه خورکوش نیم متغال بخورند و با حجه می کنند
 شود اگر بتوان داشت که کدام نوع بود و است استدلال کنند تا علاج کرب
 بدان باشد استعمال کنند چنانچه گفته شد و در معده و در با نواح است و در
 آن اضر است و علامت کزیدن او است که از موضع کزیدن خون بیرون
 آید و بعد از خون صید و متورم شود و رنگ آن بنیر مایه خورکوش نیم متغال بخورند و بنیر مایه
 و عرق سرد و نوره و بنیر مایه خورکوش نیم متغال بخورند و بنیر مایه خورکوش نیم متغال
 جرح است را بنیر مایه خورکوش نیم متغال بخورند و بنیر مایه خورکوش نیم متغال بخورند
 و بعد از آن بر و کله و ابکامه مضق کنند و در آن مبالغه نمایند و بعد از آن آید
 جذایه بنیر مایه خورکوش نیم متغال بخورند و بنیر مایه خورکوش نیم متغال بخورند

و اگر فردس بریان کرده همچنان بشکافند و بران موضع نهند مفید بود و اگر آن حضور
 قطع توان کرد چنانچه گشت باشد قطع کنند تا دیگر احصاء لم باشد و تریاق کبر و
 و تریاق افغرشا دل کنند و سیر دسازد کنند تا و حرم با شراب که نه بخورند و از بیرون
 کشوت و خلف هر یک ده درم از او انداخته و جرح چند سیر بخورم بگویند و با شکر
 و سه درم از آن با شراب انجیر شاو دل کنند و در دهن کهنه و گوشت را بپزند و در
 شده مقدار سه درم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعا خواب نرود
 و در میان نیش نشیند و اگر جمیع بدن متاثر شده باشد تریاق استعمال کنند
 و اگر موضع لدغ سبب مص می باشد و به کاله و اضمحله بکار دارند و
 اگر باز بر بخانند و آب داو را فرو برند و ثقل آن بر موضع زخم نهند مفید است
 و سداب و سرخوش و برک سبب و مخلصه و حلیث با شربت قند در موضع مسموم
 مفید بود و بول آدم نیز همچین نافع است و حب الغار ابر را بکشد و از او انداخته
 هر یک چند درم سداب بر و کند و هر یک چهار درم و اگر سه درم بگویند و اگر
 بر شند و مثقال با شراب انجیر پاش منند و گویند اگر جهره مار بر خود پیاده باشد
 و لعن کنند نافع باشد لدغ عقاب عقرب ماده بزرگ تر بود و زدن آن سخت
 باشد و از لدغ عقرب خفقان و استر فاسیدن و برودت اطراف حادث

و کلام

و کلام هر چس سر ما کند و کلام هر چس سر ما کند و کلام هر چس سر ما کند
 عینند و آنرا بکنند و عقرب را بگویند و بران نهند با حلیث و عاقره ها با منقعه
 بزرگ و کبریت و ملک و ملک البطم بدان طایفه کنند و گویند اگر موش و ماهی
 زنده بگیرند و بدو نیم کنند و بران موضع نهند مفید بود و اگر خمر خام و لعان
 و خمر با ملک و عصاره سداب و بادروج و پنج خطره و عصاره خند فونی بر
 و سج کبر و مسس و زرا اند و کاس بر تر بگویند و عمل بر شکر و صمغ و امانک و بزرگ
 چهار دانگ بدیند با کله سیر و جهر هر یک ده درم و سداب و حلیث و سر هر یک
 چند درم بگویند و با انجیر بر شند و سه درم بخورند و فردمانا و حلیث و سعد و بادروج و کفین
 مفید بود و از او به منقعه مخصوص کرفس احتراز نمایند و گفته اند اگر کسر کرفس خورده باشد
 و او را عقرب بکزد خلاص نیابد و اگر تراب و بادروج خورده باشد مصرت بدو شد
 و حجابات الحفرت النورمه و لدغ العقرب مخلصه در آب بکوشند و موضع ملذوع
 در آن آب نهند یا پا در هر حیوانه بار ما و فستق عرق کاهوز بان آب بند و بدان موضع
 و عرق کاهوز بان و شراب حاصل شربت بخورند و غذا نخورند و آب و مرد و تریاق از
 نیم مثقال فرو برند و قدر بر موضع لدغ عقرب نهند و نو خرا عقرب هست که او را از
 گویند و آن عقرب فرو باشد و دهنال در زمین کشد و زهر او کرم باشد و آن در خوا

اهور از خورستان و عسکر پارس باشد و چون بگذرد بعد از هر روز از آن گدازان نادر
 خلاص یابند و اطباء اینجای معالجه آن بقصد کنند و فی الحال شیر پاشند و موضع
 بجمه سر کنند و بکنند پدید تر و فریبون طلال کنند و حال آن که اگر از من و سر که طلال کنند
 و الا تر یاق اربعه شقیال فرو برند و قدر بر موضع لدغ عقرب نهند و شراب حاصل
 و عرق کله و کاه و نان شیرت بخورند و غذا نخورند و این تر یاق دهند
 صفت کاسه بر خشک و برک کبر و جطنان و فستقین و کشمش خشک است و در کوبند و با
 سبب برشند و در دم با شراب سبب برشند و اگر از آن التماس باشد
 حادث شود شراب فواکه با برف و نهند و اگر خفکان عارض شود شراب سبب
 کافور و اگر طبع چسب باشد حقه کنند و اگر زبان متورم شود فصد عرق زبیر زبان
 کنند و باب کاسه و کچین غوغه کنند و غذا نخورند و اناخوره و اناخوره و اناخوره و اناخوره
 فوخر و عسکروت باشد و بر در و نقطه های سیاه باشد و نزدیک و نهاده و شایع
 و بدان بگذرد و در اوصاف است بدترین آن مضر باشد و آن شپشه است به برد
 و بعضی سرخ باشند و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد علاج کزیدن و بنایا است که مو
 بکنند و بکام روند و آب گرم بدان ریزند و موضع رجم را بر دکن و خاکستر چوب انجیر و آب
 قضیه کنند و ثوبه و کرم کرس بخورند و این تر یاق شاد کنند صفت فلفله زرد و اناخوره

و نادر بن عافره و دوزیر کرمانه بوره از من سرانار مانه خرگوش و اچسیر مریه حیدر
 سرطان نه و حصاره خشمش من در بکوبند و باب کرم برشند و در دم شاد کنند و
 عسکروت رباح و فوخر شکم و شریره و بر دوت اطراف و انت رقیب حادث شود
 علاج او است که بکام روند و عرق بکنند و ثوبه و سد اب و سعد هر یک بخورند و با
 صرف بخورند و در عسکروت است که آنرا عسکرت میگویند و بون سیاه و پار کوه ماه
 و از کزیدن آن حکم موضع و سیاه شدن آن و عسکرت عسکرت شود و در هر دو عسکرت
 بخلاف و دیگر عسکرت علاج آن فصد کنند و نهند و نبات باب خیار و کدو
 شاد کنند و بنین طبع مبطوح فواکه یا بنفوح فواکه کنند و اگر آن موضع متورم شود
 نذر فرقه کنند و اگر متورم شود با نهر عسکرت و نذر دیگر است که آنرا فصد کوبند و عسکروت
 سفید بود که بر نقطه های سیاه باشد و در دست و پای ادبغاب کوه ماه باشد و کس
 کبر و از کزیدن آن حلاک حادث شود و آنرا کفص در و فوخر طلال کنند و بچ کرس
 در سر که بچشند و بران ریزند و عسکرت که فواکه اول بسیار است و در از بود از کزیدن
 آن وجه معده و فی و عسکرت بول و فوخر حادث شود علاج لدغ آن همچون علاج لدغ ریتلا
 باشد فخر اسرمانه است همچو فوخر و از کزیدن آن رعا ف و نفث الدم و بول
 دم حادث شود علاج آن رب سبب و به و آب برف شاد کنند و نذر دیگر است

د آب کاهو و کاهو و خیار و کدو و پاست منند و طبع منجم و جد و دار با شیر سفید بود و صمغ
 لعل را باب کاهو و صندل سرخ و مار و طلا کنند زان بر زنبور با انواع است بعضی
 بزرگ باشد و سر او سیاه و بعضی سفید بلون باز باشد و این در صنف بدین
 زنا پیر است و بعضی کوچک باشد و علاج کزیدن زنبور است که موضع لعل را
 با سوزن خراج و مهر کنند و شراب خوره در پیاس و لیمو با جوق مخلوط با هم
 شاول کنند و آب را مانین و آب خیار و کدو و پاست منند و موضع را باب حصار
 با خیارین و باد درج و در و باه و یک طلا کنند با آب سک با انجیر و سرکه طلا کنند
 یا آب خوره و کلر یا سرکه کاد و باد و رقیق طلا کنند و کزیدن بخنجر که ملس انگلیس
 و زنبور را خردا سیم باشد و محار نشین در حضور با کنند حصا به چهار سر که با سکه
 چون بگردند آنها را خرد و بار یک در موضع کزیده را بکنند و تدبیر است که آن دندانها
 بیرون آرند و گویند اگر قریب ابریشم در آن میمانند دندان بدن آن بدو شد
 و بیرون آید و خاکستر و روغن بدان نهند تا بیرون آید و موضع را مص کنند و
 آب گرم نهند و تر باقی که در کزیدن رقیق ذکر رفت بخورند و سیم بر نو غار و رخت
 و او کو حکم تر باشد و بر نقطه سیاه باشد و در مواضع خواب باشد و او نر خون
 بگردند آنها را در حضور با کنند علاج او است که با قرقر بر سر کار در چند دور آن

ممانند

میمانند با زرقطو و صمغ صندل زرد و شبانه زرد که از دندان بعد از آن بیرون
 نماند آن بیرون آید و باقی علاج او همچون علاج کزیدن مار باشد سیم سکه
 شش به چهار مار دارد و در بنا کو تاه و گویند اگر بر آتش افتد آتش را سیم
 و سوزد و در کزیدن او حرکت شد بدو جع و التهاب و درم زبان حادث شود
 علاج او است که موضع را با محار مکرر می کنند و شیر با لعاب بکود و بعد از آن با شیر
 تخم نوک مار و عسل کهنه شاد کنند و مسکه و در قهار چوب خورند و عسل و انجیر
 نیز سفید بود و گوشت صفوح و غایب سلخات بر موضع نهند و آن را بعد از آن
 هزار بار باشد و در کزیدن او سرکه و یک طلا کنند و نوع از دست که او را در پیش
 باشد و چون فرو برد در حضور بگذارد و خود سفید و حرکت کنند و او است که او را
 بگویند و بر آن موضع نهند و زرد و جفتیانا و پوست بچ کبر با آب نبات و سیرا
 بخورند صفوح آنچه بر باشد کزیدن آن سیم باشد و علاج او چون علاج
 زهر مار سرد باشد اما آنچه بخور بود سرح باشد و از کزیدن آن در خطم حادث
 شود و گویند بر چند درم افند و اگر نتوانند رسید نقه بدو و حضرت رس مد علی
 آن تر باقی بگرد و شراب و بطوس خورند و معالجات کزیدن رقیق استعمال کنند
 باب سیم در کزیدن آدم و درندگان اما در محو در مزاج باشد و کرسنه بود

کرمین ادبه تر باشد علاج او آتشی که زیت را بدان موضع میمالند و او را با قلاب
یا پنج راز بانه غسل با پیاز و غسل با خاکستر و او را استخوان کوب که در سر که طاق کنند و اگر
متورم شود مرد را سنگ و فتنه و زیت و پیاز و شمع مرهم زنده بماند و غصه شراب
و کزیدن و جراحت چنگال این حیوانات را بر او اند و این را غسل طاق کنند
و بعد از آن بسکه که بشویند و مرهم از ابر و زنجار و چوک نقره و توپال مس و شمع ویت
بالند و حق زدن و یک در آن موضع سر که بالند و بوره از سر با سر که طاق کنند و با پیاز
و یک و سه آب و با قلاب و بادام تلخ بگویند و با غسل طاق کنند یا در قنجر
و فودنه با سر که و یک و شراب با یکامه بدان نهند و یک و یک دیوانه باشد
و از گردن آن و لو اس و افکار فاسد و خصلط و فواق و شکم و شکم زبان
و شنج اصابع حادث شود و از مردم و جابهایی روشن کرد و او را غصه مخصوص روی
سرخ شود و در در قنجر پیدا شود و او را بکشد و هر چه بپزند و بکشند و باشد
و باشد که سر از آب آن را دان شود و از شکم و کرا و حرق سرد و حشر حادث شود
موت باشد و از شکم فریاد کنند و چون آب تلخ بپزند و در دهان ریزند و باشد
که او از سر کنند و خواهد که مردم را بکشد و با سر اجداد آب و طعام ایشان بخورند
او را بهین حالات حادث شود و بعضی را این جور ص بعد از شش روز و بعضی را بعد

شنج با کرم می کشند

ششماه

ششماه حادث شود و بعد از هفت ماه هم کفند و سنگ در حریف و ربع دیوانه
شود و علامت سنگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و طعام و آب نخورد و از آب
گرفت و چشم او سرخ بود و گوشهای او بخته و زبان بدر افتاده و از پیر و دانش
آید و پشت او برآمده و گشته باشد و خالی باشد و از آب نرسد و باشد
که چون آب به پند از ترس ببرد و چون بستان بر او رود و افتد و او را از او گرفته
باشد و چون شخص را بپند کند و مکان همه از او سرگردانند و کلب را حاکم
همچو حدام حادث شود و اگر و شغال در دبا و در اسونیر دیوانه شود و کسر را که
بگرد باید سنگ تحقیق کنند که این سنگ دیوانه بود یا نه و تجربه بدان کنند که پاره
نان بخورند که از آن موضع آید یا لایند و پیش سکان دیگر اندازند اگر نخوردند
دیوانه بوده است یا نه بلوط و جو بگویند و شیر بر آن موضع نهند و پیش سرخ اندازند
اگر نخورد و یا نخورد و پیر سنگ دیوانه بوده است علاج او آنست که جراحت را
نگذارند که تخم شود و بخلاف جراحت که از کلبه حادث میشود که دیوانه نباشد و باید که
جراحت فراخ کنند و بچشم کهنه ناخن سپار بپایند و او را به محرقه مفرقه
حردل و جاد شیر و جو و غلات و فلفل و یک با خاکستر و زو و چوبه با سر که بر آن
نهند با صفت آب چغندر بر آن نهند با یک و زنجار هر یک سه درم و دو

دورم و قلع بشت دورم و اسفید بریان کرده شازده دورم و سداب چهار دورم
و نحاس سوخته چهار دورم بگویند و با سرکه بپوشند و طلا کنند و با داغ کنند و آن بپزند
در ابتدا باید کردن تا جذب سم کنند بخارج اما چون بفتنه بگذرد و مقصود بدن کشیده شود
بپایه کایا هفت دورم افیمون مثقال و نیم مثقال بپزند در غار یقون بپزند در غار
حجر از سر هر یک مثقال بگویند و باب بالکوب بپوشند و در مثقال از آن شربتی بود
آخر سناچدرم بپایه کایا و مثقال غار یقون مثقال و نیم افیمون هفت مثقال
مک بپزند و مثقال بسفاح بپزند و در غار یقون مثقال و حجر از سر هر یک مثقال
باشد و ما و الجمن نیز با افیمون مفید بود و غذا را جرب و گوشت مرغ و کنگر
و دراج فری خورند و شیر و شراب بپاشند و آب خورند و با چند نوبت آب شرب
گردانند و در آن اندازند و باید که جلیتی کشند تا آب بخورند و الا بیم هلاک باشد بگویند
اگر از پوست مک دیوانه آب خورند نافع باشد یا نانی که از رزق هلاک باشد بگویند
یا از جوب یا از پوست مک دیوانه و پوست کفنا ریوشتند و از آن آب خورند
و اگر کبر مک دیوانه بر موضع کزیده نهند یا بریان کنند و بخورند عجب مفید بود
و جنطیانا و چشم سرطان و حنظل و صلیب و طین محموم با شراب سمی یا شراب بپزند
و ضماد سازند و تریاق اربعه و حواء و سرطان تناول کنند و دواء سرطان

اطن

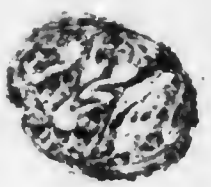
سرطان نه زنده در یک مس نهند و
از آن باده درم جنطیانا و چند گرم کند بگویند و در روز اول مثقال و در روز دوم
و مثقال و در سیم مثقال و در چهارم مثقال و در پنجم مثقال و در ششم مثقال
و در هفتم مثقال و در هشتم مثقال و در نهم مثقال و در دهم مثقال و در یازدهم مثقال
و باب بپوشند و فرم کنند و یک دورم از آن باب کرم بخورند و از سر و حوام خورند
نماند حصص مس و مسک آب و مایه مسک موضع گردن آن بپوشند و در
از سر طلا کنند و مک و سرکه در آن بالند و بعد از آنکه پاک شود به مرغ و به کادو
نهند و اگر به پیش ج بدست آید بهتر باشد و باقی علاج او همچون کلب خیر کلب بود
و سرکه را اگر از گردن کوبه و جرح حادث شود باز و فودنه با شیر و کنجد ضام و از
عصر را اگر کسر را را لوبک و سیر و باز بخورند و ضماد کنند با سرکه و از سر ضام کنند
و شراب خورند و اگر پوست آنرا بکشند و بر موضع نهند و جرح را پاک کنند و بپاشند
در دفع هوام و طرد حشرات و بهایم اگر به سیر و فودنه و چکنک دانه و نزدیک برند
بپزند هوام بگریزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
و حب الفار و اسنه و قرون و ظلاف و حوافر حیوانات همین عصب دارد و
داشقی غلق و طادوس و مرغاب و دانه شفت و کادو کوبه و کوسفند کوبه و در لوبک

در خانه مفید بود و اگر سیاهان بقطران آلوده کنند و در بر قد بگردانند هیچ گزیده
 بدان نزدیک نباید و اگر چراغ در بر قد بنهند حشرات نزدیک چراغ گردند و پیش
 سر قد بنایند طریقات هر گردن شبح کادو بهر دیشم بر و مو را در سر و کتف
 ماران بگریزند و اگر موصرا باب نوشت در و خردل آب زنند مایه میرد و آب
 دهن روزی در آن مخصوص که نوشت در دهن گیر و چون در دهن مار اندارد فی الفور
 میرد و مار نزدیک نوشت در نکند و طرد عفاربت از شخ آب ترب و بادروج
 عقوبت بگریزد و در گردن بعقوبت و کبریت و شمخ در زنج و سپهر در و در خرم کاد
 و آب صلیت در خانه ریختن بهین حاصلت دارد و اگر مریضه در ریح و شک کوفند
 و سپهر کاد با هم پیانند و بر در سوراخ عقوبت گذارند بیرون آید و اگر ریح ترب پاره
 کنند و بر در سوراخ نهند بیرون نیاید و بر آب اگر احتیاط باشد آب بکوشند
 و در خانه بزیذ کیک میرد و اگر چوبه بر سه خارشت پالانند کیک بران جمع شود
 و اگر کرب و ورق خور هر دو کنند کیک و کیکو اش بگریزند و پیشه اگر کوب
 سر و برک جود و ثوبه و مو را در سر کین کاد و کبریت و هر دو کنند پیشه بگریزد
 و اگر فستق و هر دو و ثوبه بکوشند در خانه بزیذ بهین بود و اگر بدن بر چوب
 بالند پیشه بران نشینند طرد عفر موصرا از مقناطیس و رفت و صلیت و دهن کاد

طرد منع از خانه

در کبریت و قطران بگریزد و با اگر زنج در شرکاد و حک کنند و بنهند تا مکس بخورد
 و اگر زنج هر دو کنند بهین و از بوی کندش بگریزند و زنجور اگر سیر و کبریت هر دو کنند
 زنجور بگریزد و اگر بدن باب خطر و خیار و زنج پالانند زنجور بدان نشینند طرد
 ارضه اگر بر بد و کلنگ و کشتی خنک و فودنه بوزانند ارضه روشن بگریزد و اگر
 بوزق خنک و کنند خفس بگریزند و دفع شیش اگر فستق و فودنه و پوست ریح در پالان
 جامه بزیذ شیش در آن بنهند طرد و قند موش اگر مرد اسفک و خوق و بند ریح
 کبریت و صبر الفار و مرک موش در خفزان و آبه هر کدام که باشد در جگر کشند
 که موش بخورد و سپهر و اگر موش را خانه بکشند یا پوست بکشند یا کوش و دوم
 در ماکند و بگریزد و بگریزند طرد و از بوی سر آب را بوی بگریزد و طرد بهین
 و قند لایق در ورق و زنج آرا و جمع بهایم را بکش و اگر لک و کرک و خوق
 سیاه بخورند سپهر و خنق التمر کباب بر بود که بکش را بکش و خنق الذنب کباب
 بود که کرک را بکش و بادام تلخ و خور بهره و دانه را بکش و کرک در جاک خصل
 بگریزد و از آنجا نفرت گیرد و الهه اعلم و حکم بالاصواب تمام شد فن اول فتم
 بعون الهه تعالی حسن توفیق فن دوم در ذکر ادویه و اغذیه و اشربه مفرد
 و مرکب مشتمل بر مفاصله مفاصله اول در ذکر بعضی ادویه مفرد مشتمل بر مفاصله

ارضه هر روزه پالان



ماسا اول
دایر
دایر

باب اول در طباع ادویه و تاثیرات آن بدانکه هر چه بر که آنرا در بدن تاثیر از
کیفیات باشد چون دارد بدن شود از حرارت خمر نیز اثر شود اگر در بدن
تاثیر زیاده از کیفیت که در احوال شود بکنند آنرا معتدل گویند و اگر در کیفیت زیاده
تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشود آن کیفیت در درجه اول باشد و اگر محسوس شود
اما صغر نباشد در درجه ثانیه باشد و اگر مضرت رسد لیکن مہلک نباشد
آن کیفیت در درجه ثالثه باشد و اگر از آن مہلکت رسد در درجه رابعه باشد
چنانچه ادویه سمیه و سیاه دهنست که تاثیر در است بد که در خارج باشد و در داخل
هم چون باز که ضما داند مفتح است و اگر آن نه و بعکس این همی سفیداج که اگر
قادر بود و ضما داند نه و ش بد که تاثیر خارج و ضد تاثیر داخل بود همچون کشنیر که در داخل
تعطیل و تبرید کند و در خارج تحلیط بر آنکه بعضی ادویه را قوتی مختلف باشد و ش بد که
قوت او چنان محکم باشد که آتش آنرا تجلید نبرد همچون زہب و ش بد که آتش آنرا
تجلید بر داما طبعی تجلید بر دهم چون بابونه که در وقت قاضیه و محله است و بطبعی تجلید نبرد
و هیچ کدام را اید نشود و ش بد که طبعی آنرا تجلید بر و لیکن غلبه را اید نشود همچون عدس
که بطبع قوت محله و تجلید بر و در وقت قاضیه باقی ماند و ش بد که قوت او چنان
ضعیف بود که غلبه را اید نشود همچون کاسر که مفتح و مبر است و شستن قوت

عقد شستن با نه

نصف

تفتیح و تطیف او تجلید بر و تبرید با نه ماند چون ادویه مفرد و بسیار است و فیت
کیفیت و خاصیت آنرا قوا این نسبت و ذکر آن تطبیق بر می انجامد بدگر بعضی ادویه
که احتیاج با استعمال آن بیشتر است گفتار نماید ادویه که در درجه اول از
مشرکند بابونه فسنین فندق اسفند مغاث پوست سرخ نخود زوفای سطر
اشنه بزرگ لادن شامه و آنچه در درجه دوم از حرارت مسرکند بوره از حرارت
باسمین اظفار الطیب حبه هرا جث ز حبه فراسیون کدر سیخه نام صبر خمر حبه
شبت و آنچه در درجه سیم از حرارت مسرکند السقید شمر از بانه قنبره راسن
حب لبان قرقر صغیر فودنه سرد و فرخجک سعد قطره مانا سرخجوش مشک طراش
افخوان سک اسرون ملح ابلر کر و یا سر ماحور انبوسن حرملر زنباد افتمون کر
رومر زو فارخک حما زراوند زیره انجدر کر و غفران کبریت بختک چند سدر ج
و آنچه در درجه چهارم از حرارت مسرکند حنطیا نادر و پنج لغو نیاد آنچه در درجه چهارم از حرارت
کند غری کندش بریزج ما بران فلفل خردل سد اب بری ادویه که در درجه اول
از برودت مسرکند بلید آله بلوط خیار شبر بلید اند اجاص السفناج سنف
کل سرخ و آنچه در درجه سیم از برودت مسرکند کلن زرد رنگ به زرد الو سکو
الحمد دم الاخوبن حاصل سرد و آنچه در درجه سیم از برودت مسرکند کاهو

کثیر ضامن بود که در کماه باز و دهنده و کافور آنچه در درجه چهارم از برود
 شکر کند جز مانند افیون بک سیه او که در درجه اول از طوبی شکر کند و گوشت
 اسفنج کاذبان معاش جبار شکر آنچه در درجه دوم از طوبی شکر کند و زعفران بود که
 منفی سکوز و آذوقه و فایده در درجه سیم شکر کند کاه و دطران و او که در درجه اول
 از پوست شکر کند از غرقه و صبه زعفران آینه با بونه حب الخضر اسفند بسیار
 و چه در درجه دوم از پوست تاثیر کند مرعاش کما در پوست صندل کلنا رصاف کند
 سوس کل سرج کچسپ در از غرقه بر اجشان در پنج جبهه حب سبب ان ابرام
 اسارون بوره اند انوس انیون بر نجاف لب بچکنت افحوان جنطیانا
 تخم گزنه حب البان بلید آله اسفند فستق آنچه در درجه سیم از پوست تاثیر کند
 اهدا قهوه نیاسیر شونیزا قاتیار اسن انیون قرغند فستقون بلوط جند پسر داری
 قطره عود صبر فرمانا و ج صغره زو فای خشت فودنه زراوند فراسیون قرغند
 زرنبا و صاماسر و زیره مانخواه سعد کبریت مرزنجوش کبرک کرفس مشکط شمع
 و آنچه در درجه چهارم از پوست تاثیر کند آه کندش موزج مایران خردل فلفل
 بر مسهل صاع بلید زو و فرمند تر کچسپ منفی فستق سقمونیای بلبلاب اجاش هره
 صبه کل سرج شکر خشت مسهل بلغم تخم خنظل قسطوریون ماییز جرح غار یقون حب البان

زبد حرم سفاح مسهل صاع بلید کباب سیه سنا بالنگو فستق اسطوخودوس حرا جرد
 غار یقون کثوت حب البان فستق شکم زب و برک آن کندش لک زعفران موزج حب
 تخم خزه تخم جرجم بندر لوبای سرخ آب که دو مرد و اما العمل کم ماز یون
 سکچسپ آدی که رسیده بکشد بد تر مس و از غرقه هره و غار یقون و از رات
 و انیون و صغره و قسطوریون و فرمانا و اسطوخودوس و عود و فادانیا و فستقون
 و فراسیون و زیره کرمانه و ایرب و مانخواه و بلیمون و دارچین و زعفران و مرزنجوش
 و کرفس و زراوند و حاماد کباب و کرسنه و حاش و کثوت و عود و او که لطیف
 و قطع اضلاع غلیظه کند اهدا و اسفند و صاف و خردل و سرکه و اسطوخودوس و حرا
 و افحوان و انجیره و بوره و جند پسر و قرطم و سیر و از غرقه بچکنت و با بونه و دارچین و جند
 و دج و زو فای خشت و قطره و صغره و فرمانا و فودنه و زراوند و حرف و حاش و حرا
 و کما در پوست و مشکط شمع و ایرب و نام و سد اب و مانخواه و سکچسپ و عود
 مدرات و او که ادرار بول و قبض کند اهدا و افحوان تر مس شونیزا انیون و زرنبا
 انجوان قسطوریون بر نجاف فرمانا پودنه قسط کباب و بسیار دشت ان چند پسر
 و عود و فادانیا و جنطیانا و مانخواه و جاد شیر و تخم گزنه و دارچین و جند و سد
 و سعد و مسهل صاع و سکچسپ و زو فای خشت و نام و مشکط شمع و کرفس و مرزنجوش

عاریت است و محقق و مصدق بود و شهرت جمیع صنف کبد و سل البول را
 مفید بود و مصلح آن شیر بود و گرم خشکانه باشد عاریت است بود و مسهل و نفیس باشد
 و بادار آب کند کم ریجان عاریت است مفرح و مقوی قلب بود و دفع رطوبت کند
 باب سم در الحوم و نسیج بهترین گوشتها گوشت کوسه است و حصی بهتر از خجیر بود
 و زب از ماده و سپار موی به از اندک موی و چرا کنند به از مخلوط و گوشت اها
 رطب است و در طوبت در گوشت بره و طوبت بیشتر بود و گوشت میش را حرارت
 در طوبت کمتر بود و گوشت بز غایله سرد و تر باشد و گوشت بز سرد خشک و غلیظ بود
 و گوشت میش بغایت بد بود و گوشت کاه سرد و خشک و غلیظ بود و گوشت کاه
 از دود هم و گوشت شیر گرم و خشک است بهترین آن خرد است و گوشت کوسه
 گوهر گرم و خشک است لقوه و فالج را مفید بود و گوشت اسب گرم و خشک و ادرا با
 تر شیر باید خورد و گوشت خرگور گرم و تر بود و غلیظ باشد و آنرا با تواید خورد و گوشت
 خرگوش سرد و خشک بود و قابض باشد و گوشت کاه و گوشت بر سر و خشک و غلیظ
 و ادرا است که انور است سبب غایت گوشت مرغ خوان معتدل بود و حرارت
 در طوبت و خردس در طوبت کمتر بود و گوشت کبوتر گرم و تر بود و مقوی باه باشد
 و گوشت کبک و کجک و فاخته و کلنگ و دراج گرم و خشک بود و مقوی باه و گوشت

لا

بطور مرغ با گرم و تر باشد و غلیظ و گوشت ماهی تازه سرد و تر بود و در کوار و ماهی شوی
 گرم و خشک است و نفیس بود و شیر جزو انموافق مزاج هر حیوان بود بلکه رطب باشد
 و شیر کاه چرب تر و غلیظ باشد و شیر تر و اسب بعکس این و شیر بز معتدل بود
 و شیر میش چرب تر از دود مسکه عاریت است و رطب بود و لین کند و فریه کرد و اندک و سعال
 مفید بود و در عرق گرم و تر باشد بهتر سرد و تر باشد و رطب بدن کند و نسیج کند
 و مصلح آن شیر بود و پرخش گرم و خشک و قابض و مصلح آن جو و بادام بود و گوشت
 معده را قوت دهد و قابض بود و است ترش سرد و تر باشد و لکین حرارت
 کند و معده را دود باغ را مضر باشد مصلح او کف و نفیس است اما آنچه شرب بود
 سینه در به را مفید بود و تر رطب بدن کند و مرغ بز بد بدن کند و قابض بود و
 بیک دهد و بعضیها خایهها سر مرغ موافق مزاج همان مرغ بود و بهترین خایهها
 مرغ خایه است خصوص زرده نیمه است که غذا را غام دهد و تقویت باه دهد و سفید
 سفید غلیظ و مولد اخلاط بود و سفید خشک و کبوتر مقوی باه بود و با جیام در فواید و
 انکور عاریت است و خون بیک از دود صمد شود و فریه کند و قوه باه دهد و بهترین آن
 انکور سفید بود که پوست تنگ داشته باشد و آنچه دوسه روز از چیدن او کند
 باشد نفی او کمتر باشد و دانه انکور سرد و خشک است و سوزن مایه پوست بود و معده

و دیگر را مفید بود گشتن از لطیف تر بود غوره سرد خشک بود کین صفر او جبین طبع
 انجیر کرم در تر بود و غذا بسیار دهد و مجاز پاک کند و لطیف بلغم و تقطیع اضلاع
 و ادرار بول کند و پیش پدید آورد و مصلح آن جو و بادام بود و در طوبت در انجیر
 کمتر بود غره نخل بر مس کرم خشک بود و قاض بود و در طب کرم در تر بود و لغویت
 باه و معده و دماغ و تپان بدن و غذا بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشکاش بود
 خرما کرم خشک و مقطع بلغم و مقور باه و دماغ و طوبت و برودت بود و از او سودا
 کند و مصلح آن کنگرین بود و غره سرد خشک است کین صفر او تپان و دفع خار
 و تشنگی کند و انار تر بر کرم در تر باشد مقور قلب و مفرج بود و مقور معده و دفع محال
 کند و مجاز پاک گرداند و انار ترش سرد خشک مقور معده و مسکن صفر او دفع خشک
 بود و اگر باشد تخم رند مسهل صفر او بود و به ترش بار و یابس بود و مفرج و مقور معده
 و دافع خار و قاض بود و تولید فولج کند و انچه ترش با جندال اقرب بود و سبب ترش
 معتدل بود و مقور قلب و معده و مفرج و مانع عفونت بود و با سموم متفا و مکن
 و انچه ترش بود و دفع تشنگی کند و قاض است و سرد خشک بود و سرد بار و یابس بود
 و از سبب و به غذا بیشتر دهد و ادرار کند و لغویت دل و معده و تشنگی و جبین طبع
 کند و تقطیع بار و در طب است دفع حرارت و تشنگی کند و دیگر کوار و مولد حمیات

عقنه

عقنه و بلغم باشد زرد و بار و در طب است دفع حرارت و تپان طبع کین اما در معده
 فاسد شود و خون بد از او تولد کند قراضیا الو بالو بار و یابس بود و انچه ترش
 بود تپان طبع کین و ترش معده را مفید بود و آن بار و در طب است و تپان کین
 و معده را مضر بود و تپان بار و در طب است و تشنگی و خشک دهن را دفع کند
 خار تر کند و معده فاسد شود و مضر بود و ترنج مفرج است و پست آن خار تر
 و مقور معده و مفرج بود و پور دمان خوش کند و کوشن آن خار و در طب بود و غذا
 بسیار دهد و دیگر کوار و حاصل آن بار و یابس است و لغویت معده و دل
 و دفع خفقان و خشک و تپان صفر او تشنگی آن خار و در طب بود و متفا و مت
 سموم کند و مفرج و ترنج دفع مصرت و باه کند و لطیف تر بود و حاصل آن تپان باشد
 و پست او را اگر در پست نماند دفع صداح خار تر کند و انچه و طبع و طبع
 مثل ترنج بود و انچه نارسیده بود بار و یابس باشد و مقور معده و انچه ترش
 باشد حرارت مایل بود و اعصاب و ادجاع متفا صفر او مفید بود و لغویت کرم
 و خشک است و مقور باه و مصلح و مولد اضلاع و مفید معده و انچه تر بود و در طب
 بود و انچه تر بار و یابس بود و اما حرارت او بیشتر از پست بود و انچه تر باشد خار و در
 بود و مقور باه و دافع برودت انچه کهنه باشد کرم شکم باشد و خنق خار و در طب است

غذا اندک دهد و تقویت باه و دفع مسهلت زک کند بادام حار در طلب بود غذا بسیار در طلب
 سبغاید و سنبه و حار را پاک کند و مصلح او شیرین باشد و طبع ادبوت مایه بود و مصلح
 و دفع فضلات باشد فستق کرم خشک بود مقوی باه و کرده بود و معده و طحال را مضرب
 و خیر آورد و خنبر باردیالس و مانع اسهال و فی بود نبت کناره است باردیالس است و فایده
 او نبرد و قبض باشد غلبه او را قوه معده است و کیفیت اربعه و لغوه بار دارد
 در درجه اول و معتدل در طوبی و پیوست بود و غلیظ است و سنبه و ریح و غلبان
 دم را مفید بود و حبس غلیظ دم کند سپان باردیالس است غلبان خلق و سنبه
 و مسهل سودا بود و زرد است باردیالس است تقویت معده کند و کبد و طحال را مفید
 و عطش کن کند و منع فی کند و اسهال باز دارد و سده کشید و خود را بارد
 یالس است مقوی معده و مانع فی و مسکن صفرا بود و خربزه آنچه شیرین بود کرم و در باشد
 و او را در سحر است و اخذ از تقویت باه کند و آنچه نا شیرین باشد باردیالس است
 و تولید رطوبات فضلی کند مصلح خربزه و کچن است خیار و خیار بار و در طلب است
 بونیدن آن تقویت قلب و دماغ کند و گم آن مدر بود و معده را مضرب بود و سده و آن را در
 تب محرقه و کرم را نافع بود و معده را مضرب بود و مصلح آن شیرین بود و دیگر حار و طبع بود
 خلق و سنبه و معال را مفید بود و او را در دفع طبع مغم کند و اگر بدان فی کند و دفع مغم کند

فرد

فرد حار و طبع است شقیه آلات صدر و حار کنند و مولد صفرا است و نسکی آورد
 فایده مقوی ماه بود و بلغم را مفید بود و نبات از همه لطیفتر بود و برنجین معده است
 و حرارت و برودت و در طوبی بدرجه حرم سعال و خشونت خلق و امر اصل
 و آلات تنفس را مفید بود و مسهل صفرا و دفع عطش کند و شریخت و حرارت کمتر
 از ترنجبین است و قلیقین شیر کند و کچن حار و طبع است و مقوی معده و مقطع
 بلغم و مظهر و نفیج حار کنند و باور اکمه غسل کرم خشک است و بهترین حل
 سفید و خوشبو و فایده آن جلا و تقطیع بلغم و منع برودت کند و مسهلت آن
 اعداد است سخونت و تولید صفرا بود و مصلح آن خصوصیات باشد حرکات کس حار یال
 بود و فایده آن چون فایده غسل ملکه آفر بود و در کسر ریح و انتفاخ و تلج نافع بود
 باب حکم در بقول کا هو باردیالس است و سکی است نذ و زود و بظلم شود
 و خون شک از تولید کند و خواب آورد و مع نزله کند و چشم را مضرب بود و کاسی
 بارد بود مایه پیوست و دفع تشنگی و تسکین صفرا و کسر حرارت مگر کند و ناسته
 مفتح بود و اسفنج باردیالس بود غذا اینکو دهد و زود کوار و خشونت خلق و مسهلت
 مفید بود کرب حار یالس است آن مسهل و مدر است و قلیقین آلات صدر
 و مانع خمار و جرم آن فایده دفع و مولد خون بد و مصلح او گوشت فربه باشد

سرمه باری در طلب بود تصفیح سده و تبیین طبعی که در منع بر جان بقدره محقق باشد
 و از انقباض مبارک نیز گویند بار در طلب است و دافع لکمی و حرارت بود و التماس
 و تب حراره را مفید بود و معده و باهر امضی بود بر بخارش حار یا بس است محله در معده
 سده بود و صداد و گزیدن خفرب را مفید بود بالکس حار یا بس است و معده
 قلب و معده و مانع خفقان و مانع لکمی و دافع سودا بود و بوی دمان خوش کند و معده
 پاک کند تره خراسان و نوحه از او است مقهور معده و دافع بلغم بود بفعاع حار
 یا بس بود مقهور معده و کبد و مانع فی و اسهال بود و گرم بکشد و لغوی است بکشد
 تر خون حار یا بس است نفث رطوبات کند و آلات صدر و سینه را مضرب بود
 و حرق فی باطل کند سپیدان حار یا بس است ادرار بول و طبع کند و معده
 مضرب بود کرفس حار یا بس است صفیح و مدر و مقهور معده بود و صحر را مضرب بود
 بار و یا بس مقهور و مانع و منع بخارات کند و خفقان و معده گرم را مفید بود
 و باهر امضی بود کندن حار یا بس است مقهور مضم و معطع بلغم بود و صداع آورد
 سده ارب و صغر و تب گرم و خشک تقویت معده کند و باد را بشکند و شخم حار بود
 مقهور ماه و بصیر بود و آلات صدر و مفاصل و نفوس را مفید بود و غذا را سکو دهد
 گز حار طلب و غذا را پارد و مقهور ماه و معطع بلغم بود و ادرار بول کند و سینه

و خلق را مفید باشد اما در کوار و در لکس بود ترب حار طلب بود آب است
 و لطیف بلغم بود و صفیح و مقهور اشتها و جرم آن دیگر کوار و در و منعفن شود و مقهور خنده
 در طبع و اختلاف بود کبد و طحال را مفید بود و محله و تبیین و صفیح بود و اسهال بود و قوی که
 در و است اما در لکس بود و جاز حار طلب است و معطع بلغم بود و آلات صدر را
 کند و مقهور ماه باشد و در دفع صحر اختلاف آب و هوا به نظیر بود و حار یا بس
 باد را بشکند و ادرار بول و تبیین طبعیت کند و معطع بلغم و محسوس بود و معامت
 باهر سموم کند چشم را مضرب بود کسک حار طلب است تقویت ماه و ثقیه بدن و مجاری
 است صدر و آلات نفس و بول و تقطیع بلغم کند و بول بدن خوش کرد و اندر یا بس
 بار و یا بس است و مسکن صحر و حرارت و سک و منع خشیان و بخارات و اسهال
 کند و مقهور معده و قلب باشد کد و بار و طلب است ترب طلب بدن و مانع طبعیت
 نرم کند و معده را مضرب بود و بخار مختلف الاخر است آب آن حار یا بس است
 و جرم آن بار و یا بس و قابض و مقهور معده بود و مضرب آن ف و لون و احداث
 امراض بود و در و طحال را از میان دارد کبر حار یا بس بود محله و در و طحال
 مفید بود و ادرار طبع کند و گرم شکم را بکشد و تر باقی سموم باشد و آنچه محله بود
 طحال بکشد و بلغم را از معده را بد کند و اشتها آورد باب ششم در نوادر و کتب

حار و یابس بود بخنید و تخفیف رطوبات و منع عفونت و تقویت هضم کند و کثرت
 استعمال آن بضعف باه و بصیر بود سرکه بار و یابس بود قمع صفرا و منع عفونت
 و تطفیه حرارت و تشنگی دم و دفع تشنگی کند و احصاب و مبر و در امراض بود فلفل
 حار یابس بود و بجز معده را تقویت کند و باد را بکشد و خنبل حار یابس باد را بکشد
 و بلغم در رطوبات را بکشد و معده را اسفید بود و دفع صرصره سموم کند و از جنس حار یابس
 تخفیف و تلطیف اعلاط کند و تقویت معده و تقویت هضم کند و سرکه گاو حار یابس است
 باد را بکشد و بلغم را بکشد و مقور معده باشد نان خوا حار یابس بود و رطوبات معده
 کم کند و بجز کرده و حار بول را اسفید بود و از ربول کند و زعفران حار و یابس است
 تقویت دل و بجز نفوس و اشتراق لون کند و معده و دماغ را مضرب بود و نیز حار
 و یابس بود و طبع بلغم و کسر رماح کند و حصاه را از اید کند کثیر حار بار و یابس بود
 قالیس و مانع سنجی و صداع بود و قی و حبس و مضرب اسفید بود و از زبان حار و یابس بود
 باد را بکشد و سده کشاید و مقور بصیر بود باب هفتم در ریاضین و طوبی و سر
 سرد خشک است و مقور احضار باطن و بر آن مقور دل و دماغ است کوس
 سر بر حار و یابس بود و صرع و لقوه و فالج را اسفید بود و ریاضین کرم خشک بود و بر آن
 خواب خوش آورد و دل و دماغ را قوت دهد و کس معده است و بجز حرارت صداع

بارد و سده دماغ را اسفید بود و چشم را روشن کند بنفشه سیاه و بار و طب اند صندل
 کرم را اسفید بود و سرد بار و یابس بود و در حر و سرد اسبابه کند لبان افروز بارد
 یابس بود و صداع را اسفید بود و صفرا و لسیانیت زد و کزیدن خشک بود را اسفید بود
 حار یابس است و مقور دماغ و سرد مقور قلب و تریاق زهر بار و بود و دهن بر کند و خنبل
 زبان دارد و جنس کرم و تر بود و رطوبت و بهرست معتدل و مقور دماغ و حار و صفح
 بود و عود حار و یابس است و صفح سده و مقور قلب و دماغ و صفح بود و فانیان
 بود و آن خوش کند و خوردن آن رطوبات معده کم کند و قالیس باشد غلیظه
 صفح است بوسیدن آن مسکوت و مصروع و صداع بار و را اسفید بود و ضداد آن
 او را مصلوب را از ام کند و خفقان بدان او حار و رحم را اسفید بود و معتدل بار و یابس
 بود و خفقان و حیضات حاده و صداع کرم و بجز کرم را اسفید بود و سنبه حار یابس است
 مقور معده و دماغ و صفح سده و ادویات طحال و برقان را اسفید بود و لادن حار و یابس
 بود و موی بر و باند و چون بخورند او را بول کند و جبین میست را از اخراج کند و بلغم را بکشد
 از بنا و در سم کرم است و در رطوبت و بهرست معتدل بود و معده و جرم در ادویه مرکبه
 و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر است و کیفیت ترکیب ادویه و بهرست و قور و تریاق
 تریاق بدانکه کسر که ترکیب ادویه میکنند باید که ادویه سبک تازه حاصل کنند و آنرا از فانیان ک

و غبار پاک کند و ادویه که آنرا باید کوفت جدا جدا بگوید نافه آن ضعیف شود و چون
 بگوید به پزند و وزن همه دست گردانند و همه را علیحده در مادن سحی کنند تا بماند
 آنچه شود و اگر میل میکنند غسل خوش طعم خوش بپزند و آب ندیده را کف کنند
 و ادویه را در آن ریزند و یک برهم زنند و در ظرف ریزند و باید که ظرف محلو نباشد و در
 ظرف را اینوش نماند و تا سه روز بماند و هر روز یکبار زنا غار ظرف را برسد و آنجا را
 برود و از آن دو غلیان اینر شود اگر قرص رسد و اگر در آن ضعیف باشد بچون نماند
 بدان سر شد و الا باقی اندک چند آنکه ادویه بهم طحی شود بر شد و قرص رسد و در
 خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا باز گردانند تا که نگیرد و اگر بطور خفیه
 کند مثل غثاب و اگر آب شود و کبابها و تخمها پاک کنند و چوبها و چوبهها و کوفته در یک
 ریزند و بعد از آن تخمها و فواکه در حقیق آن کبابها بریزند و نفثه و نیلوفر و پرباشان
 و شکوفهها در آخر همه باید ریخت و اگر اضمیمون در مطبوخ کنند آنرا در فرقه کتان بپزند
 و در وقت فرو رفتن در دیک اندازد پس پخت ریزند و در کمان و خشک و چنان
 بچون نماند و باب کرم حک کنند و بعد از آنکه مطبوخ را فرو گیرند و صاف کنند و اگر
 ریزند و اگر با مطبوخ سردار و ج بود مثل ابار و صبر و تربد و سورجان و مقویا آنرا بگوید
 و بر شد و حب زنده و فرو برزند و در حقیق آن مطبوخ بپاشند با کفچه از آن مطبوخ بردارند

دست دارد

و سردار و ج کوفته در آن ریزند و بپاشند و پس در حقیق آن مطبوخ بپاشند و اگر تخم
 چند بر مان کند و در ظرف نو بر مان کند یا تا به راسیک گرم کند و از آنش فرو دارند
 تخمها در آن ریزند و برهم زنند چند آن که بوی آن بدید آید پس فرو گیرند و ادویه جری
 مثل نوناد و کدر و لا حور و نونش در و امثال آن در مادن بگوید و آب سحی کف کنند
 کند تا فرو نشیند پس آب او بریزند و خشک کنند و بعد از آن آب بید غسل داد و جری
 مثل نوناد و کدر و لا حور و نونش در و امثال آن در مادن بگوید و آب سحی کف کنند
 مثل سرطان و لب و که بود و کوزه آب نارسیده کند و در کلک گیر و در شور ریزند و در
 اول دست دپای جدا کنند و شکم شکافند و باب و یک و خاکسار زباید و بعد
 باب فالح شود و آنجا استعمال کنند و اگر در جواب ریزند بگوید و در یک اندازد
 و اگر خواهد بکینه بریزد و کوزه نهند تا گرم شود و چنانکه نزدیک بکد افغن باشد پس در
 و در آب قلیه اندازند و بعد از آن آب بد و صدف و شنج را چون سوزانند و در
 گیر و در شور ریزند و مغرب را که سوزانند زنده بگرد و در ظرفی مسین نهند و سر آن
 بکیمیا حک کنند و در شور نهند و اگر مس سوزانند آنرا سبک سازند و عسله و بیدیه و امثال کجاست
 و آن صفای مس را گرم کنند و درین آب اندازند تا پخت و کباب چمن کنند بعد از آن
 فرو گیرند و آنکه است شده بر دار و دو بار بر آتش نهند و قدر نول کاو بران ریزند و سبک

دیگر صفیج را گرم کند و در آن اندازد در سوب این را با آن سوب ضم کند و بید و فو
 همچون سوزاند اما سوب خن نقره چنان باشد که نقره را بپزد و بعد از آن در آب
 بجوشاند در کف آهین با محرق شود و اگر سوزاند که کبریت زرد در آن اندازد که سوزد
 و سرب را نیز همچون سوزاند و اگر سوزاند بپزد و بپزد و پاره سرب نیز بپزد
 و با هم بکشد از پس را کند تا سوزد و بار بید و پاره دیگر سرب با آن بید و بار بکشد
 آنچه کند و بجوشاند تا آب تبخیر شود پس در مایه بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 او به سرب و وقت استعمال آن بدانکه تریاک کبر بعد از پنج سال یا هفت سال استعمال
 کند زیرا که تاثیر وقت این مرکب بلا ضرر است بعد از این مدت بطور میرسد و در آن
 چیز است و شروع و ثبات و سخن و موت است با کند تا نشانه ماه گویند که طفل است
 بعد از آن در شرابید و شروع باشد تا ده سال در بلاد عاره و پس سال در بلاد بارده
 واقف شود و شتاب باشد تا ده سال دیگر یا پست دیگر برین خیال و بعد از آن
 باشد تا چند سال بعد از آن میرود همچون معاجین باشد تا سرب و وقت او در شراب
 باشد و بعد از آن قوی باشد اما نقصان نپذیرد تا شصت سال و آنکه همچون معاجین
 کبر باشد اما تریاق نوعیه قوی باشد و استعمال آن در سبوم و او به قاعده نشانه
 و هرام و افغان کند و تریاق غوغه و شرد و طبعش مع از نشانه ماه استعمال کند و وقت آن

باید

باقی باشد و قرص افغان داند و خون و خضیر بعد از دو ماه استعمال کند و تا دو سال
 سوزانند و فلوینار و سوزانند و برش غشای نشانه ماه استعمال کند و تا تریاک سال
 باشد و در آب سنگ و کجوش و ماده الحیمه و اطر لیلیات از دو ماه تا سه سال بپزد و بپزد
 و معاجین و حواریت مسهله مثل معجون خیار شنبه و شنبه باران و مغربی فی الحال
 که ترکیب کند و استعمال توان کرد و دو ماه بپزد و وقت سفوف تا دو سال بپزد
 بود و وقت فرجه تا نشانه ماه و سرب هم نیز چنین بود و در غشای تا شصت سال باشد استعمال
 توان کرد و لیکن بوی آن چون متغیر شود هیچ کار نباید الا در غشای و سرب با هر چه
 گفته شود بهتر بود اما شرب در روز ترکیب رد استعمال توان کرد و وقت آن تا چهار سال
 باقی بود و مصلوح فی الحال که بجوشاند استعمال کند و چون ده ساعت برود بگذرد
 صعیف شود اما استعمال تریاک بدانکه تجربه تریاق بدان کنند که کسی هر اسهال
 شد قویا و شحم خطل بخورد بعد از آن بنیم درم تریاق بخورد و اگر اسهال بعد از آنکه ابتدا
 کرده باشد منقطع شود تریاق بیک است تا نیم درم بخورد و سوزانند و باغ فرماکی از هرام
 فاعله بهر طریقی که اگر خود سرب و تریاق بقوتش و الا با ضعیف یا میفش بود و تریاق و
 نداند استعمال نباید کرد اما مقدور شاول آن در نریدن مار باغ و کلک کلک است
 و در نریدن محرق بنیم درم و در نریدن زنبور و نا و نیم و با سرب که کسر که جای سوزانده باشد

تاریخ

نیم مثقال بایک مثقال بخورد کسی را که درد سینه و سعال مزمن باشد تا در معده و مع
 و احش و شش و کلیه و ناف و جگر تب بود و در دانه بخورد کسر را صرع و سکنه و فالح و نقوه
 بنیدرم بایک درم مثقال بخورد باب سداب و کسر را که فو لنج باشد بنیدرم در استفا
 مثقال و اسهال و قروح اسهال بنیدرم باب سماق و در ضعف نفس و انکسار و نیم باک عضل
 و در عذاب مثقال باب افیمون و کاه و زبان و در حصاه کلمه و مثانه نیم مثقال باب کرس
 و در هیضه و انکی و نیم با شراب و در ضعف شهوه و شهوه کلب یک مثقال با شراب و در
 سبب و خون جنین کمثقال با طبع شکلا شیع باب دوم در تریاق کبر و تریاقها و در
 تریاق فاروق نیز کونید تریاق صید القدر و عظیم المنفع باشد و معاد و سبب باز و در
 افعال کند و حیات و در کلب کلب جمع امراض و غیره و در رسیده و معده و در با
 و فالح و سکنه و صرع و نقوه و قرصه و در اس و جنون و جذام و برص و خفقان و شخ
 قلب و اس تر کند و نقوت باه و در اربول و طشت و حبس و اوجاع کلیه و مثانه
 و نفث حصاه و صلابات کبد و طحال و مقور و دل و دماغ و کبد بود و قروح اسهال و اسهال
 و نفث و دم و بواسیر و منقش و سوز و مضم و فو لنج و در معده و استفا و گرم شکم و صداع و صمغ و
 بصیر و هوش و اوجاع و مفاصل و جمیع امراض سودا و در غلبه کبر و برنش هموم و ادویه حاره
 طلا کنند مفید بود و صف آن اقراض و صمغ و در شست مثقال قرص افی و در حوض اندوز

اندر

از هر یک سبت و چهار مثقال فلفل و در دانه از هر یک سبت و چهار مثقال شکم شکم و در
 و در چتر ارب عار یقون و در ب السور و در غریب ن هر یک در از ده مثقال و غفران و در
 فطرا لبون قبط فیلون و فو لنج و جلی فراسیون و قطره الطوخ و در سنفیه سیاه و سفید کند
 مشکطرا شیع و فلاح از فر صمغ لطم و سنج و سنبه الطیب و جعبه از هر یک شش مثقال معینه
 و شکم کرس و سبب لیس حرف با بلی و کاه و بوس ناخواه و کاه فیطوس بنیدرم و در حصاه و در
 ناردین افیطر و شخ جلی و در برب و ج حبطنه و در از یانه و طین مخموم زاج محرق و حاد
 و حبس ب ان صمغ و ج فو لنج و مانا و انیسون افاقیا از هر یک چهار مثقال و فو لنج و فو لنج
 جاد و شیر و سکنه و سبب پسر و باد و در قطره لبون بار یک زراوند و در حرج از هر یک مثقال و در
 کف گرفته و در طر شراب ریخته و حقیق و جوش سه رطل و نیم آنچه کوفتی باشد بگوید و صمغ
 و حصارات را بکوت نند و ادویه را کوفته بر و در برب ن طوط کردانند و در حرج و در
 بر شند و در طرف نقره یا چتر کنند و اطراف را محلول زنده و هر روزه سه بار بر میدار
 و بعد از سال استعمال کنند و بعد از هر سال کفنه اند و بعضی ده سال و بعضی از ده سال
 قرص بقیم و از آن بر حصص کوبند و طلق تمنت که خضر نازه در زمان فو لنج و در
 او خش شود و در جگر گیرند و بر میان کنند و پس از جگر خضر را بدگر گیرند و آلت آنرا کشند
 یا بچند ان دقیق کرسنه پامیزند و شراب بر شند و دست را بر و خنجر مالند و از آن

س زنده قرص اندر زخم صفا و در اثر شنان قصب الذبیره و سیف اسارون و قوچون
 و قطعه جده و حاما از هر یک شش درهم فجاج اذخر و خفوان رو بوند چنانچه از هر یک از ده مثقال
 اقحوان یک مثقال بگویند و بگویند و بپزند و بشرباب ریخته و یا بنهند و بپزند و در آب
 بپزند و بار و کله و کله بپزند و اقرا و قرص زنده قرص فاج و فاج چون ماده اشتر بپزند
 حاصل کنند و ماده را بدانند که در او چهار نیش بود و زهر نیش جوان را بدانند که
 که بغایت محرک بود و سر بر داشته رود و چشم او سرخ بود و باید که در بهار صید کنند از مواضع که
 از آن آب بر باشد و اگر کنار جو بهار زمین شور نزدیک نبوده و در روز از هر هر دو مثقال
 چهار انگشت یک دفعه جدا کنند و پخته اند و باقی را پوست بکنند و بشکافند و باقی
 و در یک کوزه نهند و آب در و در نهند و یک و شش حای شبت در آن اندازند و بپزند
 تا جهر شود و گوشت و استخوان را از هم جدا کنند و گوشت فالح را در مادن سنگین بپزند
 چون بپزد بگویند و با ربع آن کف بپایانند و با هم بپزند و با آن قرص بپزند و در
 بر و در لب آن چوب بکنند و قرص زنده و در سنج بکنند و باید که شجاع افشاید
 بر دستاید و در و نند و نند و در طریقی بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند
 کپیر باشد صفت آن حاما و سبب سبب و در دج لک و مایه فاج و در دج و در دج و در دج
 قطعه و در حطمانا از هر یک از ده مثقال فجاج اذخر و حصاره الحیه و مقدر از رزق از هر یک

الز

بشت مثقال عاقر قرحا و از بانه کرب فام و کرم شبت و از چتر اسارون و فردمانا و فزونیون
 و فزونیون و شکوفه زرد و کله با قلا و کرم کرس کوه و فطر اسارون و در و در و فزونیون و سبب
 از هر یک سه مثقال کثیرا و خشکی شش سفید فلفلسه و در اسراج از هر یک یک مثقال و شبت مثقال
 و رزق کله قرص اندر و خون از هر یک نه مثقال کرم سداب یک مثقال و انبه ترنج و سماق
 از هر یک سه مثقال و در غنیمت بپزند و چهار مثقال فجاج اذخر مثقال و نیم حصاره قصبه
 بپزند مثقال و رزق کرم سبز و مثقال آنچه کوفته باشد بگویند و صمغها را در شراب حل کنند
 و با سه جندان او و بهر حل بپزند و بعد از شش ماه و نیم مثقال شاد دل کنند و زیاده را بپزند
 و با دما غلیظ و صرح و لقوه و خفغان را مفید بود و صفت حطمانا حای الفار را در اندر
 مت و بر بگویند و با سه جندان حل بپزند و شش مثقال باشد و زیاده را الفار و فزونیون
 فالح و معده استر فاد و حطمانا سه کبد دار ام حاسه در حومات و در معده و حاسه
 مفید بود و خون را از اسقاط نگاه دارد و چشم روشن کند و مغوی باه و مغفیت حصاره
 در یک بگویند و دفع مضره را بکنند و صنفه فلفلسه و فزونیون فالح و فزونیون و در
 مرافقون حای الفار هر یک هفت درم حطمانا از راز و نند و فزونیون حصاره و حصاره هر یک
 چهار درم و در عاقر قرحا و فزونیون هر یک درم حصاره و فزونیون و با سه جندان حصاره
 و بعد از شش ماه استعمال کنند و شش و سلس از تر با قمار و زهر است و منافع شش ماه

صفه آن سینه فرغ فرغ سفید و سیاه و در بجان جده بر سر بر سر فواکله الملک حطیا
 و در بجان مردن اقرص فرغون مغر هر یک هفت درم اسرون سفتو را بون
 و ج مودر سکنج هر یک سه درم سنبه کند و خردل بعد خود بجان اسطوخودوس از غرق
 سالیوس کما فبطوس قند و از غرق حصاره که التیس چند سترها و شیر ذبح معب و نه
 هر یک هشت درم مرزخوان غار بقون رکنسید و از چتر کثیر هر یک هشت درم سدا ج درم
 و س ناردین طین محموم مصطکی صمغ حبه فردا ناطق لبالیون افیون بزرالنج و در کل
 مشک طراشیم کیم از بانه هر یک چهار درم ادویه را بکوبند و صمغها در شراب حل کنند
 و سه چندان ادویه بپوشند و متعلا بعد از شش ماه بخورند بزرگ و در شب است
 به تریاق و منافع بسیار دارد و در صغیر از بزرالنج سفید و زعفران چهارده درم فلفل
 درم افیون فرغون هر یک هشت درم سنبه سبزه که هر یک هشت درم از ده درم ساد
 فرغ هر یک چهار درم لؤلؤ ناسفته نوشت در شحم سداب بر سر مشک کافور قافله از چتر
 سبزه هر یک در شحم سندان عاقر قرقا دار فلفل هر یک چهار درم سکنج چند سترها
 هر یک هشت درم زرنبا در و غریب ن قطره هر یک هشت درم چنانچه گفته شد ترغیب کند و بعد
 شش ماه متعلا بخورد و تریاقی که در صغیر از بزرالنج سفید و زعفران چهارده درم در شحم سداب
 سر درم بر سر سبب درم یک ده درم همه را بکوبند و با آنچر بپایند و سه درم سادل

پا خراخر زراوند طویل و مدجج هر یک درم و نیم افیون سندان زرنبا هر یک
 درم زرنبا درم حطیا ناسه درم سداب درم بکوبند و بعل داب هر چه بپوشند
 و متعلا سادل کند باب سیم در معرفات معراج متعلا ناسه بده خود خام کافور
 هر یک ده درم کبریا کیم کاسر کثیر هر یک چهار درم سندان این جلا شیر هر یک هشت درم
 افیون در و کل هر یک شش درم در پنج زعفران غریب هر یک درم ساد ذبح بپوشد
 زرنبا و بالکوخشی شش سبزه کلار ستر هر یک چهار درم کافور یک درم مشک یک درم بکوبند
 و بتراب سبب بپوشند و متعلا سادل کند معراج با قو لؤلؤ ناسفته هشت درم سداب
 یا قوت رمانا دو درم بالکوخش سدل سرخ بهمن سفید طر محموم ریند چتر هر یک درم
 در و در متعلا جلا جورد متعالی و نیم لعنه حقیق کبریا بیلو فرزند کیم کل خود بپوشد
 کافور بجان بهمن سرخ کیم کاسر کافور غریب شهب هر یک درم و نیم مشک نیم متعلا
 سوخته یک درم آله طبله کابا هر یک سبب درم در کلاب و قند هر یک ستراب سبب و نه
 شربن هر یک سبب درم معراج عاقر قرقا در و زعفران از چتر سبب درم در پنج
 هر یک ده درم زرنبا و کبابه قافله هر یک چهار درم نازک خود اشته ساد و پنج
 سه درم زعفران مصطکی هر یک متعلا غریب شهب درم سبب نیم متعلا در و در
 نید درم ابلج در آب مویز جوش نیده جوش کرده با بجه درم محموم کوفته و بپوشد

معج

ببرشند سرفج بار درون کله طبعی شیر بهر سفید کاذبان هر یک در کشتی خشت
 هر یک بخورم تخم نوک سوخته خیار بن بکند و هر یک دو درم زرد شک دانم پودن کرده
 سه درم لؤلؤ ناسفته که با هر یک و انکی بکوبند و بشیر سفید ببرشند آخر خفقان
 کرم را سفید بود و لؤلؤ که با کاذبان کله را سبز هر یک هر دو درم یک یک بکند
 ده درم بکوبد و بشیر آب سبب ببرشند آخر خفقان سرد را نافع باشد کاذبان
 در دوح هر یک شش درم زرد شک و سه درم بکوبد و غسل بکند ببرشند آخر ضعف قلب خفقان
 و عشر را سفید بود و صفا در اجزای خفقان غام فرخ شک با در دوح ساق هر یک بخورم
 کشتی شک سبب هر یک سه درم که با لؤلؤ طبعی شیر هر یک هر دو درم و نیم با لؤلؤ هر یک درم
 مشک بکند درم زعفران بخورم بکوبد و غسل بکند ببرشند و دوا انگ خفقان و امراض
 سودا در ضعف قلب و معده را سفید بود و زرد شک و در پنج بهمنی ساق سبب فلقه
 فرغ حدید ستر اشنه هر یک درم لؤلؤ ناسفته که با هر یک با ابرایشم غام بهر اوج
 هر یک درم و نیم تخم سدر و در فلقه هر یک نیم مثقال و انکی بکوبند و غسل بشیر سفید
 هر دوا انگ خفقان سوداوی و سودا المزاج قلب را سفید بود و در ماح احش و صفا
 و رطوبت معده را نافع افند صفت سبب مرگ ساق هر یک هر دو درم زعفران ناخود
 کرفس هر یک چهار درم صبر قوطر فسنجن روم هر یک شش درم ربون خشت درم و نیم

درم و نیم انوش دارد متوی قلب و معده و کبد باشد و سرفج و معده نفس و بدن و دوی
 و رنگ روی را بکوبد صفت و رنگ کله شش درم سعد سحر درم زعفران قرضه زرد شک
 و اجزای فلقه هر یک دو باب با سه هر یک درم صفا فرغ فلقه روم سفید هر یک
 سه درم بکوبد و بشیر دانه هر یک رطل در نه رطل آب بکوبد ند با لؤلؤ آید پس
 صاف کند و با هر رطل سفید غوام آورد و دویه را کوفته در آن بریزد و بکوبد سبب زرد شک
 فلوینا در دوح خفقان و اوجاع کبد و سعال را سفید بود زعفران سحر درم فلقه
 بزر الیخ هر یک درم افیون ده درم فطراس لیون سبب هر یک چهار درم کرم کرفس
 سه درم ساق سبب عاقر فرقا حبیبان فرغیون هر یک درم بکوبد و بر دوش
 طعوت گرداند و غسل سه چند آن ادویه ببرشند و بعد از شش ماه در سحر خود فلوینا را
 خفقان و فلوینا و اوجاع رحم و کثرت السقا را نافع باشد صفت فلقه رطل هر یک
 سبب درم افیون ده درم زعفران سحر درم سبب عاقر فرقا فرغیون هر یک درم سحر
 زرد شک و در دوح هر یک نیم درم لؤلؤ مرگ هر یک نیم مثقال کافور دانه بکوبد و غسل بشیر
 ادویه ببرشند و در سحر از شش ماه شادول کند باب چهارم در معاجیس و اطر عسل
 معجون حاج که سحر سودا و افلاط غلیظ باشد صفت بلیله سیاه بلیله کاه بلیله کاه
 ده درم سبب و افیون اطو حوس تر به هر یک سحر درم بکوبد و غسل بشیر سحر

باشد معجون بر فوینج کنگ بد و در دشت و بادار اسفید بود صفت نفوس نیکو شغال تر بداده
 فوینج قافله کچسپ در اجنبر قره نارسنگ قرنقر فلفله هر یک ده مثقال مجبوعا بکوبند
 بعسل برشند شربت بخورم باشد معجون حاشی بر بدست درم نهفته ده درم کن بند سی
 درم رب السوس هفت درم از یانه و انیسون و مصطکی هر یک درم و نیم حل خیار
 صدم درم فاسد صدم درم روغن بادام شیر درم ادویه را بکوبند بعسل و فانیله برشند
 حشر السوس و کلیمه و مثانه پاک گردانند و در اربول کنند صفت کرم فر به خیارین و کدو
 مسهر و حب کاکج هر یک بخورم حشر السوس و سیاه درم بکوبند بعسل برشند شربت شغال
 باشد معجون عرق کلمه و مثانه را از حصاه درم پاک کند عرق سوخته سه درم و نیم
 جنطیانا بکند درم و نیم کچسپ درم فلفله در فلفله هر یک درم پنج کاکج درم خندبند
 چهار درم بکوبند بعسل برشند شربت را با باشد معجون صلیت بت ربع دزد بدن عرق
 در تیلار اسفید بود صلیت فلفله در ورق سد است درم بکوبند بعسل برشند و شربت
 باشد معجون بر ریانی ثقل از اصول انرا کسب سمرقند سر سوجان سفید سر درم بوزیدان
 درم ماهر زهره درم پوست بچ کبر درم زهره درم شطرح بلبله درم پوست
 بلبله زهره هفت درم بزرگ کرفس بکند درم و نیم کرم از یانه بکند درم کرم سرخ سه درم صمغ
 مک هند بکند درم و نیم ورق حب بکند درم و نیم کف درم بکند درم و نیم حیان سه درم بکند

بالف

پانزده درم کچسپ سه درم نفوس نیکو سه درم روغن کوفته صد و پنجاه درم روغن بادام
 یک سیر سرب کسب باب با زهره معجون کاکج قروح کلمه و مثانه را اسفید بود صفت السوس
 شحم کرفس از یانه هر یک هفت درم معجون خیار بکند درم صمغ صافیون صغیر زهره بران
 کرده معجون بادام مغرندق بر یان کرده بخوان هر یک سه درم حب کاکج هر یک ده مثقال
 کثیرا چهار درم بکوبند بعسل یا منحه برشند شربت شغال باشد معجون شربت فوینج
 و فلفله معده و امعاء اسفید بود صفت کچسپ قره در اجنبر جزو امصطکی قرنقر کف
 سنبه قافله حب بن هر یک چهار درم و نیم نفوس نیکو سه درم تر جرب السوس
 مین درم شکر سفید هفتاد درم بکوبند و با سه حندان ادویه حل یا بنیر و شربت شغال
 باشد معجون فلفله از ماده الحبه کوفته معجون قلب و آلات منبر بود و فلفله در
 و او حاح مین و صمغ و سسل البول دفع کند و در مک و در دوز در آن خوش کند
 و فکر خود و حقیر بفراید و اشتها آرد صفت فلفله در فلفله کچسپ در اجنبر صلیت
 زراوند درم حرج اصل با بویه ملحوره جوهر مند خصمه السوس هر یک ده درم سورط بلبله سر درم
 کوفته بعسل سه حندان ادویه برشند معجون بر شغال و فوینج و درم و اسنانز اسفید
 صفت فلفله سفید و سیاه هر یک مین درم بزرگ صافیون صغیر سرب درم ده درم
 بکند درم فوینج سنبه عاقره هر یک مثقال و با صد و پنجاه درم حل برشند و در

اگر بینه کند و بعد از چهار ماه متغای بخورد معجون مشک و جع برود کبد را مفید بود و سده
 صفت مشک سیخه سبزه زج هند رنگ ریخته خطا ناهریک هر دو درم زعفران
 ناختوازه تخم کرفس مصطکا هر یک سه درم خود قند هر یک بنیدرم بگوید و با سینه چندان
 عمل برشد و شتر بکندرم باشد معجون در او را درام صلیب کبد را مفید بود و صفه ورق
 کلر چهار درم سوسن آسمان هفت درم کوفته و پنجه عمل برشد و شتر بکندرم متعال
 معجون الراسه در و پشت در باج را مفید بود و قوی بکشد و صفه مصطکا در فلفل
 قند هر یک درم حور به با سقمونیان کمر سداب خوبان قرفه من و مرکب و بعد از شتر
 قند برشد و شتر متغای باشد معجون زج و معه و سیلان مشک را مفید بود و صفه
 زج صلیب شتر بکندرم و درامه من و مرکب و عمل برشد و متغای شاد کند معجون
 اللبوس بنمیزاید و قوت باه و بد و کلیه و متغای و دماغ را تقویت کند و درنگ روی گو
 کرد اند صفت مغز بادام و جود و صغوره و حب الزلم و فندق و فستق و ناز و جود و حب
 و نو در سرخ و سفید و کج و تخم کزبر و جود و تخم کزبر و تخم کزبر و تخم کزبر و تخم کزبر
 و کبان و فلفل و قرفه و در چتر و شفا قند و حور و حور و تخم بلبلون با سینه چندان ادویه
 پانیر و متغای شاد کند معجون بناد و بطرس مزاج سودا و ادویه معده و کبد
 و کلیه و حلال و درم را مفید بود و در پنج و حبش کبش بد و شقیه بدن کند و افلاک و غلیظ و با

بکند

بکند و سده بکشد بد و ضیق نفس و ادویه سینه و صداع و صرع و جدام را مفید
 صفت صبر قوطر بچیده درم غار یقون بکشد درم زعفران و در چتر و ج مصطکا
 حب لبان و در و خربان قرفیون فلفل در فلفل حب طبا ناهریک فلفل اذخر حاما
 ده درم قطره کادو بس افیمون هر یک چهار درم اسرون سینه سقمونیان بکشد
 شش درم سبزه درم و نیم محجوج عمل برسد چندان ادویه برشد و بعد از شش ماه متغای
 شاد کند معجون سر کاه و جاع نفوس و مفاصل و عرق النس را مفید بود و در سبزه بکشد
 شش درم بوزیدان با هر زهره پوست سی کبر زهره کرمانا شطرح هر یک درم پوست
 بلبله زرد و هفت درم تخم کرفس راز با نه ورق حنا فلفل سفید بکشد و صغره بکشد
 در سر و تخم ورق کلر شتر بکندرم محمود و تخم سدر هر یک درم و نیم بچیز درم و در غار و ادویه
 عمل صمد و بچاه درم شتر بکندرم باج درم باشد معجون با در حش و فایح و کینه و
 امراض بارده را مفید بود و صفه تخم عاقره قرقاش و شتر بکشد و ج هر یک ده درم
 سداب صلیب حب طبا ناز و از اند حب الفار چند بکشد شطرح غزل هر یک بچیز درم
 پنج متغال ادویه بگوید و عمل برشد و شتر متغای باشد معجون بنمیزاید امراض بارده
 غلیظ و لوز الاسمه و قوی و عسر بول و ادویه اسنان را مفید بود و صفه چند بکشد
 و در چتر اسرون و قوی و قوی و فلفل در فلفل قند هر یک شش درم زعفران بنمیزاید

و سکن عطش و تبین طبع کند صنف درون کلان نازه چهارم در خمره کند دود مر آب گرم
 ریزند و شبانه روز بکند و پس سبب بدست بالند و در یک ریزد و بچون مد نامطم دوی
 کلر آب و به پس صاف کند و هر یک مر آب را در فرزند بچا نثر نهند و بقوام آورد و اگر بکند
 اگر صاف کند چهارم فرزند بکند و در آن آب ریزد و بچون مد و صاف کند پس
 بقوام آورد و آنرا شراب و در دگر گویند و اسهال و فایده او پیش بود شراب فوکه
 معده قلب و معده و جث بود و قی صفاد را سفید بود صنف سبب نرسش و سبب
 و اسهال و آنرا نرسش و زردنگ در خود و بنی مت در سبب نرسش و آب آنرا بکند و باقی
 بقوام آورد و پس اسهال صفاد و رجمیات هاده و نرسش را سفید بود و معده
 باشد رساس را بکند و آب آنرا بکند و باقی بقوام آورد شراب نرسش و جث
 سفید بود و آنرا بچون سبب نرسش و سبب نرسش و سبب نرسش و سبب نرسش
 بود و نرسش را بکند و در عرقه کتان بندد و در یک سکنین بچون نرسش و هر دم بر
 آورد و بدست بالند تا نرسش آن بپردن آید پس باقی بقوام آورد و شراب معده بود
 بود و صفاد نرسش مد قند را جلای نرسش و بقوام آورد و زمانه فرد کفره لیسو جبهه
 بدان ریزد و پس فرد کفره و شراب حاض و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش
 بسوای بید و بچه درم از آن در بکند و شراب شبانه روز بکند و نرسش نرسش نرسش

باز

و بدست بالند تا نرسش آن بپردن آید پس باقی بقوام آورد و شراب معده بود
 سفید بود و شراب نرسش نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش
 بقوام آورد و شراب نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش
 بست عدد و موزن نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش
 سبب نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش
 کند و باقی بقوام آورد و شراب نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش
 و حرارت کبد را سفید بود و در دگر بول و تبین طبع کبد صنف پوست سبب کاسی
 پانزده درم ورق کلره درم ریوید چتر سه درم مجموع بکوفته درم فر آب بچون نرسش
 کوفته و عرقه سبب و در یک اندازند و باقی بقوام آورد و شراب نرسش و نرسش و نرسش
 و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش
 قوطی متغال صندلین از نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش
 و بچون نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش
 بود صنف آن اسطوخودوس سیاه و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش
 را از نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش
 و درون کلر هر یک نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش و نرسش

سینه اخوی صمد رسیده و باغ را سفید بود و صفه اسطوخودوس درم سفاح بخورم با لکه کاه و با
 بچند قند یا عسل را طر است و شش سقوط است و تنها و ضعف معده را سفید بود و صفه اسطوخودوس
 در سه رطل آب بکوبند تا با رطل آید و صاف کنند و به راد و خیمه کبر و در بیان کنند و آب
 آن بکوبند و ثلث رطل و شراب و عسل هر یک نصف رطل مجموع با هم ضم کنند و بقوام
 آرد شراب بچند جوش حبه ضعف معده و کبد و با دانه در پشت و صفه اسطوخودوس و فالح و لقه و کسر
 ریاخ و او را در بول صفت آب انکو و صفه اسطوخودوس و کشت بره بچند قند و به نسبت نزد یک
 کنند و بکوبند و در حدود درم زعفران و مصطکی و خولجان و جوز بویا هر یک بخورم
 و در نفوذ و لباسه بند روز رنبا و دوسه هر یک سه درم سلیخه و بچند و در اچپی
 و عاقر قرحا و سبب هر یک در هر مجموع بکوفته و یک کوبند و در یک اندازد و بکوبند
 تا صحران شود و بعضی بالکوه و غناخ تر و ریزند و لحظه لحظه آن کبر را بدست باله بپاشد
 و بعد فرو گیرد و صاف کنند و سنگ دانک و خیمه کیمشغال در رطل کلاب صحران کنند
 سر آن ریزد و با بچند یا عسل بقوام آرد و به سه ضعف معده و کبد و فی و شکلی
 سفید بود و صفه به رسیده پاره کند و دانه پاک کرده در کاه و سکنی با چوب کوبند
 و به نسبت فراز آن آب بکوبند و دوه من شراب صاف است و به نسبت بنابر دوزی
 در آن بکوبند و صاف کنند و آن نفیر را باب لبوید چنانچه به سه در آن بکوبند

در بزرگ و آن آنها با هم بکوبند و در یک کنند و در نفوذ درم فاقه صغری و کبار و زعفران
 و اچپی هر یک سه درم و مصطکی بچند هر یک در هر دینج بلغور و زرد و یک کوبند و در
 اندازد و هر دو بدست مالند تا قوت یاب و به پس سپردن آرد و بقوام آرد و بکوبند
 سنگ و کلاب صحران کنند و در آن ریزد و پزند اما ربوب و بکوبند و بچند و با آب
 بکوبند و در شراب بقوام آرد و ربوب و بکوبند و بچند و بکوبند و بچند و بکوبند
 و بکوبند و در آب بکوبند و در صاف کنند و آن آب را بکوبند و در بقوام آید و به نسبت ربوب
 طریق کبر و سکنجین و ج حببات حاده و شکلی رسیده را سفید بود و قطع صفه اسطوخودوس
 سر که سفید رطلی با نیم رطل آب بکوبند یا عسل بقوام آرد و سکنجین و بکوبند و رسیده را سفید
 و قطع صفه اسطوخودوس سر که سفید رطلی با نیم رطل آب بکوبند یا عسل بقوام آید و سکنجین
 با بر و اسفاد و لبو و القنه و حببات حاده را سفید صفه کاسر بخورم سه گرم با نروده درم
 پوسج کاسر سه درم پوسج راز با نه بخورم و سم کوفته در سه رطل آب و در رطلی سر که
 بکوبند و در شبانه روز و بعد از آن بکوبند و در نفوذ بدست باله و صافی کنند و با
 در رطلی سر که بقوام آید و سکنجین و در سه رسیده بکوبند و در رطلی بکوبند و معده را
 از فصلات پاک کنند و کمرش در از با نه و کاسر و کشت و اینون هر یک بخورم
 راز با نه و کمرش و کبر هر یک هفت درم عاقت ربوند چنبر هر یک سه درم چنانچه بکوبند

ب زند سکچین در سقندل شکم کاسر در ازبانه و کرفس هر یک سه درم سه گرم پانزده درم
 پوست سح کاسر هفت درم پوست سح ازبانه چدرم سکچین غریبی نفوت موده و کبند
 داشتها آورد دسه کبند و نافه را سفید بود یک لایب به دیگر قند و سرکه رطبی پاکتر
 سح اراده بقوام آرند سکچین غریبی بود و سعال غریب دسه کبند و فالح و قنوه و غیر
 داسرا غریب را سفید بود سرکه خضر دسه مفراب صافی عمل سه درم و ظرفی کنند و سبیل
 دانیون و صلیب و عاقر قرحا و فودنه و سداب و فلفل هر یک ده درم و یک گرم کرفس و کون
 و فردا هر یک چدرم و نیم کوفته در میان آن ریزند و هفت روز در انخاب نهند بعد از آن
 صافی کنند و بکار دارند سرکه خضر را بکار دوجوین لب کافند و خارج دوا فک
 کنند و بکار آن باده هر سه که نصف روز در انخاب نهند سکچین با نصیبات محرقه
 و موده و کبند را سفید بود آب انار نریج و آب زردنگ یا غوره یا پاسباس یا سرکه
 سح اراده بکمر طاب سر درم با هم پیانند و هر یک فراتر از با یک قند بچا نهند و بقوام
 آرند سکچین را بوند و صلیب دسه کبند را سفید بود و طبعیت نرم کند و بوند چهار درم غریب
 تر بد سح شکم کاسر هر یک هفت درم و یک گرم سکچین در چهار رطل آب کجوشند با آب
 آید و با چهار رطل قند بقوام آرند و سعال خوشنیت صلیب و ریه را سفید بود و طبعیت نرم
 سببان و صلیب عدد و مو بر طایفه اند پرون کرده چهار درم مغز خیار شیر پانزده درم در سینه

در

آب بکوشند تا کمر آید و بار طلی کمر بقوام آرند و سعال غریب و سعال مفر را سفید بود
 و ریه را پاک کنند و فالح هر یک سه درم و سه رطل آب بکوشند تا کمر آید و بار
 قند بقوام آرند و سعال غریب را سفید بود و قطع غلغله کبند حبث دده درم سح
 چهار درم ازبانه دانیون هر یک سه درم یک کوفته در هر رطل آب بکوشند تا کمر آید و بار
 عمل بقوام آرند و سعال غریب و قروح ریه را سفید بود و صلیب غریب کافند هر یک شش درم
 کثیرا هر یک ده درم طایفه چهار درم صلیب غریب هفت درم شکم خیار هفت درم قند صلیب
 بکوبند و بار طلی عمل و صلیب درم و غریب با هم پیانند و سعال خوشنیت صلیب و خیار
 سفید بود و صلیب غریب کثیرا شکم خیار هفت درم هر یک ده درم مغز کدو و مغز بادام
 مفر هر یک چدرم صلیب چهار درم قند صلیب درم بکوبند و در میان رطبی شیر قند کنند
 و سعال غریب را سفید بود و صلیب غریب هفت درم ابرس صلیب غریب هر یک ده درم
 فراسبون زوفا هر یک درم بکوبند و در میان رطبی عمل کنند و سعال غریب و قروح ریه
 و نفث دم و سعال غریب را سفید بود و صلیب غریب هفت درم ابرس صلیب غریب هر یک ده درم
 بریان کرده غریب را پرون کرده هر یک هفت درم با هم پیانند و در هر یک کافند
 و در میان عمل کرم ریزند و سعال غریب را سفید بود و در سعال کثیرا قند
 مغز بادام شکم ازبانه صلیب دی بکوبند و در میان عمل ریزند و سعال غریب و قنوه و غیر

و اسفاد او جاج مفید بود پوست پنج کرفس را زبانه اینون هر یک ده درم
 جاج او چدرم کرفس را زبانه اینون هر یک چهار درم مصطکی سبزه فجاج او خرب
 اسرون جنطیانا هر یک چهار درم خود ملبان بوزیدان هر یک یک درم سنجو کرم سفید
 هر یک سه درم سوزن طایفه دانه برون کرده پست درم در سه فراب کجوت نند با کماله
 یکم قند بقوام آرند کلفند آفتاب سحره در دفع بلغم بود در حق طکر سرخ یکم دلب باند
 تا پخته شود و یکم قند صلاب زنده بر سر آن بریزند و در آفتاب بنهند و هرگاه که
 میشود باز قند بریزند تا چهار روز بگذرد و کلکین بر چین س زنده بقیه کرم سرخ شکر
 و نیم گرم از آنرا کبشیره قند بر سر کنند و در آفتاب بنهند سبزه مقور قلب و معده بود
 شربین بچه عدد پوست پاک کنند و در یک سکنین با شیره قند بانش نرم کجوت نند
 و سه سر با بر چین س زنده اما آنرا پاره کنند و اندرون آنرا پاک کنند با دانه بزر
 و نقصان با به را سفید بود با دانه مقشر در حش آب کجوت نند و سه روز بگذرد
 پس برون آرند و در حش کجوت نند و در طرف کنند بسله بر در معده را نفوت و در
 و دفع بخار در بیاخ بواسیر و نفوت بصر کند و در بزرگ داند و امراض سودا و را سفید بود
 بلیله با صمد عدد در طرفی کنند و آب و خاکستر بر آن بریزند و هر سه روز آب و خاکستر
 میکنند و بعد از ده روز بشوند و یک سکنین با کرم سحره کجوت نند تا جو کجوت نند

الکاه

الکاه بلیله برون آرند و در و سده سودا را خنک کنند و در طرف صبر با کاشنند و حش
 کف کرفه با شیره قند بر سر آن بریزند و بگذارد و بعد از پست روز با حش در آن بریزند
 و یکم کجوت نند و یکم سدر را سبزه در آب کجوت نند الکاه پاره کنند و در
 و حش کجوت نند اما سحره شود و در طرفی کنند و حش بر سر آن بریزند تا پخته شود و شفا
 سر با به پیغاید و کلیه و مثانه را سفید صفا قند و در در آب کجوت نند پس برون
 آرند و با حش کجوت نند و در طرفی بریزند و سحره مقور معده و معرج باشد و سحره را پاره
 کرده و ترش از و برون آرند و معصر پوست آن بریزند اما اگر باشد بهتر بود و در
 سکنین با آب حش کجوت نند اما نایه او نیست شود پس در طرف کنند و حش بر سر
 بریزند و جز بر معقور با به بود و تازه که هنوز خشک نشده باشد است نند و پوست فجاج
 و دانه از آن پاک کنند و در حش کجوت نند و در طرفی کنند با شش در حش است
 جوارش حشر حشمان و سودا و بطن و جاج رحم را سفید بود قافله صغار و کبار سبزه چن
 هر یک چهار درم یکم سدر را خنک قند و زعفران قرقر هر یک ده درم است سبزه سبزه
 هر یک در حش جوار بیاخ متعال ملک یک درم بکوبند و بریزند و حش بر سر
 پس کنند و شربین متعال باشد جوارش سحره مقور معده بود و قلع کبشید و با دانه
 بسکه صفا به شربین رسیده بکوبند و در حش کجوت نند و در حش کجوت نند و بعد از

بگویند و پشت رند و صافی کنند و با هر رطل غسل بگویند و آرد آنگاه و اگر چسبند و دار
هر یک در دم و هر دو قافله در غفران هر یک سه درم و مصطکی بخورم و سقمونیاده
در تریب درم بگویند و در آن میان ریزند تا با هم آمیخته شود آنگاه فرد گیرند و بر سر کلاه
باخته که برای این کار باشد بپوشانند و بعد از آنکه آنرا چوب کرده باشند و بگذارند
تا خشک شود پس بکار دپاره کنند و شترتر حشمال باشد آخر به راد خیمه کردند
میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم از آن با یک درم سقمونیاده و نیم درم
فلقد و نیم درم رخمس بگویند و غسل سر کنند و شترتر از آن یک درم باشد سقمونیاده قاصص
ضعف معده و قی و اسهال را مفید بود صنف به رسیده در هر کوزه در هر کوزه
چنانکه هر اثنی عشر فی کس و با یک کوزه بگویند و در هر کوزه در هر کوزه
درم و حکم کرفس و نانگواه هر یک در غفران درم بگویند و با آن پانزده چنانکه
شد و شترتر متغای باشد جوارش تر قویج داد حاج معده را مفید بود صنف بوده
از من زهره کرمانه جفظا بالبان رخمس فلقد سفید هر یک جود فرما مغز بادام مقطر
ورق سداب هر یک چهار درم آخر بوره از من زهره کرمانه رخمس فلقد هر یک سداب
سداب مغز بادام مقطر هر یک سبب درم سقمونیاده درم فرما سرانه فطر البون
رخمس فلقد هر یک درم و نیم سقمونیاده بران کرده بخورم مغز بادام برک سداب

در درم بگویند و فرما سبک و آنه پر دین کرده پست درم شبانه در درم خمر خوشند
تا صند شود پس سالانید و با غسل پانزده و او دینه بدان بپوشند شترتر حشمال جوارش
کافور ضعف معده و سوء استمداد بلغم غلیظ را مفید بود صنف فلقد جود بپوشانند
سبب سه فرقه با رنگ فرخمسک فرقه کافور غفران من و بگویند و بعد از آن
جوارش خود قویت معده را و از آن رطوبت و بلغم کند قافله صغرا کربا فرقه از چنان
رخمس و از فلقد غفران هر یک درم خود فلقد هر یک نیم درم بگویند و با شتره صد یا غل
پانزده شترتر متغای آخر سبب کرفس انیسون مصطکی هر یک درم خود سه درم سبب
فرقه سبب کافور و حکم هر یک درم و نیم جود بپوشانند و با کوزه درم و درق کلر
قصبه الذریره هر یک درم جوارش سبب بروده معده و ریه و بضم و ریح غلیظ و بواسیر را
بود سبب سه فرقه قافله صغرا و کبار رخمس و در جود غفران راون هر یک بخورم
فلقد فرقه هر یک درم جوارش مصطکی برودت کبد و معده و ریح و سبلان لعاب را
بود مصطکی هفت درم بگوید و با رطل قند بگویند و آرد جوارش کثیمیات بلغم و سوداوی
و برودت معده و فواق بلغم را مفید بود صنف زهره کرمانه شبانه در درم سبب
و حکم کرده بران کنند و چهار درم از آن با ورق سداب و فلقد رخمس هر یک
سر درم و بوره از من زهره درم بگویند و با سه چندان غسل بپوشند شترتر برک متغای باشد

[illegible]

بخش

چند گرم جوز بویا بهمن هر یک درم تقطیر چند گرم فاسد بوزن جمیع ادویه بکوبند و عسل
شیرین درم چهارس نیمه و سر و مضطام را مفید بود و قوت باه دهد صفه رکشد و فلفل
ده درم دار فلفل سر درم فایند یکم و نیم جوز و کجند مقشر هر یک سجاه درم بکوبند و عسل
شیرین یکم و چار شش مال برودت معده و کبد را مفید بود و قوت بکشد و طبع گرم
صفه شطرح بکشد فلفل در فلفل فافقه صغار و کبار و فلفل زنجبیل و فلفل
و از چتر سبز سیخ یکم کرفس را زایانه اندون هر یک شش درم افیتون سرد هر یک
دوازده درم تقطیر نیاده درم فسد نصبت درم بکوبند و عسل برشد شیرین و خفیل
چار شش و کج و برودت و ضعف معده را مفید بود و صفه فلفل و فلفل جوز بویا
سه درم کندر پانزده درم و تخم خولجان هر یک درم از ده درم شکر سفید شش درم
و عسل برشد آخر کندر نصبت درم جوز بویا و فلفل هر یک چند گرم شک درم
چهارس فلفل دوده او حایع معده و سوء استواء و حب حامض و شهوه کلیه در باح
مفید بود و صفه فلفل سفید و سیاه و دار فلفل هر یک یک درم خود مابن ده درم
حما سبز هر یک چهار درم و تخم کرفس سیخ یکم کرفس را زایانه اندون هر یک سبب
درم بکوبند و عسل برشد شیرین درم باب هفتم در قرصه رسیده و غیره قرصه
طبع را نرم کند و صمبات محرقه و معال و شکلی را مفید بود و صفه طاهر درم یک

منوچم خیارین و کدو و هر یک در در نیم تن سه صمغ عربی خاشاک سه کبریا هر یک
بکوبند و بلعاب بکوبند برشته شود ششها باشد آخر ورق کله سحر بر کچین هر یک
شش درم طباشیر کبریا هر یک در در نیم تن سه درم بکوبند و باب بر کچین برشته شود
طباشیر معتدل صمغیات حاده و لهیب و عطش را مفید صفت طباشیر زرد رنگ و ورق
کل هر یک در در نیم تن کچم خیارین و کدو و کاه و کاسر و نوارک و صندل هر یک نیم تن
کافور نیم دانگ بکوبند و بلعاب بکوبند برشته شود و صمغ عربی در ورق کله سحر درم کچم خیارین
طباشیر چهار درم نیم تن سه صمغ عربی هر یک سه درم بکوبند و بلعاب برشته شود ششها
بود آخر صمغ عربی کچم خیارین بریان کرده نیم تن سه هر یک درم ورق کله سحر درم طباشیر
ساق زرد رنگ کله سحر هر یک در در نیم تن صمغ عربی را کسک صمغیات بلغم دار ام کبد معده
مفید بود عصاره زرد رنگ معده کچم هر یک سه درم ورق کله سحر هر یک نیم تن
کچم کثوث رب السوس طباشیر کچم کاسر مصطکی سنبل عاقل و دانس لک ربودنی
هر یک در درم زعفران یک درم بکوبند و باب بر کچین برشته شود آخر صمغ زرد رنگ دانه پود
زده پانزده درم کچم کاسر کچم خیارین هر یک سه درم ورق کله سحر درم ربودنی خیارین
درم بکوبند و بلعاب برشته شود قرص کبریا نصف و نصف درم را مفید بود صمغ خاشاک
سفید مصطکی کبریا هر یک ده درم زعفران درم بکوبند و باب برشته شود قرص کله

[illegible]

طیایر هر یک چهار درم سرخ خیار و کند و تخم نازک و پنج همک هشت درم نشسته درم
 و خفوان هر درم کافور نیم درم بگوید و طباب بگوید بر شند قرضه مسهل صفا و عوم بود
 و صدراع و درم را سفید بود و صفت نفثه هر درم تربید بگوید و پنج همک بگوید و بگوید
 سفید باریان کرده نیم دانک بگوید و باب بر شند و این شربت باشد آخر نفثه درم
 تربید پنج همک هر یک سه درم بگوید و باب بر شند شربت سه درم در صفا کف قرح
 کلبه و مثانه را سفید بود که کف شسته اند هر یک شش درم از بانه هر درم و خفوان
 حب الصند و حکم حاصل مغز بادام افیون هر یک سه درم حب کاکج و حب کدو
 مسهل بگوید و باب از بانه بر شند شربت شفا باشد در صفا کف قرح و به سینه را
 بود و ورق کلر صمغ عربی هر یک چهار درم نشسته کثیرا پنج همک هر یک هر درم
 و در دانک حشاش سفید و سیاه هر یک سه درم قرضه طیار خیار و تخم نازک
 درم را نافع بود که از منقش است که سرخ هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم
 کثیرا طبایر شربت دایج هر یک چند درم حب همک سه درم بگوید و باب کاذبان بر شند
 شربت درم آخر تخم خیارین معشر خیار تخم نازک و پنج همک هر یک چهار درم
 سرطان سوخته هر یک درم نشسته کثیرا هر یک درم با بستم در جها حب ایاره
 سفید و ماخ کند از بغم و اضلاط و صرع و سکنه و سب و خشت ده درم معده بود و صفت ایاره خوار بود

طیایر

حب الصند هر یک درم غار یقون افیون هر یک نیم درم تخم خیار و کند و تخم نازک و پنج همک
 و باب از بانه بر شند و این شربت باشد حب ایاره و حب ایاره و حب ایاره و حب ایاره
 نافع بود و صفت صبر سقوط هر یک درم بگوید و درم کلسر و حب ایاره و حب ایاره
 و خفوان هر یک سه درم بگوید و باب قراح بر شند شربت سه درم با بستم
 صبر سقوط سه درم تربید صطکی بویست بگوید و درم کلسر و حب ایاره و حب ایاره
 بر شند شربت شفا باشد حب قراح صبر سقوط و صفت ایاره و حب ایاره
 سفید باریان شربت خفوان هر یک درم بگوید و باب کف شسته شربت کف شسته
 و حب قورس و صفا و فالح و لقوه را سفید بود و سفید و ماخ کند از بغم صفت
 سقوط و شفا تربید بگوید و حب الصند غار یقون افیون هر یک نیم درم تخم خیار و کند
 هر یک دانک نیم معشر کثیرا هر یک دانک بگوید و باب کف شسته حب ایاره و حب ایاره
 و حق الن را سفید بود و صفت صبر سقوط تربید سفید ماخ هر یک درم سرطان سوخته
 کثیرا تخم خفوان هر یک دانک حب الصند غار یقون هر یک نیم درم حب ایاره و حب ایاره
 کف شسته بر شند و این شربت باشد حب ایاره و حب ایاره و حب ایاره و حب ایاره
 سفید بود و صفت سفید هر درم تربید بگوید و حب ایاره و حب ایاره و حب ایاره
 سفید باریان کرده نیم دانک بگوید و باب قراح بر شند و این شربت باشد حب ایاره

۱۲

شتر نر باشد آخر اباره بسفاح هر یک ده درم افیمون سه درم غارلئون
اصطوخودوس هفت درم مک هندسی سه درم شتر نر سه درم باشد حب افادیه قویج یک یک
و باد شکمه و طبعیت گرم کند یکسدر قنفذ و ارجنر قنفذ و ارفغفر نارنگ مصطکی هر یک
در در نیم سفونیا سه درم مجموع بگویند و شکر برشند و حب زرد مغدار نخود در هر حب
سه سال کند حب طح اوجاع مفاسد و لقوه و فالج را مفید بود و طشت یک یک بدربد
ده درم صبر بقوطر است درم یکسدر غرول سفید شتر طح و ج هر یک ده درم قنفذ دار
عاقه قرصا هر یک درم فانیب چهار درم بگویند و باب کنند تا برشند شتر نر سه درم حب
آخر اعلاال سرد معده را مفید بود صفة اباره فیفرانش درم طبله در چهار درم
مک هند درم و نیم بگویند و باب کرفس برشند و در نیم باشد آخر زرد اباره
فیفر اهریک در مک هند سردم سفونیا و انکی شحم قنفذ و انکی و نیم بگویند و باب برشند
و این شتر نر باشد حب سالعال را که از حرارت بود مفید افتد صفة مغز بادام
شحم خیارین مقشر است سه صمغ عربی خشک هر یک درم رب السوس درم با قلع
بگویند و بلعاب برشند و حب زرد و مغدار نخود در زیر زبان نهند آخر سال
که از بر دوده بود مفید افتد صفة مغز بادام تلخ پرسیاوشن رب السوس شحم کرفس
سج از ریانه صفت و بر بگویند و بلعاب بگویند برشند حب که بود در آن خوش کند جزو با

فاندر فوفه نظر کافور را در چرخان هر یک در مکه نهند و انکی بکباب کنند
 و او به بدن بپوشانند و در آخر پوست مرغ و درق ترنج و درق کنگر
 جو رو یا نازک هر یک یک با سه عدد هر یک ده درم شک یک درم با ستم
 در ابار جابجاء امراض سرد و معده و فوئج و اوجاع مفاسد و فالج و لقوه را سفید بود
 مصطکی زعفران حبس ن سبب راون سبجه دار فلفل در چرخ و درق
 در درم صبر سقوطر مشرب حبس عشر شتر سر کشفال ابار جابجاء امراض صبر سقوطر
 سفید بود صفت شحم خنجر غار بقون بصبر الفار بر بان کرده اشق سقونیا سو فار بقون
 خرقن سیاه هر یک شانه درم لافج فستیمون مغر کاه در بوس سبجه فرا سبون
 هر یک سه درم سبجه زراوند طویل فلفل در فلفل در چرخ جابجاء جندید ستر فطر اسبون
 هر یک چهار درم بکوبند و در متقال از آن شتر تر باشد ابار جابجاء امراض سفید بدن از فصل
 غلبه لرزه کند و سکنه و فالج و لقوه و حرشه و صرح و جدام و داء الثعلب و داء الفیل را
 سفید بود و اوجاع مفاسد و برص و ابق سحفه و صم و در و تغییر عقده و دواء امراض
 کلید و نمنا را سفید بود صفت شحم خنجر سدر بصبر الفار بر بان کرده غار بقون سقونیا
 ساج خرقن سیاه بر بر بقون فرا سبون جند سبجه فلفل سفید و سیاه و در
 زعفران و در چرخ سبجه سبجه جندید ستر سطر اسبون زراوند فستیمون فربون

لر

سبب صابون بکوبند و در متقال از آن شتر تر باشد ابار جابجاء امراض سفید بدن از فصل
 هر یک سه درم بکوبند و در متقال از آن شتر تر باشد ابار جابجاء امراض سفید بدن از فصل
 و زراوند پوست یک کباب و کاه زبان و ابطو خورس صبر غانید ابار جابجاء امراض سفید
 و ثقیفه بدن از لود و لغم کند شحم خنجر کاه در بوس هر یک سبت درم صبر سقوطر سدر
 خنجران ده درم سبجه جابجاء هر یک سبت درم فطر اسبون زراوند صرح فلفل
 اسبج سبجه در فلفل در چرخ زعفران بکوبند جندید هر یک درم چنانچه گفته شد و نمنا
 و متقال با چهار متقال بود ابار جابجاء امراض ستر نمنا و در اوجاع مفاسد
 و کلب کلب سبجه و فوئج را سفید بود صفت شحم خنجر سبت درم فرا سبون ابطو
 سقونیا فلفل خرقن سیاه کاه در بوس هر یک سبت درم بصبر الفار بر بان کرده صبر
 فربون زعفران حبس ن سبب راون سبجه دار فلفل در چرخ جابجاء جندید ستر فطر اسبون
 سبجه سدر از خرقن جلی زراوند صرح هر یک ده درم بکوبند و در متقال
 شتر تر چهار متقال بعد از شش ماه و اگر از جهت کلب کلب شاد کند سبجه درم سرطان حبه
 بادویه ضم کند و اوجاع شکم و درم با سبب اب و در و جع کلبه باب کر سن
 شخ ارنش خرقن سیاه یک درم شحم خنجر متقال صبر سدر درم طمهند درم و درم فلفل
 متقال حرا در شتر متقال درق کاه در فلفل سفید متقال بکوبند و در متقال و جابجاء

عاده را مفید بود صفت سنا که هفت درم تنفش چند درم کاسر نود و هر یک سه درم خناب ده عدد سپان
 الوری که هر یک است عدد و ترمند زده درم درق که چهار درم درخشان و خیار شمر هر یک پانزده درم
 مطبوخ بلبله سه درم صفر ابود سنا چند درم پنج همک سه درم بلبله زرد و کابا هر یک هفت درم همک
 بنوفز هر یک سه درم موزن طایفه زده درم خناب ده عدد سپان الوری سیاه هر یک
 خیار شمر درخشان هر یک پانزده درم مطبوخ انیسون سه درم سودا و اخلاط سوخته باشد
 و امراض سودا و دراز نافع باشد صفت سنا پودت بلبله زرد پودت بلبله کابا و درق
 انیسون هر یک هفت درم تنفش بنوفز نیم کاسر هر یک چهار درم بالنگو و کادربان بلبله
 اسطوخودوس سفید پنج همک کرم کثرت شاه زره هر یک سه درم تربد درم موزن طایفه زده
 مجموع از انیسون در پنج رطل آب بکوت نند تا هر رطل آید و در وقت فرو کردن انیسون
 در ظرف کتان بنشیند و در آن اندازند تا سه جوش ببرد پس درخشان پانزده درم خیار
 شمر درم در آن جوشند مطبوخ غار بکوت سه درم سودا و بلغم غلیظ باشد صفت بلبله زده درم پودت
 کابا بلبله سیاه هر یک هفت درم بلبله آله هر یک چهار درم موزن طایفه زده درم الوری سیاه
 ده عدد کادربان بالنگو غاف اسطوخودوس هر یک سه درم سفید نیم کوفته درم غار
 درم انیسون ده درم آخر پودت بلبله کابا و سیاه و ترمند هر یک ده درم بلبله آله
 انیسون کادربان بالنگو هر یک چهار درم الوری سیاه پودت عدد موزن طایفه زده درم سنا

مفید

هفت درم اسطوخودوس کاسر سفید سفید سفید هر یک سه درم ازبان فرغ از انیسون و درق
 درم کرم کثرت درم انیسون هفت درم بکوت نند و صاف کنند غار بکوت صبر قوطی
 درم طایفه زده درم هر یک ده عدد کاسر نیم خناب و کادربان نیم کوفته درم بر سر آن درم پودت
 مطبوخ خیار شمر اخلاط رفیع و صفر غار دفع کند صفت آن پودت بلبله زده و هفت درم
 موزن طایفه زده درم الوری سیاه خناب ده عدد درق کاسر چند درم خیار شمر
 پانزده درم مطبوخ زونا ذات الحجب داو جاح صدر و سعال را مفید بود صفت سنا چند
 خناب ده عدد سپان پودت عدد انیسون سفید ده عدد موزن طایفه زده درم پنج همک
 سه درم پودت سنا نیم خناب زونا خیار هر یک چهار درم جو مقشر نیم کوفته درم
 شکرده درم مطبوخ سنا و اخلاط محترقه و بلغم سرج دفع کند و داو جاح مفید بود
 صفت سنا هفت درم پنج همک سوزنجان روبا به تربک هر یک چند درم تربد ازبان نیم
 کاسر تنفش هر یک سه درم انیسون و خناب هر یک ده عدد سپان پودت عدد کاسر
 درخشان هر یک ده درم مطبوخ کاسر که حببات محترقه و ذات الحجب را مفید بود صفت
 سنا که تنفش هر یک چند درم بنوفز چهار درم خناب ده عدد سپان پودت عدد کاسر
 و خیار هر یک سه درم تربد درخشان هر یک پانزده درم نفوذ صبر صندل سودا و
 مفید بود انیسون ده درم صبر قوطی درم کاسر نیم کوفته درم موزن طایفه زده درم درق

کنند و در روز آفتاب سر نهند و شب جا کریم و بعد از سه روز صاف کنند و پست در آن
 باده درم روغن بادام پیاز منقوع بلیله مسهل صغیر بود و صد اخ کرم را سفید بود
 پوست بلیله زرد و درم الوریس یا عنب هر یک یک عدد و سیان سی عدد و نمرندی
 درم سفید شکم کاسر حکم کاهو هر یک سه درم خیارشور ده درم کچن چن ده درم در طر آب
 کرم شبانروز و زکوت نند و در طر از آن پیاز منقوع ذوالکسمه صغیر بود الوریس یا
 الکیا هر یک یک عدد و عنب ده عدد و نمرندی است درم الوریس سی درم کچن
 و نبات هر یک ده درم و در یک فراخ ب نند نفور که در اربول و طم کنگر فر
 کوفته هفت درم کرم کفس لیبون رازبانه هر یک ده درم و نیم بکوبند و با سه درم طر آب
 کنند و سه روز در آفتاب نهند و درم از آن پیاز منقوع یا امراض عاده
 سفید بود و عروق را از فضول پاک کند الوریس یا سیان هر یک سه درم و نمرندی
 است درم نمرندی درم شکم کاسر کوش کثیر همه بکوفته هر یک در طر قی کنند و آب
 ریزند و در آفتاب نهند و شب جا کریم بعد از سه روز و درم از آن باده و درم نبات
 باز کچن پیاز منقوع باب از دهم در حقه حقه که در امراض عاده استعمال
 کنند آنچه ده عدد و عنب است عدد سیان سه درم و نمرندی درم جو بکوفته ده درم
 حکم هر یک کفر نفث بچند درم کچن نند و سه درم طر آب تا نیمه آید و صاف کنند و کرم

سرخ ده درم در آن حل کنند و ابکامه در و عر نفث با کچن بر سر آن ریزند و استعمال
 حقه که در ج کشت و قویج را سفید بود صلبه بزرگ هر یک ده درم عنب کچن یک
 ده عدد و سیان یک عدد و حقه حقه با بونه شب هر یک کفر ناخواه رازبانه هر یک سه درم
 در چهار درم طر آب کچن نند تا با ثقی آید و صافی کنند و بورد یک درم و مقلند درم
 و حل در و عر کچن هر یک ده درم بان ضم کنند حقه که برودت اعضا رسانی را سفید
 بود و صفه مقلند شکم کچن هر یک بچند درم و نمرندی بچند درم در سر ناخواه رازبانه
 کفس لیبون هر یک ده درم صلبه حقه شب با بونه هر یک هفت درم و سه درم طر آب
 و سه درم طر آب کچن نند تا با ثقی آید و صافی کنند حقه که حیات عاده را سفید بود
 جو مقلند کوفته حقه سفید نفث هر یک کفر عنب ده عدد و سیان مو رطایف هر یک
 است دانه و عر کچن کچن هر یک ده درم کف و بورد هر یک بچند درم حقه که کفر
 و مفاصل را سفید بود و صفت هنر فیصوم زراوند و عر حقه کچن قطور یون و رق
 سبندان صغیر سورجان حاث هر یک ده درم شکم خطر مازریون هر یک بچند درم
 و عر کچن است درم حقه که قویج را سفید بود حقه با بونه الکس الکس شکم هر یک
 کفر صلبه هر یک هفت درم کندم پدا کچن شکم انجم کوفته هر یک ده درم رازبانه
 شکم کفس لیبون هر یک ده درم خطر قطور بان هر یک بچند درم آنچه ده عدد و سیان شکم

هریک دسته عمل روغن زنب و خمر را بکامه هر یک ده درم بوره از منر بکشد و بکشد
 جادو شیر بندرم حفته که سبج و قروح امعاء را مفید بود و پوست کنار بطوط هر یک ده درم کلنا
 دانه مورد و ورق کلر هر یک بندرم ورق مورد ده درم بکشد و آب انداخته و آب
 پانزده درم زرده پخته بریان کرده ده درم بار و غر کلره درم بزند و آقا قیا بکند
 و لب کاغذ سوخته هر یک درم شسته بریان کرده دوم الاخوبین هر یک بندرم عصا
 الحیه التیس بندرم بکوبند و بان ضم کنند حفته که قوبج و بجر را مفید صفت شحم خطر بکند
 قنطاریون باریک بندرم ورق سداب بودند هر یک شش درم صغیر بندرم بکشد
 و صافی کنند و عمل ده درم چند پدتر و سکنج جادو شیر هر یک بندرم بان ضم کنند
 حفته با بونه شبت هر یک ده درم سداب شکسته سبوس زیره پدید انجیر هر یک ده درم
 سبج سه درم مفید چهار درم شحم خطر بکند بوره بندرم ابکامه ده درم روغن زیت پانزده درم
 حفته که در امراض حاده استعمال کنند صفت جناب ده عدد و سپان سبج و صغیر چهار درم
 انجیر ده عدد و خطم سبوس هر یک کفر بکشد و آب جعد در سر درم روغن کدو پخت درم ابکامه
 ده درم بان ضم کنند و استعمال نمایند باب سبز ده درم و درش فماد و فرزه بانی که قوبج بکشد
 چند پدتر زهره کاد بوره فماد الحار مت در بکوبند و شبافی سازند و آقا رباح غلبه را
 بود صغیر زهره کاد بوره فماد الحار هر یک ده درم بکوبند و بشکر سرخ بپزند و آقا محوری

مرا جرا مفید بود و در غقب مسهل که فیه بکشد بکار دارند و بچین بندرم بوره از منر صابون
 خطمک هر یک ده درم بکوبند و بشکر معقود بپزند و آقا که قوبج و بجر را مفید بود صفت سبج
 مفید بوره شحم خطر مت در بکوبند و بشکر بپزند و آقا در حیات و امراض حاده
 نگاه دارند و لب بندرم بوره از منر خطم مت و آقا زخیر و فتن خون از معقده باز دارند
 صفت مرا فینون کند و زعفران مت در بکوبند و با کشیر بپزند و آقا قیا بکشد و بزرنج
 صمغ عربی بزرج بریان کرده هر یک ده درم بکوبند و باب مورد و بشکر بپزند و بزرنج
 و اد جاع رحم که از بر دوت بود نافع باشد کند و سقر قنیه هر یک ده درم جادو شیرانش
 زعفران چند پدتر هر یک درم مصطکا مبعده روغن بوس با بونه و پیه غار پیه مرغ
 هر یک ده درم صمغها بکشد و پیه کدازند و باقی بکوبند و با هم بپزند و با بونه
 بردارند و فرزه که احتشاق رحم را مفید بود و پیه مرغ و لب زعفران سبج صمغها
 هر یک ده درم روغن زیتان و بوسن هر یک ده درم شمع شصت درم فرزه که زیتان
 خون را مفید بود صفت مرا قیا هر یک ده درم کلن و صدف سوخته شسته و قطره
 شب یا زعفران هر یک ده درم فینون بندرم بکوبند و باب بشر شند و بردارند و آقا
 مرا قیا صفت لادن زعفران کافور کلر از منر مت در بکوبند و باب انجیر پانزده درم
 فرزه که دم طممت بار دارند و ورق کلر بکشد و انار مورد و خود سبج بپزد و طلع بکشد

و در سه بخش کنند و یک رطل آب از آن در ده رطل روغن کجند از آن در ده رطل
نهند در روغن فستقین بچین گیرند آخر با بونه تر با خشک بکشد در چهار رطل آب بچین کنند
تا بکشد و صافی کنند و با بکشد و بکشد بچین کنند و در آن کلاه نازک بکشد و با بکشد
مغفر چهارم در یک کنند و در زیر فراش نهند تا در قش خشک شود و نگاهار روغن مادام
بکشد و این را در روغن کلاه مادام گویند و بعضی رطلی در قش کلاه است با نهند و با بکشد
کجند و نهند کنند و در افتاب نهند و در بنفشه بنفش نازک بکشد و با بکشد و با بکشد
گفته شد سزند و در روغن بنفشه و در کس و شقایق بچین گیرند و روغن کلاه و آب بکشد
و مغز آن بد کنند و بکشد و آب آن بکشد و چهار رطل از آن آب در یک رطل روغن کلاه
روغن بنفشه و در روغن مادام معده را سفید بود و صلا با ت نرم کنند یک رطل روغن کلاه در ده رطل
روغن کجند و در رطل آب بچین نهند تا آب برود و در روغن باند و بهتر است که مصطفی
بکشد و بار روغن بچین نهند تا که اخته شود و روغن آنکه تقویت و تسوید شکر کند آنکه پوست
صندوس در بنفشه در آب بچین نهند و صافی کنند و نگاهار بار روغن کجند بچین نهند
روغن غار و آه النعلب و او حار بارده را سفید بود و در قش خشک شود و در روغن کلاه بچین نهند
و در روغن کلاه بنفشه در آه النعلب نهند و روغن کلاه بکشد و در روغن کلاه بکشد و در روغن کلاه
چهار در خم شک ده درم در رطل آب بچین نهند تا نیمه آید و رطلی روغن کجند بر آن بریزند

دو کوزه

و بچین سدر و روغن بکشد و ارض بارده را سفید بود و در رطل بنفشه بار روغن کجند و در رطل
نهند و در روغن بکشد و روغن کلاه بکشد و در روغن کلاه بکشد و در روغن کلاه بکشد
کشد و بنفشه در حار النعلب مصطفی هر یک ده درم و در روغن کلاه بکشد و در روغن کلاه بکشد
بنفشه با بکشد و در کلاه سوسن آسمان جویند و در قش کلاه بکشد و در رطلی بچین نهند و در رطل
کشد و در سیه نهند و بعد از ده روز استعمال کنند و روغن بنفشه پرورده کلید و مشا
در روغن و استرخا و احصاب و ریح را سفید بود و نیم رطل آب در چهار رطل روغن
کجند و چهار رطل آب بچین نهند تا روغن باقی ماند و در روغن بنفشه بچین گیرند و در روغن کلاه
سطر و در آن کلاه درج و حار و قط هر یک سه درم و درم لادن بکشد و در نیم کوزه در رطل
بچین نهند تا نیمه آید و صافی کنند و با نیم رطل روغن بنفشه بچین نهند و خردانه مورد
شکر کرفس برک مورد و تخم جعفر کلاه شقایق پوست جوز لادن پر سیاون منی
بکشد و چنانچه گفته شد و روغن کلاه بکشد و ارض بارده را سفید بود و مقداره درم است
جاد و نیز لافاج حب السبب مغز مادام بلع هر یک بچین درم و بنفشه در چهار رطل آب
تا بار رطلی آید و بار رطلی روغن کجند بچین نهند باب یا زده درم در سوط و حار و حار
و سوسن و سوسن که سهر و داغ گرم را سفید بود و آب کلاه و روغن بنفشه با بنفشه با بنفشه
مست در با نیم با بنفشه و در بنفشه آخر صد حار گرم را سفید بود و در رطل بنفشه درم است

کافور هر يك بنديرم بگوئد و بار و غم نيفت بر کشند آخر صداع بار و لغوه را مفيد بود چنانچه
 رخنه از زهره اگر است در بگوئد آخر فالج و لغوه را مفيد بود صبر شود و زهره را بگوئد
 آخر جذام را مفيد بود و از فلفله ما بران شيطرح هر يك در مسكطراش خشك هر يك
 سه درم بگوئد و بار و غم نيفت بر کشند لغوه فالج را مفيد بود سخم خطر فلفله را
 جذبه بستر کشند من و در بگوئد در غرقه مشک بنيد و بگوئد آخر کشند فلفله را
 عافره با بوره نوت در صبر و اجنه شست مر رنجوش غرق بغير جذبه بستر مسا در
 آخر سبب صداع را مفيد بود غرق سياه مر رنجوش هر يك درم ايشان غرض
 کشند شونير كرم كلر كا هو هر يك بنديرم مشک دانكي فلفله در فلفله هر يك سه درم غرقه
 كه فضلات از دماغ فرد آرد عافره را كچيد و از فلفله هر يك درم غرض
 چهار درم انار دانه بنديرم بگوئد و با سکنجبین سياه بنيد و بدان غرقه کشند غرقه
 و دج را مفيد بود عذرا عذره عدد و باه تركب يك درم بگوئد و باه درم آب
 كشيتر سياه بنديرم نوت ده درم در آن حلكشند كه دجه و خاق را انفع
 و منفع كرده اند شير كا درم خمر ترش ده درم سرد رنگ بنديرم غرقه كه سقوط است
 و او باج صلق را مفيد بود شست ورق كلر حصاره لحيه التيس در ماء العسل كوشند
 غرقه کشند مضمضه كه قلاع را مفيد بود كشيتر خشك عدس هر يك درم طباشير كيدرم

درم

و با ب كشيتر سياه بنديرم مضمضه کشند مضمضه كه خفونست لته و دهن را مفيد
 شب يانغا ماز و هر يك درم كرم كلر چهار درم هر يك درم بگوئد و باه و باه سياه بنيد مضمضه
 كه نقر زبان را مفيد بود و ركش عافره فلفله غرض من و در بگوئد و باه كرم دگر كه بنيد
 مضمضه كه در دندان را مفيد بود و ورق غار و درم كجوت سد و بدان مضمضه کشند
 كه دندان را از چرك پاك كند شاخ كا و كوه بنويخته زبده لجر هر يك بنديرم نوت در او صطك
 هر يك درم دينم شانه يك درم عافره سه درم بگوئد و باه ك در دندان بالند
 سوزنه كه دندان سياه شده پاك كند صفت بنيد و درم فلفله چهار درم حمامه درم
 سنج درم ماز و بنويخته بنيد درم سوزنه صدف شاخ كا و كوه بنويخته لجر هر يك بنديرم
 زراوند مد جرج هر يك چهار درم ملك اندرون بنويخته سه درم بگوئد سوزنه كه بوي دمان
 خوش كند و لته سخت كند شاخ چوب زرجون بنويخته با اندرون زبده لجر هر يك درم
 عافره كبا به ثمره كره هر يك بنديرم شب يانغا ده درم فلفله كيدرم سماق چهار درم
 سوزنه كه لته سخت كند و رطوبت را ببرد كرده اند كلنار فودنه ملك بنويخته هر يك
 ده درم نوت درم درم موزج سه درم مار و يك درم سوزني كه فروج لته و سيلان
 خون از آن بار و دانه كز لك هر يك سه درم لحيه التيس طين محنوم اهر هر يك
 درم در اجنه بنديرم آخر پودنه ده درم شب يانغا بنديرم سوزني كه دندان متحرک

سخت کند شخ کا و کو بر سوخته ده درم یک سوخته چند درم زعفران بر سینه صفا
 سداب هر یک درم سماق کلنا هر یک درم سوسن که بن دندان سخت کند
 فحم حود که نازج بوره از سبز زبدالجهر است و سرخی که در دندان را که از برودت
 بود سفید بود فلفله درم بوره از سبز شش درم عاقرقرا مونج کچسپ هر یک چهارم
 آخر سیرا نیر هر یک درم یک درم بکوبند و بر دندان نهند آخر مونج
 پنج سبت قطره ای که قطع استنان کند شب بانه و سرس در کوبند و بر دندان
 نهند چنانچه بدندانهای دیگر رسد و زمانا صبر کند که براید آخر سر در اطراف
 دندان فرو کنند و زاج و مار و مونج و شب بانه و در فلفله بپاشند و شمع و قطران
 بر کنند و بدان نهند آخر عاقرقرا در سر که کجاست چند روز و بعد از آن بپزند
 و بیشتر در جاله دندان فرو برند و این را نهند باب شش نزدیم در اطمینه و ضمادات
 و قطرات طلائی که کلف و نمش را سفید بود صفت پوست سبزه استنان باب خرزه
 پرورده آرد و جوج نه پوست عدس آرد با قلند فلفل زبدالجهر و میران نخود با دام تلخ
 بکوبند و باب ترب و شیر و خزان بر کنند و طلا کنند آخر زرش با قاجو نخود کرسنه
 حکم خرزه هر یک چهارم قطره مادام تلخ ایرس حبیب ان زبدالجهر زراوند مدحج هر یک
 درم فلفل تخم ترب کند شش هر یک درم سرکه کجاست اندودت هر یک درم و نیم بکوبند

و باب سبوس بر کنند طلائی که این سیاه و سفید را سفید بود صفت ریح ده درم کند شش
 شیطرح هر یک چند درم بکوبند و بر دهنیت بر کنند طلائی که بر دهنیت شیطرح خرب سیاه
 ح کبر تخم ترب و ناس خردل است در بکوبند و با سرکه و باب سوز طلا کنند طلائی که این
 سیاه و سفید را سفید بود صفت کند شش خرب سفید مونج سفید نیر هر یک ده درم نغاب
 است درم و ناس سطح خردل ماز یون تخم ترب شحم خنجر هر یک است درم بکوبند
 بر کنند طلائی که جرب را سفید کبریت فلفل سر داسنج چوک نفره زراوند خربزه است
 کوبند و زین در نیت بپزند و همه با هم بپایزند و طلا کنند در افتاب نشین است
 را کنند پس باب استنان بکوبند طلائی که جرب و قوبار را سفید بود زربخ اقلیمیا
 صبر مرافق حنظل سعد شفاف مالینا زعفران کلرا از سبز بکوبند و باب کثیر بر کنند
 صداد که اورام حاده کبد را سفید بود صندلین با بونه اکلید الملک هر یک درم
 و رق کرفوف و فلفل از جو هر یک چهارم بکوبند و بر دهنیت بر کنند و بدان نهند ضماد
 که صنف کبد و استغفار را سفید بود سبزه صفا استین صبر حنظل فلفل زهره لادن
 درم خود چهار درم بکوبند و شمع ده درم بکوبند و از او به بدان بر کنند ضماد که حرارت
 قلب و کبد را اسکن کند شمع سفید سر درم روغن کله و صفت هر یک است درم با هم
 بکوبند و در او نهند و با کلاب و آب نوک و آب کشیزه و کاسر و لبان افروز

و خمر یک بسند و بدان موضع نهند ضماد که صلاست طحال را سفید بود
 میت درم اش ده درم باقی ترس کرسته خود اکلید الملک حلیه بزرگ بابونه
 چند درم بکوبند در طلی انجیر در سر که بخت نند تا حد شود و این ادویه بدان بسرشد و اندک
 روغن بابونه بان منم کنند و طلا کنند و اگر شق در خمر بکند ازند و طلا کنند سفید
 آخر انجیر سیاه پنجاه عدد در سر که خب نند و قط چهار درم و بادام تلخ ده درم و پنجه
 سه درم بکوبند و بار و خمر بر و آن سر که و انجیر بسرشد و در حال صومعه طلا کند
 و در سحت بکند ازند ضماد که نفوس و ادواج مفاصل را سفید بود و صفت سفید
 سفید مغناط خطم سکو آرد و جو سورجان میت و بکوبند و بار و خمر بکند و سفید که هم
 و سر که بسرشد ضماد سکو به اگر نفهم معده نهند قی آورد و اگر زراف نهند اسهال
 و اگر بزرا نهند ادرار بول کند و طمٹ بر اند برنج کایا و قشاد الحار هر یک سه درم
 خربق سفید مراد اسنج هر یک چهار درم سه بزنجدرم در در زیت ده درم شمع بکند
 با هم پیامیزد و استعمال کنند ضماد که سر و قطع را سفید بود و معاش کلر ادرار
 میت درم خطم هر یک ده درم افاقیا چند درم بکوبند و با سفید و صفت بسرشد
 آخر ماس معاش خطم کلر ادرار صبر هر یک ده درم شب جان را اسن کنند رنگ
 رنخزان هر یک چند درم بکوبند و باب مورد بسرشد آخر ماس میت درم لادن

بکند

بکند درم رنخزان سه درم بکوبند و باب کرد سر که و کلاب بسرشد ضماد که
 بر حال خود بکند و در بزرگ شود آرد جو و دوح سوخته مس در بکوبند و لبر که بسرشد
 و هر ماه سه روز پیچ طلا کنند ضماد که شیر در پستان کم کند و ادرار سر که اکلید الملک
 آرد و با قلاب فودنه بسرشد ضماد که درم سپنا نرا با قلابی جو صلبه خطم کعب هر یک
 ده درم رنخزان سه درم بکوبند و بصفه شکم مرغ بسرشد ضماد که سعه را سفید
 رنخزان اش زراوند مقدردل زراح مس و بکوبند و بار و خمر بکند و سر که
 و عمل بسرشد ضماد که سعه نرمنه را سفید بود و کک سوخته زاج سوخته کبریت
 ماز و در جو به مرد اسنک زراوند نظولی که سه روز کام کرم را سفید بود و
 حکم کا هو هر یک چند درم نیلوفر بویت خشیاش ورق کلر بابونه هر یک که بکوبند نند
 و سر بدان فرد برند و بر سر ریزند نظولی که صمداع بار در سفید بود و بابونه اکلید الملک
 مر رنجوش شبت هر یک هفت درم نام غار شح هر یک چهار درم آخر مایونیس را
 سفید بود و صفت نیلوفر خطم ورق سپد ورق کا هو خیار مر و باه تربک شکم خشیاش
 کلر سفید بابونه هر یک چند درم سپیان میت عدد بکوبند نند و سر بچار آن بدارند و با
 صافی آن باده درم روغن هفت بر سر ریزند ضماد که صمداع و رنخزان را سفید بود و بابونه
 اکلید الملک شکم کرفس راز با نه صغر زیره مر رنجوش شبت سداب مس و بکوبند

ضماد که فوج و عسکری در باج بارده را نافع باشد حکایت ابو نعیم اعلی الملک شمس علیه
 تربک حکیم از یانه نوس بنفشه پوست خشکاش هر یک کفر بکوشد و در آن مسکه با بنفشه
 در ادویه عین غریبانه از نرودل و نیش رود صنف بطور سلاق و خشک و در اسفید بود
 صبر باشد و در طبیب عین را از اید کند صفت نوبتیا بر مندر نوبال مس که سوخته نوبال
 سبب دوز اقلیمیا از صبر سقوط سلطان کجرا و خفوان سبب هر یک ده درم شنبلیله
 معمول شش درم فلفل سفید و در فلفل نوشت در یک درم و نیم مشک و انکا کافور بنیداک
 آخر اقلیمیا از نوبتیا صبر مس سوخته نوبال مس اندک پنج نخاس محرق هر یک درم نیم
 مشک و انکی با سیفون کبر جرب و سبب و صفه و دمع و هکله عین را اسفید بود صفت
 اقلیمیا از نقره زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته پانزده درم مشک اندرا انکا
 بنده اسفیداج از صام فلفل و در فلفل حیدر پند سبب اند هر یک ده درم فلفل کبر
 صبر سقوط سبب درم شش درم هر یک درم مایه بران نوشت در زرد چوبه هر یک نیم
 پوست طبعه زرد چهار درم یک طعام مس و در متقال عصاره مایه چدرم با نیک سبب کنند
 تا همچون خیار شود با سیفون اقلیمیا از زرد البحر هر یک ده درم مس سوخته چدرم اسفیداج
 مشک اندرا انکا نوشت در حبه فلفل هر یک ده درم فلفل اشنه هر یک درم و شش سبب و صفه و
 و باض و ظلمت و دمع و خشک را اسفید بود صفت پنج مغول مس سوخته اقلیمیا از نقره

نورانی

نفسه بر بوره از من زنجار و در فلفل هر یک چهار درم فلفل سفید و سیاه زبد البحر هر یک
 شش درم صبر سبب و فلفل هر یک چهار درم و کچنبر طبعه هر یک ده درم و خفوان نوشت
 در در دوز و زرد آخر مس سوخته پنج درم فلفل و در فلفل و خفوان شش حط
 هر یک بخدرم زنجار صبر بوره از من هر یک درم اقلیمیا از زرد البحر و درم فلفل و انکا کافور
 و آب زنجار حشیم را اسفید بود صفت زنجار سبب هر یک ده درم فلفل و انکا کافور
 یک درم نوشت در بخدرم ماز و سه درم کافور بنیداک کجرا و صبر بود اندک صفت درم ماز
 بخدرم اقلیمیا از معمول سبب نوبال مس سوخته هر یک ده درم و خفوان بخدرم شش درم
 کجرا و صبر عین کند و نمره بر و باند مس سر شش درم مایه چدرم اقلیمیا
 و نیم ده درم و خفوان و سبب هر یک بخدرم سبب پنج یک درم فرحنگ چهار درم و نوبال
 و انکی و نیم بنفشه ظلمت و هکله و دمع را اسفید بود شش درم و درم خون سیاوش
 فاقه مشک هر یک مس سوخته ماز و هر یک درم سبب پنج دو دانک سبب و در
 هر یک بخدرم کافور نیم دانک کجرا و نوبال باض را از اید کند زبد البحر اقلیمیا از
 سرکین سوسمار مرجان و شش سلطان کجری هر یک چهار دانک اند هر یک
 و انکا و نیم سبب هر یک بخدرم نوبال سبب درم زنجار نوشت در فلفل و در فلفل
 فلفل هر یک و انکا و نیم مایه بران مشک بنده هر یک دانک کجرا و صبر و در

مفید بود و توبه درم توبه پال مس کیدیم و نیم شیخ سوخته لؤلؤ اقلیمی از رفته
 هر یک در هر یک را می سفید و نافه رطوبت بود و جرب و سب و اسهال بود اندک
 بندر توبه پال مس شیخ سوخته هر یک چهار درم ما میران یک درم کلی که سب را سفید بود
 پوست بلبله زرد و کچنید هر یک بخورم فلفل سفید درم نوشت در یک درم
 مغول ده درم برادر حرم جرب و سب و سلاق و دمنه را سفید بود و توبه پال
 پوست بلبله زرد و زرد چوبه هر یک بخورم کسب در فلفل ابلج ما میران هر یک درم
 بگویند و باب خوره هفت روز بر و رند بعد از آن خشک کنند و بکنند
 آخر توننا رود چوبه هر یک ده درم بلبله زرد و کچنید هر یک درم و نیم یک
 یک درم برودی که حرارت عین را اسکن کنند اقلیمی و زنب چهار درم
 بندر سر سبه هر یک بخورم بکنند و بکباب و ضرر بر سر نشاند و در خرقه کنند
 و سر نشاند و مرمانند بعد از آن حرک کنند و با هر دانه کافور سخی کنند بود
 که رند را سفید بود و زنج هر مس سوخته افیون نشانه هر یک هفت درم
 صنم عرب سر درم اقلیمی چهار درم اسفیداج شصت درم بکنند و در دوا
 چشم را سفید بود افیون ده درم کافور درم مشک یک درم زعفران هر دانه
 مریح درم مس سوخته درم اقلیمی و زنب بخورم صنم عرب چهار درم توبه فاقه

الشر

رقت هر یک در سر سبه پست درم نبات حنظل کفارس و زنج هر یک دانه
 برود کافوری و سار کوما سفید بخورم کافور هر حبه برودی که با صندل و زنج
 اقلیمات نروده درم اسفیداج هر از ده درم افیون کثیرا صنم عربا نشانه هر یک
 هر درم انزروت هفت درم زرد و زنج کچنید و جاب عین را که از رطوبت بود
 انزروت بر خور و رنده بخورم ما عینا درم صبر کرم کافور عینا هر یک بخورم افیون
 چهار دانه زور و زنج صندل رند را سفید بود انزروت بخورم نشانه هر یک
 نبات صنم عربا هر یک درم زور و زنج کچنید و جاب عینا درم و زنج را سفید بود
 انزروت پرورده ده درم نبات ما عینا درم نشانه چهار درم زور و زنج
 کچنید درم با هم بکنند و در رند کهنه را سفید بود اسفیداج اقلیمی
 هر یک ده درم نشانه مس سوخته هر یک سده درم و نیم کثیرا نشانه درم و زنج
 درم صنم عربا چهار درم افیون بخورم لؤلؤ زندها جربا نشانه هر یک چهار درم
 زوری که دمنه و ظلمت و عکله را سفید بود آب راز بانه بچه درم فیل زندها
 کلک و خود مس و کبک هر یک سده درم مشک کافور هر یک نیم مثقال بکنند
 و در آب راز بانه پرورده کنند تا خشک شود سخی کنند و کباب کچنید
 انزروت پرورده نشانه نبات من در ب سده اکثران قروح عین را سفید بود

ش و منقول لؤلؤ لب نوبال پنج مس سوخته اقلیمای دهب هر یک درم سمره
 زبدالجهر هر یک درم زرد درم قروح عین را سفید بود و نه منقول پنج سوخته
 ده درم پوست پخته شمر مرغ شسته چدرم زردی که پاف را سفید بود سلطان بجز
 و هرب سر کین لوسا رخ سوخته زبدالجهر در لاجواب بند شام صغره را سفید
 ش و نه درم زده درم صمغ عربی مس سوخته هر یک شش درم فقط سوخته زنجار هر یک
 هشت درم افیون درم و نیم بکوبند و بند و باب را زبانه لبرشند و شفاف باند
 و در پنج شش کنند و بوقت حاجت بسجایانند و در چشم کشند شفاف و بجا برون
 و حار است و طریقه را سفید بود اقلیمای زده هرب سفیداج هر یک ده درم کثیرا هر یک
 چدرم لب لؤلؤ خون سیاوش ن هر یک چهار درم مس سوخته زعفران شسته هر یک
 درم زرد چوبه یک درم زنجار سرخ نبات افیون آقا قبا هر یک بندرم بکوبند و باب
 لبرشند و شفاف سازند شفاف را از طمیت و ضعف عین را سفید بود از زردت
 صبر زعفران هر یک درم زهره کفتار زهره کنگ رو غریبان هر یک درم
 ب بند و باب سداب شفاف زنده آن زهره کفتار و شفاف و با شمه در و ماه در
 و شطامس و رب بند و باب را زبانه لبرشند شفاف و صغره و سدر و صندل
 سفید بود کجی زنجار دج هر یک درم و نیم اقلیمای درم اشک سکنج دار فلفله هر یک

بکار

بندرم اشک و سکنج بکوشند و باقی بکوبند و بدان لبرشند شفاف و صغره و سدر
 سفید بود سفیداج چهار درم صمغ عربی کثیرا هر یک درم آقا قبا منقول چدرم
 افیون هر یک چهار دانگ سر بندرم شفاف که درم عین را سفید درم و صغره را
 سفید بود اقلیمای زده سفیداج افیون مس سوخته صمغ عربی هر یک چهار درم سدر
 هر یک درم و نیم آقا قبا منقول مین و چهار درم بکوبند و باب را زبانه لبرشند
 لبرشند شفاف و پاف حرق و داند از سر در را سفید بود صمغ عربی شسته کثیرا
 هر یک درم اقلیمای فضا درم سفیداج شش درم بکوبند و سفید ده گرم مرغ
 شفاف احمد زده را سفید بود و نه منقول شش درم مس سوخته چهار درم
 لؤلؤ کهر با مس هر یک درم صمغ عربی کثیرا هر یک چدرم خون سیاوش ن و صغره
 هر یک بندرم صمغ عربی بکوشند و باقی بکوبند و بدان لبرشند آقا قبا و سداب
 و سدر و السرفا و صبر را نافع بود ش و پنج ش زده درم زنجار زده درم فقط
 سوخته مین ش بانه درم مس سوخته چهار درم لب بند و شتاب لبرشند شفاف
 اخضر پاف را از این کنند بکار درم و نیم اشک شسته صمغ عربی هر یک درم بکوبند
 و باب سداب لبرشند آقا قبا و سدر و پاف و آثار قروح و دغ و ده
 سفید بود اقلیمای فضا افیون هر یک درم صمغ عربی زنجار اشک هر یک درم

بجوش ننداد و به کوفته بدان سبزشند شفاف و صغشت ده و انبساط را بمفید
از زودت شفاف مایهها هر یک هشت درم بوره از سر فلفل سه درم چهار درم
زنجبیل درم زعفران درم و نیم آخر غشت ده و سلاق را بمفید بود و دوشه بر داند
و مقول صبر باشد اقلیمها و ذهب افاقیا هر یک پنج درم و درم افیون هر یک
نیم درم صمغ عربی و زنجار هر یک چهار درم اند یک درم شیاخی که انبساط را بمفید
بود و دوج کنگر کند شفاف مایهها هفت درم زعفران افیون حصص
صمغ عربی هر یک درم کنگر از زودت هر یک چهار درم جدید سرد درم باند با
سبزشند و شفاف سازند باب چهارم درم مهاباد و زور را مرهم و اظطوب
و ادراک صلبه را بخلید بر دهنه مرد اسب ده درم باند و با پست درم روغن
بجوش ننداس لعاب صلبه و بزرگ خطر هر یک هشت درم بر سر آن بر نند و بچو
تا غلبه کرد پس فرد گیرند و بر هم میزنند تا انرا تمامتر حاصل شود مرهم کافور گوشت برود
و این خشک کند شمع سفید و سفیداج هر یک درم روغن گل چهار درم کافور را بکافور
شخم مرع درم با هم پاشیزند مرهم با سبیل گوشت برود باند زلف را پنج مرهم هر یک
قه چهار درم بازیت بگذارند آخر مرد اسب خون سبادتان از زودت
مدحج هر یک چهار درم صبر زلف را پنج شمع هر یک چهار درم روغن کند با زودت

مرهم رنجبر و سرطان را سفید آمد سرد اسکن چنبرم قه انش
ده درم علك بطم نش درم موم ده درم رنجبر چهار درم باریت بار و رنجبر
مرهم سارند مرهم فروح را حش کند و گوشت بر داند سرد اسکن ده درم
و کمره هر یک چهار درم ب بنده درم زرد چوبه ب بنده بان صنم کنند و بنند
رنجبر گوشت را بیدار اید کند و فرقه خش کند علك بطم را پنج هر یک چنبرم
رنجبر درم بار و درم زیت پامیزند مرهم فله و حرقت انش را سفید بود
شسته بار و درم زیت پامیزند آنرا اکستنه چهار درم تخم چنبره و کربن موم
سرد درم روغن کلر نیم رطل درم و دارام صلبه و خا زبر و سرطان را سفید بود شمع
مقدار از رن سرد اسکن هر یک چهار درم جاد شیر انجری قه هر یک ده درم انش
زادند و طویل میجه هر یک سه درم انچه گوشتی باشد بگویند و باقی زیت بگذارند
و مرهم سارند مرهم اسکنه گوشت بر داند موم ده درم روغن کلر چنبرم بگذارند
و درم با آن پامیزند مرهم فلفله فروح نرمنه و سرطان و دارام جاشنه را سفید
به خاک و زیت هر یک رطلی سرد اسکن نیم رطل فلفله و چنبره درم با هم ب بنده مرهم
شیرین ترخ و شفاق و فروح فروح و قصبه را سفید بود نصف روغن کلر و نصف هر یک
بست درم موم نش درم اسفیداج عصاره لجنه التبت و نه مغول کلار مرهم

در دم ایون مصر چدرم هر که گوشت برد باند و فروج رطبه را خشک کند مرد را
 نشن درم کلنار رو سنج سر سه زرد چوبه خون سیاوشان شنج کوخته شب بانه
 فضا هر یک در سر با شمع و زیت سر هم سازند آخر مرد اسفند ده درم باند
 و با سر درم زیت بکوشند پس کند و فضا از زوت و خون سیاوشان و فضا
 در دم باند و بان بپایزند سر هر که احتراق فروج معده و کزیدن در اسفند
 مرد اسفند یک درم اسفنداج چدرم باند با سوم در و خمر کلنار بپایزند و چون از اس
 فرو بپزند سفیده تخم مرغ با آن بزنند سر هر که بواسیر اسفند بود موم سفید و کوبان
 شتر که اخنه هر یک چدرم زلف و درم درم فطر اس ایون درم کند ناده درم سر
 که وقت آنش را اسفند افتد جفت نقره اسفنداج فیو با بوره مغول و درم کلنار سفید
 با هم بزنند سر هر که گوشت زاید را بر دوا درم اسفند کزاند و صمغ را در آب خست بپزند و با هم
 صابون در دهن باند و باربع آن زرد چوبه بپایزند و یک بر آید و اسر کال بود و خمر
 واکله و گوشت زاید را از آید کند زنج سرخ و زرد هر یک شش درم مرد درم ایک آب نروده
 ش نروده درم زنجار کدرم باند و بجز غریب بپزند و فروج زنده و خشک کنند و بخت
 حاجت بکار بزنند و زردی که گوشت زاید بخورد ایک آب نروده ده درم زنج سرخ
 و زرد و ققطار هر یک درم کند را قلیبیای فضا حرق سفید هر یک سه درم باند

آخر ایک چدرم زنج هر درم فلفطار توپال مس مرد اسفند خشت رصاص هر شش
 زرد که بواسیر و فروج را اسفند بود از زوت دم الاخوین مس و درم درم که گوشت بپزند
 و فروج خشک کند صبر ده درم کند کلنار هر یک چدرم زرد زرد که خون باز دارد و
 حات خشک کند از زوت دم الاخوین کلنار کند زرد که زخم شمشیر و کار و اسفند
 و خون باز دارد چون صبر از زوت دم الاخوین زنجار را پنج انش مس را زرد
 که فروج را امند مکرر داند صبر کلنار رو سنج مغول افیمیا مغول مس و اسفند
 مراد زرد چوبه باب نوزدهم در حلا و در سمنات حلائی که تقویت دهن
 کند و خرب گرداند و ناله را اسفند افتد قند یکم چهار یک آب در یک کنند و بپزند
 تا معقد شود پس بردارند و یک دقیقه با دام مغشور کوفته در آن بزنند و بپزند و بر
 سر شسته همین کنند تا خشک شود حلائی که کرده و با هر تقویت کند و رطلی اسفند
 با یکم در حلا و بریان کنند و سه رطل حلا و مس و درم کلاب و یک درم زعفران
 در رطل آب با هم بپایزند و بران بپزند پس خشی شش و مغشور بران کنند و در
 بپزند و فرو بپزند آخر آرد شسته یکم در سه رطل آب و ده درم کلاب و یک رطل زنج
 بکوشند پس از قند بر سر آن بپزند و بپایزند حصه شش معشور به بود و خوا خوب است
 کرده و فرو بپزند آب بکوشند تا صاف شود پس فرو گیرند و بدست بپایند و پالانند و با

صافی کنند و باقی بقوام آرند و متغالی از آن مسکر باشد و اگر آشفته در شراب بکنند
 بچو کنند چون خواهند که افقر حاصل شود شب بچو کنند و بدینند بار از بانه در شراب
 بچو کنند و بدینند و اگر از آن متاد شود و تر بایق اربعه یا تر بایق کبر بدینند و خواهند
 که مدت زود و بسیار شود و بکر که کهنه یا کلاب بدینند با هر خ کا و یا برف یا شراب را بر آ
 خوره به برف سرد کرده اگر چهار روز مان در شراب خب نبیند و از آن شراب کسی را
 بدینند و شراب کرم و اگر کرم خشک شده و انگلی ب بند در میان شراب کشید
 بهین چو کنند و اگر سکیج و مقدر هر یک متغالی و شب بانه و شیخ و کعبه خوک و از بانه
 هر یک متغالی سوخته با هم ب بند و باب را از بانه بکشند و بر اهل طایفه بکشند و گذار
 که تا خشک شود با هر که صباغ کنند موجب ستر بود و در اصل و چوب اگر بر فضیلت
 بهین چو کنند و اگر اسفنداج و امیران و ندان بکنک سوخته و سر کین کسور و زهره
 خرس و اشنان سوخته هر کدام که باشد و انگلی ب بند و زنه بخود بردارد و موجب
 گردد و اگر مالک و کازبان و کول و دامیران و مرما حور و مرزنجوش و صغیر فارسی و
 خام و لب و هر یک متغالی و شراب سبب سر برشند و متغالی پناش کسر را دهند که
 عاشق باشد زاید گردد و اگر بهین سیرخ و طایفه و سببان افروز و تخم نام و کشت
 و بچو کنند و فادانیا و قصوم و کندش هر یک متغالی بکوبند و با حبس برشند

انفی

و قرص سازند و در بخت کنند و بچو کنند از آن لب بند و کسر را دهند که عاشق
 عاشق و محزون گردد و اگر علق و غراطن بکوبند و بار و کعبه بر در طایفه کنند
 که بسیار مالیده باشند بر رک شود و اگر بچو در دست باند و بعد از آن قوتی
 بار و غیره با سبب طایفه کنند همچون بود و اگر عاقر قرحا در دم باده در دم آب حوض
 و بر در طایفه کنند بهین چو کنند و اگر شیر برش در افتاب نبیند تا گرم شود و غرقه چند
 در آن اندازند و بر سبب بزند و بر ذکر سر نبیند و چون خشک بشود دیگر بر سبب بزند و کمر
 چنین کنند و اگر بزرگ شود و اگر محمود و سعد و مورد و اسن و قرق در امک هر یک متغالی
 ب بند و بر صوفه شراب بکشند و باین ادویه پالانید و بخود بردارند فرج مشک شود و در
 مشک و دنگ و خوان و شراب و بانه بچو کنند و غرقه بدان ترک کنند و بر در فرج کما
 کند و اگر کباب و صفت در و دیگر بزند و آب آن بر فضیلت موجب لذت شود و اگر کسور و
 با حل بر در طایفه کنند بهین چو کنند و الله علم بحقایق الامور و الحمد لله علی کل حال
 رب اعف عی و تب عا انک انت التواب العفود و صلی الله علی خلی

خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین الطیبین الطاهرین

و الحمد لله رب العالمین تمت اللباب

ص ۱۲

صاحب این کتاب عبد القادر جیلانی



۶۷۵

تخم کفایتگو تخم نو درک حاض خرو
 آبرزه خشخاش خشک دانه پنیر

کافیه باشد
 بوقلات بزرگ صغیر او شمشیر صفت یکسانه افحوا کلایه
 قن و آمار خیار و قنار تخم کدو و بطامره باشد
 قمرقند میخک باشد متعادلی نول کشیده باشد نان خاه زبانه تخم کتان اسبزه

بنکواسفره باشد سعد کوفی ریش سودا باشد اصل بلبل
 و سودا بکد باشد بنج افاح اکورسد باشد

اسمو
 ار

در کتاب طب
 در کتاب طب

C.C-M

foliated 11/10/89 CB

دارم و اینها در کتابی در جیب مردم کار
 و کجی در کجی خ اینست و بهر از و از کجی کار
 داده بنقل طباطبائی نقل جاکر آن مراد بر زاری
 مد رنگان خایه کان زخم قاحند هم مد و اهم بهر شای
 نهند او به حالتی بهر به که این مرده انگاری

الله به عهد یک الف هر دو لام
 فرقت میان از لامت او کم
 از بینة الف علی بطلب
 و ز می دو لام او محمد را نام



END OF TITLE
PLEASE REWIND



UCLA Reprographic Service



